

نام کتاب: اوضاع سیاسی اجتماعی و فرهنگی شیعه در غیبت صغری

پدیدآور: حسین زاده شانه‌چی، حسن

موضوع: غیبت صغری امام مهدی

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، معاونت پژوهشی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

مکان چاپ: قم (ایران)

سال چاپ: ۱۳۸۶ ه. ش

نوبت چاپ: ۱

ص: ۵

فهرست

سخنی با خواننده ۹

مقدمه ۱۳

شناخت مآخذ ۱۵

الف) منابع کهن ۱۵

۱. آثار شیعی ۱۶

۲. آثار غیر شیعی ۲۲

ب) پژوهش‌های جدید ۲۳

فصل اول: کلیات ۲۵

الف) درآمدی بر مسأله غیبت ۲۵

۱. الف) غیبت در احادیث و روایات ۲۵

۲. الف) اندیشه غیبت در فرقه‌های شیعی و اسلامی ۳۰

۳. الف) تألیفات در موضوع غیبت تا پیش از غیبت ۳۴

۴. الف) زمینه‌های آمادگی جامعه شیعه در مواجهه با غیبت ۳۷

ب) در آستانه غیبت صغری ۴۱

ص: ۶

۱. ب) گذری در زندگانی امام یازدهم علیه السلام ۴۱

۲. ب) مهدی علیه السلام از ولادت تا غیبت ۵۲

فصل دوم: جهان اسلام در عصر غیبت صغری ۶۵

الف) وضعیت سیاسی ۶۵

خلافت عباسی ۶۷

دولت‌های اسلامی ۷۶

ب) وضعیت دینی و علمی ۸۴

مذاهب اسلامی و حوزه انتشار آن‌ها ۸۴

ج) حوزه‌های فعال علمی ۹۳

د) فعالیت‌ها و دستاوردهای علمی ۹۷

فصل سوم: موقعیت سیاسی شیعیان ۱۰۱

۱. رویکرد سیاسی شیعی ۱۰۱

دولت‌های مستقل شیعی ۱۰۴

امارت‌های دیگر ۱۱۷

۲. حضور شیعیان در دربار عباسیان ۱۲۱

الف) در مقام وزارت ۱۲۲

ب) در منصب امیر الامرای ۱۳۱

ج) در مناصب اداری و حکومتی ۱۳۳

فصل چهارم: اوضاع اجتماعی شیعیان ۱۴۷

۱. جغرافیای انسانی شیعه ۱۴۷

۲. موقعیت اجتماعی ۱۷۲

الف) زندگی شهری ۱۷۲

ص: ۷

ب) جایگاه اجتماعی ۱۷۷

ج) خاندان‌های شیعی ۱۸۰

د) وضعیت معیشتی: ۱۸۳

پیشوایی جامعه شیعه ۱۸۶

الف) مسأله امامت و پیدایش انشعابات فرقه‌ای ۱۸۷

۱. واقفیه: ۱۹۴

۲. جعفریه: ۱۹۵

۳. محمدیه: ۱۹۶

۴. قائلین به انقطاع امامت: ۱۹۷

ب) امام غایب و هدایتگری جامعه شیعه: ۱۹۸

دیدارهای مستقیم ۱۹۸

ارتباطهای مکاتباتی ۲۰۲

ج) نائبان خاص، سفیران امام ۲۰۹

فصل پنجم: وضعیت علمی و فرهنگی شیعیان ۲۴۳

مکاتب علمی ۲۵۰

الف) مکتب کلامی ۲۵۰

ب) مکتب حدیثی ۲۵۴

ج) مکتب فقهی ۲۵۶

حوزه‌های علمی ۲۵۹

کوفه ۲۵۹

قم ۲۶۶

بغداد ۲۷۰

ص: ۸

ری ۲۷۳

نیشابور ۲۷۶

سمرقند و کش ۲۷۹

روابط حوزه‌های علمی ۲۸۳

دانشمندان و اندیشمندان ۲۸۸

تألیفات و تصنیفات ۳۱۲

الف) توسعه و تکامل ۳۱۲

ب) زمینه‌ها ۳۱۷

حدیث ۳۱۹

فقه ۳۲۱

عقاید و کلام ۳۲۴

خداشناسی ۳۲۵

امامت ۳۲۶

ادیان و مذاهب ۳۲۸

رجال ۳۳۰

تاریخ ۳۳۰

غیبت و موضوعات وابسته ۳۳۳

فضایل و مناقب ۳۳۵

نوادر ۳۳۶

طب ۳۳۶

شعر و ادب ۳۳۸

منابع و مآخذ ۳۴۷

سخنی با خواننده

شناخت ادوار زندگی امامان علیه السلام و نیز اقتضائات حاکم بر آنها به منظور دریافت صحیح نقش‌آفرینی آنان و همچنین درک تفاوت رفتاری و گوناگونی مواجهات آنان با قضایای پیش‌آمده امری ضروری است. آنان که بدون پرداختن به تاریخ و بستر حیاتی پیشوایان مذهبی به اظهارنظر پرداخته‌اند از فهم بسیاری از رموز و پیچیدگی‌های موجود در تعاملات آنان ناتوان می‌مانند. تاریخ امامت و در مفهوم کلی‌تر تاریخ تشیع، تلاشی برای شناخت و شناسایی چنین بستر و بسترهایی است تا به درستی روشن گردد که پیشوایان شیعی از چه شخصیت مؤثر و کارآیی برخوردار بوده‌اند و چه نقشی در حیات معقول آدمیان ایفا کرده‌اند و پیامد فعالیت‌های آنان چه بوده است؟

نگاه شیعه به تاریخ اسلام، از این منظر فضاهاى جدیدی را فراروی پژوهشگر می‌گشاید و بدو اجازه می‌دهد تا تاریخ را، با همه اهمیتی که در میان دیگر مسلمانان دارد، به صورتی ژرف‌تر و دقیق‌تر بنگرد؛ چراکه در باور شیعه، شناخت و شناسایی دقیق تاریخ و کشف حقایق آن، راستی‌هایی را به آدمی می‌نماید که در نهایت به تأیید و استواری اندیشه اعتقادی شیعه می‌انجامد. اینان در همین راستا،

تاریخی مبتنی بر مبادی دیگر درافکنده‌اند و به جای آن‌چه دیگران بر محور زیست سیاسی خلفا و حکومتگران طراحی کرده‌اند، خود طرحی دیگر پیش نهاده‌اند که نقش‌آفرینان اصلی آن پیشوایان دین و کارکردهای آنان است؛ از این رو، تاریخ امامت به جای تاریخ خلفا، روی داده‌های فرهنگی و معنوی به جای وقایع نظامی و فتوحات، و بیش از همه تأکید بر عنصر ارزش‌های متعالی به جای پافشاری بر مقوله‌های رفتاری قدرتمندان، قرار گرفته است. رویکرد متفاوت شیعه به تاریخ از آغاز، ابداعی در فرایند نگارش تاریخی ایجاد کرده و زوایا و نهانگاه‌هایی را روشن ساخته است که علی‌القاعده در نگره‌های عمومی تاریخ‌نگاری، توجهی درخور و شایسته به آنها نمی‌شد.

پژوهش‌کده تاریخ و سیره اهل بیت علیهم السلام که با مأموریت معرفی تاریخ ائمه علیهم السلام، شیعه، و ادوار مرتبط با آن، به حوزه پژوهش‌های روشمند روی دارد، مسأله «اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر غیبت صغری» را به‌عنوان یکی از موضوعات قابل پی‌گیری در دستور کار خویش قرار داده تا یکی از مقاطع حساس تاریخ شیعه را، که در سیر تفکر اعتقادی و سیاسی به شدت تأثیرگذار است، معرفی نماید. عصری که در باور شیعه، آخرین امام منصوب الهی، تابع عوامل و قضایایی، از چشم آدمیان مستور شد و به روشی دیگر در پی برقراری ارتباط با پیروانش برآمد و بی‌تردید مبدأ دغدغه‌ها و ابهام‌ها، پرسش‌ها و حتی شبهاتی گردید.

این دوره نزدیک به یک صدساله که با غیبت امام دوازدهم در سال ۲۶۰ ق آغاز و با درگذشت آخرین نائب خاص آن حضرت، به سال ۳۲۹ ق ختم می‌گردد، گذشته از جهات بیان شده، از آن‌رو که زمینه‌ساز عصری دراز و با محدوده‌ای نامعلوم، با عنوان غیبت کبری است، خود شایسته تأمل خاص است. به راستی در

ص: ۱۱

این دوره وضعیت سیاسی جهان اسلام چگونه بود و شیعه در این میان چه می‌کرده است؟ از نظر فکری، اجتماعی و به‌ویژه علمی و فرهنگی مسلمانان چه اوضاعی داشته‌اند و مهم‌تر از آن، وضعیت فرهنگی و علمی جهان شیعه است که خود اقتضائات دیگری دارد؛ پراکندگی جمعیت، شهرهای شیعه‌نشین، مراکز علمی، دانشمندان، علوم و مباحث دیگر در این حوزه قابل جستجو و امعان نظر می‌باشد.

بر همین اساس، پژوهشکده ورود به این مقوله را از پژوهش‌های ضروری شمرده تا در پرتو آن بسیاری از مسایل ابهام‌آلود پاسخ بیابند. بی‌گمان انجام چنین کاری تنها با پشتوانه فکری و طراحی اندیشمندانه دست‌یافتنی است. در این‌جا شایسته است از پژوهشگر ارجمند آقای دکتر غلام حسن حسین‌زاده شانه‌چی که با اشتیاق و پشتکاری، و همت بلند به انجام آن دست یازید، تقدیر گردد و نیز از دیگر پژوهشگران پژوهشکده که به نحوی در شکل‌گیری این کتاب ارزشمند نقش آفریدند، به‌ویژه اعضای محترم شورای پژوهشی، مدیر پیشین گروه فرهنگ و تمدن اسلامی آقای دکتر نعمت‌الله صفری، مدیر کنونی گروه، آقای مهران اسماعیلی، مدیر دفتر پژوهش حجة الاسلام آقای شالباف، اعضای محترم شورای علمی گروه و هم‌چنین حجة الاسلام و المسلمین آقای محمد تقی سبحانی ریاست محترم پژوهشگاه، و حجة الاسلام و المسلمین آقای محمد حسن نجفی قائم مقام محترم پژوهشگاه تشکر و قدردانی شود.

دکتر سید علیرضا واسعی

مدیر پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت علیهم السلام

ص: ۱۳

مقدمه

تشیع در طول تاریخ خود، ادوار پرفراز و فرودی را پشت‌سر نهاده است که هریک از آن‌ها، بخشی از روند تکامل تاریخی جامعه شیعه را تشکیل می‌دهند و در هر دوره بسته به شرایط و موقعیت‌های سیاسی و اجتماعی حاکم بر جهان اسلام، بعد یا ابعادی از فرهنگ و تاریخ شیعه، رشد و تعالی یافته است. در یک تقسیم‌بندی کلی تاریخ تشیع را به سه دوره می‌توان تقسیم نمود، هرچند به لحاظ زمانی میان آن‌ها تناسبی به چشم نمی‌خورد؛ برخی کوتاه‌اند و زودگذر و بعضی طولانی و بلندمدت، و نیز به لحاظ اهمیت و تأثیرگذاری‌شان بر روند تکامل نسبی فرهنگ شیعه نیز متفاوتند. نخستین دوره تاریخی، دوره حضور ائمه علیهم السلام است که حدود دویست و پنجاه سال به طول انجامید و بی‌شک این دوره در شکل‌گیری فرهنگ شیعه بیشترین

تأثیر را به خود اختصاص داده است و در واقع دستاوردهای فرهنگی این دوره، که حاصل تلاش‌ها و تعلیمات امامان علیهم السلام بوده، بن‌مایه فعالیت‌های فرهنگی شیعیان در ادوار بعدی، و سرمایه تشیع اصیل گردید.

دوره دوم، عصر آغاز غیبت امام دوازدهم و دوره نائبان خاص است که به مدت شصت و نه سال به درازا کشید و از آن به عصر غیبت صغری یاد می‌شود. در این

ص: ۱۴

زمان جامعه شیعه شاهد بروز تحولات فرهنگی و سیاسی و اجتماعی بسیاری بود.

عصر غیبت کبری که دوره سوم تاریخ تشیع تلقی می‌شود، با مدت زمان بسیار طولانی‌تر نسبت به ادوار پیشین، ظرفی برای تجربه‌ها و دستاوردهای گوناگون در جامعه شیعه بوده است.

هریک از این دوره‌ها به سبب دارا بودن ویژگی‌های خاص، که آن‌ها را از دوره‌ای دیگر متمایز می‌سازد، حائز اهمیتند. در این میان به نظر می‌رسد که دوره غیبت صغری اهمیت ویژه‌ای داشته باشد؛ هم از آن‌رو که دوره میانی عصر حضور ائمه و دوره غیبت کبری، و ظرف زمانی برای انتقال از یک موقعیت اجتماعی به موقعیتی جدید به شمار می‌رود و هم به این لحاظ که در این دوره علی‌رغم کوتاهی زمانش، تحولات بسیاری در اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه شیعی پدید آمد و دستاوردهای شگرفی عاید شیعیان شد که زمینه‌ساز فعالیت‌های گسترده آنان در عصر غیبت کبری گردید، از این جهت بررسی تاریخی این دوره، علاوه بر آشنایی با این تحولات، فعالیت‌ها و دستاوردها و چگونگی توسعه و تکامل نسبی جامعه و فرهنگ تشیع، می‌تواند در جهت پاسخ‌گویی به سؤالات و شبهاتی که در خصوص تاریخ و فرهنگ شیعه قابل طرح است و نیز بهره‌گیری از تجربیات جامعه شیعه در این دوره و به کارگیری آن‌ها، ما را یاری کند.

در نوشتار حاضر سعی شده است تا براساس اطلاعات تاریخی قابل اعتماد و معتبر، اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این دوره معرفی گردد و بدین منظور ساختار کتاب به گونه‌ای ترتیب یافته است که تمامی مباحث ضروری را در خود جای می‌دهد. در دو فصل نخست با طرح مباحثی مقدماتی، سعی شده تا زمینه ورود به اصل بحث فراهم گردد، از این‌رو فصل اول به بحث‌هایی درباره مسأله غیبت و مشکلات آن، و تلاش‌های امامان علیهم السلام جهت زمینه‌سازی در جامعه شیعه

ص: ۱۵

برای مواجهه با این پدیده اختصاص یافته است و فصل دوم فضای کلی و عمومی جهان اسلام در عصر غیبت صغری را به تصویر کشیده است تا خواننده درک بهتری از موقعیت جامعه شیعه در عصر موردنظر، در جهان پنهان اسلام داشته باشد. فصول بعدی به مباحث سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه شیعه پرداخته است و در هر بخش شاخصه‌هایی که نشان‌دهنده وضعیت شیعیان در زمینه‌های مذکور است مورد توجه قرار گرفته است، چنان‌که مبحث در اوضاع سیاسی، از فعالیت‌های سیاسی دولت‌ها، احزاب و شخصیت‌های شیعی بحث و گفتگو شده و در بخش وضعیت فرهنگی، از مراکز علمی، دانشمندان و اندیشمندان

و دستاوردهای فرهنگی و علمی سخن به میان آمده است. بی‌شک ذکر مطالب مذکور، که به لحاظ موضوعی متنوع می‌باشند، در راستای به تصویر کشیدن چهره جامعه شیعی در عصر غیبت صغری از ابعاد فوق‌الذکر بوده است.

شناخت مآخذ

در این نوشتار از منابع متنوع و متعددی بهره گرفته شده است که به‌طور کلی می‌توان آن‌ها را به منابع کهن و پژوهش‌های جدید تقسیم کرد:

الف) منابع کهن

مقصود از منابع کهن، تألیفات و تصنیفات هستند که در عصر غیبت صغری یا زمانی نزدیک به آن به رشته تحریر درآمده است، البته به‌طور معمول، منابع تاریخی اسلامی تا سده‌های دوازدهم و سیزدهم هجری، جزو منابع کهن تلقی می‌گردند. منابع کهن در بحث غیبت صغری از تنوع موضوعی و گوناگونی بسیار برخوردارند و می‌توان آن‌ها را در دو دسته آثار شیعی و غیرشیعی گروه‌بندی کرد.

ص: ۱۶

۱. آثار شیعی

آثار شیعی نیز به نوبه خود باتوجه به تنوع موضوعاتشان قابل تفکیک به دو گروه هستند؛ تألیفات اختصاصی و تألیفات غیراختصاصی.

۱.۱. تألیفات اختصاصی

در این طرح آثاری را تألیفات اختصاصی می‌نامیم که به‌طور خاص درباره امام دوازدهم علیه السلام و یا در موضوع غیبت صغری و مسایل مربوط به آن به نگارش درآمده‌اند. از این قبیل کتاب‌ها می‌توان به موارد چندی اشاره کرد که برخی در عصر غیبت و شماری هم پس از آن و در فاصله زمانی اندک پدید آمده‌اند.

از نخستین تألیفات اختصاصی به لحاظ زمانی، باید از کتاب الامامه و التبصرة من الحیره نوشته ابن بابویه رازی (م ۳۳۹ ق) نام برد که کتابش، را چنان‌که خود در مقدمه ذکر کرده است، به منظور ایجاد آگاهی لازم در باب امامت و مهدویت و رفع شبهات و مشکلات جامعه شیعی در این مسأله، به رشته تحریر درآورده است.

نویسنده که خود از دانشمندان بنام این عصر است، مجموعه‌ای از روایات مربوط به بحث امامت و مهدویت را گردآورده که مبین موضع اعتقادی شیعه امامیه در مسأله امامت می‌باشد. علی‌رغم این‌که بخش مهمی از کتاب، یعنی فصل مربوط به امام

دوازدهم از میان رفته؛ ولی قسمت‌های باقی‌مانده آن ارزش قابل‌ملاحظه‌ای دارد و نیز گفته‌های مؤلف، در درک موقعیت شیعیان در عصر غیبت به ما کمک می‌نماید.

از مهم‌ترین تألیفات اختصاصی، که اندکی پس از غیبت صغری پدید آمد، کتاب کمال الدین و تمام النعمه، نوشته شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه (م ۳۸۱ ق) است که از منابع اصلی اطلاعاتی در این باب به شمار می‌رود و مرجعی برای نویسندگان بعدی بوده که در این زمینه دست به قلم برده‌اند. شیخ صدوق که محدثی پرکار بوده و روایات خود را از مشایخ و راویان بسیار فراگرفته، اغلب

ص: ۱۷

اطلاعات کتابش را از روایات مستندی که خود شنیده، فراهم ساخته است، گرچه در این کتاب گاه روایات مرسل و راویان ضعیف نیز به چشم می‌خورند؛ ولی به جهت وجود روایات، این کتاب در تألیفات هم عصر وی و یا پس از او، و نیز به جهت شخصیت ممتاز علمی مؤلف، که وی به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین محدثان عصر خویش است، نمی‌توان آن را مورد قرح و طعن قرار داد. شیخ صدوق در کتاب خود کمابیش شیوه پدرش در تألیف کتاب الامامه و التبصرة من الحیره را به کار برده است و پس از ذکر روایاتی درباره امامت و حیات ائمه اثنی عشر و رفع شبهات فرقه‌هایی چون زیدیه و واقفیه، به موضوع مهدویت پرداخته و در آن به‌طور مفصل روایاتی درباره ولادت و امامت مهدی (عج)، مسأله غیبت، نائبان و وکیلان امام و مسایل مربوط به غیبت ذکر کرده است و در این مباحث، از روایات پدرش نیز بهره برده است. این کتاب از جهت اطلاعاتی که درباره وکیلان امام، وضعیت عمومی شیعیان و ارتباط متقابل آنان و امام (عج) در عصر غیبت صغری ارائه داده، حائز اهمیت است.

تقریباً هم‌زمان با کمال الدین و تمام النعمه و شاید اندکی پیش از آن، ابو عبد الله محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب، معروف به ابن ابی زینب نعمانی (م ۳۶۰ ق) کتاب الغیبه خود را به رشته تحریر درآورد. نعمانی در طی سفرهای مکرر، روایات خود را از مشایخ مختلفی فراگرفت که در بین ایشان شخصیت‌های ممتاز شیعه، مانند کلینی، راویان زیدی چون ابن عقده و نویسندگان واقعی مذهب مثل احمد بن نصر بن هودّه باهلی به چشم می‌خورند. در عین حال نجاشی وی را از مشایخ امامیه و عظیم‌القدر، و دارای عقیده‌ای درست دانسته است.^۱ کتاب الغیبه او که آن را در زمان حیاتش در شهر حلب روایت می‌کرد و بعد از مرگش نیز از کتاب‌هایی بود که

ص: ۱۸

بحث و تدریس می‌شد،^۲ از منابع روایی مهم در موضوع خود به شمار می‌رود، چنان‌که شیخ مفید به هنگام برشمردن کتاب‌های مربوط به موضوع مهدویت از آن یاد می‌کند.^۳ تألیف این کتاب که گویا به سال ۳۴۲ ق به پایان رسیده، چنان‌که مؤلف در مقدمه

۱ (۱). نجاشی، رجال، ص ۳۸۳.

۲ (۱). همان.

۳ (۲). مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۵۰.

اشاره نموده در ابواب متعددی تنظیم یافته است؛ فصول اولیه آن به مباحث عمومی امامت، یعنی ضرورت وجود امام معصوم اختصاص یافته و سپس به مبحث امامت حضرت مهدی (عج)، غیبت، وضعیت شیعیان و وظیفه آنان در این دوران، و ظهور و علائم آن پرداخته شده است. نعمانی درباره وضعیت شیعیان، در غیبت صغری مطلب زیادی نیاورده و تنها به ذکر روایات امامان علیهم السلام اکتفا کرده است. با این حال گفته‌های شکواگونه وی در لابه‌لای روایات کتاب و در مقدمه، فضای کلی عصر غیبت را متذکر می‌شود. نعمانی در کتاب خود از برخی نویسندگان زیدی و واقفی مذهب و کتاب‌هایشان بهره برده، چنان‌که در برخی موارد خود به آن متذکر می‌شود.^۴ و با توجه به مطالبی که درباره اهمیت این روایت و احادیث در مقدمه کتابش آورده، می‌توان دریافت که وی به سنجش و ارزیابی روایاتش اهمیت می‌داده است، هم‌چنین ترتیب روایات او به‌طور عمده مسند هستند و نام منابع اطلاعاتی نویسنده در آن‌ها ذکر شده است.

نزدیک به صد سال بعد از نعمانی، کتاب دیگری با نام الغیبه، به قلم دانشمند بزرگ شیعی، محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰ ق) تألیف گردید که به لحاظ شکلی، شباهت زیادی با کتاب کمال الدین شیخ صدوق دارد. گرچه به لحاظ محتوایی با آن متفاوت است. با این حال طوسی شمار زیادی از روایات شیخ صدوق و پدر او ابن بابویه را در کتاب خود آورده؛ اما از روایات الغیبه نعمانی کمتر بهره برده است،

ص: ۱۹

هرچند که از نظر مضمون و محتوا همانند هستند. وی افزون بر نقل از دیگر کتب روایی شیعه، روایاتی را که خود شنیده بود، نیز ذکر کرده است. کتاب با فصلی درباره ماهیت و امکان غیبت امام شروع می‌شود و سپس به ردّ عقاید فرقه‌های شیعی قائل به غیبت، مانند کیسانیه، ناووسیه و واقفیه می‌پردازد و در فصول بعدی، نویسنده به ذکر تاریخ امام مهدی (عج) و غیبت صغری وارد می‌شود. این قسمت کتاب، به لحاظ تاریخی از اهمیت خاصی برخوردار است، زیرا اطلاعات بسیار و مفیدی درباره نائبان و وکیلان امام دوازدهم در غیبت صغری و وقایع عصر آنان و نیز درباره مدعیان دروغین نیابت و وکالت به دست می‌دهد که مهم‌ترین منبع اطلاعاتی در این موضوع به شمار می‌رود و اطلاعات آن، در دیگر تألیفات باقی مانده از این دوران کمتر به چشم می‌خورد.

کتاب منتخب الانوار المضيئه نوشته علی بن عبد الکریم نیل نجفی، از نویسندگان قرن هشتم هجری را نیز باید در ردیف منابع اختصاصی یاد کرد. این کتاب که بیشتر اطلاعاتش را از کمال الدین شیخ صدوق گرفته، پس از ذکر مطالبی درباره ولادت امام مهدی (عج)، به مسأله غیبت و بیان حوادث این دوران، به‌ویژه ذکر وکیلان و نائبان امام دوازدهم پرداخته است.

لازم به ذکر است که کتاب‌های متعددی، پس از غیبت صغری، درباره امام مهدی (عج) نوشته شدند که بسیاری از آن‌ها مشتمل بر مباحث کلامی، و بدور از اطلاعات تاریخی‌اند. از این قبیل می‌توان به کتاب الفصول العشره نوشته شیخ مفید (م ۴۱۱ ق) اشاره کرد که مجموعه‌ای از پرسش و پاسخ‌ها درباره مهدی (عج) و غیبت اوست. شمار دیگری از این کتاب‌ها نیز، که احتمالاً

^۴ (۳). ر.ک: نعمانی، الغیبه، ص ۳۲.

اطلاعات مفیدی درباره تاریخ غیبت صغری دربر داشتند، از میان رفته‌اند و فقط نامی از آن‌ها در کتب رجالی و فهرست‌ها باقی است.

ص: ۲۰

۲. ۱. منابع غیراختصاصی

منابع غیراختصاصی، که در موضوعات مختلف نوشته شده‌اند و به‌طور خاص به بحث مهدویت و غیبت نپرداخته‌اند، مکمل اطلاعات منابع اختصاصی هستند.

این تألیفات شامل کتاب‌های سیره، مناقب، رجال و فهرست‌ها و مجموعه‌های روایی می‌باشند. از کتب سیره‌ای می‌توان چند مورد شاخص را نام برد که الارشاد مفید از جمله آن‌ها است؛ اگرچه اطلاعات مربوط به امام مهدی (عج) و رویدادهای عصر غیبت در این کتاب چندان زیاد نیست، با این حال نباید آن‌ها را از نظر دور داشت، چنان‌که همین مطالب، مورد استفاده و توجه نویسندگان بعدی قرار گرفت، از جمله فضل بن حسن طبرسی (م ۵۴۸ ق) در کتاب اعلام الوری خود، که با فاصله نسبتاً زیادی از الارشاد نوشته شده است. در فصلی جداگانه به ذکر ارتباطات شیعیان با امام علیه السلام و بالعکس پرداخته است که بیشتر مطالب آن منقول از شیخ صدوق و کلینی می‌باشد. از دیگر کتب سیره‌ای، کشف الغمه علی بن عیسی اربلی (م ۶۹۳ ق) را باید نام برد که اگرچه با فاصله زمانی زیادی از غیبت صغری نوشته شده؛ اما از منابع معتبر سیره‌ای به شمار می‌رود و اطلاعات آن در باب مهدویت قابل توجه و برگرفته از منابع پیشین است.

در میان کتب مناقب نیز آثار قابل توجهی در این خصوص وجود دارند که کتاب کفایة الاثر نوشته علی بن محمد خزاز قمی، نویسنده قرن چهارم هجری، از اولین این آثار به شمار می‌رود که باقی مانده است. نویسنده پس از ذکر فضایل و سیره یازده امام، روایاتی درباره حضرت مهدی (عج) می‌آورد که اطلاعات زیادی درباره وقایع عصر غیبت به دست می‌دهد. در این زمینه کتاب المناقب ابن شهر آشوب مازندرانی مطالب بیشتری دارد؛ اما بیشتر از همه، کتاب الخرائج و الجرائع قطب الدین راوندی (م ۵۷۳ ق) اطلاعاتی را درباره اوضاع شیعیان در

ص: ۲۱

غیبت صغری و ارتباطات متقابل شیعیان با امام دوازدهم و نیز نقش و فعالیت وکیلان به دست می‌دهد که البته اغلب آن‌ها از کتاب شیخ صدوق گرفته شده است. یکی از منابع اطلاعاتی خوب در موضوعات فوق الذکر کتاب احتجاج احمد بن علی طبرسی (درگذشته قرن هشتم ه) است که البته در زمره کتب مناقب جای نمی‌گیرد؛ بلکه می‌توان آن را از کتب کلامی به شمار آورد. طبرسی شماری از توقیعات امام دوازدهم و نامه‌های شیعیان به آن حضرت را همراه جواب‌هایشان و نیز مطالبی چشمگیر درباره وکیلان و نائبان و مدعیان دروغین نیابت ذکر کرده است که در شناخت وضع اجتماعی و فرهنگی شیعیان در عصر غیبت حائز اهمیت می‌باشند، اگرچه بسیاری از روایات طبرسی مرسل و بدون ذکر سند می‌باشند؛ ولی این روایات را می‌توان در منابع دیگر یافت.

دسته دیگر از منابع غیراختصاصی، کتب رجالی هستند که اهمیت آن‌ها بیشتر در ارائه مطالب قابل توجهی درباره وضعیت علمی و دستاوردهای فرهنگی عصر موردنظر می‌باشد. در این حوزه رساله ابی غالب زراری، رجال‌کشی، رجال طوسی و اختیار معرفة الرجال او و بیش از همه رجال نجاشی حائز اهمیت‌اند. کتاب‌های فهرست مانند فهرست طوسی و فهرست منتخب الدین نیز اطلاعات مشابه قابل توجهی دارند، به‌ویژه فهرست طوسی به خوبی دستاوردهای علمی و فرهنگی این دوران را به تصویر کشیده است.

گذشته از منابع فوق‌الذکر، جوامع روایی، حاوی مجموعه‌ای از اطلاعات متنوع هستند که در موضوعات مختلف می‌توان از آن‌ها بهره برد. از این دسته کتاب الکافی محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ ق) به لحاظ این‌که در دوره تاریخی موردنظر نگارش یافته اهمیت ویژه‌ای دارد، اگرچه اطلاعات آن در باب مهدویت و تاریخ غیبت چندان زیاد نیست؛ ولی اعتبار و وثاقت آن موجب شده تا روایاتش

ص: ۲۲

در اغلب تألیفات بعدی مشاهده شود. از نمونه‌های متأخرتر این قبیل آثار، مجموعه بحار الانوار است که بخش مفصلی از آن به تاریخ امام دوازدهم اختصاص یافته و اطلاعات متنوعی از منابع مختلف را گرد آورده است.

در این‌جا باید به کتاب‌های فرق و مذاهب نیز اشاره نمود؛ مانند فرق الشیعه نوبختی و المقالات و الفرق اشعری که مطالب قابل توجهی در خصوص تحولات مذهبی در این عصر دارا می‌باشند. علاوه بر منابع مذکور، کلیه تألیفاتی که در عصر موردنظر یا نزدیک به آن در هر زمینه‌ای (فقهی، کلامی، تاریخی و ...) فراهم آمده‌اند می‌توانند اطلاعاتی هرچند مختصر، درباره اوضاع شیعیان و غیبت صغری ارائه نمایند.

۲. آثار غیرشیعی

تألیفات غیرشیعی که در طرح مورد بحث، قابل استفاده هستند از تنوع موضوعی وسیعی برخوردارند. کتاب‌های تواریخ عمومی همانند تاریخ طبری و ذیل‌ها و تکمله‌هایش، تجارب الامم مسکویه رازی، الکامل ابن اثیر و آثار مشابه این‌ها، اغلب اطلاعاتی درباره وضع سیاسی این عصر، دربر دارند و تواریخ محلی و دودمانی مکمل اطلاعات آن‌ها می‌باشند. کتاب‌های جغرافیایی نیز دسته‌ای دیگر از منابع‌اند که اطلاعات قابل توجهی درباره اوضاع اجتماعی ارائه می‌دهند.

در این زمینه به‌ویژه باید از احسن التقاسیم مقدسی یاد کرد که یک دایرة المعارف مردم‌شناسی به شمار می‌آید. منابع رجالی چون تاریخ بغداد و وفیات الاعیان و آثار مشابه دیگر به همراه کتب فهرست، تکمیل‌کننده مباحث مربوط به اوضاع فرهنگی می‌باشند. دسته دیگری از منابع که می‌توان در میان انبوه اطلاعاتشان نکات قابل توجهی یافت، جنگ‌ها و مجموعه‌های ادبی هستند که از آن جمله می‌توان، نشوار المحاضره ابو الحسن تنوخی و نهایة العرب نویری را نام برد.

ص: ۲۳

ب) پژوهش‌های جدید

در پژوهش‌های معاصر، آثار ارزنده‌ای پدید آمده‌اند که هرکدام به یکی از مباحث موردنظر توجه داشته‌اند. کتاب تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم نوشته جاسم حسین، که از اولین و بهترین پژوهش‌های جدید در این موضوع است، بیشتر بر مسایل سیاسی این دوران متمرکز شده است، اگرچه توجه مؤلف به تاریخ نواب اربعه و اشاره به فرقه‌گرایی در این عصر قابل توجه است. کتاب تاریخ غیبت صغری نوشته محمد صدر نیز همین‌گونه است که در باب مسایل اجتماعی و فرهنگی این عصر مطالبی عرضه نکرده است، هرچند در این کتاب، علی‌رغم حجم کم آن، سعی شده تا محدوده بحث از کتاب فوق‌الذکر بازتر شود با این حال همانند آن توجه زیادی به مسایل اجتماعی و فرهنگی نشده است. هم‌چنین کتاب تاریخ عصر غیبت نگاهی تحلیلی به عصر غیبت امام دوازدهم نوشته پور سید آقایی و دیگران را نیز باید از جمله این آثار برشمرد.

از پژوهش‌های ارزنده در موضوع تاریخ غیبت صغری که اطلاعات ارزشمندی دربر دارد، کتاب سازمان وکالت از محمد رضا جباری است که به‌طور مفصل به بحث درباره وکیلان و نایبان امام دوازدهم در غیبت صغری و نقش آنان در جوامع شیعی پرداخته است و مطالب آن در این باب بسیار سودمند می‌باشد.

چنان‌که ملاحظه می‌شود در آثار مذکور به‌طور عمده، جای مباحث اجتماعی و فرهنگی جامعه شیعه خالی است؛ اما در تحقیقات دیگری که به‌طور کلی به تاریخ تشیع عنایت داشته‌اند و یا در باب دولت‌های شیعی، مناطق شیعه‌نشین و یا شخصیت‌های شیعه مذهب نوشته شده‌اند، به‌طور پراکنده به این مباحث پرداخته شده است در این زمینه هم‌چنین می‌توان از منابع جدید و رجالی، چون اعیان الشیعه، فهرست‌ها، چون الذریعه الی تصانیف الشیعه، کتب کلامی - تاریخی، مانند الغدیر و نیز دایرة المعارف‌ها بهره برد.

ص: ۲۴

افزون بر کتب مذکور برخی مقالات منتشره در خصوص تاریخ و فرهنگ تشیع نیز اطلاعاتی درباره اوضاع فرهنگی و اجتماعی شیعه در این دوره به دست می‌دهند. از این قبیل باید از مقاله «نگاهی به مکاتب حدیثی شیعه در سده‌های اولیه» فصلنامه تخصصی شیعه‌شناسی، شماره ۳ و ۴ و برخی مقالات مجله انتظار یاد کرد.

در نوشتار حاضر سعی شده است تا براساس منابع موجود، تصویری از اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعه در عصر غیبت صغری ارائه شود.

بدیهی است آنچه عرضه گردیده با توجه به اطلاعات قابل دسترس، و در حدّ توان نگارنده می‌باشد و همواره زمینه برای ارائه طرح‌های کامل‌تر باز است. در پایان لازم است از مدیر محترم پژوهشکده جناب آقای دکتر سید علیرضا واسعی، که با اشراف و پیگیری در سامان‌یابی و به ثمر نشستن این اثر تلاش کردند؛ و مدیر محترم وقت گروه فرهنگ و تمدن اسلامی جناب آقای دکتر نعمت الله صفری، که زمینه انجام چنین کاری را فراهم ساخته و در اصلاح و بهبود آن مجدّانه کوشیدند، و هم‌چنین از جناب آقای دکتر جباری که نظارت پروژه را برعهده گرفتند و دیگر عزیزانی که با ارائه نظرات خود در شکل‌گیری بهتر کار

نقش آفریدند، و نیز از کلیه کسانی که در پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت علیهم السلام پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و دیگر مراکز در انجام این طرح به نگارنده یاری رسانیده‌اند و نیز از همسر من که در این مهم کمک‌کارم بود، تشکر و قدردانی به عمل آید.

حسن حسین‌زاده شانه‌چی

ص: ۲۵

فصل اول کلیات

پیش از ورود به مباحث اصلی کتاب لازم است مطالبی جهت آمادگی ذهن خواننده با موضوع مورد بحث و شرایط زمانی و مکانی آن به لحاظ تاریخی، ارائه گردد. و در ادامه نگاهی کلی به مسأله غیبت و موقعیت جامعه شیعه در آستانه وقوع آن افکنده شود.

الف) درآمدی بر مسأله غیبت

درباره مسأله غیبت جای صحبت بسیار است که پرداختن به همه جوانب آن از عهده این نوشتار خارج می‌باشد، مطالبی درباره امکان وقوع غیبت، علل و عوامل آن و توجیهات منطقی و مذهبی‌اش، بیشتر جنبه کلامی دارند، اما آن‌چه بعد تاریخی می‌یابد سابقه وجود اندیشه غیبت در فرهنگ اسلامی است که سعی می‌شود در ادامه، مطالبی در این باب آورده شود.

۱. الف) غیبت در احادیث و روایات

غیبت امام دوازدهم شیعیان که در سال ۲۶۰ ق، پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام آغاز شد تحولی جدید در جامعه شیعه بود که آن را با وضعیتی جدید و نه چندان بسامان روبرو ساخت، به‌طوری که تا مدتی دست‌کم بخش عمده‌ای

ص: ۲۶

از جامعه شیعه را دچار حیرت^۵ و سردرگمی کرد. بی‌شک مسأله غیبت امام علیه السلام شیعیان را، که همواره بر لزوم وجود امامی زنده و حاضر در هر عصری، به‌عنوان یک اصل اساسی در دین تأکید داشتند و با این عقیده به مقابله با مذاهب و فرق مخالف، و اندیشه‌ها و آراء منحرف می‌پرداختند، با مشکل بزرگی روبرو نمود.

آنان در طی دو قرن با تمسک به حضور امامان معصوم، اندیشه‌های منحرفانه فرقه‌هایی را که به وجود امام غایبی برای خود عقیده داشتند ردّ و انکار می‌کردند و اینک اظهار همین عقیده از طرف خودشان مسأله دشواری بود که می‌بایست حل گردد.

^۵ (۱). در برخی از روایات امامان علیهم السلام درباره غیبت امام دوازدهم از زمان غیبت به دوران حیرت تعبیر شده است توجه به وضعیت پیش‌آمده در جامعه شیعه پس از رحلت امام عسکری نیز گویای همین مطلب می‌باشد. در این‌باره در جای خود صحبت خواهد شد.

برای درک وضعیت دشوار پیش آمده در ابتدای غیبت تنها توجه به این نکته کافی است که پس از شهادت امام عسکری علیه السلام و آغاز غیبت امام دوازدهم، شیعه امامیه به طور بی سابقه‌ای دچار انشعابات فرقه‌ای گردید، به گونه‌ای که بنا به نقل‌های گوناگون به دوازده تا بیست فرقه تقسیم شدند که هریک در موضوع امامت و جانشینی حضرت عسکری علیه السلام عقیده خاصی را ابراز می‌کردند،^۶ اگرچه پیدایش فرقه‌های انحرافی در شیعه پیش از این هم وجود داشت؛ ولی آنچه بی سابقه می‌نمود شمار زیاد این فرقه‌ها بود که در این برهه، همزمان پدید آمدند و این امر به خوبی گویای وضعیت دشواری است که در آغاز غیبت صغری پیش آمده بود.

در واقع مسأله غیبت امام دوازدهم، همزمان با گسترش رسالت الهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در جامعه اسلامی مطرح شد و اولین سخنان درباره غیبت مهدی علیه السلام از زبان آن حضرت صادر گردید. رسول خدا صلی الله علیه و اله در موارد متعدد و روایات بسیاری که از ایشان نقل شده و در آن‌ها به ذکر مسأله امامت پس از خود و

ص: ۲۷

وجود دوازده امام پرداخته است، به این نکته نیز اشاره فرموده که دوازدهمین امام، همان مهدی علیه السلام است که خداوند به دست او عدل و داد را بر جهان مستولی خواهد گرداند و ظلم و جور را که تمام جهان را فراگرفته باشد از میان برخواهد داشت.

در اغلب این روایات به مسأله غیبت حضرت مهدی نیز اشاره شده است.^۷ اهمیت مسأله غیبت، در کنار لزوم آگاهی دادن به ظهور مهدی علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه و اله را بر آن می‌داشت تا از همان ابتدا به تبیین این دو مسأله اساسی برای مسلمانان راسخ و با ایمان بپردازد.^۸ بر همین اساس امامان علیهم السلام نیز در هر زمان به فراخور حال و وضعیت جامعه، موضوع غیبت امام دوازدهم را به شیعیان گوشزد می‌کردند.

روایاتی از این دست و گاه با تفصیل بیشتر به فراوانی از امامان نقل شده‌اند. انبوه روایاتی که تا زمان امام صادق علیه السلام برای شیعیان نقل شده بود، مسأله غیبت را برای بسیاری از ایشان به باوری مسلم تبدیل کرده بود که در وقوع آن شک نداشتند، بلکه از امام علیه السلام درباره چگونگی آن پرسش می‌کردند. روایتی را که حمیری نقل کرده حاکی از این است که روایات

^۶ (۲). ر. ک: همین کتاب، فصل چهارم، بخش پیشوایی جامعه شیعه.

^۷ (۱). صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۸۶.

^۸ (۲). سخنان و بشارت‌های رسول خدا درباره ظهور مهدی علیه السلام فقط در کتاب‌ها و آثار شیعیان نقل نشده، بلکه در کتاب‌های روایی قدیمی اهل سنت نیز بسیاری از این روایات ذکر شده‌اند از جمله در مسند احمد بن حنبل، صحیح محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح مسلم بن حجاج قشیری، سنن ترمذی و شمار دیگری از مسانید روایی. بر همین اساس شماری از نویسندگان و عالمان اهل سنت کتاب‌هایی در این موضوع نوشته‌اند، مانند: اخبار المهدی، حسن بن احمد همدانی؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، علی بن حسام الدین متقی هندی؛ البیان فی اخبار صاحب الزمان، محمد بن یوسف کنجی شافعی؛ علامات المهدی، جلال الدین سیوطی، علامات المهدی المنتظر، ابن حجر هیثمی شافعی.

تذکردهنده به غیبت مهدی علیه السلام تا چه حد رواج داشت^۹. با نزدیک شدن زمان غیبت، گفتار امامان علیهم السلام در این باب از تصریح بیشتری برخوردار می‌شد. روایاتی که از امام جواد و امام هادی و

ص: ۲۸

امام عسکری علیهم السلام نقل شده در خصوص زمان غیبت و این که برای کدام یک از امامان واقع خواهد شد تصریح بیشتری دارد. زمانی که یکی از شیعیان از امام جواد علیه السلام درباره جانشین وی می‌پرسد، امام اظهار می‌دارد که نخست پسرش علی الهادی و سپس پسر او امام خواهند بود و از آن پس دوران حیرت (غیبت) خواهد بود.^{۱۰} در روایاتی که در این دوره نقل شده، تصریح شده که امام غایب، نواده امام هادی و فرزند امام حسن عسکری علیهم السلام است که غیبتی طولانی خواهد داشت و شیعیان در آن زمان باید در انتظار ظهورش باشند.^{۱۱} عملکرد امام حسن عسکری علیه السلام در این زمینه بسیار حساس بود. امام از یک سو می‌بایست جانشین و امام پس از خود را به شیعیان معرفی می‌کرد، که البته این امر با توجه به جو خفقان شدیدی که از جانب حکومت عباسی نسبت به امام و شیعیان ایجاد شده بود و امام را ناگزیر به رعایت شدید تقیه می‌نمود، تنها نسبت به برخی از خواص شیعیان و اصحاب آن حضرت عملی بود و از سوی دیگر بایستی مسأله غیبت وی را به ایشان گوشزد می‌کرد. بدین ترتیب امام عسکری علیه السلام در دیدارها و گفت‌وگوهای خود با ایشان، بر این نکته تأکید می‌نمود که آن حضرت فرزندی دارد که جانشین و امام پس از وی است و او همان مهدی موعودی است که غائب خواهد شد و از غیبت او خبر داده شده است.^{۱۲} با توجه به حجم روایاتی که در این باب از امام عسکری علیه السلام نقل شده و این که شمار آن‌ها نسبت به احادیث دیگر امامان کمتر است، پیداست که آن حضرت این مسأله را به سبب جو خفقان حاکم و تهدیدات موجود از جانب عباسیان با شمار اندکی از افراد مورد اعتماد خویش در میان می‌گذاشت. با این حال با توجه به اهمیت مسأله غیبت و لزوم آگاه ساختن عموم

ص: ۲۹

شیعیان از امر امامت، آن را به برخی وکیلان^{۱۳} خود که در دیگر شهرها با شیعیان در تماس بودند گوشزد می‌نمود.^{۱۴}

^۹ (۳). صدوق، همان، ص ۳۴۲.

^{۱۰} (۱). نعمانی، الغیبه، ص ۱۹۱. روایت دیگری به همین مضمون از امام جواد علیه السلام نقل کرده است.

^{۱۱} (۲). صدوق، همان، ص ۳۷۷.

^{۱۲} (۳). ر. ک: صدوق، همان، ص ۴۰۹ و طبرسی، اعلام الوری، ص ۴۱۵.

^{۱۳} (۱). با توسعه مرزهای اسلام و گسترش تشیع در شهرها و بلاد مختلف از اواسط قرن دوم هجری امامان در شهرها و نواحی مختلف از میان شیعیان مورد اعتماد، کسانی را به عنوان وکیل خویش تعیین می‌نمودند که وظیفه آنان برقراری ارتباط میان امامان با شیعیانی بود که در نواحی دور، امکان دسترسی به امام و حضور نزد ایشان را نداشتند. آنان نامه‌ها، اموال اهدایی و وجوهات شرعی شیعیان را به نزد امامان آورده و پاسخ سؤالات و مشکلات دینی‌شان را از ائمه گرفته و به آنان می‌رسانیدند. برای اطلاع بیشتر ر. ک: جبیری، محمد رضا، سازمان وکالت.

^{۱۴} (۲). ر. ک: صدوق، همان، ص ۳۸۴.

آگاهی دادن و هشدار به وکیلان امام، که در شهرهای دور و نزدیک رابط مردم با امام بودند، اقدامی مدبرانه در جهت ایجاد زمینه مناسب برای این امر بود، زیرا افزون بر این که ایشان به عنوان عوامل اجرایی امام در شهرها نسبت به وظیفه و موضع گیری خود پس از امام یازدهم و آغاز غیبت آگاه می شدند، درمی یافتند که در این دوران چگونه باید پاسخ گوی مردم باشند و چگونه در راستای ایجاد آگاهی عمومی نسبت به مسأله غیبت در جامعه شیعه عمل کنند و این همان هدف نهایی و اساسی بود که امامان علیهم السّلام از طرح و بیان مسأله غیبت در نظر داشتند و به طور عملی نیز اقداماتی در این جهت صورت می دادند.

در سخنان امامان علیهم السّلام مسأله غیبت، اساساً به عنوان یک سنت الهی مطرح شده که در امت های پیشین و انبیای گذشته و اوصیای ایشان معمول بوده است. در این بیانات بر این نکته تأکید شده که پیامبران الهی نیز در برهه هایی از دوران نبوتشان، بنا به عللی از انتظار مردم و از میان جامعه غایب می شدند. از جمله پیامبرانی که در این روایات به غیبت آنها اشاره شده حضرت صالح است. بنا به این روایات، وی در سن پیری از میان قومش غایب شد و غیبتش به طول انجامید، به طوری که چون به میان قومش بازگشت او را نمی شناختند.^{۱۵} موسی علیه السّلام نیز

ص: ۳۰

مدتی از میان قومش غایب شد و در این مدت بنی اسرائیل در حیرت و سرگردانی و رنج بسیار بسر می بردند.^{۱۶} چنین غیبت هایی برای حضرت یونس، یوسف و برخی دیگر از پیامبران نیز ذکر شده است.^{۱۷} این روایات در صدد بیان این هستند که غیبت، یکی از سنت های الهی در میان انبیاء و اوصیای ایشان به عنوان عملکردی تنبیهی و هشداردهنده برای امت ها و اقوام ایشان بوده تا از غفلت در آیند، و در اغلب امت های گذشته محقق شده است و وقوع آن در امت خاتم الانبیاء نیز نباید دور از انتظار و امری نوظهور تلقی شود. نقل این گونه روایات، بابتی را در احادیث امامان: پدید آورده که در آن غیبت مهدی علیه السّلام به غیبت این پیامبران تشبیه و در راستای همان سنت های الهی بر شمرده شده است.^{۱۸}

بدین گونه امامان علیهم السّلام با سخنان و بیانات فراوان خود درباره مسأله غیبت تلاش می کردند تا زمینه فکری مناسبی در این موضوع برای شیعیان فراهم سازند و با آگاهی دادن به شیعیان و اصحاب خاص خود در کنار سیره عملی که در این زمینه داشتند، آنان را برای درک دوران غیبت آماده کرده و با راهنمایی ها و ارشادات خود آگاهی لازم و راهکارهای مفیدی را در اختیار ایشان قرار دهند تا آنان را برای جلوگیری و مقابله با پیامدها و مشکلاتی که بالطبع غیبت امام به همراه داشت، آماده سازند.

۲. الف) اندیشه غیبت در فرقه های شیعی و اسلامی

^{۱۵} (۳). همان، ص ۱۳۶.

^{۱۶} (۱). همان، ص ۳۴۰.

^{۱۷} (۲). همان، ص ۳۲۷.

^{۱۸} (۳). ر.ک: همان، ص ۳۸۴ و ۱۵۲.

فراوانی روایاتی که از رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره غیبت مهدی علیه السلام نقل شده بود و آگاهی‌هایی که از طرف امامان صورت گرفته بود، به زودی مسأله غیبت را در نزد

ص: ۳۱

بسیاری از مسلمانان، به صورت یک باور عمومی و واقعه‌ای مسلم و حتمی در آورده بود که به وقوع آن ایمان داشتند. این امر را می‌توان از بهره‌برداری‌های منفی برخی از فرقه‌های منشعب از تشیع دریافت که برای جلب توجه عمومی و جذب پیروانشان به مسأله غیبت تمسک بسته و بدان استناد می‌کردند. از آغاز اولین انشعابات فرقه‌ای در تشیع، گروه‌هایی ظهور می‌کردند که به گونه‌ای به غیبت امام معصومی که در گذشته بود و یا کسانی که خود امامشان می‌پنداشتند، قائل می‌شدند تا از این طریق بتوانند آراء و اندیشه‌های خود را محقق سازند و هواداران و پیروانی برای خود فراهم کنند و البته چه بسا برخی از مدعیان غیبت از صمیم دل و ایمان قلبی و اعتقاد ناشی از برداشت‌های نادرست و درک ناصحیح از روایات منقول در باب غیبت چنین عقیده‌ای را ابراز می‌کردند. به نقل کتب فرقه‌شناسی، نخستین فرقه‌ای که اظهار نمودند که امامشان غایب گردیده است سبائیه، پیروان عبد الله بن سبأ بودند که درباره امام علی علیه السلام، اندیشه‌های افراطی و غلوآمیزی داشتند و حتی انکار امام نیز در باور آنان تأثیری نبخشید و در نهایت آن حضرت گروهی از ایشان را مجازات کرد.^{۱۹} آنان با شهادت امیر المؤمنین علیه السلام اعلام نمودند که علی علیه السلام از دنیا نرفته، بلکه غایب شده و پیش از روز قیامت باز خواهد گشت و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد و در حقیقت به غیبت و رجعت آن حضرت معتقد شدند.^{۲۰} کیسانیه دومین فرقه منشعب از تشیع، و قائل به امامت

ص: ۳۲

محمد بن حنفیه بودند^{۲۱} و زمانی که او در سال ۸۱ ق در شهر مدینه از دنیا رفت، گروهی از آنان کسی را به عنوان جانشین و وصی او نپذیرفتند و اعلام نمودند که او همان مهدی موعود است و لذا نمرده و بلکه غایب گردیده است. از میان زیدیه نیز

^{۱۹} (۱). اشعری، المقالات و الفرق، ص ۲۰۰ درباره حقیقت وجود عبد الله بن سبأ و پیروانش ر. ک:

عسکری، عبد الله بن سبأ.

^{۲۰} (۲). اشعری، مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۸۵، وی می‌گوید: وقتی خبر شهادت امام علی علیه السلام به عبد الله بن سبأ در مدائن رسید بانگ برداشت: ای دشمن خدا دروغ می‌گویی، به خدا قسم اگر مغز سرش را در کاسه‌ای بیاوری و هفتاد نفر عادل بر مرگ او گواهی دهند، سخت را نمی‌پذیریم و یقین داریم که او نمرده و کشته نشده و نمی‌میرد تا بر تمام زمین مسلط شود

اشعری، المقالات و الفرق، ص ۲۰۰ و نوبختی، فرق الشیعه، ص ۲۲.

^{۲۱} (۱). کیسانیه منسوب به کیسان، گروهی از پیروان مختار ثقفی بودند که عقیده داشتند پس از علی علیه السلام محمد بن حنفیه امام است و او به مختار مأموریت داد تا به خون‌خواهی امام حسین علیه السلام قیام کند. برخی کیسان را لقب مختار دانسته‌اند به سبب کیاستی که داشت و برخی نام یکی از افراد او می‌دانند که رهبری این طایفه را به دست گرفت. کیسانیه بعدها به فرقه‌های متعددی منشعب شده و عقاید افراطی یافتند. گروهی از آنان نیز به مهدویت و غیبت ابو هاشم، فرزند محمد بن حنفیه و دیگر رهبرانشان قائل شدند. ر. ک: نوبختی، همان، ص ۲۶-۳۴؛ اشعری، همان، ص ۲۶-۲۷.

گروه‌هایی عقیده به غیبت زید بن علی و دیگر رهبران خود را ابراز نمودند؛^{۲۲} از آن جمله گروهی از ایشان به مهدویت و غیبت محمد بن عبد الله حسنی معروف به نفس زکیه عقیده داشتند.^{۲۳} از دیگر فرقه‌های شیعی که عقیده به غیبت را اظهار کردند گروهی بودند که به مهدویت امام باقر علیه السلام قائل شدند^{۲۴} و نیز فرقه اسماعیلیه که اسماعیل پسر امام صادق علیه السلام را وصی و جانشین وی می‌دانستند و گروهی از ایشان درباره او عقیده به غیبت و رجعت داشتند.^{۲۵} بدین ترتیب شمار زیادی از فرقه‌های جدا شده از شیعه چنین عقیده‌ای را اظهار می‌داشتند. این امر تا آغاز غیبت امام دوازدهم

ص: ۳۳

ادامه داشت، به طوری که پس رحلت امام حسن عسکری علیه السلام گروه‌هایی از شیعیان که در مسأله امامت دچار مشکل شده بودند، به غیبت آن حضرت علیه السلام معتقد شدند.^{۲۶}

این نکته که سران فرقه‌ها و طوایف مذکور در اثبات عقاید خود به مسأله غیبت استناد می‌کردند، حاکی از شیوع اخبار و روایات منقول در خصوص وقوع غیبت از همان ادوار نخستین تاریخ اسلام می‌باشد، چراکه در غیر این صورت دلیلی وجود نداشت که اینان به مسأله غیبت تمسک کنند و چه بسا طرح چنین ادعایی اساساً با مخالفت همگانی مسلمانان و شیعیان روبرو می‌شد؛ اما چنین باور عمومی نسبت به مسأله غیبت و وجوه انبوه روایات در این باب که در بین شیعیان متداول بود، آنان را وامی‌داشت که در اثبات عقاید خود بر آن تأکید کنند.

در این میان واقفیه^{۲۷}، بیش از همه بر مسأله غیبت تأکید می‌کردند؛ آنان که از پذیرش امامت حضرت رضا علیه السلام سرباز زده بودند به جهت این‌که برای توقف خویش بر امامت امام کاظم علیه السلام دلیل موجهی بیاورند، به ناچار مسأله غیبت آن

^{۲۲} (۲). نوبختی، همان، ص ۴۸.

^{۲۳} (۳). همان، ص ۶۱. محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی علیه السلام، در سال ۱۴۵ ق رهبری زیدیان را به عهده گرفته و در مدینه علیه منصور خلیفه عباسی قیام کرد و در نبرد با سپاه عباسی کشته شد.

^{۲۴} (۴). بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۵۹ و شهرستانی، الملل و النحل، ص ۱۴۷.

^{۲۵} (۵). نوبختی، همان، ص ۷۸. وی می‌نویسد: عقیده به غیبت فقط در میان شیعیان بروز نکرد، بلکه طوایفی از غیر شیعیان نیز چنین عقیده‌ای را ابراز می‌کردند از آن جمله فرقه ابو مسلمیه بودند اینان گروهی از هواداران بنی عباس و قائل به امامت ابو مسلم خراسانی بودند و پس از به قتل رسیدن او اظهار داشتند او زنده و غایب است. ابو مسلمیه توسط منصور عباسی سرکوب و نابود شدند. ر. ک: نوبختی، همان، ص ۴۷-۵۳؛ اشعری، همان، ص ۶۴-۷۰.

^{۲۶} (۱). ر. ک: همین کتاب، فصل چهارم، بخش پیشوایی جامعه شیعه.

^{۲۷} (۲). واقفیه اصطلاح خاصی است برای گروهی از اصحاب امام هفتم، موسی بن جعفر علیه السلام که پس از رحلت ایشان به طور عمده تحت تأثیر انگیزه‌های مادی و جاه‌طلبی، امامت حضرت رضا علیه السلام را نپذیرفتند. این افراد که از وکیلان دوران امام کاظم علیه السلام بودند به سبب فریفته شدن به اموالی که از شیعیان در نزدشان گردآمده بود و می‌بایست به امام تحویل دهند اظهار داشتند موسی بن جعفر علیه السلام زنده ولی غایب است. شیخ طوسی در این باره می‌گوید: منابع مورد اعتماد خبر داده‌اند که اولین کسانی که این عقیده را آشکار ساختند علی بن ابی حمزه بطنانی و زیاد بن مروان قتدی و عثمان بن عیسی بودند که در مال دنیا طمع کردند و به حطام دنیا رغبت یافتند و مردم را به خود جلب کردند و از آن اموالی که در آن‌ها خیانت کرده بودند به ایشان نیز دادند طوسی، الغیبه، ص ۴۲؛ هم‌چنین ر. ک: نوبختی، همان، ص ۱۱۸.

حضرت را مطرح و سرسختانه از آن دفاع نمودند. آنان روایات باب غیبت را نقل و آن‌ها را درباره امام کاظم علیه السلام و عقاید خود تأویل می‌کردند.^{۲۸}

ص: ۳۴

۳. الف) تألیفات در موضوع غیبت تا پیش از غیبت

انگیزه‌های مذهبی به همراه وجود روایات مربوط به غیبت در بین شیعیان، گروهی از نویسندگان شیعی را بر آن داشت تا کتاب‌هایی در موضوع غیبت تدوین کنند که همانند اغلب کتاب‌های این دوران مجموعه‌ای از احادیث پیامبر و ائمه علیهم السلام را دربر داشتند. تدوین این کتاب‌ها به نوبه خود به شیوع اندیشه غیبت در بین شیعیان کمک می‌کرد، هرچند که شماری از این آثار از سوی پیروان فرقه‌های منحرف شیعه عرضه می‌گردید. در واقع اولین نمونه این کتاب‌ها به وسیله برخی سران واقفیه و به منظور اثبات مدعای خود درباره غایب شدن امام هفتم علیه السلام نوشته و در آن ضمن بیان روایات منقول از امامان، به طرح مسأله غیبت پرداختند.

علی بن حسن طائی معروف به طاطری از اصحاب امام هفتم علیه السلام بود که بعدها از سران واقفیه گردید. وی در عقیده خود استوار بود و اصول مذهب واقفیه را به شاگردش حسن بن سماعه آموخت. طاطری دارای تألیفات بسیاری بود که شیخ طوسی آن‌ها را بیش از سی کتاب دانسته است.^{۲۹} از آن جمله کتابی در موضوع غیبت بود که احتمال دارد بعدها اساس کار دیگر نویسندگان واقفی قرار گرفته باشد؛ ولی شاگرد او ابن سماعه، به گفته نجاشی، از او روایت نکرده است.^{۳۰} ابن سماعه (م ۲۶۳ ق)، خود یکی از سران مشهور واقفیه بود که اصول مذهب خود را از علی بن حسن طاطری فراگرفت. او نیز تألیفات بسیاری داشت که شیخ طوسی شمار آن‌ها را هم سی کتاب دانسته است. وی هم‌چنین کتابی در باب غیبت نوشته بود^{۳۱} و گویا به جهت وثاقت و تبحرش در فقه و تصنیفات خوبی که داشت^{۳۲} علمای

ص: ۳۵

امامیه برخی روایات وی را که مبتنی بر اصول مذهب واقفیه و مخالف با مبانی امامیه نبود، در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند، از جمله برخی روایات او در باب مهدویت و غیبت در کتاب‌هایی که بعدها توسط علمای امامیه نوشته شدند، نقل گردیده است.^{۳۳}

^{۲۸} (۳). نویختی، همان، ص ۱۱۸.

^{۲۹} (۱). ر. ک: نجاشی، الرجال، ص ۲۵۴؛ طوسی، الفهرست، ص ۲۷۲.

^{۳۰} (۲). نجاشی، ص ۲۵۵.

^{۳۱} (۳). نجاشی، همان، ص ۴۱؛ طوسی، همان، ص ۱۳۳. او تعصب شدیدی در مذهب خود و عناد بسیاری با امامیه داشت. نجاشی یک مورد از تعصب او در مواجهه با امامیه و امام حسن عسکری علیه السلام را نقل کرده است.

^{۳۲} . نجاشی او را توثیق کرده و شیخ طوسی تصنیفات او را عالی و فقاہتش را پاکیزه دانسته است. ر. ک: همان‌ها.

^{۳۳} (۵). نعمانی در کتاب الغیبه برخی روایات او را در باب مهدویت و غیبت به نقل از حمید بن زیاد کوفی (م ۳۱۰ ق) ذکر کرده است، اما به یقین نمی‌توان گفت که حمید بن زیاد، کتاب الغیبه ابن سماعه را در اختیار داشته و یا از آن نقل کرده باشد. ر. ک: نعمانی، الغیبه، ص ۳۰ و ۱۵۶ و ۲۱۱ و ۲۵۰ و ۳۰۸ و ۳۴۲ و ۳۴۶.

این کتاب‌ها در فاصله پنجاه سال پیش از آغاز غیبت امام دوازدهم نوشته شدند. همزمان با این تألیفات که واقفیان به اقتضای مذهب خویش و برای اثبات مدعایشان به نوشتن آن‌ها و گردآوری روایات مربوط به این موضوع دست زدند، عالمان امامیه نیز براساس معیارهای صحیح و گزینش روایات درست، کتاب‌هایی را در همین موضوع و در راستای تبیین عقاید صحیح تشیع و مقابله و جلوگیری از انحرافات به رشته تحریر درآوردند و البته تألیف چنین کتاب‌هایی، آن‌هم پیش از دوران غیبت و حتی ولادت امام دوازدهم علیه السلام، حاکی از گستردگی روایات و اطلاعاتی است که در این موضوع در اختیار عالمان و محدثان شیعه قرار داشتند. از میان علمای امامیه در همین زمان چند تن به تألیف کتاب‌هایی در باب غیبت دست زدند. ابراهیم بن صالح انماطی کوفی، یکی از رجال موثق شیعه بود که در زمانی نزدیک به غیبت صغری می‌زیست و

ص: ۳۶

کتاب‌هایی داشت که از بین رفته، ولی از کتاب الغیبه او نام برده شده است.^{۳۴}

علی بن مهزیار اهوازی نیز، که از وکیلان امام نهم علیه السلام و امام دهم علیه السلام بود، دو کتاب به نام‌های الملاحم و القائم داشت.^{۳۵} این کتاب‌ها، چنانچه از نامشان پیداست، باید حاوی مطالبی در موضوع مهدویت و غیبت بوده باشند؛ ولی از کتاب‌های او اثری در دست نیست.^{۳۶} حسن بن محبوب سرّاد (م ۲۲۴ ق) در اثر خود، المشیخه، که در موضوع غیبت است؛ روایاتی در این زمینه آورده بود. برخی عالمان شیعه روایات او را در این باب، نقل کرده‌اند.^{۳۷} اما کتاب فضل بن شاذان نیشابوری^{۳۸} (م ۲۶۰ ق) را که وفاتش همزمان با آغاز غیبت امام علیه السلام بود، می‌توان آخرین و شاید برترین اثری تلقی کرد که تا این زمان توسط علمای امامیه در این موضوع به نگارش درآمد. کتاب او با عنوان اثبات الرجعه به دست نیامده^{۳۹}؛ ولی نسخه‌ای از گزیده آن، که در سده‌های متأخرتر، از روی نسخه

حمید بن زیاد نیز از چهره‌های شاخص واقفیه و دارای کتاب‌های بسیاری بود. ر.ک: نجاشی، همان، ص ۱۳۲. و چنانکه از روایات نعمانی برمی‌آید، او کتابی داشته که در آن روایاتی را در موضوع مهدویت و غیبت آورده بود و ابن عقده (در گذشته ۳۳۳ ق) از این کتاب وی روایت کرده است. - ر.ک: نعمانی، همان، ص ۱۰۰ و ۱۸۴.

^{۳۴} (۱). جاسم حسین به اشتباه وی را واقفی مذهب دانسته است جاسم، حسین، ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۲۹. درحالی‌که ابراهیم بن صالح واقفی مذهب، شخص دیگری می‌باشد که نجاشی او را از بنی اسد و از اصحاب امام هفتم و طوسی از اصحاب امام باقر علیه السلام برشمرده است و او غیر از ابراهیم بن صالح صاحب کتاب الغیبه است. تفرشی نیز بر این نکته تأکید کرده است و ر.ک: نجاشی، رجال، ص ۱۵ و ۲۴؛ طوسی، رجال، ص ۱۲۴ و ۴۱۴ و تفرشی، نقد الرجال، ج ۲، ص ۳۲.

^{۳۵} (۲). نجاشی، همان، ص ۲۵۳ و طوسی، همان، ص ۲۶۵.

^{۳۶} (۳). نعمانی در باب مربوط به علامات قیام مهدی علیه السلام برخی روایات او را به نقل از ابن عقده ذکر کرده است. ر.ک: الغیبه، ص ۲۶۶ و ۲۷۷.

^{۳۷} (۴). طوسی، همان، ص ۱۲۲؛ تفرشی، همان، ج ۲، ص ۵۶. او از اصحاب امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام بود و در عصر خود از ارکان اربعه به شمار می‌رفت. برخی روایات او را نعمانی ذکر کرده است. ر.ک: نعمانی، الغیبه، ص ۲۱۹ و ۲۳۹ و ۲۷۹ و ۲۸۸.

^{۳۸} (۵). فضل بن شاذان نیشابوری از ققیهان و متکلمان بزرگ شیعه در عصر خود بود و برخی وی را از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السلام دانسته‌اند. طوسی، رجال، ص ۳۹۰ و ۴۰۱ و نجاشی، همان، ص ۳۰۶.

^{۳۹} (۶). ر.ک: نجاشی، همان، ص ۳۰۷ و طوسی، همان، ص ۳۶۱، نجاشی از کتاب دیگری از او با نام الرجعه هم نام برده است.

اصلی نوشته شده هم‌اکنون موجود است که شامل بیست حدیث در این موضوع می‌باشد. او تألیفات دیگری مرتبط با مسأله غیبت با نام‌های کتاب القائم علیه السّلام و کتاب الملاحم داشته که بی‌تردید در آن‌ها روایاتی در این موضوع نقل کرده بود.^{۴۰}

۴. الف) زمینه‌های آمادگی جامعه شیعه در مواجهه با غیبت

باتوجه به شواهد مذکور می‌توان گفت که شیعیان با مسأله غیبت ناآشنا نبودند و بلکه گروه‌هایی از خواص شیعه و عالمانشان آن را باور داشته و در انتظار وقوعش بودند و این همه در اثر اقداماتی پدید آمده بود که امامان علیهم السّلام در جهت زمینه‌سازی در جامعه شیعه و ایجاد آگاهی لازم در شیعیان برای درک دوران غیبت، با تحمل کمترین صدمات و برخورد با مشکلات کمتر صورت داده بودند.

این امر افزون بر تذکر و هشدار زبانی به شیعیان در خصوص وقوع چنین رویدادی، و بازگو کردن اوضاع و مشکلات آن دوران و چگونگی برخورد و مقابله با آن‌ها، تحت شرایط و موقعیت‌هایی که به‌طور ناخواسته در اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه پدید می‌آمد، جنبه عملی نیز پیدا می‌کرد و امامان علیهم السّلام با اقدامات اجرایی و رفتارهای متناسب با وضعیت پیش‌آمده، عملاً به فراهم ساختن بسترهای لازم و آمادگی کافی در شیعیان، چه در بعد فکری و چه در بعد عملی، برای روبرو شدن با دوران جدیدی که در آن از حضور مستقیم امام معصوم محروم بودند، دست می‌زدند. بدیهی است که شرایط لازم برای ورود جامعه شیعه به این مرحله جدید از حیات خود، دوران غیبت، بدون مواجه شدن با مشکلات و پیامدهای دشواری که غیبت امام به دنبال داشت، چیزی نبود که به یک‌باره فراهم آید، بلکه نیازمند گذر از مرحله حد واسطی بود که این شرایط و آمادگی لازم را پدید آورد و این مرحله میانی به‌گونه‌ای ناخواسته در موضع‌گیری‌های خصمانه و

سیاست‌گذاری‌های سخت‌گیرانه عباسیان علیه امامان علیهم السّلام و جامعه شیعه و اعمال فشارهای دوچندان بر ایشان، به‌وجود آمده بود. در واقع این وضعیت از زمانی آغاز شد که حاکمان عباسی از اواخر قرن دوم هجری، اقدامات فوق‌العاده‌ای را برای محدود ساختن امامان علیهم السّلام و به انزوا کشیدن شیعیان به کار بستند و روند تدریجی آن با حرکتی رو به تزاید تا نیمه قرن سوم، که منتهی به غیبت امام دوازدهم گردید، ادامه یافت؛ از همان زمان که هارون الرشید خلیفه عباسی شرایط سختی را بر امام هفتم، موسی بن جعفر علیه السّلام تحمیل کرد و به سبب هراسی که از حضور آن حضرت در جامعه داشت سال‌ها ایشان را زندانی نموده و تحت‌نظر داشت، تا در نهایت در یکی از زندان‌های او به شهادت رسید.^{۴۱} اگرچه در دوران امامت حضرت

^{۴۰} (۱). نجاشی، همان، ص ۳۰۷.

^{۴۱} (۱). ر.ک: اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۳۶؛ کشی، رجال، ص ۳-۵ و مفید، الارشاد، ص ۵۸۳-۵۸۶.

درباره زندانی شدن امام اخبار متعدد و مختلفی نقل شده است که از مجموع آن‌ها معلوم می‌شود امام دوبار در زمان هارون زندانی شد؛ بار اول مدت و زمانش مشخص نیست؛ ولی بار دوم به مدت چهار سال، از ۱۷۹ تا ۱۸۳ ق بود که به شهادت آن حضرت انجامید. ر.ک:

رضا علیه السلام، تا زمانی که هارون زنده بود اعمال فشارها بر آن حضرت به حداقل رسید^{۴۲} و لیکن با روی کار آمدن مأمون، همین سیاست با احضار امام علیه السلام از مدینه به مرو ادامه یافت. او اگرچه به ظاهر چنین نشان می‌داد که قصد دارد خلافت را به امام علیه السلام بسپارد؛ ولی هدف اساسی او در پس این ظاهر سازی دور ساختن امام علیه السلام از مدینه و جامعه شیعه و تحت نظر داشتن وی در مقر حکومتش، در مرو، بود.^{۴۳} با شهادت امام رضا علیه السلام، مأمون که از گرایش اکثریت شیعیان به امام

ص: ۳۹

جواد علیه السلام و پذیرفتن امامت وی آگاهی یافته بود، سیاست جدیدی برای کنترل و تحت نظر داشتن ایشان به کار بست و بدین منظور دختر خود را علی‌رغم سن کم آن حضرت و مخالفت‌های اطرافیانش به ازدواج او درآورد؛ چون از این طریق می‌توانست به راحتی از اعمال و رفتار امام علیه السلام و ارتباط و تماس شیعیان با ایشان آگاه شود. با این حال چنان‌که از برخی روایات برمی‌آید، مأمون پس از آن‌که مقرر حکومتش را به بغداد منتقل کرد امام جواد علیه السلام را نیز از مدینه به بغداد فراخواند.^{۴۴} امام علیه السلام در اواخر عمر مأمون به مدینه بازگشته بود؛ ولی چون پس از مرگ مأمون معتصم (خلافت ۲۱۸-۲۲۷ ق) به حکومت رسید، در همان اوایل حکمرانی‌اش، یعنی در سال ۲۲۰ ق، امام علیه السلام را به بغداد احضار کرد و در همین سال امام در ۲۵ سالگی در آن‌جا رحلت کرد^{۴۵} و این تقارن می‌تواند شاهی بر توطئه حکومت در شهادت آن حضرت باشد.

این وضعیت با شدت بیشتری در زمان حکومت متوکل (۳۳۲-۳۴۷ ق)، نسبت به امام دهم و یازدهم تکرار شد. متوکل که از وجود ایشان در شهر مدینه بیمناک بود، در همان سال نخست حکومتش، امام هادی علیه السلام و فرزندش را که هنوز یک سال از عمرش نگذشته بود به پایتخت جدید عباسیان، سامرا، فراخواند^{۴۶} و از این پس شهر سامرا تبعیدگاه این دو امام گردید که حدود ۲۷ سال تا زمان شهادت امام یازدهم، زیر نظر شدید عمال حکومتی به سر بردند. در چنین موقعیت‌ها، و با سخت‌گیری‌ها و محدودیت‌هایی که بر امامان و شیعیان اعمال می‌شد، به‌طور طبیعی ارتباطها و تماس‌های مستقیم شیعیان با امامان علیه السلام بسیار محدود می‌گردید و امکان دسترسی و دیدار امام علیه السلام به سختی برای ایشان میسر

جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۳۹۳.

۴۲ (۲). امام علیه السلام خطاب به برخی اصحاب که از جانب هارون نسبت به او اظهار نگرانی می‌کردند، می‌فرمود: او هر کاری بکند نمی‌تواند گزندى به من برساند. مفید، همان، ص ۲۱۳.

۴۳ (۳). مأمون با این کار خود اهداف چندانگانه‌ای را دنبال می‌کرد که مهم‌ترین آن‌ها همان محدود ساختن امام علیه السلام بود و در کنار آن جلب توجه شیعیان و علویان مهم‌ترین دشمنان عباسیان بود در شرایطی که به سبب برادرکشی مورد خشم و نفرت خاندان خود- بنی عباس- واقع شده بود. رک: عاملی، تاریخ سیاسی زندگانی امام رضا علیه السلام.

۴۴ (۱). نک: جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۴۷۹-۴۸۰.

۴۵ (۲). مفید، همان، ص ۶۳۴ و ابن صباغ، الفصول المهمه، ص ۲۷۵.

۴۶ (۳). ر. ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۰۱ و جعفریان، همان، ص ۵۰۳.

می‌شد. و امامان علیهم السّلام نیز به منظور حفظ جان شیعیان و جامعه شیعه و استمرار فعالیت‌های ارشادی و تربیتی خود ناچار به رعایت شدید تقیه بودند و در همین راستا تلاش می‌کردند تا ارتباط مستقیم خود با شیعیان را کاهش دهند و در مقابل، مراودات خود را به طور غیرمستقیم و از طریق وکیلان و سفیران خود، و یا از راه مکاتبه و نامه‌نگاری انجام می‌دادند و بدین طریق، تدبیر و راهکار جدیدی برای شرایط دشوار پیش آمده می‌اندیشیدند. این وضعیت که در طی مدتی نزدیک به یک قرن، کم‌وبیش بر جامعه شیعه حکمفرما بود، در حقیقت حالتی مشابه و نزدیک به وضعیت دوران غیبت را پدید می‌آورد، به‌ویژه در دوران امام دهم و یازدهم که سختگیری‌ها شدت بیشتری یافته و دسترسی به امام را با مشکلات همراه کرده بود، به تدریج و به طور غیرمستقیم این آمادگی را در مردم پدید می‌آورد که در زمان عدم حضور امام یا عدم امکان دسترسی مستقیم به وی، چه باید بکنند؟ و امامان علیهم السّلام نیز در طی این مدت به ارائه راهکارهای مناسب، چه در سخن و یا در عمل و تعیین ملاک‌های راهیابی و مصادر مراجعه شیعیان در چنین موقعیت‌هایی دست زدند.

علی‌رغم تلاش‌هایی که طی سالیان متمادی برای مقابله با پیامدهای غیبت امام علیه السّلام صورت گرفت جامعه شیعه در آغاز غیبت صغری؛ به سبب جوّ سیاسی حاکم، دچار وضعیت دشوار و بحرانی گردید که تنها در سایه تدابیر و عملکردهای آگاهانه امامان و عالمان شیعه پیش از غیبت بود که توانست از این اوضاع نابسامان رهایی یابد. این وضعیت همچنانکه در زبان روایت از آن به حیرت تعبیر شده^{۴۷} و در کتاب‌ها و آثار دانشمندان شیعه در همین زمان بر آن تأکید

گردیده^{۴۸}؛ بخش قابل توجهی از جامعه شیعه را تا مدتی گرفتار تحیر و سرگردانی کرده بود. این امر را به خوبی می‌توان در تشعّبات فرقه‌ای پس از شهادت امام عسکری علیه السّلام و ظهور مدعیان متعدد دریافت.

(ب) در آستانه غیبت صغری

از آن جایی که غیبت امام دوازدهم معلول شرایط و موقعیتی بود که در طی سال‌ها پدید آمده بود برای شناختی کامل‌تر از این دوران، ناگزیر باید نگاهی ولو اجمالی به وضعیت سال‌های پیش از غیبت، و حوادث و وقایع این سال‌ها که بی‌تردید ارتباط مستقیم با مسأله غیبت داشتند، افکند؛ بدین منظور دوران زندگانی و امامت امام یازدهم و نخستین سال‌های زندگانی امام دوازدهم را به اختصار بررسی کرده و نگاهی کلی به اوضاع جامعه شیعه در همین دوران خواهیم داشت.

^{۴۷} (۱). در برخی روایات از دوران غیبت به دوره حیرت تعبیر شده است. رک: طبرسی، اعلام الوری، ص ۳۹۹؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۱۱؛ حائری یزدی،

الزام الناصب، ج ۵۵، ص ۸۱ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰.

^{۴۸} (۱). برخی دانشمندان شیعه در تألیفات خود بر این حیرت و سرگردانی تأکید داشتند.

این بابویه (م ۳۲۹ ق) کتاب خود را که در موضوع اثبات امامت امام دوازدهم نوشته بود، الامامه و التبصرة من الحيرة نامید. نعمانی نیز در کتاب الغیبه خود بارها به گرفتار شدن مردم به حیرت و سرگردانی در مسأله امامت اشاره می‌کند. نک: نعمانی، همان، ص ۲۸ و ۱۹۲.

۱. ب) گذری در زندگانی امام یازدهم علیه السلام

حسن بن علی العسکری علیه السلام امام یازدهم شیعیان در سال ۲۳۱ یا ۲۳۲ ق در شهر مدینه دیده به جهان گشود و هنوز اندکی از زندگانی وی نگذشته بود که در سال ۲۳۳ ق، پدرش امام هادی علیه السلام که از سال ۲۲۰ ق پس از شهادت حضرت جواد علیه السلام، امامت شیعیان را برعهده داشت از سوی خلیفه عباسی متوکل^{۴۹} (خلافت ۲۳۲-۲۴۷ ق) به مرکز حکومت سامرا^{۵۰} فراخوانده شد. امام هادی علیه السلام

ص: ۴۲

در دوران خلفای پیشین، معتصم^{۵۱} (خلافت ۲۱۸-۲۲۷ ق) و الواثق^{۵۲} (خلافت ۲۲۷-۲۳۲ ق) در شهر مدینه می‌زیست و دوران آرامی را در حکومت آنان سپری ساخت. اما با به حکومت رسیدن متوکل وضعیت دگرگون شد. متوکل دشمنی شدیدی نسبت به علویان و شیعیان داشت و بر آنان سخت می‌گرفت و او بود که دستور داد قبر امام حسین علیه السلام را در کربلا ویران سازند^{۵۳} و تحت تأثیر همین دشمنی‌ها و سعایت برخی دشمنان، در سال ۲۳۳ ق دستور داد امام هادی علیه السلام از مدینه به شهر سامرا منتقل شود و از این زمان سخت‌گیری‌ها بر امام هادی علیه السلام شدت یافت.^{۵۴} درباره این‌که به هنگام انتقال امام هادی علیه السلام به سامرا، فرزند ایشان یعنی امام حسن علیه السلام نیز همراهشان بود، ذکری در منابع نیامده است، ولی طبیعی می‌نماید که امام خانواده خویش را نیز به همراه برده باشد. از طرفی چنین بر می‌آید که اقامت امام عسکری علیه السلام در سامرا از همان سنین کودکی و آن‌قدر

ص: ۴۳

طولانی بود که ایشان به لقب عسکری مشهور گردید. این اقدام متوکل در احضار امام هادی علیه السلام به سامرا، همانند سیاست مأمون در انتقال امام رضا علیه السلام به مرو در خراسان بود تا بدین طریق در دورانی که قیام‌های متعددی توسط علویان در نقاط مختلف بلاد اسلامی رهبری می‌شد، او کنترل و نظارت شدیدی بر امام علیه السلام و روابط وی با شیعیان و

^{۴۹} (۲). المتوکل علی الله، جعفر پسر معتصم است که جانشین برادرش الواثق شد.

^{۵۰} (۳). سامرا شهری نظامی بود که معتصم عباسی آن را به سال ۲۲۰ ق، کمی دورتر از شهر بغداد بنیاد نهاد. او از زمانی که پس از مرگ مأمون به خلافت رسید، شمار بسیاری از بردگان ترک نژادی را که از نواحی ماوراء النهر و ترکستان به اسارت و بردگی آورده می‌شدند به عنوان سرباز و سپاهی به کار گمارد و به بغداد مرکز حکومتش راه داد. خصلت بدوی این ترکان صحرانشین موجب بروز مشکلاتی در شهر بغداد و اعتراضات مردم گردید و معتصم برای دور ساختن سربازان ترک از شهر بغداد اقدام به ساختن شهر جدیدی کرد و آن را سرّ من رأى نامید که بعدها سامرا خوانده شد شهر سامرا از این زمان، به مدت بیش از نیم قرن مقرّ حکومت عباسیان گردید. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۲ و مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۶۶.

^{۵۱} (۱). المعتصم بالله، محمد پسر هارون، هشتمین خلیفه عباسی است که جانشین برادرش مأمون (خلافت ۱۹۸-۲۱۸ ق) شد.

^{۵۲} (۲). الواثق بالله، هارون پسر معتصم، نهمین خلیفه عباسی و جانشین پدرش است.

^{۵۳} (۳). طبری، تاریخ، ج ۷، ص ۳۶۵؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۲۰ و ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۳۵۹.

^{۵۴} (۴). کلینی، همان، ج ۱، ص ۵۰۱ و مفید، همان، ص ۴۴۶. وی احضار امام را در سال ۲۴۳ ق دانسته که درست نیست و این تاریخی است که در آن از روی نامه متوکل به امام نسخه برداری شده بود. ر.ک: جعفریان، همان، ص ۵۰۳.

بنی هاشم داشته باشد. و افزون بر این‌ها سعی داشت از شکوه و عظمت امام در نظر مردم و جایگاه اجتماعی ایشان بکاهد و به گفته طبرسی، و سخت در تلاش بود تا شخصیت امام را نزد مردم پایین بیاورد.^{۵۵} مسعودی دو نمونه از برخوردهای متوکل را با امام هادی علیه السلام که به همین منظور بود، ذکر کرده است.^{۵۶} اما متوکل در این کارها توفیقی نیافت و از این‌رو تصمیم به قتل امام علیه السلام گرفت و بدین منظور دستور داد تا او را زندانی کنند؛ ولی سه روز پس از آن به قتل رسید.^{۵۷} امام عسکری علیه السلام دوران نونهالی و رشد خود را در این سال‌ها گذرانید و به‌طور طبیعی شاهد سخت‌گیری‌های متوکل نسبت به پدرش و شیعیان بود. با مرگ متوکل، پسر او المنتصر به مدت چند ماه^{۵۸} و سپس یکی از فرزندان معتصم با لقب المستعین (خلافت ۲۴۷-۲۵۲ ق)^{۵۹} و بدنبال او المعتز (خلافت ۲۵۲-۲۵۵ ق) قدرت را به دست گرفتند.^{۶۰} اگرچه در این دوران خلیفگان عباسی اسیر

ص: ۴۴

دست سرداران ترک‌نژاد بودند؛ ولی این امر در بهبود وضعیت امام علیه السلام مؤثر نبود و در نهایت به سال ۲۵۴ ق، با توطئه درباریان به شهادت رسید.^{۶۱}

امام هادی علیه السلام در طی دوران امامتش با توجه به مشکلاتی که به خصوص از دوران متوکل به بعد با آن‌ها روبرو بود، تدابیری خاص برای اداره جامعه رشد یافته و رو به گسترش شیعه به کار بست که مهم‌ترین آن‌ها بهره‌گیری و تقویت بیش از پیش نظام وکالت بود. شیعیان در شهرهای دور و نزدیک به سر می‌بردند و اداره آنان نیازمند ارتباط و تماس امام با آن‌ها و بالعکس بود و این تعامل به‌ویژه با شیعیانی که در نواحی عراق، ایران، یمن، مصر و دیگر بلاد می‌زیستند، جز با یک نظام گسترده وکالتی امکان‌پذیر نبود. کسانی که از طرف امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام به‌عنوان وکیلان ایشان معرفی شده بودند اینک در زمان امام هادی علیه السلام به کار خود ادامه می‌دادند. آن حضرت افزون بر ایشان کسان دیگری را نیز به وکالت تعیین می‌کرد. که وظیفه برقراری ارتباط میان امام و شیعیان را به عهده داشتند و سؤالات و مشکلات آنان را به امام علیه السلام رسانیده، جواب و راه‌حل‌هایشان را برایشان می‌بردند و در کنار آن به جمع‌آوری خمس و ارسال آن برای امام می‌پرداختند. اینان در مسائل کلامی و فقهی نیز نقش‌آفرین بوده‌اند و در معرفی و تبیین امامت امام بعدی در منطقه خود موقعیت محوری داشتند. گاهی برخی از این وکلا دچار انحراف می‌شدند که از طرف امام تکذیب و گاه کسان دیگری جایگزین آنان

^{۵۵} (۱). طبرسی، اعلام الوری، ص ۴۳۸.

^{۵۶} (۲). مسعودی، همان، ج ۴، ص ۱۰-۱۱.

^{۵۷} (۳). اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۹۴. او در سال ۲۴۷ ق با توطئه پسرش محمد المنتصر و با همدستی گروهی از سرداران ترک به قتل رسید. ر. ک: یعقوبی،

همان، ج ۳، ص ۲۳۰ و مسعودی، همان، ص ۳۴.

^{۵۸} (۴). مسعودی، ج ۴، ص ۵۰.

^{۵۹} (۵). المستعین بالله، احمد از نوادگان معتصم بود. یعقوبی، همان، ص ۲۳۵ و مسعودی، همان، ص ۷۷.

^{۶۰} (۶). المعتز بالله، ابو عبد الله زبیر پسر متوکل بود. ترکان او را برکنار کردند و دو روز بعد مرد.

یعقوبی، همان، ص ۲۳۷ و مسعودی، همان، ص ۹۲.

^{۶۱} (۱). مسعودی، همان، ج ۴، ص ۸۴؛ ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۳۶۲ و ابن صباغ المالکی، الفصول المهمه، ج ۱۳، ص ۲.

می‌شدند. نام شماری از وکیلان امام دهم علیه السلام در منابع ذکر شده است که بسیاری از آنان، به جهت حسن عملکرد، مورد اطمینان و اعتماد واقع شده و در دوران امام عسکری علیه السلام نیز در مقام وکالت باقی ماندند.^{۶۲}

ص: ۴۵

پس از امام هادی علیه السلام، امام حسن علیه السلام به عنوان امام و جانشین او از جانب همه شیعیان، جز گروه اندکی که قائل به امامت جعفر، فرزند دیگر امام هادی علیه السلام شدند و یا بر امامت آن حضرت توقف کردند پذیرفته شد.^{۶۳} دوران کوتاه شش ساله امامت او با حکومت سه خلیفه عباسی، المعتز (خلافت ۲۵۲-۲۵۵ ق)، المهدی (خلافت ۲۵۵-۲۵۶ ق) و المعتمد (۲۵۶-۲۷۹ ق) همزمان بود که به شدت بر زندگانی و روابط اجتماعی آن حضرت نظارت و مراقبت داشتند، چنانکه امام علیه السلام می‌بایست حضور خویش را در شهر به طور مداوم به اطلاع حکومت می‌رسانید و به طوری که یکی از خدمتکاران ایشان نقل کرده می‌بایست روزهای دوشنبه و پنجشنبه در کاخ حکومتی حضور می‌یافت.^{۶۴} در عین حال این کنترل شدید مانع از اعمال فشارهای بیشتر بر امام علیه السلام نبود و به نظر می‌رسد که سخت‌گیری‌ها بر امام علیه السلام، نسبت به دوران پدرش افزایش یافته بود، به طوری که حضرت عسکری علیه السلام در طی این مدت بارها به دستور عباسیان گرفتار و زندانی شد. اولین بازداشت امام علیه السلام در دوران حکومت معتز بود^{۶۵} که حتی در داخل زندان نیز کنترل شدیدی بر کارهای او اعمال می‌شد.^{۶۶} باتوجه به شواهد تاریخی چنین برمی‌آید که زمان این زندان باید در سال‌های ۲۵۴ تا ۲۵۵ ق بوده باشد. بار دیگر، آن حضرت در زمان خلافت مهدی زندانی شد. مهدی تظاهر به حق و دینداری

ص: ۴۶

می‌کرد،^{۶۷} لیکن تظاهر او به دینداری مانع از این نبود که سخت‌گیری‌ها و اعمال فشارهایی را بر امام روا ندارد.^{۶۸}

^{۶۲} (۲). در این باره نگاه کنید به: جباری، همان.

^{۶۳} (۱). بارها اتفاق افتاده بود که پس از درگذشت یکی از امامان، گروهی ظهور می‌کردند که بنا به عوامل و انگیزه‌های مختلف اظهار می‌داشتند که امام بر حق دیگری را نمی‌شناسند و امام قبلی همان مهدی موعود است و او از دنیا نرفته و روزی قیام خواهد کرد. اینان به طور عام واقفیه خوانده می‌شوند و مشهورترین آن‌ها واقفیه موسی بن جعفر علیه السلام بودند که این عنوان به طور مطلق بر ایشان اطلاق می‌گردد.

^{۶۴} (۲). طوسی، الغیبه، ص ۱۲۹.

^{۶۵} (۳). ر. ک: همان، ص ۱۳۶ و شوشتری، قاموس الرجال، ج ۴، ص ۵۹.

^{۶۶} (۴). ر. ک: اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۳ و جعفریان، همان، ص ۵۴۴.

^{۶۷} (۱). مسعودی، همان، ج ۴، ص ۱۰۳. او محمد پسر واثق بود و سرداران و غلامان ترک او را از خلافت برکنار و زندانی کرده تا در زندان از دنیا رفت. ر. ک: یعقوبی، همان، ص ۲۴۳.

^{۶۸} (۲). طوسی، الغیبه، ص ۱۲۳.

جعفریان، همان، ص ۵۴۵، به نقل از بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۴.

آن‌ها گمان کردند که می‌توانند مرا بکشند و این نسل را قطع کنند ولی خدای عز و جل اندیشه آن‌ها را تکذیب کرد و بر این امر خدا را سپاسگزارم.^{۷۶}

اقدامات کنترلی شدید دستگاه حکومتی نسبت به شیعیان نیز عملاً امکان و ارتباط آنان را با امام با مشکل مواجه می‌ساخت، از این‌رو شیعیان با نامه و از طریق وکیلان با آن حضرت ارتباط می‌یافتند. امام علیه السلام، چنان‌که بیان گردید، با تقویت و توسعه نظام وکالت، علاوه بر به کارگیری بسیاری از وکیلان پدرش، وکیلان امین و مورد اعتماد جدیدی را نیز معرفی نمود که به‌طور عمده از کسانی بودند که سال‌ها نزد امامان رفت‌وآمد داشته و چهره شناخته شده‌ای بودند و یا از اصحاب خاص به شمار می‌رفتند و حتی ممکن بود که از میان خدمتکاران گزینش گردند، چنان‌که ابو‌الادیان از این دسته بود که به وکالت برگزیده شد.^{۷۷}

ص: ۴۸

بدین ترتیب امام علیه السلام با توجه به موقعیت خاص زمان خود و آگاهی از نزدیک بودن دوران غیبت، تقویت و گسترش بیش از پیش نظام وکالت و نهادهای سازشی آن را به‌عنوان بهترین راهکار برای عصر غیبت، که ارتباط مستقیم شیعیان با امام میسر نبود، طراحی کرد.^{۷۸} امام علیه السلام حتی در شهر سامرا، که محل سکونت وی بود، وکیلانی را تعیین کرده بود تا به جهت رعایت تقیه و شرایط سخت موجود از ارتباط مستقیم با شیعیان، که از دیگر شهرها به سامرا می‌آمدند، پرهیز نماید.

مهم‌ترین وکیل امام، عثمان بن سعید عمری مشهور به سَمَّان (روغن‌فروش) بود^{۷۹} که در زمان حیات امام هادی علیه السلام نیز از نزدیکان و وکیلان ایشان بود و حتی امام عسکری علیه السلام او را پیش از رحلتش به‌عنوان وکیل امام دوازدهم به شیعیان معرفی نمود.^{۸۰} عمری به شغل روغن‌فروشی اشتغال داشت و تحت پوشش این کار به فعالیت‌های خود در امر وکالت امام علیه السلام می‌پرداخت و به همین نام به خانه امام رفت و آمد می‌کرد و اموالی را که از شیعیان به دستش می‌رسید در ظرف‌های روغن جا داده و پنهانی به نزد آن حضرت می‌برد.^{۸۱} او وکیل امام در شهر سامرا بود و در مواردی که امام موقعیت را برای دیدار با شیعیانی که از شهرهای دیگر آمده بودند مساعد نمی‌دید، او را برای ملاقات با آنان مأمور می‌ساخت، از جمله زمانی که شماری از شیعیان یمن برای دیدار آن حضرت و پرداخت وجوهات شرعی خود به سامرا آمده بودند امام او را مأمور کرد

^{۷۶} (۳). صدوق، کمال الدین، ص ۴۰۷.

^{۷۷} (۴). همان، ص ۴۷۵.

^{۷۸} (۱). نجاشی، رجال، ص ۹۱ و طوسی، الفهرست، ص ۶۳.

^{۷۹} (۲). تفرشی، نقد الرجال، ج ۳، ص ۱۹۳ و طوسی، رجال، ص ۴۰.

^{۸۰} (۳). ر. ک: همین کتاب فصل چهارم.

^{۸۱} (۴). طوسی، الغیبه، ص ۲۱۵.

تا اموالی را که آنان آورده بودند، تحویل بگیرد.^{۸۲} این اقدامات علاوه بر اهداف اساسی که در جهت ایجاد امنیت و مصونیت برای امام و شیعیان و مهیا ساختن بستر مساعد برای تداوم برنامه‌های

ص: ۴۹

تربیتی و تعلیمی ائمه علیهم السّلام دربر داشتند، در راستای زمینه‌سازی در جامعه شیعه برای ورود به دوران غیبت بودند که در دو بعد کلی صورت می‌گرفت: نخست، ایجاد شرایط و آمادگی لازم برای دوران غیبت، باتوجه به این امر که وکیلان، طریق ارتباط با امام و یکی از مراجع مورد اعتماد هستند، محقق می‌گردید و دیگر مسأله، که چه بسا اهمیت بیشتر داشت، تبیین امر امامت و جانشینی فرزند امام عسکری علیه السّلام و در عین حال تذکر به این نکته بود که او همان امام غایب خواهد بود. امام علیه السّلام باتوجه به نزدیک بودن زمان غیبت و آگاهی از این که به زودی به شهادت خواهد رسید و این امر باتوجه به اقدامات عباسیان به منظور از بین بردن امام علیه السّلام که به برخی از آن‌ها اشاره شد، به‌طور دقیق قابل پیش‌بینی بود، تأکید زیادی بر این داشت که دارای فرزندی است که جانشین او امام خواهد بود و سلسله امامت از طریق وی ادامه خواهد یافت. احمد بن اسحاق قمی می‌گوید که از امام عسکری علیه السّلام چنین شنیده بود:

خدا را شکر می‌کنم که مرا از دنیا نبرد تا این جانشین پس از خودم را به من نمایاند. او در خلق و خوی و شمایل شبیه‌ترین مردم به رسول خدا است^{۸۳}

او هم‌چنین نقل می‌کند که روزی دیگر که نزد امام رفته بود، پس از گفتگوی بسیار، درباره امام و جانشین بعد از ایشان پرسیده بود. امام علیه السّلام برخاست و به داخل اتاقی رفت و درحالی که پسری حدود سه‌ساله را بر دوش داشت، بیرون آمد و فرمود:

ای احمد! اگر بزرگی تو نزد خدا و حجت‌های الهی نبود، این پسر مرا به تو نشان نمی‌دادم. او همانم و هم‌کنیه رسول خدا است و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد همان‌طور که از ظلم و ستم پر شده باشد^{۸۴}

ص: ۵۰

به همین ترتیب و باتوجه به لزوم ایجاد آگاهی عمومی در شیعیان نسبت به مسأله امامت، امام علیه السّلام وجود فرزند خویش را که جانشین او خواهد بود، به وکیلان خود خبر می‌داد. احمد بن اسحاق که به نام او اشاره شد یکی از همین وکیلان بود.

به همین‌گونه امام در مجلسی که محمد بن عثمان عمری وکیل خاص ایشان در سامرا، که بعدها به‌عنوان نائب خاص امام دوازدهم معرفی شد، حضور داشت در پاسخ گروهی از شیعیان به امامت فرزند خویش تصریح کرد.^{۸۵} همچنین محمد بن علی

^{۸۲} (۵). همان.

^{۸۳} (۱). صدوق، همان، ص ۴۰۹. بنا به روایتی که علی بن ابراهیم نقل می‌کند حتی امام پیش از تولد فرزندش، خبر این ولادت را به برخی شیعیان نوید می‌داد.

^{۸۴} (۲). همان، ص ۳۸۴.

^{۸۵} (۱). همان، ص ۴۳۵.

بن بلال^{۸۶} گفته است که دو سال پیش از رحلت امام عسکری علیه السلام و بار دیگر سه روز پیش از رحلت، نامه‌ای از جانب آن حضرت به دستش رسید که از جانشین ایشان خبر می‌داد.^{۸۷} چنان‌که از این روایات و مجموع سخنان امام عسکری در این مسأله پیداست، آن حضرت علی‌رغم تأکید بر وجود فرزندی برای خویش، از علنی و عمومی ساختن آن در سطح جامعه پرهیز می‌کرد و فقط این خبر را به اصحاب نزدیک و مورد اعتماد و برخی وکیلان خود اطلاع می‌داد.

عواملی که موجب اتخاذ چنین شیوه‌ای از جانب امام گردیده بود همان عواملی بودند که غیبت امام دوازدهم را توجیه می‌کردند. عملکرد امام به وضوح بیانگر این است که عباسیان درصدد آن بودند تا از ظهور جانشین برای آن حضرت جلوگیری کنند و ایشان را، پیش از آن‌که دارای فرزندی شود به شهادت برسانند و بدین طریق سلسله امامت اهل بیت را منقطع سازند، چنان‌که بارها برای به شهادت رساندن امام عسکری علیه السلام تصمیم گرفته و وارد عمل شده بودند. چنین

ص: ۵۱

واکنشی از جانب حکام عباسی، باتوجه به شیوع روایات فراوان درباره ظهور مهدی و این‌که وی به اعتقاد شیعیان، دوازدهمین امام از امامان اهل بیت است و اوست که قیام خواهد کرد و بساط ظلم و ستم را برخواهد چید و حکومتی برپایه عدل و داد برپا خواهد ساخت، طبیعی می‌نمود. هم‌چنان‌که نگاه داشتن امام یازدهم به صورت تحت الحفظ در شهر نظامی سامرا و کنترل شدید اوضاع داخلی منزل امام گویای این است که عباسیان بر آن بودند تا از ولادت امام دوازدهم جلوگیری کنند. امام ضمن اشاره به این خواسته عباسیان، اظهار خشنودی می‌کرد که در این توطئه خود موفق نشدند و خداوند آرزوی آنان را بر باد داد.^{۸۸}

کلینی روایت دیگری نقل می‌کند که وقتی یکی از دشمنان امام عسکری علیه السلام به نام زبیری درگذشت، امام علیه السلام به یکی از اصحاب خویش فرمود:

جزای کسی که به اولیای خدا دروغ ببندد همین است. او گمان می‌کرد مرا خواهد کشت و نسلی برای من نخواهد بود اما قدرت خدا را چه دیده است.^{۸۹}

^{۸۶} (۲). او یکی از اصحاب امام عسکری علیه السلام و چنان‌که از این روایت او برمی‌آید، از وکیلان ایشان و در زمان غیبت نیز از وکیلان امام مهدی علیه السلام بود که در زمان نیابت نائب دوم، محمد بن عثمان عمری به انحراف عقیدتی دچار شد و از جانب امام علیه السلام مورد مذمت و نکوهش قرار گرفت. ر. ک: همین کتاب فصل چهارم.

^{۸۷} (۳). مفید، الارشاد، ص ۱۹۶ و صافی، منتخب الاثر، ص ۲۸۹.

^{۸۸} (۱). صدوق، همان، ص ۴۰۷.

^{۸۹} (۲). کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۴۹.

بدین ترتیب امام علیه السلام به منظور حفظ جان فرزند و جانشین خود، ناچار بود تا ولادت وی را، به جز از شیعیان مورد اعتماد و خواص خود، پنهان نگه دارد. به طوری که هنگامی که امام علیه السلام از دنیا رفت، بسیاری بر این باور بودند که آن حضرت هیچ فرزندی نداشت.

اما در کنار این‌ها، مسأله اساسی دیگری که می‌بایست امام عسکری علیه السلام به آن توجه می‌داد و بر آن تأکید می‌کرد این بود که فرزند و جانشین آن حضرت، همان مهدی موعود است که غایب خواهد شد. از این رو مشاهده می‌شود که هر جا امام به معرفی فرزند خویش، به عنوان جانشین و امام بعد از خود پرداخته به این مسأله هم اشاره داشته است. احمد بن اسحاق در بیان گفت‌وگوی مفصل خویش در

ص: ۵۲

همین موضوع با امام، می‌گوید که امام فرمود:

به خدا سوگند او چنان غیبتی خواهد داشت که در آن از هلاکت نجات نیابد مگر کسی که خدا او را بر امامتش ثابت قدم نگاه داشته و در دعا برای گشایش کار او موفق گردانیده باشد.^{۹۰}

همچنین در دیداری که یعقوب بن منقوش با امام علیه السلام داشت، آن حضرت پس از معرفی فرزند خویش، درباره غیبت وی مطالبی را به او گوشزد کرد. برای موسی بن جعفر بغدادی نیز قضیه‌ای مشابه این پیش آمد.^{۹۱}

بدین ترتیب امام علیه السلام با در نظر گرفتن جوانب مختلف و رعایت احتیاط لازم، زمینه را برای امامت فرزند خویش و آمادگی جامعه شیعه برای غیبت حضرت مهدی (عج) فراهم نمود. با درگذشت^{۹۲} امام عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ ق در سن ۲۷ یا ۲۹ سالگی، دوران امامت و غیبت امام دوازدهم آغاز شد. درحالی که دسته‌ای از شیعیان بر این باور بودند که حضرت عسکری علیه السلام فرزندی نداشت.

۲. ب) مهدی علیه السلام از ولادت تا غیبت

امام مهدی علیه السلام فرزند حضرت عسکری علیه السلام و دوازدهمین امام شیعیان، بنا به قول مشهور در سال ۲۵۵ ق دیده به جهان گشود و چنان‌که از مجموع روایات در این باب به دست می‌آید، این ولادت تا مدتی به‌طور کامل مخفی نگاه داشته

^{۹۰} (۱). صدوق، همان، ص ۳۸۴.

^{۹۱} (۲). همان، ص ۴۰۷ و ۴۰۹. بیشتر هم به مواردی از این قبیل اشاره شد.

^{۹۲} (۳). در منابع تصریح نشده که امام یازدهم را به شهادت رساندند، ولی باتوجه به شواهد و قرائن و به‌خصوص این‌که حکام عباسی بارها قصد جان آن حضرت را داشتند، این امر محتمل و بلکه قطعی است.

شده؛ اما به تدریج امام عسکری علیه السلام آن را برای برخی نزدیکان و اصحاب خاص، و سپس شیعیان مورد اعتماد آشکار ساخت. علل پنهان داشتن خبر ولادت حضرت مهدی علیه السلام، چنان‌که پیشتر اشاره شد، تلاش و تصمیم عباسیان برای از

ص: ۵۳

بین بردن آن حضرت و حتی جلوگیری از ولادت وی بود که امام عسکری علیه السلام در موارد چندی از آن خبر داده و اظهار داشته بود که عباسیان در پی آن بودند تا پیش از به دنیا آمدن فرزندی برای آن حضرت، وی را به شهادت برسانند و سلسله امامت را منقطع سازند. این امر به خوبی در اقدامات عباسیان، در کنترل و نظارت بر زندگانی و احوالات داخل خانه امام عسکری علیه السلام هم دانسته می‌شود. شیخ مفید در این خصوص در شرح زندگانی امام دوازدهم علیه السلام می‌نویسد:

به دلیل مشکلات آن دوران و جستجوی شدید سلطان وقت و کوشش بی‌امان برای یافتن آخرین حجت خدا، ولادت وی بر همگان پنهان ماند.^{۹۳}

در چنین شرایطی پنهان داشتن ولادت مهدی علیه السلام کاملاً توجیه‌پذیر بود.

اهمیت این امر به گونه‌ای بود که از سال‌ها پیش، امامان معصوم علیهم السلام به آن اشاره داشته و در بیانات خود ضمن تذکر به مخفی بودن ولادت امام دوازدهم، علل آن را بازگو می‌کردند. در این خصوص روایات متعددی نقل شده‌اند^{۹۴} و از این جهت مهدی علیه السلام به حضرت موسی و حضرت ابراهیم علیهم السلام تشبیه شده است که ولادت آنان نیز پنهانی بود.^{۹۵} در این روایات علت مخفی بودن ولادت مهدی علیه السلام چنین بیان شده:

تا بیعتی از طاغوتیان بر گردن او نباشد.^{۹۶}

و از کشته شدن به دست دشمنان در امان بماند.^{۹۷} توجه دادن به این امر، در حقیقت در راستای همان اهدافی بود که امامان علیهم السلام از طرح و بیان مسأله غیبت و وقوع آن، از سال‌ها پیش از ولادت امام دوازدهم در نظر داشتند؛ یعنی زمینه

ص: ۵۴

^{۹۳} (۱). مفید، الارشاد، ص ۳۴۵.

^{۹۴} (۲). ر. ک: نعمانی، الغیبه، ص ۱۷۲؛ صدوق، کمال الدین، ص ۳۵۴؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۱۴ و حائری یزدی، الزام الناصب، ص ۸۲.

^{۹۵} (۳). صدوق، همان، ص ۳۳۲ و ۳۴۰.

^{۹۶} (۴). همان، ص ۳۰۳.

^{۹۷} (۵). نعمانی، همان، ص ۱۷۲-۱۷۳.

سازی برای دوران غیبت و ایجاد آگاهی در بین شیعیان. بی‌تردید آگاهی قبلی از این‌که ولادت امام مهدی علیه السلام پنهانی خواهد بود می‌توانست در مسأله جانشینی امام یازدهم و امامت پس از ایشان، نوعی یقین و اطمینان خاطر برای شیعیان پدید آورد.

در عین حال همان اهدافی که پوشیده داشتن ولادت حضرت مهدی علیه السلام را توجیه می‌کرد؛ یعنی استمرار و بقای امامت، شناخت و آگاهی مردم را از وجود دوازدهمین حجت خدا ضرورت می‌بخشید. از این‌رو مشاهده می‌کنیم که از زبان امامان بشارت‌های زیادی در خصوص ولادت و ظهور مهدی علیه السلام داده شده است.^{۹۸} نخستین کسانی که از تولد فرزند امام عسکری علیه السلام آگاه شده و یا او را دیدند، چند تن از اعضای خانواده ایشان و تنی چند از خدمتکاران آن حضرت بودند.^{۹۹} شیخ صدوق به نام اشخاصی که مهدی علیه السلام را پس از ولادتش دیده بودند، اشاره کرده است^{۱۰۰} و شیخ مفید، علاوه بر خادمان امام عسکری، شماری از شیعیان و اصحاب نزدیک امام یازدهم را نام برده و از آنان که موفق به دیدار فرزند او شده بودند، سخنانی نقل کرده است.^{۱۰۱} با توجه به این‌که ولادت حضرت مهدی علیه السلام پنهانی بود این شبهه در ذهن بسیاری از شیعیان وجود داشت که امام عسکری علیه السلام فرزندی ندارد و حتی تا زمان رحلت آن حضرت بسیاری بر این باور بودند. امام در راستای تبیین مسأله امامت و زدودن این شک و تردیدها از اذهان شیعیان، ولادت فرزند خویش را به اصحاب و شیعیان مورد اعتماد و وکیلان خویش

ص: ۵۵

اطلاع می‌داد و او را به آنان معرفی می‌کرد. کلینی در روایتی از مردی ایرانی حکایت می‌کند که به سامرا رفته بود تا در خانه امام عسکری علیه السلام خدمت کند و امام او را به عنوان مسئول خرید خانه پذیرفت. او اظهار داشته:

روزی حضرت فرزند خود را به من نشان داد و فرمود این صاحب شماست.

به گفته او زمانی که فرزند امام عسکری را دیده بوده حدود دو سال داشت.^{۱۰۲} به همین ترتیب در دیدارهایی که شیعیان گاهی اوقات و در شرایط مساعدتر در خانه امام یازدهم داشتند با امام مهدی علیه السلام هم ملاقات می‌کردند و امام یازدهم فرزند خویش را به آنان معرفی می‌نمود. مهم‌ترین دیدار شیعیان با فرزند امام عسکری علیه السلام در زمان حیات آن حضرت و در

^{۹۸} (۱). علی بن ابراهیم روایتی نقل کرده از یکی از شیعیان، که وقتی در زندان بود امام عسکری علیه السلام را هم به آن زندان آوردند و امام برای او که فرزندی نداشت دعا نمود و وقتی او درباره فرزند امام پرسش کرد حضرت فرمود که به زودی فرزندی خواهد داشت که زمین را از عدل و داد پر سازد. ر.ک: صافی، منتخب الاثر، ص ۲۸۹، به نقل از راوندی، الخرائج و الجرائع.

^{۹۹} (۲). صدوق، کمال الدین، ص ۴۳۰.

^{۱۰۰} (۳). همان، ص ۴۳۵-۴۸۲.

^{۱۰۱} (۴). مفید، همان، ص ۳۵۰-۳۵۱.

^{۱۰۲} (۱). کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۰۴.

زمانی بود که چهل نفر از شیعیان، به همراهی محمد بن عثمان عمری وکیل امام علیه السلام، در خانه ایشان حضور یافتند و امام فرزند خویش را به آنان معرفی کرده و فرمود:

پس از من این امام و خلیفه شماست. از او اطاعت کنید و پس از من در امر دینتان پراکنده نشوید که به هلاکت می‌افتید و بدانید که از امروز به بعد او را نمی‌بینید.^{۱۰۳}

این دیدار چند روز پیش از رحلت امام علیه السلام صورت گرفت. شیخ طوسی ضمن ذکر این واقعه، نام تعداد دیگری از حاضران در این جلسه را ذکر کرده است.^{۱۰۴} بدین ترتیب شماری از شیعیان خاص و اصحاب نزدیک امام یازدهم از ولادت مهدی علیه السلام باخبر می‌شدند؛ ولی در همین حال به دلیل ضرورت پنهان ماندن این امر از دشمنان و حکام عباسی می‌بایست از انتشار این خبر در سطح عمومی جامعه پرهیز شود، از این رو امام عسکری علیه السلام به برخی شیعیان که از این امر آگاه شده بودند تأکید می‌نمود تا آن را از دیگران پنهان دارند. احمد بن حسین قمی می‌گوید:

ص: ۵۶

وقتی که خلف صالح به دنیا آمد از امام ابو محمد حسن بن علی نامه‌ای برای جدم احمد بن اسحاق رسید که در آن به خط خود امام، که نامه‌های ایشان با آن خط بود، نوشته شده بود: فرزندی برای ما زاده شده، این امر نزد تو پوشیده و از همه مردم پنهان بماند و ما فقط آن را برای نزدیکان و موالیان، به سبب نزدیکی و ولایتشان آشکار ساختیم و دوست داشتیم تو را باخبر کنیم تا خداوند تو را نیز همانند ما خوشحال نماید.^{۱۰۵}

ضرورت پنهان داشتن این مسأله به گونه‌ای بود که شیعیان آن را به یکدیگر تذکر می‌دادند. حسن بن منذر حکایت می‌کند که روزی حمزة بن ابی الفتح به او گفت:

مژده بده که امروز صبح فرزندی برای ابو محمد (امام عسکری) زاده شد و او فرموده که این امر پنهان بماند^{۱۰۶}

و در جای دیگر امام یازدهم علیه السلام پس از آن که فرزند خویش را به یکی از اصحاب خاص و نزدیک خویش نشان می‌دهد بدو می‌فرماید:

آن چه امروز از ما دیدی و شنیدی پنهان بدار، مگر از کسی که شایستگی آن را داشته است^{۱۰۷}

^{۱۰۳} (۲). صدوق، همان، ص ۳۸۴ و ۴۰۸ و ۴۰۹.

^{۱۰۴} (۳). همان، ص ۴۳۵ و طوسی، الغیبه، ص ۲۱۷.

^{۱۰۵} (۱). صدوق، همان، ص ۴۳۴.

^{۱۰۶} (۲). همان، ص ۴۳۲.

^{۱۰۷} (۳). اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۱۶.

در همین راستا حتی تأکید می‌شد کسانی که از این امر آگاه و باخبر شده‌اند از بردن نام مهدی علیه السلام در محافل و مجامع خودداری کنند. این نکته در روایات امامان قبلی نیز تصریح شده است که بردن نام او بر کسانی که از ولادتش باخبرند روا نیست، از جمله در روایتی که عبد العظیم حسنی از امام هادی علیه السلام نقل کرده نیز آمده است.^{۱۰۸} همچنان که خود امام عسکری علیه السلام در جواب سؤال یکی از شیعیان درباره امام و حجت خدا، پس از معرفی فرزند خویش و این که پس از غیبتش قیام

ص: ۵۷

خواهد کرد، فرمود:

... و بر کسی روا نیست که پیش از خروجش او را به نام یا کنیه‌اش بنامد.^{۱۰۹}

و از آنان می‌خواست که از آن حضرت فقط با عنوان «الحجة من آل محمد» نام ببرند.^{۱۱۰} این عملکرد امام، برای پنهان نگاه داشتن ولادت مهدی علیه السلام از دشمنان و حکام عباسی کاملاً موفقیت‌آمیز بود و تا زمان حیات امام عسکری علیه السلام دستگاه حکومت عباسی از وجود فرزندی برای ایشان آگاهی نیافت. این نکته را از سخنان عثمان بن سعید عمری، اولین نائب حضرت مهدی علیه السلام می‌توان دریافت.

او یک بار در گفتگویی با یکی از شیعیان چنین گفت:

از این که به جستجوی این امر [نام و نشان فرزند امام عسکری علیه السلام] برآیی پرهیز کن زیرا به نظر این قوم [عباسیان] این نسل منقطع شده است^{۱۱۱}

و در جای دیگر چنین گفته بود:

عقیده سلطان در این باره این است که ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) در گذشت و فرزندی از خود به جای نگذاشت و لذا میراث او را تقسیم کردند و البته کسی که حقی در آن نداشت آن را تصاحب کرد و بر این امر باید صبر کرد.^{۱۱۲}

در همین حال عباسیان تلاش بی‌وقفه‌ای برای یافتن فرزند امام یازدهم به کار بسته بودند تا به هر صورت ممکن او را از میان ببرند. امام عسکری علیه السلام در گفتاری مفصل به این امر تصریح کرده و فرموده بود:

^{۱۰۸} (۴). صدوق، همان، ص ۳۸۰ و نعمانی، همان، ص ۲۹۹.

^{۱۰۹} (۱). صافی، همان، ص ۴۲۸.

^{۱۱۰} (۲). اربلی، همان، ج ۲، ص ۴۴۹.

^{۱۱۱} (۳). صدوق، همان، ص ۴۴۲ و طوسی، الغیبه، ص ۱۴۷.

^{۱۱۲} (۴). طوسی، همان‌جا.

بنی امیه و بنی عباس شمشیرهایشان را در میان ما نهادند زیرا می‌دانستند حقی در خلافت ندارند و می‌ترسیدند که خلافت در جایگاه خود قرار گیرد، و تلاش کردند اهل بیت رسول خدا را بکشند و ذریه او را نابود سازند

ص: ۵۸

به طمع این‌که مانع تولد قائم شوند یا به قتل او دست یابند؛ اما خداوند از آشکار شدن امر او بر آن‌ها خودداری نمود^{۱۱۳}

در آخرین روزهای حیات امام عسکری علیه السلام که در بستر بیماری به سر می‌برد مأموران عباسی خانه آن حضرت و آموشده‌ها را به آن‌جا به شدت تحت مراقبت گرفتند تا از کوچک‌ترین اتفاقاتی که در آن خانه روی می‌دهد با اطلاع باشند.

احمد بن عبید الله بن خاقان، که رسیدگی به امور خراج شهر قم را برعهده داشت، در این باره خبر می‌دهد و می‌گوید:

وقتی خبر بیماری امام عسکری شایع شد خلیفه به دنبال پدرم فرستاد و او به دار الخلافه رفته و سپس همراه پنج تن از افراد مورد اعتماد خلیفه بازگشت. پدرم به آن‌ها دستور داد تا خانه امام را کنترل کنند و لحظه به لحظه از اخبار و احوال وی اطلاع داشته باشند و سپس عده‌ای از طبیبان را مأمور کرد که شبانه روز بر بالین امام حضور داشته باشند. پس از دو یا سه روز به او اطلاع دادند که امام ضعیف‌تر شده است و او دستور داد طبیبان بر مراقبت‌های خود بیافزایند. آن‌گاه پیش قاضی القضاة رفت و از او خواست تا ده نفر از معتمدان خود را که کاملاً به آن اطمینان دارد به منزل امام بفرستد و شبانه روز در آن‌جا باشند. این وضعیت تا وفات امام ادامه داشت. پس از وفات امام به دستور خلیفه، خانه به‌طور دقیق بررسی شد و همه چیز ثبت و ضبط گردید و پس از آن تلاش‌های پیگیرانه‌ای برای یافتن فرزندی از آن حضرت آغاز شد، حتی کنیزان امام نیز تحت نظر قرار گرفتند تا معلوم شود کدام‌یک از آنان باردار است. یکی از آن‌ها که احتمال بارداریش می‌رفت در اتاقی تحت مراقبت قرار گرفت تا معلوم شد که باردار نبوده است.^{۱۱۴}

ص: ۵۹

عباسیان، با آن‌که اطلاعی از ولادت مهدی علیه السلام نداشتند، مصرانه در پی یافتن اثری از وی بودند و چنان‌که در این خبر آمده است، در روزهای آخر حیات امام عسکری علیه السلام کلیه اعمال و احوال و ارتباطات ایشان را کنترل می‌کردند تا اگر وصیتی از جانب ایشان صورت می‌گیرد، دانسته شود که به چه کسی است و وصی آن حضرت را شناسایی کنند، و لیکن شیوه تقیه شدید امام علیه السلام مانع از این شد که حکومت عباسی به حقیقت آگاه شوند. با این حال عباسیان از تلاش خود دست نکشیدند؛ زیرا اخبار و روایات شیعی و سنی، که به‌طور قطع آنان نیز از آن‌ها آگاهی داشتند^{۱۱۵}، بر این‌که امامان اهل بیت دوازده

^{۱۱۳} (۱). خاتون‌آبادی، کشف الحق، ص ۸۴.

^{۱۱۴} (۲). کلینی، همان، ص ۵۰۵؛ صدوق، همان، ص ۴۱ و ۴۲ و طوسی، همان، ص ۱۳۱.

^{۱۱۵} (۱). باتوجه به همین آگاهی‌ها و از طرفی مقابله با اندیشه‌های شیعی در باب مهدویت، که در قیامهای شیعیان و علویان با نام مهدی تجلی می‌یافت، عباسیان نیز از همان ابتدای دست یافتن به قدرت و حکومت، القابی را بر خود می‌نهادند که در روایات از صفات و القاب مهدی علیه السلام شمرده شده بود، مانند سفاح لقب خلیفه اول و منصور لقب دومین خلیفه عباسی.

نفر خواهند بود و دوازدهمین آن‌ها مهدی و قیام‌کننده به حق و عدل است، تصریح داشتند. از این‌رو آنان که موقعیت حکومت خویش را در خطر می‌دیدند در پی این بودند که به هر طریقی از ظهور و بروز چنین شخصی جلوگیری کنند. پس از رحلت امام عسکری علیه السلام مدتی خانه و خانواده آن حضرت تحت مراقبت بودند تا اطمینان کامل حاصل شود که امام وصی نداشته و به کسی وصیت نکرده است و چون چنین اطمینانی برای آنان حاصل شد، اموال آن حضرت را به جعفر برادر ایشان داده و خانواده آن حضرت را رها کردند؛ اما پس از چندی بار دیگر معتمد، خلیفه عباسی به تحریک جعفر دستور داد تا خانه امام و خانه‌های همسایگان ایشان بازرسی شوند. این بار کنیزی به نام صقیل یا ثقیل ادعا کرد که باردار است. پس وی را دستگیر کردند و

ص: ۶۰

مدت دو سال تحت نظر بود تا معلوم شد که باردار نبوده و سپس رهایش کردند.^{۱۱۶}

این اقدامات حکومت از دو جنبه برای آنان حائز اهمیت بود؛ نخست این که اطمینان پیدا می‌کردند امام یازدهم فرزندی از خود به جای نگذاشته است و دیگر این که با احضار افراد قابل اعتماد و مشهور، و سپس اظهار این که فرزندی از امام باقی نمانده اذهان شیعیان را منحرف می‌کردند و بدین ترتیب آنان را گرفتار سرگردانی و حیرت می‌نمودند و اعتقاد آنان در باب امامت را متزلزل می‌ساختند.

اما عملکرد مدبرانه امام عسکری علیه السلام در آگاهی دادن به شیعیان و فراهم ساختن زمینه‌های لازم، این اقدامات عباسیان را ناکام می‌گذاشت. بدین ترتیب امام مهدی علیه السلام پنج سال نخست زندگانش را در زمان حیات پدرش به‌طور پنهانی به سر برد و در طی این مدت شماری از شیعیان و وکیلان، چنان که اشاره شد، با آن حضرت دیدار داشته و از نزدیک با وی آشنا شدند. با رحلت امام عسکری علیه السلام غیبت حضرت مهدی علیه السلام رسماً آغاز شد و از آن پس به جز نائبان خاص که از جانب امام عسکری علیه السلام و حضرت مهدی علیه السلام به شیعیان معرفی می‌شدند، کسی موفق به دیدار آن حضرت نمی‌شد مگر بنا به مصالحی، امام علیه السلام چنین دیداری را ضروری می‌دانست. آخرین باری که امام علیه السلام در جمعی عمومی حضور یافت، زمانی بود که جعفر، برادر امام عسکری علیه السلام خواست تا بر جنازه برادر نماز بخواند؛ اما امام مهدی علیه السلام پیش آمده و او را از این کار بازداشت. ابو الادیان خدمتکار امام عسکری علیه السلام، که نامه‌های ایشان را به شهرهای دیگر می‌برد، در این باره چنین می‌گوید:

به خانه که وارد شدم بدن امام عسکری علیه السلام کفن شده در داخل اتاق بود.

جعفر جلو آمد تا بر برادرش نماز بخواند؛ اما همین که خواست تکبیر

این امر در زمان سومین حاکم عباسی به اوج رسید؛ پدرش المنصور او را محمد نامیده بود که در روایات نام حضرت مهدی علیه السلام دانسته شده است و او لقب مهدی بر خود نهاد. القاب دیگر خلیفگان مانند هادی، رشید، امین و مأمون نیز از همین دست بودند.

^{۱۱۶} (۱). صدوق، همان، ص ۴۷۳-۴۷۴.

بگوید، کودکی زیبارو درآمد و ردای جعفر را کشید و گفت: عمو! کنار بایست که من به نماز خواندن بر پدرم سزاوارترم. جعفر که رنگ از صورتش پریده بود کنار ایستاد و آن کودک پیش رفت و نماز خواند و امام در کنار قبر پدرش به خاک سپرده شد.

ابو الادیان می‌گوید که سپس امام مهدی علیه السلام نامه‌هایی را که او از مدائن آورده بود از وی خواست و به آن‌ها جواب داد.^{۱۱۷} از آن پس امام علیه السلام در جمع عمومی حاضر نشد و کسی وی را ندید؛ اما در جمع اعضای خانواده چند بار دیگر حضور یافت و آن زمانی بود که جعفر برای به دست آوردن موقعیت اجتماعی امام عسکری علیه السلام تلاش می‌کرد. یک بار وقتی که او بر سر تقسیم میراث امام یازدهم با خانواده ایشان نزاع داشت، امام مهدی علیه السلام از مکانی نامعلوم در خانه حاضر گردید و خطاب به جعفر گفت:

جعفر! چه حقی داری که به اموال و حقوق من دست‌اندازی می‌کنی؟!

و سپس به میان خانه رفت و غایب گردید. جعفر که از این واقعه بهت‌زده شده بود، برای یافتن او به جستجو پرداخت؛ اما اثری نیافت.^{۱۱۸} واقعه دیگر زمانی بود که مادر امام عسکری علیه السلام وفات یافت. او وصیت کرده بود که در خانه امام علیه السلام دفن شود؛ ولی جعفر با این کار مخالف بود و ادعا می‌کرد این خانه از آن اوست و نباید کسی در آن دفن شود. این بار نیز آن حضرت با حضور در جمع خانواده، جعفر را نسبت به این ادعایش مورد مؤاخذه قرار داده و سپس از انتظار غایب گشت.^{۱۱۹}

با این احوال چنان‌که گفته شد، هرگاه امام علیه السلام دیدار با شیعیان را بنا به دلایلی ضروری می‌دانست خود، زمینه چنین دیدارهایی را فراهم می‌ساخت، از این رو

در دوران غیبت صغری بارها اتفاق افتاد که برخی یا گروهی از شیعیان به حضور آن حضرت رسیدند. این دیدارها گاه به‌طور ناشناس و اغلب با هماهنگی وکیلان و فرستادگان امام انجام می‌شد.^{۱۲۰} بدین ترتیب با آغاز دوران غیبت، وکیلان خاص و نائبان امام علیه السلام با توجه به رهنمودهای آن حضرت به امور شیعیان رسیدگی می‌کردند و این وضعیت تا سال ۳۲۹ ق، که آخرین نائب امام درگذشت، ادامه یافت. این دوران ۶۹ ساله به نام غیبت کوتاه یا غیبت صغری معروف شد و پس از آن، مرحله دیگری از غیبت، که به غیبت کبری مشهور است، آغاز گردید. تمایز و تفاوت این دو مرحله غیبت، چنان‌که در روایات تذکر

^{۱۱۷} (۱). همان، ص ۴۷۵.

^{۱۱۸} (۲). همان، ص ۴۴۲.

^{۱۱۹} (۳). همان، ص ۴۴۲.

^{۱۲۰} (۱). در این باره نگاه کنید به همین کتاب: فصل چهارم، بخش سوم، پیشوایی شیعیان.

داده شده، در این بوده است که در غیبت صغری برخی از شیعیان خالص و وکیلان خاص، یا نائبان از جا و مکان امام آگاهی داشتند ولی در غیبت کبری کسی از این امر آگاه نیست، مگر معدودی از موالیان خاص دینی آن حضرت.

در روایات متعددی به وجود دو غیبت و وجه تمایز آن‌ها تصریح شده، از آن جمله روایت اسحاق بن عمار صیرفی از امام صادق علیه السلام است که به ویژگی فوق‌الذکر اشاره دارد^{۱۲۱}؛ اما تفاوت بارز این دو مرحله غیبت آن است که در غیبت صغری، وکیلان خاصی (نائبانی^{۱۲۲}) از طرف امام علیه السلام تعیین و معرفی می‌شدند تا شیعیان در حل مسائل و مشکلاتشان، که نیاز به ارتباط با امام علیه السلام داشت و نیز تحویل امانات و وجوه شرعیشان به آنان مراجعه نمایند، ولی در غیبت کبری، کسانی به عنوان وکیلان خاص (نائب) از طرف امام معرفی نشدند و شیعیان در این

ص: ۶۳

امور به فقیهان و حاملان علوم اهل بیت، ارجاع داده شدند. در واقع پس از درگذشت چهارمین نائب امام علیه السلام، کسی به نیابت تعیین نشد و همین، سرآغاز مرحله جدید غیبت یعنی غیبت کبری در نظر گرفته شد.

دوران غیبت صغری، به سبب شرایط خاص پدیدآمده در جامعه شیعه و پیامدهایی که غیبت امام علیه السلام به همراه داشت، دوران حساس و حائز اهمیتی بود.

غیبت امام دوازدهم که به سبب پنهانی بودن ولادت و نخستین سال‌های زندگانش، تنها اندکی از شیعیان خاص از وجود وی مطلع بودند، بلافاصله پس از رحلت امام عسکری علیه السلام، مسأله‌ای بود که شیعیان را به حیرت واداشت. اقدامات طولانی امامان در زمینه‌سازی امر غیبت و ایجاد آگاهی‌های لازم نسبت به این واقعه در جامعه شیعه و عملکرد مدبرانه امام عسکری علیه السلام به منظور کاهش همین پیامدهای ناخوشایند صورت گرفته بود با این حال حضور شیعیان در نواحی مختلف جهان پهناور اسلام و عدم امکانات اطلاع‌رسانی سریع از یک سو و محدودیت‌های اعمال‌شده بر شیعیان، که نائبان و وکیلان امام را به رعایت شدید تقیه و پنهان کردن حقایق وامی‌داشت از سوی دیگر، مانع مقابله سریع و زود هنگام با مشکلات و مسائل پیش‌آمده در آغاز غیبت می‌گردیدند. همین‌طور باید عواملی چون تبلیغات منفی دستگاه حکومتی و دیگر فرقه‌های شیعی مخالف با امامیه، مانند واقفیان و اسماعیلیان و زیدیان، و همین‌طور پیدایش انشعابات فرقه‌ای جدید و ظهور مدعیان دروغین را نیز به علل فوق‌الذکر افزود.

ص: ۶۵

^{۱۲۱} (۲). کلینی، همان، ص ۳۴۰ و نعمانی، الغیبه، ص ۱۷۵ و بعد از آن.

^{۱۲۲} (۳). توجه به این نکته لازم است که در منابع کهن تاریخی و روایی هیچ‌گاه از ایشان با عنوان نائب نام برده نشده است، بلکه با همان عنوان کلی وکیل و در برخی موارد با نام سفیر یاد شده‌اند. به نظر می‌رسد که عنوان نائب در سده‌های متأخرتر بر ایشان اطلاق گردیده تا از وکیلان عام امام علیه السلام در غیبت صغری، که تحت نظر ایشان بودند، متمایز گردند.

فصل دوم جهان اسلام در عصر غیبت صغری

دوران غیبت صغری، اگرچه مقطع تاریخی‌ای است که ماهیتا در بحث از تاریخ تشیع قابل طرح است؛ ولی به سبب این‌که در طی این دوران یا اندکی پیش از آن در اوضاع سیاسی و علمی و فرهنگی جهان اسلام تحولاتی روی داد که نقاط عطفی در تاریخ اسلام به شمار می‌روند، این دوره می‌تواند در تاریخ جهان اسلام هم به‌عنوان یک مقطع تاریخی و یا جزئی از آن تلقی شود. بی‌شک تحولاتی که در عرصه سیاسی و فرهنگی جهان اسلام در این دوره به وقوع پیوست بر جامعه شیعه و موقعیت آن به‌عنوان بخشی از دنیای اسلام بی‌تأثیر نبود و بلکه در پاره‌ای موارد می‌توان تأثیرات مثبت و منفی این تحولات را به‌طور مستقیم بر جامعه شیعه مشاهده کرد، از این‌رو برای شناخت دقیق‌تر و بهتر وضعیت تشیع و شیعیان در عصر غیبت صغری ناگزیر بایستی نگاهی ولو اجمالی به وضعیت جهان اسلام بیافکنیم.

الف) وضعیت سیاسی

وضعیت سیاسی جهان اسلام در دوران غیبت صغری تحت تأثیر تحولات پدید آمده در دستگاه حکومتی، بسیار آشفته و نابسامان بود. خلافت عباسی دوره‌ای

ص: ۶۶

از ادوار ضعف و رکود خود را می‌گذرانید که نتیجه تسلط و سیطره ترکان بر آن بود؛ آنان‌که به تدریج مناصب اداری و نظامی را به دست گرفته و نفوذ شدیدی بر خلیفه و اداره حکومت یافته بودند. این ترکان از زمانی به دستگاه حکومتی راه پیدا کردند که معتمد (خلافت ۲۱۸-۲۲۷ ق) قدرت را به دست گرفت. او شمار زیادی از آنان را که به‌طور معمول به‌عنوان اسیر و برده از نواحی ماوراءالنهر به مرکز خلافت فرستاده می‌شدند، به سبب شجاعت و جنگاوری در سپاه به کار گرفت. برخی از این سپاهیان ترک در اثر ابراز لیاقت‌ها و خدمات درخشان، به مناصب بالاتر نظامی و سرداری سپاه دست یافتند و به تدریج در امور حکومتی نیز وارد شدند و به قدرت رسیدند و این سیطره بر دستگاه حکومت به حدی رسید که تعدادی از خلفای عباسی به دست آنان عزل شده و یا به قتل رسیدند.

تصمیم‌گیری در بسیاری از امور کشوری و دولتی با آنان بود و خلیفه فقط حضوری تشریفاتی داشت. علاوه بر امرای ترک‌نژاد، در مواردی ضعف خلیفه و عدم توانایی او در رسیدگی به امور، موجب دخالت زنان دربار نیز در کارهای دولتی شد، تا جایی که حتی برخی از آن‌ها در امور قضایی و مظالم نیز دخالت می‌کردند.^{۱۲۳} در همین شرایط، درگیری‌های داخلی میان افراد خاندان عباسی برای تصاحب قدرت و دست یافتن به منصب خلافت امری عادی بود که وزیران و سایر مقامات درباری نیز از این امور برکنار نبودند و برای دستیابی به وزارت و یا مناصب بالاتر با یکدیگر رقابت می‌کردند.^{۱۲۴}

^{۱۲۳} (۱). رک: سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۳۸۱ و حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۲۲.

^{۱۲۴} (۲). رک: سیوطی، همان، ص ۳۷۰ و ۳۸۲.

ضعف و آشفتگی دستگاه خلافت، اداره جامعه بزرگ اسلامی را دچار مشکل ساخته و وضعیت مذکور فرصت خوبی برای مخالفان حکومت عباسی پدید آورده بود. شورش‌ها و قیام‌های محلی که در گوشه و کنار سرزمین‌های اسلامی

ص: ۶۷

برپا می‌شد، حاکی از همین امر بود. این وضعیت زمینه را برای برخی از امیران محلی، که داعیه استقلال داشتند، مساعد می‌ساخت تا از اطاعت عباسیان سر بر تافته و حکومتی مستقل برپا سازند و بدین‌گونه در همین زمان در گوشه و کنار سرزمین‌های اسلامی امارت‌ها و حکومت‌های خودمختاری شکل گرفتند که خلیفه عباسی را اسما قبول داشته و یا اساساً به رسمیت نمی‌شناختند.

خلافت عباسی

در دوران غیبت صغری شش تن از عباسیان حکومت کردند که نخستین آن‌ها احمد المعتمد (خلافت ۲۵۶-۲۷۹ ق) پسر متوکل عباسی بود که امرای ترک‌نژاد درباری پس از برکنار کردن المهتدی (خلافت ۲۵۵-۲۵۶ ق). او را به خلافت گماردند. مقرر حکومت عباسیان تا پایان خلافت المعتمد، هم‌چنان در شهر سامرا بود. او در طی مدت خلافتش دخالت چندانی در امور حکومتی نداشت، بلکه این اطرافیان او بودند که با نفوذ و سلطه خود به اداره حکومت می‌پرداختند. المعتمد، در ابتدای خلافتش کارهای حکومتی را میان پسرش المفوض، که ولی‌عهد او نیز بود و برادرش احمد الموفق، تقسیم کرد و اداره نواحی غربی را به المفوض و سرزمین‌های شرقی را به الموفق سپرد؛ اما به زودی احمد الموفق بر امور غلبه یافته و به تنهایی کارها را به دست گرفت، به‌طوری که حتی صدور فرمان‌های عزل و نصب وزیران و امیران و دیگر امور حکومتی و نظامی در اختیار او قرار گرفتند.^{۱۲۵} با این حال امرای ترک‌نژاد درباری هنوز نفوذ خود را در سپاه حفظ کرده بودند.

در دوران نسبتاً طولانی خلافت المعتمد، حوادث مهمی روی داد؛ در سال چهارم حکومت او (۲۶۰ ق) بود که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت و زمان غیبت آغاز گردید. از دیگر وقایع دوران وی، شورش سیاه‌پوستان در جنوب

ص: ۶۸

عراق و نواحی خوزستان بود رهبری این شورش را که آغاز آن از پیش از خلافت المعتمد، و در حدود ۲۵۴ ق بود، مردی به نام علی بن محمد به دست داشت که ادعا می‌کرد از علویان و از فرزندان امام سجاد علیه السلام است؛ ولی تمایلی به تشیع نداشت. او که گاه نسب خود را به عباس فرزند امام علی علیه السلام می‌رسانید،^{۱۲۶} در ابتدا گروهی از مردم بحرین به او متمایل شدند، ولی با بالا گرفتن ادعاهای گزاف او، از جمله ادعای نزول وحی بر وی و داشتن علم غیب و روبرو شدن با نیروهای حکومتی، از گرد او پراکنده شدند. از این پس او به دعوت و گردآوردن بردگان سیاه‌پوست، که شمارشان در نواحی جنوب عراق زیاد بود، دست زد، او باتوجه به نارضایی عمومی بردگان سیاه توانست با دادن وعده‌هایی مبنی بر آزاد کردن آن‌ها و

^{۱۲۵} (۱). ر.ک: طبری، تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۲۴.

^{۱۲۶} (۱). همان، ص ۵۴۳.

برقراری عدالت، شمار زیادی از آنان را که بالغ بر پانزده هزار نفر می‌شدند گرد خود جمع کند^{۱۲۷} و به همین سبب به صاحب الزنج (رئیس سیاهان) مشهور شد. او با شکست دادن نیروهای حکومتی بر بخشی از جنوب عراق و قسمتی از خوزستان سیطره یافت و به صورت تهدیدی جدی برای حکومت عباسیان درآمد.^{۱۲۸} شورش وی به مدت ۱۵ سال ادامه یافت و خسارات و تلفات بسیاری به جای گذاشت و عباسیان از سرکوب آن ناتوان شده بودند تا در نهایت در سال (۲۷۰ ق) احمد الموفق، پس از بارها جنگ و ستیز توانست بر شورشیان پیروز شود و رهبر آنان را به قتل برساند.^{۱۲۹} شورش زنگیان و طولانی شدن آن حاکی از ضعف و ناپسامانی حکومت المعتمد در آغاز خلافتش می‌باشد.

مشکل دیگر در حکومت المعتمد، پیدایش حاکمان خودمختاری بود که سر از

ص: ۶۹

اطاعت او برتافته و حتی گاه درصدد براندازی حکومت عباسیان برمی‌آمدند؛ احمد بن طولون در همان سال‌های نخستین حکومت المعتمد، امارت مصر را از پیکره دولت عباسی جدا کرد و به زودی اعلام استقلال نمود و تلاش‌های عباسیان و به‌ویژه الموفق، برای مطیع ساختن او بی‌فایده ماند. با این حال جدا شدن حکومت مصر، خطر مهمی برای حکومت المعتمد نبود، بلکه تهدیدی جدی از ناحیه امارت نوپای یعقوب بن لیث صفار بود که در سیستان و سپس نواحی خراسان و کرمان حکومت را به دست گرفته بود و اندیشه تسلط بر تمام سرزمین‌های اسلامی و براندازی خلافت عباسی را در سر داشت و به این منظور در سال ۲۶۲ ق، با لشکری عظیم به سوی عراق حرکت کرد. المعتمد با این‌که هنوز نتوانسته بود شورش زنگیان را سرکوب کند، ناچار شد به مقابله یعقوب بشتابد. اگرچه سپاه یعقوب در اثر به کارگیری حيله جنگی عباسیان از هم پاشید و او ناگزیر به سیستان بازگشت؛ ولی فقط خبر مرگ یعقوب در سه سال بعد (۲۶۵ ق) عباسیان را آسوده خاطر نمود. در سال‌های آخر حکومت المعتمد، کارهای حکومتی در دست الموفق بود و شاید از این طریق قصد داشت زمینه را برای خلافت خویش هموار سازد؛ ولی مرگ او یک سال پیش از درگذشت المعتمد مانع تحقق این امر شد. با مرگ الموفق، سرداران سپاه و درباریان با پسر او، ابو العباس به‌عنوان جانشین المفوض و خلیفه بعد از او بیعت کردند.^{۱۳۰}

در همین ایام آشوب دیگری در عراق آغاز شد که تا مدت‌ها عباسیان را با مشکلات بسیاری روبرو ساخت و آن ظهور قرمطیان، یکی از فرقه‌های اسماعیلیه در عراق بود. حمدان قرمط پیشوای آنان، که این فرقه به او منسوب است، در کوفه ظهور کرد و توانست کسانی را به سوی خود جلب کند. قرمطیان همانند دیگر اسماعیلیان،

ص: ۷۰

^{۱۲۷} (۲). ر. ک: همان، ص ۵۴۳-۵۴۵.

^{۱۲۸} (۳). همان، ج ۸، ص ۳۶.

^{۱۲۹} (۴). همان، ص ۱۴۰-۱۴۱ و مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۰۶.

^{۱۳۰} (۱). طبری، همان، ج ۸، ص ۱۵۸.

مبلغانی - داعیانی - داشتند که مردم را به پذیرش مذهب خود فرامی خواندند و در این زمان کار داعیان قرمطی در عراق بالا گرفته بود. مرکز اصلی قرمطیان در عراق شهر واسط و کوفه بود و اولین حرکت رسمی و علنی آنان در سال ۲۷۷ ق صورت گرفت.

المعتمد عباسی در سال ۲۷۹ ق درگذشت. طبری علت مرگ او را زیاده روی در میگساری ذکر کرده است.^{۱۳۱} اندکی پیش از مرگ او درباریان پسرش جعفر المفوض را از ولی عهدی عزل کرده و ابو العباس، پسر الموفق را به ولی عهدی برگزیده بودند و اینک با او به عنوان خلافت و با لقب المعتضد بیعت کردند.

دوران حکومت المعتضد (۲۷۹ - ۲۸۹ ق) سختی ها و مشکلات دوران معتمد را نداشت با این حال در ایام او نیز شورش ها و جنگ های چندی صورت گرفت.

در اولین سال حکومت معتضد، رافع بن لیث در ری طغیان کرد که توسط سپاهیان عباسی سرکوب شد^{۱۳۲} و اندکی بعد یکی از همراهان صاحب الزنج به نام محمد بن سهل دستگیر شد که برای یکی از علویان بیعت می گرفت و چون از همکاری با معتضد امتناع کرد او را به طرز فجیعی به قتل رساندند.^{۱۳۳} شورش نیز توسط خوارج و به رهبری هارون خارجی در موصل به سال ۲۸۳ ق برپا شد که سرکوب گردید.^{۱۳۴} اما از وقایع مهم این دوران، بالا گرفتن کار قرمطیان بود؛ یکی از داعیان قرمطی به نام ابو سعید جنابی که در بحرین فعالیت می کرد و توانسته بود پیروان زیادی بیابد، در سال ۲۸۶ ق در بحرین دست به شورش زد و بر این ناحیه تسلط یافت و تا قطیف در میانه راه بحرین و بصره پیش آمد^{۱۳۵} و معتضد سال های آخر عمرش را در درگیری های مداوم با آن ها گذراند.^{۱۳۶} شورش قرمطیان از آن

ص: ۷۱

جهت که فرقه ای منتسب به تشیع بودند تأثیر مستقیم بر وضعیت جامعه شیعه و شیعیان می گذاشت، اگرچه ارتباطی میان شیعیان و قرمطیان از جنبه عقیدتی و سیاسی وجود نداشت؛ ولی مشکلات و دشواری هایی از ناحیه آنان برای شیعیان پدید می آمد به طوری که گاه برخی چهره های متنفذ شیعه به اتهام همکاری با قرمطیان زندانی شده یا به قتل می رسیدند. با این حال چنین به نظر می رسد که معتضد سیاست نسبتاً دوستانه تری با شیعیان و به خصوص علویان در پیش گرفته بود و چنان که نقل شده

^{۱۳۱} (۱). همان، ص ۱۶۴.

^{۱۳۲} (۲). همان، ص ۱۶۵ و مسعودی، همان، ج ۴، ص ۲۴۳.

^{۱۳۳} (۳). طبری، همان، ص ۱۶۶ و مسعودی، همان، ص ۲۴۴.

^{۱۳۴} (۴). طبری، همان، ص ۱۷۳ و مسعودی، همان، ص ۲۶۵.

^{۱۳۵} (۵). طبری، همان، ص ۱۹۶ و مسعودی، همان، ص ۲۶۵.

^{۱۳۶} (۶). ر. ک: طبری، همان، ص ۱۹۹ و ۲۰۶.

سخت‌گیری کمتری بر آنان روا می‌داشت و از کمک‌های مالی، که از نواحی دیگر برای علویان بغداد و عراق می‌رسید، جلوگیری نمی‌نمود.^{۱۳۷}

معتضد با توجه به وضعیت آشفته داخلی و مشکلات موجود در عراق، روابط مسالمت‌آمیزی با حکومت‌های مستقل نوپای اسلامی برقرار ساخته بود. او هم‌چنین با ازدواج با دختر امیر طولونی مصر، سعی داشت تا روابط مصر را با مرکز خلافت نزدیک‌تر و محکم‌تر گرداند و دشمنی‌های دوران المعتمد را به فراموشی بسپارد.^{۱۳۸} و در مقابل صفاریان، که هنوز خطر جدی برای خلافت عباسی به شمار می‌رفتند به ناچار رفتار دوستانه‌تری در پیش گرفت و حکومت نواحی مختلف ایران را به امیر صفاری سپرد و حتی در قبال زیاده‌خواهی‌های عمرو بن لیث، نواحی بیشتری را به او واگذار کرد.^{۱۳۹} پیداست که معتضد در برابر امیر صفاری درمانده شده بود، به‌طوری که وقتی خبر اسارت عمرو بن لیث و نابودی سپاهش توسط حاکم ماوراء النهر به او رسید به بدگویی از عمرو و ستایش امیر سامانی ماوراء النهر پرداخت.^{۱۴۰}

المعتضد در سال ۲۸۹ ق درگذشت و به قولی مسموم گردید.^{۱۴۱} او را در عین

ص: ۷۲

حال مردی خشن و سخت‌گیر ذکر کرده‌اند که مخالفانش را به سختی مجازات می‌کرد.^{۱۴۲} با مرگ وی پسرش المکتفی بالله (خلافت ۲۸۹-۲۹۵ ق) بر مسند خلافت نشست. حکومت کوتاه‌مدت او در درگیری‌های مداوم با قرمطیان گذشت. قرمطیان عراق پس از آن‌که در زمان المعتضد به شدت سرکوب شدند، به سرکردگی یکی از داعیان خود به نام زکرویه، به شام رفته و فعالیت خود را در آن‌جا گسترش دادند و سپاهیان المکتفی را در جنگ‌های مکرر دچار شکست کردند.^{۱۴۳} بدین ترتیب عباسیان از دو طرف با تهدیدات قرمطیان روبرو بودند؛ با قرامطه شام و قرامطه بحرین. پس از المکتفی، با جعفر پسر دیگر المعتضد که نوجوانی سیزده ساله بود، بیعت کردند و او را المقتدر لقب دادند. المقتدر (خلافت ۲۹۵-۳۲۰ ق) حکومت خود را در شرایط دشواری آغاز کرد و چون سیزده سال بیشتر نداشت، کارهای دربار در اختیار عباس بن حسن وزیر^{۱۴۴} و دیگر درباریان بود. عباس وزیر که ارتباط نزدیکی با عبد الله پسر المعتز داشت در صدد بود تا المقتدر را برکنار کند و عبد الله را به خلافت بگمارد؛

^{۱۳۷} (۱) طبری، همان، ص ۱۷۲ و مسعودی، همان، ص ۲۷۱.

^{۱۳۸} (۲) طبری، همان، ص ۱۶۴.

^{۱۳۹} (۳) همان، ص ۱۹۰.

^{۱۴۰} (۴) همان، ص ۲۰۱.

^{۱۴۱} (۵) همان، ص ۲۰۷ و مسعودی، همان، ص ۲۷۸.

^{۱۴۲} (۱) ر. ک: مسعودی، همان، ج ۲، ص ۶۲۸-۶۳۸.

^{۱۴۳} (۲) طبری، همان، ص ۲۲۰-۲۵۰.

^{۱۴۴} (۳) عباس بن حسن جرجایی از سال ۲۹۱ ق وزیر المکتفی بود و پس از به خلافت رسیدن مقتدر، در مقام خود باقی ماند تا در توطئه علیه او از وزارت برکنار شد و به قتل رسید. او را مردی زیرک، ولی با سیره‌ای ناپسند توصیف کرده‌اند که همواره در پی خوشگذرانی بود و کارهای حکومتی را به زیر دستانش محول می‌کرد و این امر موجب آشفته‌گی کارهای حکومتی شده بود. ر. ک: ابن طقطقی، الفخری، ص ۲۵۳.

ولی گروهی از طرفداران المقتدر توانستند این توطئه را سرکوب کرده و او را بار دیگر به خلافت بازگردانند و این بار او، ابو الحسن بن فرات^{۱۴۵} را به وزارت برگزید و به سرکوب و

ص: ۷۳

کشتار مخالفان دست زد.^{۱۴۶}

این وضعیت نابسامان تا پایان خلافت المقتدر ادامه یافت و دوران حکومت او دورانی پر آشوب و آشفته بود و به گفته ابن طقطقی، به سبب کم بودن سن المقتدر و تسلط مادرش، و زنان دربار و حتی خدمتکاران بر امور حکومتی، و اشتغال او به خوشگذرانی؛ مملکت رو به ویرانی نهاد؛ خزانه بیت المال خالی شد و اختلافات بالا گرفت.^{۱۴۷} در چنین شرایطی وزیران و درباریان بر سر تصاحب قدرت تلاش می کردند تا رقیبان خود را از صحنه خارج کنند و خود را به مقامات بالاتری برسانند، از این رو هر وزیری که منصوب می شد پس از مدتی کوتاه با دسیسه ها و سخن چینی های اطرافیان برکنار و وزیری جدید به جای او گمارده می شد. بدین گونه تا پایان خلافت المقتدر، مسند وزارت ۱۵ بار عوض گردید و سیزده نفر به وزارت منصوب و از آن برکنار گشتند که برخی برای بار دوم و سوم به این منصب گمارده می شدند.^{۱۴۸}

بی کفایتی وزیران و عزل و نصب های پی در پی آنها و نیز عدم توانایی المقتدر در اداره امور، زمینه را برای مداخله زنان درباری در امور دولتی و حکومتی باز کرده بود. مادر المقتدر که سیده نامیده می شد، به زودی اداره امور را به دست گرفت و در عزل و نصب وزیران و امور قضایی و رسیدگی به نظام دخالت می نمود.^{۱۴۹} ضعف المقتدر در اداره حکومت به جایی رسید که برخی از درباریان علیه او توطئه کرده و قصد برکناری او را داشتند. او یک بار توانست با کمک هوادارانش بر مخالفان پیروز شود؛ اما پس از چندی در نبردی با مخالفانش به قتل

ص: ۷۴

رسید.^{۱۵۰} و بدین ترتیب دوران حکومت او که سراسر ضعف و آشفتگی بود به پایان آمد.

^{۱۴۵} (۴). بنی فرات از خاندان های مشهور و با فضیلت عراق بودند و در بین ایشان ابو الحسن علی بن فرات سرآمد دیگران بود. او در ایام مقتدر سه بار به وزارت منصوب شد و دوران وزارت او گشایشی برای مردم بود. ابو الحسن بن فرات از چهره های سیاسی شیعه در عصر غیبت صغری بود که به اتهام همکاری با قرمطیان به قتل رسید. ر.ک: ابن طقطقی، همان، ص ۲۵۹ و زامباور، نسب نامه خلفاء و شهریاران، ص ۸.

^{۱۴۶} (۱). ابن اثیر، الکامل، ج ۶، ص ۴۶۲.

^{۱۴۷} (۲). ابن طقطقی، الفخری، ص ۲۵۶.

^{۱۴۸} (۳). مسعودی، همان، ج ۲، ص ۶۹۰.

^{۱۴۹} (۴). قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۵۰.

^{۱۵۰} (۱). همان، ص ۱۲۰-۱۲۳.

ضعف و انحطاط مستولی بر دستگاه خلافت، زمینه را برای فعالیت بیشتر مخالفان، آشوبگران و مدعیان حکومت هموار می‌ساخت که از مهم‌ترین آن‌ها فتنه قرمطیان بود و شکست‌های مکرر عباسیان از قرامطه و گسترش نفوذ آن‌ها^{۱۵۱}، ترس و وحشت زیادی از آنان پدید آورده بود.

خطر دیگر از جانب امرای محلی و مدعیان حکومت احساس می‌شد؛ حمدانیان که به تازگی در دستگاه حکومتی نفوذ یافته بودند با توجه به اوضاع آشفته سیاسی، در نواحی شمال عراق و بخشی از شام برای خود امارتی فراهم کردند. در همین حال امیران محلی در ایران در جنگ قدرتی شدید با یکدیگر به سر می‌بردند و هریک در صدد توسعه قلمرو حکومت خود، و برخی همانند زیاریان، به دنبال براندازی خلافت عباسی و احیای دولتی ایرانی بودند. در این میان بیشترین خطری که خلافت عباسی را تهدید می‌کرد از جانب دولت نوپای فاطمیان اسماعیلی مذهب در شمال آفریقا بود که عقیده داشتند خلافت از آن ایشان است و عباسیان آن را غصب کرده‌اند، از این‌رو از همان آغاز شکل‌گیری دولتشان در سرزمین مغرب، تلاش خود را برای تسلط بر شرق اسلامی و براندازی حکومت عباسی شروع نمودند.

حملات فاطمیان به نواحی شرقی در مصر و شام از سال ۳۰۲ ق آغاز گردید و در دوران حکومت المقتدر، نیروهای نظامی آن‌ها بارها در سواحل مصر و شام با نیروهای عباسی درگیر شدند^{۱۵۲} و این از خوش‌اقبالی عباسیان بود که حملات فاطمیان به سبب مشکلات و درگیری‌های داخلی متوقف گردید و در غیر این

ص: ۷۵

صورت، با اوضاع پریشان حکومت مقتدر، تسلط زود هنگام فاطمیان بر سرزمین‌های شرقی، بسیار محتمل بود.

اگرچه کشته شدن المقتدر، طومار زندگی یکی از ضعیف‌ترین حاکمان عباسی را درهم پیچید؛ ولی اوضاع خلافت را سامان نبخشید. تا این زمان، خلافت عباسی قدرت و نفوذ خود را در بیشتر سرزمین‌های اسلامی از دست داده بود و سیطره آن‌ها تنها به بخش‌هایی از عراق و حجاز، شام و مصر محدود می‌شد و می‌رفت تا در یک دهه آینده، همین نواحی نیز از تحت نفوذ آنان خارج شود.

پس از کشته شدن المقتدر، مخالفان او با برادرش محمد القاهر بیعت کردند.

حکومت او یک سال و شش ماه بیشتر نبود. او به خشونت و بی‌رحمی معروف بود^{۱۵۳} و به زودی خشونت و سخت‌گیری‌های وی موجب طغیان اطرافیانش گردید، به‌طوری که در سال ۳۲۲ ق بر او شوریده، از خلافت برکنارش کردند و چشمانش را کور

^{۱۵۱} (۲). همان، ص ۷۶، ۹۳، ۹۴، ۹۵ و ۹۶.

^{۱۵۲} (۳). ر. ک: قرطبی، همان، ص ۳۳ و بعد از آن.

^{۱۵۳} (۱). ابن اثیر، همان، ج ۷، ص ۸۵.

ساختند^{۱۵۴} و سپس ابو العباس احمد، پسر المقتدر را، که توسط القاهر زندانی شده بود آزاد کرده و با او به لقب الرازی بالله بیعت کردند.

بزرگ‌ترین مشکل دوران حکومت الرازی (خلافت ۳۲۲-۳۲۹ ق) نزاع و رقابت شدید درباریان بر سر منصب وزارت و به دنبال آن عزل و نصب‌های مکرر در منصب وزارت بود و به‌طوری که در مدت هفت سال حکومت الرازی، نه بار این منصب عوض شد و شش نفر و برخی برای بار دوم و سوم، وزارت را به دست گرفتند؛ ولی هیچ‌یک از آنان نتوانستند وضعیت آشفته حکومت را سامان دهند.

از سوی دیگر نفوذ درباریان و وزیران به‌گونه‌ای بود که هر نوع ابتکار عمل را از خلیفه سلب کرده بود، از این‌رو الرازی بالله درصدد برآمد تا با ایجاد منصب

ص: ۷۶

جدید امیر الامرای، نفوذ این افراد را در امور حکومتی کاهش داده و اوضاع دربار و خلافت را بهبود بخشید. امیر الامرا اختیاراتی فراتر از همه درباریان و سرداران داشت و همه امور حکومتی در اختیار او قرار می‌گرفت و به این ترتیب از نفوذ و قدرت درباریان کاسته می‌شد؛ اما همین منصب جدید به زودی موجب بروز فتنه‌ای بزرگ‌تر گردید؛ نخست به این علت که خلیفه با سپردن کلیه اختیارات به امیر الامرا، عملاً از خود سلب اختیار کرده و خود را بازپچه دست او قرار داده بود و دیگر این‌که خیلی زود نزاع و کشمکش برای دستیابی به منصب جدید آغاز شد و این شروع فتنه‌ای بود که پس از گذشت یک دهه به فروپاشیدن کامل قدرت و نفوذ خلیفه و تبدیل آن به یک مقام تشریفاتی انجامید که تنها اسمی از آن بر زبان‌ها باقی ماند. علاوه بر مدعیانی که در مرکز خلافت برای رسیدن به امیر الامرای تلاش می‌کردند برخی امرای محلی نیز برای رسیدن به این مقام در تلاش بودند. بدین ترتیب خلیفه الرازی در میان مدعیان متعدد امارت، گرفتار شده بود و هربار برای نجات؛ از یکی به دیگری پناه می‌برد.

دولت‌های اسلامی

چنان‌که پیشتر اشاره شد ضعف و ناتوانی دولت عباسی در اداره سرزمین‌های پهناور اسلامی در کنار عوامل سیاسی دیگر، موجب گردید تا حدود یک سده پس از استقرار خلافت عباسی، دولت‌های مستقلی در نواحی مختلف تشکیل شوند و خود را از تحت فرمانبرداری خلفای عباسی خارج سازند. این دولت‌ها اغلب، خلافت عباسی را به رسمیت نمی‌شناختند و یا فقط رهبری و زعامت دینی و تشریفاتی خلیفه را پذیرا بودند و در کشورداری و حکومت کاملاً مستقل عمل می‌کردند.

تجزیه دولت اسلامی در نخستین سال‌های حکومت عباسیان با جدا شدن حکومت اندلس از پیکره خلافت آغاز شد و به تدریج باتوجه به شرایط سیاسی

حکمرما بر جهان اسلام، با روندی رو به تزاید ادامه پیدا کرد، به طوری که تا نیمه قرن سوم ق و آغاز غیبت صغری بخش‌های قابل توجهی از بلاد اسلامی در شرق و غرب از سیطره عباسیان خارج شدند. همین وضعیت در مدتی کمتر از یک قرن، در عصر غیبت صغری با شتاب بیشتری ادامه یافت به طوری که می‌توان باتوجه به شمار چشمگیر دولت‌هایی که در این دوران شکل گرفتند و حرکت‌های استقلال‌خواهانه و تجزیه‌طلبانه که در طی این مدت پدید آمدند، دوره غیبت صغری را دوران تجزیه قلمرو و دولت اسلامی نام نهاد، چنان‌که تا پایان این دوره با روی کار آمدن بیش از ده دولت و امارت مستقل در جهان اسلام، حوزه نفوذ و سلطه خلفای عباسی، تنها به شهر بغداد و نواحی اندکی از اطراف آن محدود می‌گردید و پس از آن با تسلط امیران آل بویه بر مرکز خلافت، بغداد آخرین پایگاه و حوزه عمل خلیفه نیز از او گرفته شد و تنها نامی از او باقی ماند.

در ادامه نگاهی گذرا بر دولت‌های اسلامی غیرشیعی موجود در عصر غیبت صغری، و وضعیت و چگونگی شکل‌گیری آن‌ها لازم می‌نماید و در خصوص دولت‌های شیعی در جای دیگر سخن به میان خواهد آمد.

امویان در اندلس (۱۳۸-۴۲۲ ق)

شبه جزیره ایبری، شامل کشور اسپانیا و پرتغال کنونی، در جنوب غربی اروپا، به سال ۹۲ ق و در روزگار حکومت امویان به دست سرداران مسلمان فتح شد و از آن پس این سرزمین را اندلس خواندند. در سال ۱۳۸ ق یعنی شش سال پس از فروپاشی حکومت اموی و استقرار عباسیان بر مسند قدرت، مردی از خاندان اموی به نام عبد الرحمن، که او را از نوادگان خلیفه هشام بن عبد الملک (خلافت ۱۰۵-۱۲۵ ق) دانسته‌اند، با فرار به شمال آفریقا خود را به اندلس رسانده، با کمک اعراب و هواداران امویان، علیه حاکم وقت که از طرف خلیفه عباسی

حکومت می‌کرد قیام نموده، قدرت را به دست گرفت و به زودی بر تمامی اندلس سیطره یافت و پایتخت خود را در شهر قرطبه قرار داد و حاکمان و کارگزاران عباسی را بیرون راند. پس از مرگ عبد الرحمن (۱۷۰ ق) و تا نیمه قرن سوم هجری، چهار تن از امیران اموی بر این سرزمین حکمرانی کردند. آخرین آنان محمد اول (حکومت ۲۳۸-۲۷۳ ق) فرزند عبد الرحمن دوم (حکومت ۲۰۶-۲۳۸ ق) بود که دوران طولانی حکمرانی او با آغاز آشوب‌ها و شورش‌های داخلی همراه بود، به گونه‌ای که دولت اموی را به ضعف شدیدی کشانید. این وضعیت ادامه یافت تا آنکه با به قدرت رسیدن عبد الرحمن سوم (خلافت ۳۰۰-۳۵۰ ق)، نواده امیر عبد الله وضعیت دگرگون شد. مرگ ناگهانی رهبر شورشیان در سال‌های نخست حکومت عبد الرحمن به او فرصت داد تا این فتنه دیرینه را فرو بنشانند و به اوضاع آشفتۀ کشور سامان دهد، نیم قرن حکومت عبد الرحمن سوم، دوران عظمت، شکوه و آبادانی اندلس اسلامی بود. او آخرین حاکم اموی اندلس در دوره غیبت صغری است و در دوران حکومت او اقدامات فرهنگی و علمی چشمگیری در اندلس صورت گرفت.^{۱۵۵}

اغلبیان در تونس (۱۸۴-۲۹۶ ق)

مسلمانان پس از فتح سرزمین مصر در سال (۲۰ ق) مسیر خود را در شمال آفریقا به سمت غرب، ناحیه‌ای که آن را افریقیه و مغرب می‌خواندند ادامه دادند و تا حدود سال (۹۲ ق) بر تمام این نواحی استیلا یافتند. شهر قیروان، در کشور تونس امروزی، به دست یکی از سرداران مسلمان، عقبه بن نافع، ساخته شد و از آن پس مرکز سیاسی و اداری افریقیه و مغرب گردید و از اواخر حکومت امویان و اوایل خلافت عباسی حرکت‌های تجزیه طلبانه‌ای در افریقیه آغاز گردید؛ بدین

ص: ۷۹

ترتیب موقعیت سیاسی مغرب می‌رفت تا به‌طور کامل از اختیار عباسیان خارج شود، از این‌رو هارون خلیفه وقت در سال ۱۷۰ ق، ابراهیم بن اغلب را به امارت قیروان گمارد تا به اوضاع منطقه سامان دهد و از گسترش نفوذ و قدرت معارضان دولت عباسی جلوگیری کند و در سال ۱۸۴ ق، حکومت تمامی افریقیه به او سپرده شد. ابراهیم بن اغلب پس از چندی با بسط قدرت خود اعلام استقلال کرد و دولت جدیدی در شمال آفریقا تشکیل داد و با این حال روابط دوستانه‌ای با خلیفه داشت. این روابط دوستانه را امیران اغلبی تا پایان حکومت خویش کم‌وبیش حفظ کردند. به زودی اغلبیان به صورت نیروی برتر در شمال آفریقا درآمدند.

آن‌ها با چند دولت خارجی مذهب، که در نواحی جنوب‌تر امارت داشتند، و با دولت شیعی- زیدی ادریسیان در مغرب اقصی (مراکش کنونی) هم‌جوار بودند و بر سر تصاحب قدرت مطلق در ناحیه، با آن‌ها به‌ویژه با ادریسیان نزاع و درگیری دائمی داشتند. اغلبیان در نیمه نخست حکومتشان، فعالیت بسیاری در جهت جلوگیری از نفوذ و بسط قدرت شیعیان به خصوص زیدیان، در منطقه داشتند و از نیمه قرن سوم به بعد، یعنی در دوره غیبت صغری دولت اغلبیان، دوران افول خود را سپری می‌کرد. در این زمان فعالیت اسماعیلیان در افریقیه شدت یافت و در نهایت در سال ۲۹۶ ق با قیام داعیان اسماعیلی و تشکیل دولت فاطمیان، حکومت اغلبیان برچیده شد.^{۱۵۶}

طولونیان در مصر (۲۵۴-۲۹۲ ق)

طولونیان، خاندان ترک‌نژادی بودند که اولین دولت مستقل اسلامی را در مصر تأسیس کردند. احمد بن طولون اولین حاکم این دولت چندی به‌عنوان نائب الحکومه و سپس حاکم مصر معین گردید (حدود ۲۶۰ ق). او در همین زمان با

ص: ۸۰

توجه به اوضاع پریشان حکومت المعتمد خلیفه عباسی، حکومت مصر را از تابعیت خلافت بغداد خارج ساخت و در سال ۲۶۴ ق شام را نیز به قلمرو حکومت خود اضافه کرد. این اقدام او با واکنش شدیدی از جانب عباسیان روبرو شد.

الموفق برادر خلیفه که در حقیقت اداره حکومت را در اختیار داشت، تلاش زیادی برای مطیع ساختن احمد بن طولون به کار بست؛ اما توفیقی نیافت. با مرگ احمد در سال ۲۷۰ ق، پسر او، خماریه به حکومت نشست (حکومت ۲۷۰-۲۸۲ ق). او تلاش کرد تا به روابط خود با دولت عباسی بهبود بخشد و بدین ترتیب حکومت طولونیان بر مصر، از سوی خلیفه عباسی رسمیت یافت. پس از مرگ او در سال ۲۸۲ ق، سه نفر از این خاندان بر مصر و شام حکومت کردند و انحطاط دولت طولونیان از همین زمان آغاز شد. در سال ۲۹۲ ق عباسیان با استفاده از اوضاع آشفته مصر، با اعزام سپاهی به آنجا و برچیدن بساط دولت طولونی، بار دیگر این ناحیه را تحت حکمرانی خویش درآوردند.^{۱۵۷}

صفاریان (۲۵۴-۲۹۶ ق)

یعقوب بن لیث صفار، مؤسس دولت صفاری، مردی از سیستان بود که پس از رها کردن حرفه خود؛ رویگری به عیاری پرداخت. به زودی عیاران بر سیستان استیلا یافتند و یعقوب با گرفتن جای رئیس عیاران بر ناحیه سیستان امارت یافت و کارگزاران عباسیان و طاهریان (حاکمان خراسان) را از آنجا بیرون راند و سپس بر نواحی جنوب و شرق خراسان تاخت آورده و در نهایت در سال ۲۵۹ ق با کوتاه کردن دست طاهریان از خراسان و برچیدن امارت آنان، بر تمام نواحی شرق اسلامی حکمرانی یافت و از آن پس به معارضه با علویان در طبرستان و امیران ماوراء النهر پرداخت. بدین ترتیب یعقوب، حکومتی مستقل و پهناور را

ص: ۸۱

پدید آورد که حاکمیت خلیفه عباسی را پذیرا نبود و خطری جدی برای خلافت عباسی به شمار می‌رفت. صفاریان اقدامات چندی برای تسلط بر عراق و براندازی خلیفه عباسی ترتیب دادند که با موفقیتی همراه نبود.^{۱۵۸} عمرو بن لیث (حکومت ۲۶۵-۲۸۷ ق) که به جای برادر حکومت را به دست گرفت، به امتیازاتی که خلیفه در نواحی شرقی به وی داده بود، بسنده نکرد و خواستار حکومت بر نواحی بیشتری بود.

عمرو در سال ۲۸۷ ق در نبردی برای تصرف ماوراء النهر، به اسارت امیر سامانی درآمد و به بغداد فرستاده شد. امیر صفاری اندکی بعد از دنیا رفت و قدرت صفاریان به یکباره فرو پاشید و جانشینان او نتوانستند قدرت و نفوذ پیشین را تجدید کنند. قلمرو حکومت صفاریان با گسترش نفوذ امیران سامانی به تدریج محدودتر و به نواحی از سیستان منحصر گردید. امیران صفاری تا قرن ششم هجری در سیستان امارت داشتند و به تدریج توسط دولت‌های قدرتمند مجاور از میان رفتند.^{۱۵۹}

سامانیان (۲۶۱-۳۸۹ ق)

^{۱۵۷} (۱). رک: همان، ص ۹۴ و حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۳۳.

^{۱۵۸} (۱). ابن اثیر، الکامل، ج ۶، ص ۲۳۲ و ۲۶۰ و ۲۸۳.

^{۱۵۹} (۲). رک: ابن اثیر، همان، ص ۴۰۱ و ر. ن. فرای، تاریخ ایران، ج ۴، ص ۱۰۰-۱۰۸.

امیران سامانی از خاندان‌های قدیمی بودند که در سمرقند و بخارا امارت یافتند. آنان نخست تحت فرمان طاهریان (حکام خراسان) و در تابعیت خلیفه عباسی بودند تا با قدرت یافتن یعقوب صفاری و برچیده شدن دولت طاهریان از خراسان، امیران سامانی نیز به نوعی خودمختاری دست یافتند. در آغاز غیبت صغری امیر نصر سامانی (حکومت ۲۵۰-۲۷۹ ق) از جانب خلیفه عباسی بر تمام ماوراء النهر حاکمیت یافته بود. جانشین او، اسماعیل سامانی (حکومت ۲۷۹-۲۹۵ ق) توانست در نبردی، صفاریان را شکست داده و از همین زمان (۲۸۷ ق) صفاریان با بسط قدرت خویش در نواحی شرقی، بیش از پیش از تابعیت عباسیان

ص: ۸۲

خارج شدند. سامانیان در طی حکومت خویش با دولت‌های همجوار خود، ترکان ماوراء النهر، صفاریان در سیستان، علویان طبرستان، زیاریان که به تازگی در مرکز ایران قدرت یافته بود و امیران و حکام محلی درگیری‌های بسیاری داشتند. امارت نصر بن احمد (حکومت ۳۰۱-۳۳۱ ق) فصل‌نهایی اوج اقتدار سامانیان بود و از آن پس به سبب بروز اختلافات داخلی، دولت آنان رو به ضعف نهاد تا در نهایت به سال ۳۸۹ ق، به دست ترکان غزنوی منقرض گردیدند.

سامانیان علاوه بر اقدامات عمرانی که در قلمرو حکومت خود صورت دادند در امور فرهنگی نیز پیشگام بودند. قلمرو سامانیان در ماوراء النهر و خراسان شماری از مراکز مهم علمی و کانون‌های فعال تشیع در عصر غیبت صغری را دربر داشت، که شاهد فعالیت برخی دانشمندان بزرگ شیعه در این عصر بود.^{۱۶۰}

زیاریان (۳۱۸-۴۳۴ ق)

حکومت آل زیار، از حکومت‌هایی است که در اواخر دوره غیبت صغری، در نیمه شمالی ایران شکل گرفت. مرداویج پسر زیار از مردمان گیلان، در اوایل قرن چهارم هجری یکی از افسران اسفار بن شیرویه حاکم طبرستان و گرگان بود، اما در سال ۳۱۸ ق با شورش علیه او نواحی مرکزی و شمالی ایران را تحت اختیار خود درآورد و دست والیان خلیفه را از نواحی مذکور کوتاه ساخت و از این زمان بود که نزاع میان او و امرای سامانی در خراسان آغاز شد.^{۱۶۱} مرداویج در اندیشه فتح بغداد و براندازی حکومت عباسیان بود؛ اما از اقبال خوش عباسیان، او در سال ۳۲۳ ق که هنوز چندی از به قدرت رسیدنش نمی‌گذشت، بی‌آن‌که بتواند به اندیشه خود تحقق بخشد، به دست چند تن از غلامانش کشته شد.^{۱۶۲} در زمان

ص: ۸۳

^{۱۶۰} (۱). رک: فرای، همان، ج ۴، ص ۱۲۰-۱۲۸.

^{۱۶۱} (۲). ابن اثیر، همان، ج ۷، ص ۴۷ و ۶۷.

^{۱۶۲} (۳). همان، ص ۱۰۸.

وشمگیر، برادر و جانشین مرداویج، که ماجراجویی برادرش را نداشت، امرای سامانی و سرداران بویه، مملکات زیاریان را از دست آنان خارج ساخته، به قلمرو خویش افزودند و حوزه قدرت آنان و وشمگیر را به طبرستان محدود ساختند.^{۱۶۳}

استیلای طولانی مدت زیاریان بر نواحی شیعه‌نشین طبرستان و تسلط کوتاه ایشان بر برخی از مهم‌ترین مراکز فعالیت شیعیان مثل قم، کاشان و ری در اواخر غیبت صغری شایان توجه است. نزاع آنان با علویان زیدی مذهب فقط یک خصومت سیاسی بود و ظاهراً مشغولیت‌های سیاسی زیاریان فرصتی برای پرداختن به مقولات فرهنگی و دینی باقی نمی‌گذاشت.

اخشیدیان (۳۲۴-۳۵۸ ق)

محمد الاخشید یکی از سرداران ترک‌نژاد دربار عباسیان بود که پدر و جد او از جمله اسیرانی بودند که از ماوراءالنهر به مرکز خلافت فرستاده شده بودند و عنوان اخشید را، که لقب حاکمان ترک فرغانه در ماوراءالنهر بود، خلیفه بعدها به او داد. محمد پس از مدتی که در مرکز خلافت بود به مناصب لشکری دست یافت.

او در سال ۳۱۸ ق به‌عنوان والی شام منصوب گردید و در سال ۳۲۱ ق حکومت مصر نیز به او سپرده شد. اخشید با توجه به اوضاع آشفته دستگاه خلافت، در سال ۳۲۴ ق اعلام استقلال کرد. او به زودی شام را تصرف کرد و در سال ۳۳۱ ق مکه و مدینه را نیز ضمیمه قلمرو خویش ساخت؛ اما سه سال بعد (۳۳۴ ق) درگذشت.^{۱۶۴}

وی در طی دوران حکومتش با خلفای عباسی روابط دوستانه‌ای داشت و بارها برای حمایت از آنان از جمله المقتدر، در برابر مخالفانشان اقدام نمود. در قلمرو حاکمیت اخشید، به خصوص در شام نواحی شیعه‌نشین وجود داشت و شیعیانی

ص: ۸۴

می‌زیستند؛ اما به جهت پایبندی اخشید به مذهب تسنن و خلافت عباسی، زمینه فعالیت برای شیعیان فراهم نمی‌شد. اخشید چندی هم با حمدانیان شیعه مذهب، که به تازگی در شمال عراق و برخی نواحی شام سلطه یافته بودند منازعاتی بر سر قدرت داشت که توفیق چندانی نیافت.^{۱۶۵} عظمت دولت اخشیدیان تا زمان حیات محمد الاخشید تداوم داشت؛ اما با مرگ او، جانشینان خردسالش توانایی اداره حکومت نداشته و قدرت به دست نائب الحکومه افتاد. اخشیدیان تا سال ۳۵۸ ق، که مصر به تصرف فاطمیان اسماعیلی مذهب درآمد، در آنجا امارت داشتند.

دولت اخشیدی سی و چندسال بیش‌تر دوام نیاورد که سال‌های نخستین آن با اواخر غیبت صغری هم‌زمان بود.

^{۱۶۳} (۱). رک: فرای، همان، ص ۱۸۶-۱۸۸.

^{۱۶۴} (۲). ابن اثیر، همان، ص ۲۱۱.

^{۱۶۵} (۱). رک: ابن اثیر، همان، ج ۳، ص ۶۰-۱۲۰.

ب) وضعیت دینی و علمی

شناخت اوضاع علمی و دینی جهان اسلام در عصر غیبت، می‌تواند به بررسی تحولات جامعه شیعه و تعاملات تشیع و شیعیان با دیگر مذاهب و فرق در جوامع اسلامی در دوره موردنظر کمک بسزایی بنماید. در این زمینه، به‌ویژه بررسی گرایش‌های مذهبی جوامع مختلف مسلمان، فعالیت‌ها و تحولات علمی، فرقه‌ها و مذاهب موجود و یا پدیدآمده در همین عصر و دستاوردهای علمی - دینی، بایستی موردتوجه قرار گیرند.

مذاهب اسلامی و حوزه انتشار آن‌ها

۱. مذاهب فقهی

سده دوم هجری تا اوایل سده سوم دوران پیدایی و شکل‌گیری مذاهب فقهی اهل سنت بود. پیشتر، اهل سنت در یک تقسیم‌بندی ساده به سنت‌گرایان اهل

ص: ۸۵

حدیث و کلامیون عقل‌گرا تقسیم می‌شدند. از اوایل قرن دوم بود که با ظهور فقیهان مشهور اهل سنت، مذاهب فقهی شکل گرفتند. از قدیمی‌ترین مکاتب فقهی بایستی به مکتب اوزاعی اشاره کنیم که به زودی در شام، طرفداران زیادی یافت؛ اما با ظهور صاحبان مذاهب فقهی جدید، مکتب اوزاعی اعتبار و اهمیت خود را از دست داد. ابو حنیفه نعمان بن ثابت (۸۰ - ۱۵۰ ق) که در کوفه ظهور کرد و در بغداد به‌عنوان فقیه بزرگ مردم عراق شهرت یافت، شیوه‌ای متفاوت با اهل حدیث در پیش گرفت و در استنباط احکام فقهی از کاربرد رأی و قیاس بهره برد، در حالی که مالک بن انس (۹۳ - ۱۷۹ ق) فقیه معاصر او در حجاز، برخلاف او بر همان شیوه اهل حدیث تأکید داشت. بدین ترتیب دو مذهب فقهی متفاوت پدید آمدند:

مذهب فقهی مبتنی بر احادیث در مدینه به زعامت مالک بن انس، و مذهب مبتنی بر رأی و قیاس ابو حنیفه در عراق. این دو مذهب به زودی در زادگاهشان پیروان بسیاری یافتند، به‌طوری که مردم عراق به پیروی از ابو حنیفه و حجازی‌ها به تبعیت از مالک مشهور شدند. در اواخر همین قرن دو عالم دیگر اهل سنت ظهور کردند که آرای فقهی آنان نیز به زودی همانند مذاهب حنفی و مالکی با استقبال قابل توجهی روبرو شد. محمد بن ادریس شافعی (متوفی ۲۰۴ ق) تلاش کرد تا بین مکاتب نقلی و عقلی مالکی و حنفی پیوند دهد. کتاب‌هایی که او در فقه نوشت، در گسترش و انتشار مذهب فقهی او بی‌تأثیر نبود. احمد بن حنبل (۱۶۴ - ۲۴۱ ق) را شاگرد شافعی دانسته‌اند، با این حال رویکرد حدیثی او قوی‌تر بود و یکی از چهره‌های شاخص اهل حدیث به شمار می‌رود. از این‌رو برخی، جنبه فقه‌آلودی او را مورد تردید قرار می‌دادند؛ طبری به همین سبب مورد خشم و آزار هواداران ابن حنبل واقع شد. ولی مذهب او در همان زمان حیاتش و اندکی پس از آن در بغداد و نواحی عراق پیروان زیادی یافت، به‌گونه‌ای که جمعیت حنبلیان در

ص: ۸۶

شهر بغداد را، که عمدتاً به آشوب‌های مذهبی دامن می‌زدند قابل توجه بود.^{۱۶۶} در کنار اینان عالمان و فقیهان دیگری ظهور کردند^{۱۶۷} که بنا به دلایل گوناگون، مکاتب فقهی آنان تحت الشعاع خط فکری این چهار نفر واقع شد. مکاتب چهارگانه فقهی مذکور به زودی در جهان اسلام انتشار یافته و جایگاه خود را باز کردند و تا نیمه قرن سوم هجری کم‌وبیش مرزبندی مشخصی بین حوزه انتشار این مذاهب پدید آمده بود. مردم عراق به‌طور عمده حنفی مذهب بودند و مذهب حنفی در اثر مجاورت با ایران، در این حوزه نیز انتشار یافت و به تدریج به صورت مذهب عمده مردم در نواحی شرقی جهان اسلام درآمد. اما مذهب مالک که در حجاز شکل گرفته بود راه خود را به سوی شام باز کرد و جای مکتب اوزاعی را در آن دیار گرفت و از همین طریق به مصر و شمال آفریقا راه یافت و سرزمین اندلس را نیز دربر گرفت؛ بدین ترتیب در سرزمین‌های غربی اسلامی اکثر مسلمانان بر مذهب مالکی بودند. در همین حال مسافرت شافعی به مصر، در اواخر عمرش و اقامت در آن‌جا موجب شد تا اندیشه فقهی او در این سرزمین بیش از نواحی دیگر انتشار یابد. حنبلیان همچنان به‌طور عمده در بغداد و نواحی عراق حضور داشتند.

از نیمه قرن سوم هجری تا نیمه قرن چهارم، فقیهان دیگری ظهور کردند که مکاتب فقهی جدیدی عرضه داشتند. از آن جمله ابو سلیمان، داوود بن علی کاشانی (م ۲۷۰ ق) را می‌توان نام برد که مبانی فقه را از شاگردان شافعی آموخته بود؛ اما شیوه‌ای خاص در استنباط فقهی داشت که بر عمل به ظاهر آیات قرآنی و سنت و رد هرگونه تأویل و قیاس استوار بود.^{۱۶۸} او نخستین کسی بود که چنین

ص: ۸۷

نظریه‌ای را در فقه مطرح کرد و از این رو پیروانش را ظاهریه نامیدند؛ یعنی کسانی که تنها عمل به ظاهر آیات و روایات را معتبر می‌شمردند. داوود بن علی تألیفات متعددی داشت و مکتب او با استقبال نسبی روبرو شد و در نواحی مختلف پیروانی یافت. از مهم‌ترین مراکز حضور ظاهریه باید به خراسان^{۱۶۹} اشاره کرد. آنان همچنین در فاس حضور چشمگیری داشتند و در اندلس نیز انتشار قابل ملاحظه‌ای یافتند^{۱۷۰}. فقه ظاهری نخست به وسیله عبد الله بن محمد بن قاسم (متوفی ۲۷۲ ق) به اندلس راه یافت و در زمان حکومت امویان گسترش وسیعی پیدا کرد^{۱۷۱} و حدود یک قرن بعد دانشمند بزرگ این طایفه، علی بن احمد معروف

^{۱۶۶} (۱). مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۵۴.

^{۱۶۷} (۲). از آن جمله می‌توان از قاضی ابو یوسف (۱۱۴-۱۸۲ ه) از شاگردان ابو حنیفه نام برد که در دوران مهدی و هادی عباسی منصب قضاوت داشت و در روزگار هارون به‌عنوان قاضی القضاات معروف شد.

^{۱۶۸} (۳). التذیم، الفهرست، ص ۳۰۳.

^{۱۶۹} (۱). مقدسی، همان، ص ۸۷.

^{۱۷۰} (۲). آل علی، اسلام در غرب، ص ۲۷۸.

^{۱۷۱} (۳). مقدسی، همان، ص ۱۲۱.

به ابن حزم اندلسی (۳۸۴-۴۵۴ ق) در این سرزمین ظهور کرد. او دارای تألیفات بسیاری بود که برخی شمار آن‌ها را بالغ بر سی و پنج کتاب دانسته‌اند و مهم‌ترین آن‌ها کتاب المحلی در فقه است.^{۱۷۲}

از فقیهان بنام دیگر در این دوره، ابو جعفر محمد بن جریر طبری (۲۲۴-۳۱۰ ق) بود که فقه شافعی را آموخت؛ ولی چون خود صاحب اندیشه فقهی جدیدی بود در این زمینه از دیگران پیروی نمی‌کرد. با این حال مکتب فقهی او را جدای از فقه شافعی ندانسته‌اند.^{۱۷۳} طبری دارای دانشی وسیع و تألیفات متنوعی بود. او کتاب‌هایی در فقه، از جمله کتاب اختلاف الفقهاء را نوشت. کتاب تفسیر او هم از معروف‌ترین تفاسیر است و کتاب تاریخش از معتبرترین منابع تاریخی تلقی می‌شود. او هم‌چنین دارای مکتب فقهی ویژه‌ای گردید که به، جریریه شناخته شده است؛

ص: ۸۸

هرچند این مذهب چندان موردتوجه قرار نگرفت و با مرگ او به فراموشی سپرده شد.

در همین زمان فقیهان بزرگی از مذاهب چهارگانه به‌ویژه در فقه مالکی و به‌طور عمده در اندلس، که اینک از مراکز مهم این مذهب بود، ظهور کردند که از آن جمله نام‌های ابو الولید باجی، ابو الولید بن رشد، ابن عاصم و منذر بن سعد شایسته یاد کردند.^{۱۷۴}

۲. فرقه‌های کلامی و فلسفی

در کنار مذاهب فقهی که باید آن‌ها را مکاتب نقلی دانست مکاتب عقل‌گرا، کلام و فلسفه، در حوزه‌های مختلف ممالک اسلامی فعالیت داشتند. کلام در بین اهل سنت با ظهور معتزلیان پدید آمد که ایشان را پیروان و اصل بن عطا، یکی از شاگردان قدیم حسن بصری دانسته‌اند و عنوان معتزله، گرفته شده از مصدر اعتزال به سبب روی گردانی او از حضور در درس استادش، به این طایفه داده شد.

معتزلیان، جبهه مقابل سنت‌گرایان اهل حدیث بودند و عقیده داشتند در شناخت دین و اصول آن علاوه بر نقل آیات و روایات از عنصر عقل و خرد نیز بایستی بهره گرفت. معتزلیان تأثیر بسزایی در تکوین و تګون علم کلام داشتند و مبدع نظریاتی بودند که با اندیشه‌های اهل حدیث تعارض داشت. از مشهورترین متکلمان معتزلی، ابو الهذیل علاف (م ۲۳۵ ق) بود که نظریات مشهوری در کلام داشته، پیروانش به هذیله شناخته می‌شدند. از شاگردان برجسته او، ابو عمرو جاحظ (م ۲۵۵ ق) بود که طایفه‌ای نیز به او منتسب هستند. اما از چهره‌های شاخص کلامی در نیمه دوم قرن سوم باید از ابو الحسین، عبد الرحیم خیاط

^{۱۷۲} (۴). ر.ک: ابن حزم اندلسی، جمهرة انساب العرب.

^{۱۷۳} (۵). ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۴۵۶ و حسن ابراهیم حسن، تاریخ اسلام، ج ۳، ص ۳۴۹.

^{۱۷۴} (۱). المقرئ، نفع الطیب، ج ۲، ص ۶۹ و ۱۰۳ و ۱۴۰.

نام برد که در اوایل قرن چهارم درگذشت و طایفه خیاطیه بدو منسوبند. او در یکی از کتاب‌هایش به رد آرای ابن راوندی، متکلم مشهور برآمد. این کتاب حاکی از دانش گسترده و دقت ژرف او در مباحث کلامی است. یکی از شاگردان او به نام

ص: ۸۹

ابو القاسم، عبد الله بن احمد بلخی (۲۷۳-۳۱۹ ق) از متکلمان برجسته همین دوره است که کتابی درباره رجال معتزله نوشت و مجادلاتی نیز در مبحث امامت، با متکلم مبرز شیعی این زمان، ابن قبه رازی داشت. او صاحب آراء و نظرات منحصر به فردی در کلام بود و پیروانی یافته بود که کعبیه نامیده می‌شدند. از کتاب‌های او مقالات الاسلامیین می‌باشد در شهر بلخ درگذشت.^{۱۷۵} اما شاید نام‌آورترین معتزلیان در این عصر، ابو علی محمد بن عبد الوهاب جبایی (۲۳۵-۳۰۳ ق) باشد که در بصره شهرت یافت و کتاب‌هایی از جمله تفسیری بر قرآن نوشت.^{۱۷۶} او با ابو الحسن اشعری (۲۶۰-۳۲۲ ق) عالم مشهور اهل سنت هم‌زمان و در ارتباط نزدیکی با وی بود. او نیز مناظراتی با برخی عالمان و متکلمان شیعی داشت. پس از او، پسرش ابو هاشم جانشین او شد و به تربیت شاگردان پدرش پرداخت. ابو هاشم تأثیر دیرپایی بر آرای معتزلیان گذاشت و مبادی نظری او در کلام تا قرن پنجم مورد توجه بود. پیروان او به بهشمیه معروف شدند.

متکلمان معتزلی به‌طور عمده در عراق بودند. در قرن دوم هجری شهر بصره، که گرایش‌های شدید عثمانی در آن بروز داشت، از مراکز مهم معتزلیان بود و در مقابل آن، شهر کوفه با تمایلات شیعی پایگاه متکلمان شیعه به شمار می‌رفت. با تأسیس شهر بغداد و مرکزیت یافتن علمی آن به‌عنوان مرکز خلافت اسلامی، جایگاه اصلی معتزلیان به این شهر انتقال یافت. برخورد میان معتزلیان بغداد و بصره با متکلمان شیعه، که از این پس در بغداد نیز حضور داشتند، امری عادی بود.

علاوه بر عراق، ایالت پهناور خراسان نیز شماری از معتزلیان را در خود جای داده بود؛ شهرهای نیشابور، بلخ و سمرقند از مهم‌ترین مراکز فعالیت آن‌ها بود. از میان

ص: ۹۰

آن‌ان می‌توان به ابو القاسم بلخی اشاره کرد که مدت‌ها در شهر بلخ سکونت داشت.

شهر ری، در استان جبال نیز از حوزه‌های فعالیت متکلمان معتزلی به شمار می‌رفت. متکلمان هم‌چنین در سایر بلاد اسلامی به‌ویژه در نواحی شرقی پراکنده بودند و این متأثر از مذهب فقهی غالب در این نواحی، یعنی فقه ابو حنیفه بود که مخالفتی با به‌کارگیری عناصری غیر از نقل در استنباط‌های دینی نداشت. ولی در نواحی غرب اسلامی که فقه مالکی و شافعی پرچم‌داران سنت‌گرایی بودند، اندیشه‌های اعتزالی و کلامی با استقبال چندانی روبرو نشد و بلکه در مواردی با مخالفت‌ها و دشمنی‌هایی مواجه می‌گردید.

^{۱۷۵} (۱). ابن خلکان، همان، ص ۲۵۲؛ بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۳۸۴ و زرکلی، الاعلام، ج ۴، ص ۶۶.

^{۱۷۶} (۲). ابن خلکان، همان، ص ۴۸۰ و زرکلی، همان، ص ۲۵۶.

فلسفه به عنوان مباحث صرف عقلی و نمودی از عقل گرایی محض، دیرتر از کلام در بین مسلمانان رواج یافت و توسعه آن را باید با ترجمه آثار اندیشمندان یونانی و رومی، و احتمالاً ایرانی به عربی همزمان دانست. نخستین چهره شاخص فلاسفه مسلمان، یعقوب بن اسحاق کندی (م ۲۵۸ ق) است که سخت متأثر از فلسفه ارسطویی بود و به ریاضیات و ماوراء الطبیعه علاقه مند بود و به ترجمه آثار یونانیان به عربی شهره گردید. در نیمه قرن سوم هجری دو تن از شاگردان او شهرت یافتند؛ احمد بن محمد سرخسی (م ۲۸۶ ق) معلم خاص المعتضد بود که در کیمیا و تاریخ و جغرافیا تبحر داشت، و دیگری ابو معشر بلخی (م ۲۷۲ ق)، ستاره شناس و ریاضی دان بنام همین عصر بود. ابو بشر متی بن یونس، حکیمی بزرگ در بغداد بود که چند دهه بعد می زیست و در ایام خلافت الرازی (خلافت ۳۲۲-۳۲۹ ق) درگذشت و در تدریس و شرح آثار ارسطو تبحر داشت. هم زمان با او، مشهورترین فیلسوف این عصر، ابو نصر محمد فارابی (م ۳۳۹ ق) زندگی می کرد که گویا از اندیشه های او نیز بهره گرفته بود. فارابی که به معلم ثانی^{۱۷۷} شهرت یافته

ص: ۹۱

بود؛ نمونه شاخص فیلسوفان ارسطویی مسلمان است، چنان که آثار متعدد او حاکی از همین امر است. با این حال او در برخی آثار خود تلاش کرده بین آرای ارسطو و استادش افلاطون پیوند دهد. کتاب آراء اهل المدینه الفاضله او، بیانگر اندیشه های سیاسی وی و نشانگر تأثیرپذیری از اندیشه های افلاطون است.

اندیشه های او در ماوراء الطبیعه و الهیات نیز بعدها مورد توجه فلاسفه مشاء مسلمان قرار گرفت. اندیشه های فلسفی، به جهت محدودیت های خاص آن، هیچ گاه انتشار وسیعی در بین دانشمندان مسلمان نیافت. مخالفت های عالمان دینی و عدم مقبولیت عامه از مهم ترین عوامل ایجاد این محدودیت ها بودند و از این رو گرایشات فلسفی تنها در بین معدودی از اندیشمندان از طبقات خاص راه یافت.

اولین طبقات فلاسفه مسلمان در نواحی شرق اسلامی و به طور عمده در مرکز خلافت، یعنی بغداد، ظهور کردند که مرکز اصلی ترجمه و انتقال آثار فلاسفه قدیم بود. تا اوایل قرن پنجم هجری، شرق همچنان طلایه دار اندیشه های فلسفی بود و از آن پس با ظهور فیلسوفان بزرگی در غرب اسلامی به ویژه در اندلس این مرکزیت تغییر کرده و به نواحی غربی انتقال یافت.

۳. فرقه های مذهبی

علاوه بر مذاهب و مکاتب فوق الذکر، فرقه های مختلف مسلمان، با پراکندگی جمعیتی متفاوت در سرزمین های اسلامی می زیستند. مقدسی، شمار فرقه هایی را که در زمان او وجود داشتند، بیست و هشت مذهب برشمرده و سپس با دسته بندی آنها به لحاظ عقاید و اندیشه هایشان، از آنها نام برده است.^{۱۷۸} از مهم ترین فرقه های اهل سنت، که او نام برده، کرامیه منسوب به محمد بن کرام (م ۲۵۵ ق) بودند که اندیشه هایشان به اهل حدیث و ظاهریه نزدیک تر بود و تمایل زیادی به

^{۱۷۷} (۱). معلم اول به ارسطو اطلاق می شود.

^{۱۷۸} (۱). مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۷.

زهد و تقوا نشان می‌دادند.^{۱۷۹} شمار زیادی از کرامیان در خراسان به سر می‌بردند و جمعیت آنان در نیشابور چشمگیر بود.^{۱۸۰} و در هرات، سمرقند و فرغانه (در ماوراء النهر) نیز حضور داشتند.^{۱۸۱} آنان هم‌چنین در گرگان، طبرستان، برخی شهرهای شام و مصر یافت می‌شدند.^{۱۸۲} از دیگر فرق اهل سنت، شفعویه^{۱۸۳} بودند که اینان نیز در شهرهای مختلف خراسان، شام و طبرستان به سر می‌بردند.^{۱۸۴} هم‌چنین فرقه نجاریه^{۱۸۵} در نیشابور و ری^{۱۸۶} و برخی از پیروان سفیان ثوری در خوزستان بودند.^{۱۸۷} از مهم‌ترین طوایفی که باید از آن‌ها نام برد خوارج هستند. پیدایش و زادگاه خوارج در عراق بود؛ اما پس از آن‌که به دست عمال امویان در عراق به شدت سرکوب و کشتار شدند به شرق و غرب جهان اسلام و نواحی دوردست پناه بردند. سیستان و شرق خراسان از مهم‌ترین جایگاه‌های خوارج در این عصر بود.^{۱۸۸} اباضیه، یکی از فرق خوارج، در نواحی جنوب شبه جزیره عرب فعالیت داشتند^{۱۸۹}، اما مهم‌ترین مرکز خوارج در این عصر را باید شمال آفریقا دانست که اصطخری جغرافی‌نویس به آن اشاره دارد.^{۱۹۰} تشکیل و حضور دولت‌های خوارج

از فرقه‌های صفریه و اباضیه در همین دوره این امر را کاملاً تأیید می‌کند.

از میان فرقه‌های شیعی، زیدیان، اسماعیلیان و شیعیان دوازده امامی (امامیه) انتشار وسیعی در سرزمین‌های اسلامی داشتند. درباره جغرافیای انسانی شیعه امامی به تفصیل سخن خواهیم گفت؛ اما زیدیان به‌طور عمده در طبرستان، یمن و شمال آفریقا بودند. بی‌شک تشکیل دولت‌های زیدی مذهب در این مناطق، با انتشار زیدیان در نواحی مذکور بی‌ارتباط نبود؛ اما این بدان معنا نیست که زیدیان در دیگر سرزمین‌های اسلامی یافت نمی‌شدند. فرقه اسماعیلیه با توجه به ماهیت تبلیغی و دعوتی خود از گستردگی جمعیتی زیادی برخوردار بودند و در بیشتر سرزمین‌های اسلامی به چشم می‌خوردند؛ اما مراکز تجمع آن‌ها به‌طور

^{۱۷۹} (۱). مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۶۴.

^{۱۸۰} (۲). مقدسی، همان، ص ۳۲۳.

^{۱۸۱} (۳). همان، ص ۳۹۵.

^{۱۸۲} (۴). همان، ص ۳۶۵ و ۱۷۹ و ۲۰۳.

^{۱۸۳} (۵). احتمالاً فرقه‌ای بودند که به شفاعت ائمه اعتقاد داشتند و یا گروهی از اهل حدیث بودند.

ر. ک: مشکور، همان، ص ۲۵۷.

^{۱۸۴} (۶). همان، ص ۳۲۲، ۳۶۵ و ۱۸۰.

^{۱۸۵} (۷). پیروان حسین بن نجار عقایدی میانه اهل حدیث و معتزله داشتند. ر. ک: مشکور، همان، ص ۴۳۸.

^{۱۸۶} (۸). مقدسی، همان، ص ۳۲۳ و ۳۹۵.

^{۱۸۷} (۹). همان، ص ۳۹۵.

^{۱۸۸} (۱۰). همان، ص ۳۲۳ و ابن رسته، صورة الارض، ص ۲۰۳.

^{۱۸۹} (۱۱). اصطخری، المسالك والممالك، ص ۲۸.

^{۱۹۰} (۱۲). همان، ص ۴۵.

عمده جنوب و شرق خراسان و ایالت سند، یمن و نواحی جنوبی شبه جزیره عرب، نواحی غربی شام و در نهایت شمال آفریقا بود.

ج) حوزه‌های فعال علمی

مهم‌ترین مرکز علمی و فرهنگی در این عصر، شهر بغداد بود. بغداد مرکز خلافت عباسی بود که در نیمه قرن دوم هجری احداث شد و با عملکرد و تدابیر دولتمردان عباسی به زودی به صورت مهم‌ترین حوزه علمی جهان اسلام درآمد^{۱۹۱} و شمار زیادی از فقیهان، عالمان و اندیشمندان مسلمان در این شهر گرد آمدند.

ابو حنیفه، فقیه بزرگ عراق، آخرین سال‌های عمرش را در این شهر گذرانید و شاگردانش مانند قاضی ابو یوسف در انتشار مذهب او در این شهر تأثیر بسزایی داشتند. شافعی و احمد بن حنبل دو تن دیگر از فقیهان نامدار که هریک مدتی از

ص: ۹۴

عمر خویش را در این شهر گذرانیدند.^{۱۹۲} مکتب کلامی اعتزال، در این شهر به رشد و تکوین رسید و تأسیس نخستین مراکز رسمی علمی و پژوهشی در این شهر چهره‌ای کاملاً علمی بدان داد. بیت الحکمه مأمون عباسی در بغداد، مهم‌ترین مرکز فعالیت‌های علمی غیردینی در سراسر جهان اسلام آن روزگار به‌شمار می‌رفت و در همین نهاد و در همین شهر بود که شمار زیادی از کتاب‌های دانشمندان قدیم یونان و ایران به زبان عربی ترجمه شدند. مساجد این شهر، به ویژه مسجد جامع منصوری را، که مکان برگزاری مجالس درسی بود، می‌توان دانشگاه‌های اسلامی این دوره تلقی کرد. به‌زودی با رونق گرفتن کار ترجمه و تألیف، و نیز توسعه صنعت کاغذسازی (در خود شهر بغداد کارخانه کاغذسازی وجود داشت)، بغداد به صورت بازار پررونق کتاب درآمد و کتاب‌فروشی‌ها و کاغذفروشی‌های متعددی در این شهر پدید آمدند که کارشان علاوه بر فروش کاغذ و کتاب، نسخه‌برداری و تکثیر کتاب‌های موردنیاز اهل علم نیز بود. بدین ترتیب با گرد آمدن همه عناصر مؤثر در وضعیت علمی و فرهنگی یک جامعه در بغداد، این شهر به بزرگ‌ترین مراکز علمی جهان اسلام مبدل شد.

پیش از احداث شهر بغداد، دو شهر اسلامی عراق، کوفه و بصره، حوزه‌های علمی فعال در عراق بودند که، اگرچه در کنار عظمت و شکوه بغداد از اهمیت آن‌ها کاسته شد، لیکن در این عصر هنوز به‌عنوان دو مرکز علمی که همواره دارای گرایش‌ها و اندیشه‌های متعارض بودند، شناخته می‌شدند. گذشته از گرایش‌های حزبی و سیاسی، کوفه با گرایش شدید شیعی و خارجی‌گری و بصره با تمایلات عثمانی و اموی، مشرب‌های کلامی (البته متأثر از همان گرایش‌های حزبی و سیاسی) و مکتب‌های ادبی این دو شهر نیز پیوسته در جدال و منازعه با یکدیگر

^{۱۹۱} (۱). برخلاف شهر دمشق، مرکز حکومت امویان، که در طی یک قرن حکومت آنان در این شهر جایگاه خاصی در علم و فرهنگ نیافت و علت آن را باید در ماهیت دولت اموی، که اساساً دولتی فاقد گرایش‌های علمی بود، جست.

^{۱۹۲} (۱). ر.ک: ابن خلکان. وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۱۷ ذیل شرح احوال احمد بن حنبل.

بودند. حضور دانشمندانی از مکاتب مختلف علمی در این شهرها، اهمیت علمی آن‌ها را دوچندان می‌نمود؛ از آن میان می‌توان ابو علی جبایی (م ۳۰۳ ق) متکلم مشهور عراق، علی بن حمزه کسایی (م ۱۸۹ ق) و ابو زکریاء فراء (م ۲۸۷ ق)، شاگرد او را از دانشمندان نحوی کوفه نام برد.

در نواحی ایران، اصفهان یکی از مراکز علمی بود، ولی شهر ری فعالیت‌های علمی چشمگیری داشت. شمار زیادی از دانشمندان اسلامی در رشته‌های مختلف علوم از این شهر برآمده، و یا در آن می‌زیستند. در خراسان مراکز علمی بیشتری وجود داشت؛ از مهم‌ترین آن‌ها شهر نیشابور بود که مذاهب و مکاتب مختلف در آن فعالیت داشتند. گذشته از آن باید از شهرهای بخارا، بلخ و سمرقند یاد کرد که تنی چند از عالمان این عصر به هریک از آن‌ها منسوب بودند و ارتباط و مناظرات دانشمندان این شهرها با عالمان دیگر از آن‌ها منسوب بودند و ارتباط و مناظرات دانشمندان این شهرها با عالمان دیگر بلاد اسلامی حاکی از پویایی و فعالیت این حوزه‌ها است. در سرزمین شام شهری که بتواند در زمینه فعالیت‌های علمی با نواحی مذکور رقابت و یا حتی برابری کند، در این دوران وجود نداشت؛ اگرچه شهرهایی چون دمشق و حلب به سبب مرکزیت سیاسی‌شان بر دیگر شهرهای شام برتری داشتند. در مصر عمده فعالیت‌های علمی در فسطاط^{۱۹۳}، مرکز حکومت صورت می‌گرفت، به‌ویژه در دوره حکومت طولونیان، که به اعتلای فرهنگی دولت نوپای خود علاقه‌مند بودند. مسجد جامع شهر که در سال ۲۶۵ ق به دستور ابن طولون ساخته شد و جای مسجد جامع قبلی را گرفته بود، مرکز اصلی آموزشی در این شهر به‌شمار می‌رفت. به فرمان او شماری از فقیهان و طلاب علوم دینی و قاریان قرآن به این مکان انتقال داده شدند. برخی از شاگردان

شافعی، استادان این مرکز آموزشی بوده و در آن تدریس داشتند. این مسجد موقعیت علمی خود را تا ورود فاطمیان به مصر حفظ کرد.^{۱۹۴}

در شمال آفریقا، شهر قیروان تا مدت‌ها تنها مرکز علمی بود و با احداث شهر فاس و توسعه علمی آن از این یگانگی درآمد. قیروان از زمان فتح آفریقه، مرکز سیاسی و اداری این منطقه بود و به‌طور طبیعی تحت تأثیر همین موقعیت از توسعه فرهنگی بیشتری نیز برخوردار بود. مسجد جامع قیروان، که در تمام دوره حکومت اغلبیان، تنها مرکز مهم فرهنگی شمال آفریقا به‌شمار می‌رفت در سال ۵۰ ق به دست عقبه بن نافع، فاتح این نواحی ساخته شده بود. در کنار توسعه مراکز علمی و فرهنگی در شمال آفریقا، این مسجد، موقعیت خود را دارا بود.^{۱۹۵} شهر فاس، که مرکز حکومت ادریسیان بود و در ایام حکومت ادریس دوم (م ۱۷۹ ق)، دومین امیر ادریسی بنا نهاده شد، در قرن سوم هجری توسعه علمی و فرهنگی چشمگیری یافت و پس از قیروان،

^{۱۹۳} (۱). شهر قسطاط، شهری بود که مسلمانان در محل خیمه‌گاه لشکر اسلام و در نزدیکی پایتخت باستانی مصر، بابلون، ساختند و از آن پس مرکز حکومتی مسلمانان گردید و تا تصرف مصر توسط فاطمیان، و احداث شهر قاهره اهمیت خود را دارا بود.

^{۱۹۴} (۱). رک: غنیمه، تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، ص ۷۷.

^{۱۹۵} (۲). همان، ص ۷۱.

دومین مرکز مهم علمی در این زمان به شمار می‌رفت. مسجد جامع آن‌که در سال ۲۴۵ ق بنا نهاده شد، به زودی به مرکز علمی عمده‌ای در مغرب اقصی بدل گردید.^{۱۹۶} توسعه علمی و فرهنگی در اندلس، به مراتب بیش از آن چیزی بود که در شمال آفریقا روی داده بود. تشکیل یک دولت فراگیر و مقتدر، دولت امویان، در این سرزمین که آرامش و امنیت نسبی را به همراه داشت، زمینه لازم برای این توسعه فرهنگی را هموار می‌ساخت و تمایل و علاقه حاکمان به علم و دانش، به حرکت آن سرعت می‌بخشید. بدین‌گونه از اواخر قرن دوم هجری با حضور شماری از دانشمندان مسلمان، به‌ویژه فقیهان و عالمان دینی، علوم دینی رو به پیشرفت نهاد و در کنار آن نهادهایی علمی و

ص: ۹۷

آموزشی، و ابزارهای علم و دانش گسترش یافتند، به‌گونه‌ای که در اواخر قرن چهارم هجری شهر قرطبه، مرکز اندلس با بسیاری از مراکز علمی و فرهنگی شرق برابری می‌کرد و چند دهه بعد با شهر بغداد، مرکز اصلی فعالیت‌های علمی شرق، کوس رقابت و همسنگی می‌زد. وجود مساجد متعدد قرطبه که همپای مسجد جامع آن، شمار زیادی از طالبان علم را در خود جای می‌دادند، در کنار مکتب خانه‌های بسیار که عهده‌دار آموزش کودکان بودند، حاکی از توسعه آموزش این شهر بود و وجود کتاب‌فروشی‌های متعددی که هرکس می‌توانست انبوهی از تألیفات نویسندگان و عالمان اندلسی و غیر اندلسی را در آن‌ها بیابد. نشان‌دهنده گسترش فعالیت‌های علمی و پژوهشی بوده، شهر قرطبه را به بازار پر رونقی برای عرضه کتاب تبدیل کرده بود.^{۱۹۷} قرطبه تنها مرکز علمی اندلس نبود؛ شهرهای اشبیلیه، بلنسیه، دانیه و بسیاری شهرهای دیگر از این نظر حائز اهمیت بودند.

شهرهای ذکرشده، مهم‌ترین مراکز علمی و فرهنگی در این عصر بودند. بدیهی است که در دیگر شهرهای اسلامی نیز به‌طور نسبی فعالیت‌های علمی و فرهنگی صورت می‌گرفت.

(د) فعالیت‌ها و دستاوردهای علمی

دانشمندان علوم دینی فعالیت‌هایشان را در دو زمینه آموزشی و پژوهشی دنبال می‌کردند و در کنار تعلیم شاگردان، به تألیف کتاب‌هایی در زمینه‌های مختلف دست می‌زدند. یکی از شاخه‌های اصلی فعالیت دانشمندان مسلمان، تفسیر قرآن بود. قرآن به‌عنوان منبع اصلی و اولیه برای فهم اصول دین و شناخت احکام شریعت، نیازمند تفسیر و توضیح بود تا درک حقایق آن میسر شود. از همان ابتدا، دوگونه کتاب‌های تفسیری نوشته می‌شدند: تفاسیر روایی یا مأثور، که توسط

ص: ۹۸

عالمان اهل حدیث و محدثان به رشته تحریر درمی‌آمدند و تفاسیر رأیی، یا تفسیر به رأی، که به‌طور عمده، توسط پیروان مکاتب فکری چون معتزله و باطنیه نوشته می‌شدند. در دهه‌های نخستین قرن چهارم هجری دو نمونه شاخص از این تفاسیر

^{۱۹۶} (۳). همان، ص ۳-۷۲.

^{۱۹۷} (۱). رک: آل علی، اسلام در غرب، ص ۳۱۷ و صفحات دیگر.

به وسیله دو دانشمند بنام این دوره نوشته شدند؛ تفسیر محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ ق) با نام الجامع البیان، از نمونه‌های شاخص تفاسیر دسته اول است. طبری، خود از محدثان مشهور این عصر بود و تفسیر خود را به شیوه محدثان تنظیم کرد.

این اثر، عظیم‌ترین و جامع‌ترین تفسیری بود که تا آن زمان نوشته شده بود و بعدها از اعتبار و اهمیت بسیاری برخوردار گردید و مورد استفاده دانشمندان و دین پژوهان قرار گرفت. طبری، علاوه بر کتاب تفسیرش، اثر دیگری در علم قرائات دارد که مشتمل بر هجده جلد و حاوی روایاتی در این باب و نقد و تحلیل آن‌هاست.^{۱۹۸} اما از تفاسیر دسته دوم، یعنی آن‌هایی که مبتنی بر اندیشه‌های معتزلی و کلامی بودند باید به تفسیر محمد بن بحر اصفهانی (م ۳۲۲ ق) اشاره کنیم که مشتمل بر چهارده جلد بود.^{۱۹۹}

از آثار تفسیری دیگری که در همین دوران نوشته شد، تفسیر غریب القرآن ابن قتیبه (۲۱۳-۲۷۶ ق) است که مؤلف در آن به توضیح الفاظ دشوار و معانی کلمات و عبارات پرداخته است. این کتاب در حقیقت یک تفسیر لغوی محض می‌باشد.^{۲۰۰} کتاب تفسیر دیگری که به گونه‌ای متفاوت‌تر به نگارش درآمد، اثر ابو عبد الله حسین بن حکم حبری (م ۲۸۶ ق) است، که به نام خود او، تفسیر حبری خوانده می‌شود. او که زیدی مذهب و ساکن کوفه بود، کتاب خود را به شیوه روایی موضوعی تدوین کرد؛ بدین ترتیب که در موضوعات خاص و ذیل آیاتی که در

ص: ۹۹

همان موضوع نازل شده‌اند، روایات مرتبط و احادیث صادره در تفسیر آیات مذکور را نقل می‌کند.^{۲۰۱}

فعالیت‌های دانشمندان اهل سنت، در حوزه حدیث نیز در این دوره چشمگیر است. معتبرترین کتاب‌های حدیثی اهل سنت، که آن‌ها را شش کتاب می‌دانند و صحاح سته (کتاب‌های صحیح شش‌گانه) می‌خوانند، در قرن سوم هجری تدوین یافتند. دو کتاب صحیح مسلم و صحیح بخاری، که در بین این شش کتاب اهمیت بیشتری یافته‌اند، در دهه‌های نخستین این سده، و پیش از دیگر کتاب‌ها نوشته شدند، اما نویسندگان چهار کتاب دیگر تا اواخر سده سوم می‌زیستند. محمد بن یزید قزوینی (م ۲۷۳ ق) معروف به ابن ماجه، کتاب خود را به ذکر بیش از چهار هزار حدیث اختصاص داد. ابو داوود سلیمان بن اشعث سجستانی (م ۲۷۵ ق) نیز، کتاب سنن خود را در همین دوران نوشت. کتاب الجامع الصحیح محمد بن عیسی ترمذی (م ۲۷۳ ق)، که به سنن ترمذی شناخته می‌شود نیز، حاوی ۵۰۰۰ حدیث است و احمد بن شعیب نسایی (م ۳۰۳ ق) که گویا کتابش، السنن الکبری، را دیرتر از دیگران نگاشت، بیش از ۵۷۰۰ حدیث را نقل کرد.^{۲۰۲} گذشته از کتاب‌های حدیثی مذکور، که تحت عنوان صحیح یا سنن نوشته می‌شد، و نویسندگان آن‌ها با هدف گردآوری معتبرترین احادیث به تدوین آن‌ها دست می‌زدند، گونه دیگری از

^{۱۹۸} (۱). رک: طالقانی، تاریخ تفسیر، ص ۱۶۵.

^{۱۹۹} (۲). همان، ص ۱۷۰.

^{۲۰۰} (۳). همان، ص ۱۸۳.

^{۲۰۱} (۱). رک: همان، ص ۱۹۰.

^{۲۰۲} (۲). معارف، تاریخ عمومی حدیث، ص ۸۵-۸۶.

کتاب‌های حدیثی در همین دوران به رشته تحریر درمی‌آمد که مسند نامیده می‌شد. مسند، به روایاتی گفته می‌شود که دارای سلسله سند کامل باشند و در اصطلاح علوم حدیث به کتابی مسند اطلاق می‌گردد که روایات آن به ترتیب راویان نخستین آن‌ها تنظیم و تدوین شده باشند و روایات هر راوی در یک بخش

ص: ۱۰۰

ذکر گردد.^{۲۰۳} از دیگر مسندهای این دوره کتابی است که یعقوب بن اسحاق اسفراینی (م ۳۱۶ ق) تدوین کرده و به نام خود او مسند اسفراینی خوانده می‌شود.^{۲۰۴}

در زمینه فقه، کلام و فلسفه، و دیگر علوم اسلامی، که دستاوردهای علمی این دوره‌اند، به تفصیل سخن رانده شد و پیش از این به نام چند تن از متکلمان و معتزلیان این دوره نیز اشاره شد. آثار کلامی که در این زمان به نگارش درمی‌آمدند به‌طور عمده در ردّ عقاید دیگر فرقه‌ها، و یا در جواب کتاب‌های نوشته شده به وسیله متکلمان طوایف دیگر بودند؛ مانند کتاب المسترشد که ابو القاسم بلخی (م ۳۱۹ ق)، متکلم معتزلی خراسان، در موضوع امامت، و در ردّ عقاید شیعیان نوشت و متکلم شیعی، ابن قبه رازی، در نقض و ردّ کتاب، و در جواب او، کتاب المستثبت را به رشته تحریر درآورد.^{۲۰۵} درباره مناسبات علمی معتزلیان و متکلمان شیعه در جای خود به تفصیل سخن به میان خواهد آمد.

ص: ۱۰۱

فصل سوم موقعیت سیاسی شیعیان

۱. رویکرد سیاسی شیعی

موضع‌گیری سیاسی شیعه در عصر غیبت صغری، که خطمشی کلی آن از طرف امام علیه السلام مشخص و توسط نائبان او اعمال می‌شد، مبنی بر دوری گزیدن از هرگونه حرکت و فعالیت سیاسی‌ای بود که می‌توانست موقعیت اجتماعی شیعیان را به خطر اندازد. این شیوه‌ای بود که پیشوایان دین از سال‌ها پیش، و بلکه پس از واقعه خونین کربلا بدان روی کرده بودند؛ سیاست کلی آنان اجتناب از شرکت در جریان‌های سیاسی، برپایی قیام و نهضت‌های ضدحکومتی و حتی تأیید و حمایت صریح از حرکت‌های انقلابی که توسط علویان و دیگر فرق شیعه رهبری می‌شدند و نیز برحذر داشتن یاران و شیعیانشان از مبادرت به چنین اموری بود.

اتخاذ این سیاست بدان سبب بود که امامان علیهم السلام با توجه به شرایط خاص اجتماعی و سیاسی زمان خود، می‌دانستند که این حرکت‌های سیاسی به آن نتیجه مطلوبی که موردنظر آنان است، نخواهد رسید و افزون بر آن، تأثیرات نامطلوبی بر

^{۲۰۳} (۱) طباطبائی، مسندنویسی در تاریخ حدیث، ص ۸۷.

^{۲۰۴} (۲) معارف، همان، ص ۱۴۰.

^{۲۰۵} (۳) طوسی، الفهرست، ص ۳۸۹.

فعالیت‌های فرهنگی و تربیتی ایشان، که بالطبع در اولویت قرار داشت، خواهد گذاشت و پیامدهای ناگواری برای جامعه پدید آورده و موجب رکود و یا

ص: ۱۰۲

محدودیت فعالیت آنان خواهد شد، از این‌رو با دوری گزیدن از فعالیت‌های سیاسی، همت خویش را در جهت رشد علمی و فرهنگی جامعه شیعه به کار می‌بستند. این سیاست تا عصر غیبت ادامه یافت و در این دوران نیز باتوجه به شرایط سیاسی و اجتماعی و موقعیت پدیدآمده از غیبت امام دوازدهم علیه السلام دنبال شد. البته ناگفته نماند که پاره‌ای از فعالیت سیاسی، که می‌توانست در کاهش مشکلات شیعیان و تعدیل وضعیت دشوار امامان و جامعه شیعه مؤثر افتد، از جانب پیشوایان دینی تأیید و تشویق می‌شد؛ از آن جمله می‌توان به ورود شیعیان در عرصه‌های سیاسی و حکومتی دولت عباسی و نفوذ در دربار و تشکیلات اداری ایشان اشاره کرد که به‌طور جدی از زمان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام (امامت ۱۴۸-۱۸۳ ق)، با راهبایی افرادی از خاندان یقطین به دربار هارون الرشید آغاز شد و در عصر غیبت صغری، باتوجه به موقعیت آشفته دولت عباسی، البته در یک مقطع زمانی، به اوج خود رسید. بدیهی است حضور برخی از شیعیان در سازمان اداری دولت عباسی می‌توانست در تسهیل امور شیعیان کارساز باشد.

در عصر غیبت صغری، چنان‌که پیشتر گفته شد، به سبب شرایط سخت تحمیل شده از جانب حکومت عباسی بر جامعه شیعه، که با هدف دستیابی به امام دوازدهم علیه السلام صورت می‌گرفت، موقعیت سیاسی شیعیان دشوارتر گردید و همان سیاست پرهیز از فعالیت‌های سیاسی تنش‌زا، به شدت رعایت می‌شد. نایبان و وکیلان امام ناچار بودند تقیه و اقدامات محتاطانه شدیدی را در پیش گیرند و به هر طریقی خبر وجود فرزند امام عسکری را از عباسیان پنهان داشته، آنان را بر این باور، که امام یازدهم بدون داشتن فرزندی از دنیا رفته، نگاه دارند. این رویه، در سیره عملی دو نائب اول امام دوازدهم به خوبی آشکار است و خود بدان

ص: ۱۰۳

تصریح می‌کردند.^{۲۰۶} آنان همچنین می‌بایست وجود نظام نیابت و وکالت را، که هدف آن هدایت و رهبری جامعه شیعه از طریق برقراری ارتباط میان آن و امام غایب بود، مخفی نگاه دارند تا از هرگونه سوءظن حکومت نسبت به شیعیان جلوگیری به عمل آورند. این امر با هدایت‌ها و راهنمایی‌های به موقع امام علیه السلام محقق می‌شد. بدیهی است که در چنین موقعیتی، هر حرکت سیاسی مخالف با سیاست عباسیان، می‌توانست برای حفظ و ثبات جامعه شیعه خطرآفرین باشد و این امری بود که پیشوایان دین از آن پرهیز می‌کردند. این وضعیت دست کم تا نیمه عصر غیبت صغری، یعنی پایان قرن سوم هجری که همزمان با درگذشت نائب دوم بود، ادامه یافت. در این زمان به سبب اوضاع حاکم بر دولت عباسی و آشفتگی مستولی بر آن، دگرگونی در فعالیت‌های سیاسی شیعیان به وجود آمد. این دگرگونی، به‌طور بارز در حضور فعال و چشمگیر شماری از شخصیت‌های متنفذ شیعه در عرصه‌های اداری و حکومتی دولت عباسی، و به دست گرفتن مناصب حساس و مشاغل دولتی جلوه کرد و حتی در میان اینان،

^{۲۰۶} (۱). در این باره نگاه کنید به: همین کتاب، فصل اول، مهدی از ولادت تا غیبت.

شخصیتی چون نائب سوم امام دوازدهم به چشم می‌خورد. این امر، اگرچه ثمرات مفید و سودمندی برای جامعه شیعه دربر داشت؛ اما گاه مشکلات و پیامدهای ناگواری نیز به همراه می‌آورد. از همین زمان‌ها است که اولین تحرکات جدی شیعیان امامی، برای دستیابی به قدرت بیشتر و برتر، و در نهایت برپایی حکومتی مستقل از دولت عباسی آغاز می‌شود. هرچند در خصوص این اقدامات سیاسی، نمی‌توان هیچ مدرکی مبنی بر ارتباط رهبران آن‌ها با امام دوازدهم، و یا نائبان آن حضرت که دلیلی بر تأیید این فعالیت‌های آنان باشد، یافت.

جدا از جامعه شیعه امامی، که در عصر غیبت صغری دارای فعالیت‌های

ص: ۱۰۴

سیاسی محدودی بودند، دیگر فرقه‌های شیعی، به‌خصوص زیدیه و اسماعیلیه، در عرصه‌های سیاسی، فعالیت‌های گسترده‌ای داشتند که وجود دولت‌های مستقل در نقاط مختلف بلاد اسلامی و نهضت‌ها، و تحرکات متعدد سیاسی در اطراف و اکناف قلمرو عباسیان مهم‌ترین جلوه‌های آن‌ها بود. امارت‌های خودمختار زیدی، از اولین دولت‌های مستقلی بودند که در جهان اسلام شکل گرفتند و در عصر غیبت صغری نیز شاهد برپایی چند دولت و امارت زیدی هستیم. تأسیس اولین دولت مستقل اسماعیلی مذهب را باید بزرگ‌ترین رویداد سیاسی جهان اسلام در این عصر تلقی کرد که با جدا ساختن بخش وسیعی از قلمرو حکومت عباسی، کیان دولت بنی عباسی را مورد تهدید قرار داد. اگرچه بحث از تاریخ دیگر طوایف شیعی، خارج از موضوع این مقال است، لیکن به جهت تأثیرات بسیار و مهمی که فعالیت‌های سیاسی صاحبان این فرق بر جامعه شیعه امامی و تحولات درونی و برونی آن گذاشته‌اند، در این فصل به اختصار به گوشه‌ای از وضعیت سیاسی آن‌ها، یعنی زیدیه و اسماعیلیه و دولت‌هایشان، در کنار بررسی وضعیت سیاسی شیعیان امامی اشاره می‌شود.

دولت‌های مستقل شیعی

در عصر غیبت صغری، دولت‌های شیعه مذهب کوچک و بزرگ در بلاد مختلف اسلامی وجود داشتند. شماری از این دولت‌ها پیش از غیبت پدید آمده بودند و تا این دوران به حیات خود ادامه دادند. برخی در همین دوران روبه افول نهاده جای خود را به قدرت‌های برتر جدید دادند و برخی تا دهه‌های نخست غیبت کبری نیز حکمرانی داشتند. شمار چندی از این دولت‌ها نیز در همین عصر پا گرفته و تکوین یافتند و نخستین مراحل پیدایش خود را در این سال‌ها طی کردند. وجود حکومت‌های مذکور در نواحی مختلف جهان اسلام سبب گسترش تشیع و نشر فرهنگ و آموزه‌های آن می‌گردید و مردمان این نواحی را هرچه

ص: ۱۰۵

بیشتر با مذهب تشیع آشنا می‌ساخت. این تأثیرات فرهنگی، گاه چنان عمیق و پایدار بود که در منطقه تحت حاکمیت دولت‌های شیعه مذهب، تحولات قابل ملاحظه‌ای را پدید می‌آورد و آن‌ها را به قطب‌های فرهنگی شیعه تبدیل می‌کرد، چنان‌که در خصوص حوزه‌های فعالیت علویان طبرستان و حمدانیان شام شاهد آن هستیم. در ادامه به شرح مختصری درباره هریک از این دولت‌ها پرداخته می‌شود.

دولت ادریسیان یکی از اولین دولت‌های مستقل اسلامی و نخستین حکومت شیعه مذهب بود که در شمال غرب آفریقا، در ناحیه‌ای که مغرب اقصی خوانده می‌شد و امروزه کشور مغرب- یا مراکش، نام گرفته، برپا شد. بنیان‌گذار این حکومت، یکی از نوادگان امام حسن علیه السلام و با اندیشه‌های زیدیه، به نام ادریس، پسر عبد الله محض و برادر محمد نفس زکیه، که در سال ۱۴۵ ق علیه منصور خلیفه عباسی قیام کرد، بود. او در قیام زیدیان، که در سال ۱۶۹ ق، به رهبری پسر عمویش حسین بن علی، از دیگر نوادگان امام حسن علیه السلام، در ایام حکومت هادی عباسی (خلافت ۱۶۹-۱۷۰ ق) برپا شد، شرکت داشت و پس از شکست این قیام توانست خود را از این مهلکه برهاند و از طریق مصر به شمال آفریقا برساند.^{۲۰۷} ادریس پس از ورود به ناحیه مغرب اقصی، با بهره‌گیری از موقعیت اجتماعی خود به عنوان فردی از خاندان نبوی، و نارضایتی مردم منطقه از عاملان عباسی، برخی قبایل محلی ساکن در منطقه را با خود همراه ساخت^{۲۰۸} و به نشر اسلام در نواحی غیرمسلمان پرداخت و پس از فراهم شدن نیروی کافی، متعرض نواحی‌ای شد که تحت فرمان عاملان عباسیان بود^{۲۰۹}، اما فعالیت‌های ادریس دیری نپایید و او به

ص: ۱۰۶

دست جاسوسان هارون الرشید خلیفه عباسی (خلافت ۱۷-۱۹۳ ق)، در سال ۱۷۳ ق مسموم شد و به قتل رسید.^{۲۱۰} زمانی که ادریس بن عبد الله درگذشت، پیروانش نوزاد او را ادریس نامیده، جانشین پدرش ساختند. ادریس دوم به طور رسمی، از سال ۱۹۲ ق حکومت را به دست گرفت.^{۲۱۱} او که مؤسس واقعی دولت ادریسیان به شمار می‌رود، بسیاری از قبایل بزرگ منطقه را با خود همراه ساخته و بر نواحی وسیعی در مغرب اقصی استیلا یافت.^{۲۱۲} او علاوه بر خوارج منطقه، با اغلیبان در تونس نیز درگیری‌های بسیاری داشت، تا آن‌جا که ابراهیم بن اغلب نتوانست ادریس را براند.^{۲۱۳} ادریس دوم پس از بیست و یک سال حکومت، در سال ۲۱۳ یا ۲۱۴ ق، درگذشت. جانشینان او، که تا سال ۳۷۵ ق در ناحیه‌هایی از مغرب حکومت داشتند، یازده تن بودند که در واقع چهار امیر آخری حکومت مستقلی نداشتند و تنها دست‌نشانندگان دولت‌های مقتدر مجاور بودند. دوره اقتدار و شکوه ادریسیان در مغرب اقصی، تا آستانه غیبت صغری ادامه یافت، هرچند از سال ۲۵۲ ق، قدرتشان رو به زوال نهاد.^{۲۱۴} گذشته از نزاع‌های داخلی، که عامل ضعف دولت بودند، عوامل بیرونی‌ای وجود داشتند که ضربات سختی بر پیکره

^{۲۰۷} (۱). ابن اثیر، الکامل، ج ۶، ص ۷۸.

^{۲۰۸} (۲). طبری، تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۰۰ و ابن تغری بردی، النجوم الزاهره، ج ۲، ص ۵۹.

^{۲۰۹} (۳). ابن خلدون، العبر، ج ۴، ص ۲۴.

^{۲۱۰} (۱). ابن اثیر، همان، ص ۹۱ و طبری، همان، ص ۱۹۸.

^{۲۱۱} (۲). ابن اثیر، همان، ص ۹۱.

^{۲۱۲} (۳). همان، ص ۴۱۵.

^{۲۱۳} (۴). ابن خلدون، همان، ج ۴، ص ۲۷.

^{۲۱۴} (۵). ر.ک: همان، ص ۲۷-۳۰.

حکومت ادریسیان وارد ساختند؛ دو نیروی مقتدر مجاور ادریسیان، فاطمیان در تونس و امویان در اندلس، که هریک قصد استیلا بر قلمرو ادریسیان را داشتند و دیری نپایید که قلمرو ادریسیان میان این نیروهای مهاجم تقسیم شد.

اگرچه تا پس از نیمه قرن چهارم هجری برخی از اعضای این خاندان، یا تحت

ص: ۱۰۷

حمایت دولت‌های مذکور و یا با قیام‌هایی علیه آنان، مدتی بر بعضی نواحی حکومت کردند؛ ولی در حقیقت دولت ادریسی از میان رفته بود.^{۲۱۵} دولت ادریسیان تأثیرات چندی بر ناحیه مغرب گذارد، که مهم‌ترین آن‌ها توسعه اسلام و نشر فرهنگ اسلامی در منطقه و آشنایی مردم آن با اندیشه‌های شیعی بود. حدود نیم قرن پس از انقراض ادریسیان، برخی از بازماندگان این خاندان در اندلس قدرتی به هم رسانیده، برای مدتی کوتاه بر بعضی نواحی حکم راندند.^{۲۱۶}

علویان طبرستان (۲۵۰-۳۱۶ ق)

دولت علویان، یکی از نخستین امارت‌های شیعه مذهب بود که در نواحی طبرستان، که تقریباً با حدود گرگان و مازندران فعلی منطبق است، تشکیل شد و شماری از سادات علوی زیدی مذهب، در مدت بیش از نیم قرن، بر این نواحی یا بخشی از آن حکومت کردند. حکومت طبرستان تا اوایل قرن سوم هجری در دست والیان عباسی بود و از این تاریخ، با قدرت یافتن طاهریان در خراسان، طبرستان نیز تحت نفوذ ایشان درآمد.^{۲۱۷} طبرستان از همین زمان شاهد حضور برخی سادات علوی بود، که برای فرار از عمال عباسیان به این ناحیه، که به جهت ویژگی‌های جغرافیایی و اجتماعی مأمّن خوبی بود، پناه می‌بردند. حضور این افراد، که در کنار انتساب به خاندان پیامبر، به پارسایی و تقوا و عدالت‌خواهی شهره بودند، مردم این ناحیه را مجذوب خویش ساخته و سبب می‌شد تا در امور اجتماعی بدان‌ها روی آورند. عامل دیگر گرایش مردم طبرستان به علویان، دشمنی مشترک آنان با عباسیان بود؛ علویان حکومت عباسی را غاصبانه و

ص: ۱۰۸

ظالمانه می‌دانستند و مردم طبرستان، خواستار استقلال و رهایی از ستم کارگزاران عباسی بودند و همین عامل، زمینه‌ساز برپایی دولت علویان گردید.

مردم این ناحیه، که از ظلم و تعدی عاملان حکومتی به تنگ آمده بودند، به رهبری حسن بن زید، از نوادگان امام حسن علیه السلام در سال ۲۵۱ ق، کارگزاران طاهریان را از طبرستان بیرون رانده و اداره منطقه را به دست گرفته و اساس حکومتی

^{۲۱۵} (۱). همان، ص ۳۲-۳۳.

^{۲۱۶} (۲). دولت بنی حمود یا حمودیان در قرطبه (۴۰۷-۴۱۳ ق)، در مآلقه (۴۰۷-۴۴۹ ق) و در جزیره الخضراء (۴۳۱-۴۵۰ ق) حکومت کردند.

^{۲۱۷} (۳). طبری، همان، ج ۷، ص ۱۹۸.

مستقل را پایه گذاردند. حسن بن زید (م ۲۷۰ ق) معروف به داعی کبیر،^{۲۱۸} با امیران محلی ایرانی‌نژاد، در طبرستان و دولت‌های همجوار، طاهریان و صفاریان، درگیری‌های بسیاری داشت و قلمرو امارتش را گسترش داد.^{۲۱۹} جانشینان او با قدرت فزاینده سامانیان در خراسان روبرو شدند و جنگ‌های مکرر با صفاریان و سامانیان، نیروهای آنان را فرسوده کرد و همین امر در اواخر قرن سوم، به استیلا سامانیان بر بخش عمده قلمرو آنان انجامید؛ ولی در سال ۳۰۱ ق حسن بن علی ملقب به اطروش و الناصر (م ۳۰۴ ق) قدرت علویان را تجدید کرد و با عقب راندن عاملان سامانیان، بار دیگر قدرت را در منطقه به دست گرفت.^{۲۲۰} جانشینان حسن الاطروش، تا دهه‌های نخست قرن چهارم، در طبرستان قدرت داشتند و پیوسته با دولت‌های همجوار خود، زیاریان و پس از آن آل بویه، درگیر بودند و آخرین امیران علوی طبرستان، که نام و مدت حکومتشان به درستی دانسته نیست، گاه دست‌نشانده همین دولت‌های مقتدر بودند. آخرین امیر علوی مستقل طبرستان، ابو القاسم زید بن حسن بود که چهاردهمین حاکم علوی این خطه به‌شمار می‌رود.^{۲۲۱}

ص: ۱۰۹

دولت علویان در طبرستان ثمرات پرباری برای این منطقه به همراه داشت؛ مهم‌ترین آن‌ها، انتشار و توسعه اسلام در نواحی جنوب دریای خزر بود که تا سده‌های پایانی قرن دوم هجری، به زحمت پای مسلمانان بدان نواحی رسیده بود و اینک با حضور شماری از سادات علوی، و بالتبع، عده‌ای از هواداران و هم‌کیشان ایشان در این سرزمین، نشر و توسعه اسلام در بین مردم سرعت بیشتری یافت. حاکمان علوی به‌طور عمده به پارسایی، تقوا و عدالت مشهور بودند، هر چند به برخی از ایشان اقدامات و اعمال خشونت‌باری نیز نسبت داده شده است.

و این امر بی‌شک در گرایش مردم طبرستان به ایشان بی‌تأثیر نبود. هم‌چنین اغلب امیران علوی، صاحبان فضل و دانش بودند و گاه از فقیهان و امامان زیدیه به شمار می‌رفتند، مانند حسن بن زید داعی اول، حسن بن علی الاطروش و حسن بن قاسم داعی صغیر، که علاوه بر نشر مبانی اسلام، دارای تألیفات متعددی در اصول دین و موضوعات فقهی بودند^{۲۲۲} و در کنار رسیدگی به امور سیاسی و اجتماعی، مجالس درس و تعلیم نیز داشتند، چنان‌که درباره مجالس درس حسن الاطروش گزارش‌هایی در دست می‌باشد.^{۲۲۳} از اقدامات ارزنده دیگر ایشان، گسترش مراکز علمی و آموزشی و فرهنگی بود مانند تأسیس مساجد، آموزشگاه‌ها و خانقاه‌ها در نواحی طبرستان که به برخی از امیران ایشان مانند داعی صغیر، حسن بن قاسم و دیگران نسبت

^{۲۱۸} (۱). همان، ص ۲۰۳، ۲۴۸ و ۲۶۸ و

^{۲۱۹} (۲). همان، ص ۶۱.

^{۲۲۰} (۳). همان، ص ۸۱.

^{۲۲۱} (۴). ر.ک: حکیمیان، علویان طبرستان، ص ۱۱۵.

^{۲۲۲} (۱). ر.ک: الندیم، الفهرست، ص ۲۷۴ و ۲۹۵؛ نجاشی، رجال، ص ۵۷ و هارونی علوی، الافادة فی تاریخ الائمة السادة، ص ۸۹.

^{۲۲۳} (۲). ر.ک: به کوشش مادلونگ، اخبار الائمة الزیدیه، ص ۹۴.

داده شده است.^{۲۲۴} علویان طبرستان با دیگر سادات علوی و زیدیان، در سایر بلاد اسلامی در ارتباط بودند. اندکی پس از ظهور داعی اول در طبرستان، یحیی بن حسین رسی، که بعدها دولت زیدیه یمن را برپا کرد، به این

ص: ۱۱۰

خطه آمده تا رهبری زیدیان را به دست گیرد. پس از آن در زمان استقرار حکومت او در یمن نیز ارتباطی میان این دو خاندان علوی وجود داشت.^{۲۲۵} آنان همچنین با سادات علوی عراق در ارتباط بودند. مشهور است که محمد بن زید، داعی کبیر، هر سال مبلغ زیادی به نزد یکی از معتمدان شیعه در بغداد می‌فرستاد تا در بین علویان اتفاق کند. معتضد، خلیفه عباسی (خلافت ۲۷۹-۲۸۹ ق)، نیز، که نسبت به علویان نرمش داشت، چون از این امر آگاه شد، از آن ممانعت نکرد.^{۲۲۶}

یکی از نکات قابل بررسی درباره علویان طبرستان، مسأله مذهب آنان است که آیا زیدی مذهب بودند یا شیعه امامی؟ بنا به نقل مشهور، علویان زیدی بوده و اغلب از امامان زیدیه به شمار می‌رفتند؛ ولی برخی تلاش کرده‌اند، با ارائه دلایلی، ایشان را پیروان تشیع امامی معرفی کنند، هرچند دلایل ارائه شده کافی به نظر نمی‌رسند.^{۲۲۷} و وجود گرایش‌های امامی در بین برخی از آنان و یا حتی امامی بودن یک یا دو تن از ایشان، اگر با دلایل متقن ثابت گردد، نمی‌تواند موجب چنین حکم کلی درباره همه اعضای این سلسله شود و با تأمل بیشتر در سیره و زندگانی آنان، تا حدی اطمینان حاصل می‌شود، همگی، دست کم در بیشتر عمر خود، زیدی مذهب بودند.^{۲۲۸} بی‌شک موقعیت علویان طبرستان و اقدامات آنان در وضعیت جامعه شیعه و نگرش حکومت به آن بی‌تأثیر نبود.

بنی رسی (۲۸۰- حدود ۷۰۰ ق)

سرزمین یمن به جهت دور بودن از مرکز خلافت و نیز تمایل مردمانش به

ص: ۱۱۱

اهل بیت علیهم السلام، پناهگاهی برای علویان و شیعیان بود. فعالیت علویان و مبلغان شیعی (زیدی و اسماعیلی) در این ناحیه به نیمه قرن سوم هجری می‌رسد.

^{۲۲۴} (۳). ر.ک: ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ص ۳۲ و حکیمیان، همان، ص ۱۰۳ و ۱۰۹.

^{۲۲۵} (۱). ر.ک: حسن خضیری احمد، دولت زیدیه در یمن، ص ۱۲۴.

^{۲۲۶} (۲). مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۷۰.

^{۲۲۷} (۳). ر.ک: قهرمانی‌نژاد، علویان طبرستان.

^{۲۲۸} (۴). در این باره نگاه کنید به کتاب: اخبار الاثمة الزیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان که گردآورنده آن، ویلفرد مادلونگ، قطعاتی را درباره زندگانی چند تن از چهره‌های شاخص علویان طبرستان، از کتاب‌های نویسندگان کهن زیدیه فراهم آورده است.

تبلیغات گسترده داعیان اسماعیلی بدان سو می‌رفت که یمن را مرکز اولین دولت اسماعیلی سازد؛ اما اختلافات داخلی آنان از یک سو و ظهور شخصیت برجسته علوی در این ناحیه از سوی دیگر، زمام امور را از دست اسماعیلیان خارج ساخت. یحیی بن حسین، نواده قاسم الرسی، که بعدها به الهادی الی الحق معروف گردید، از شخصیت‌های ممتاز زیدیه بود که نسبش به امام حسن علیه السلام می‌رسید.

پیشتر جدّ او قاسم الرسی، از ائمه زیدیه و متکلمان متبحّر، تلاش زیادی کرده بود تا در یمن قدرتی به هم رساند، اما توفیق نیافت.^{۲۲۹} اما اینک یحیی بن حسین با بهره‌گیری از اوضاع آشفته یمن توانست دعوت خود را گسترش دهد و در سال ۲۸۰ ق با کمک یارانش، بر شهر صعده تسلط یابد و آن را از دست امرای محلی بنی یعفر خارج سازد. با پیوستن دیگر زیدیان یمن به او و پذیرفتن امامتش، قدرت یحیی بالا گرفت و به زودی بر شهر صنعاء که از بزرگ‌ترین شهرهای منطقه بود استیلا یافت و حکومت مستقل خود را اعلام نمود و به نام خود سکه زد.^{۲۳۰} یحیی در مدت هجده سال حکومتش، بر بخش عمده‌ای از سرزمین یمن سیطره داشت. او مردی فقیه و دانشمند بود و آثار مکتوبی از جمله رساله‌ای در باب اثبات امامت امیر المؤمنین علیه السلام^{۲۳۱} از او باقی مانده است. یحیی در سال ۲۹۸ ق درگذشت. پس از او پسرش محمد، ملقب به مرتضی به حکومت نشست. او در سال ۳۰۱ ق از حکومت کناره گرفت و در سال ۳۱۰ ق درگذشت. تا سال ۳۳۰ ق چهار تن دیگر از امامان بنی رسی حکومت کردند. اسامی فرمانروایان و امامان

ص: ۱۱۲

این خاندان، از این پس چندان دقیق نیست و تاریخ حکومت آنان تقریبی است و اخبار دقیقی از آن‌ها به دست نیامده است. آنان با حاکمان محلی دست‌نشانده عباسیان و یا دولت‌های کوچک اسماعیلی تحت الحمايه فاطمیان مصر، پیوسته در نزاع بودند. امامان بنی رسی تا سال ۷۰۰ ق، در نواحی یمن نفوذ داشتند و بر نواحی محدودی حکمرانی کردند.^{۲۳۲} بازماندگان این خاندان، دولت زیدیه را در صنعاء پدید آوردند.

دولت فاطمیان (۲۹۶-۵۶۷ ق)

فاطمیان شاخه‌ای از اسماعیلیه^{۲۳۳} بودند که در اواخر قرن سوم هجری در شمال آفریقا قدرت را به دست گرفتند و در مدت کمتر از نیم‌قرن، با استیلا بر مصر، شامات و حجاز، کیان دولت عباسی را به خطر انداختند. در دهه‌های آخر قرن سوم هجری

^{۲۲۹} (۱). ر.ک: هارونی علوی، همان، ص ۱۵۸.

^{۲۳۰} (۲). علوی، سیره الهادی الی الحق، ص ۱۱۰ و بعد از آن و حسن خضیری احمد، همان، ص ۴۰-۴۵.

^{۲۳۱} (۳). ر.ک: الندیم، همان، ص ۲۷۴ و یحیی بن الحسین، تثبیت الامامه.

^{۲۳۲} (۱). ر.ک: لین پول، تاریخ دولت‌های اسلامی و خاندان‌های حکومتگر، ص ۱۰۸ و حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۲۱۸.

^{۲۳۳} (۲). پس از شهادت امام صادق علیه السلام گروهی از شیعیان بنا به دلایلی به امامت اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق علیه السلام که در زمان حیات آن حضرت رحلت کرده بود، معتقد شدند. اینان که اسماعیلیه نامیده شدند خود به چند گروه منشعب گردیدند، از آن جمله گروهی قائل به استمرار امامت در نسل اسماعیل شدند و به تبلیغ برای امامان پنهانی خود پرداختند.

یکی از مبلغان اسماعیلی، به نام ابو عبد الله شیعی، که از یمن روانه شمال آفریقا شده بود، به دعوت برای امام اسماعیلیان به نام عبید الله، که بعدها لقب المهدی گرفت، پرداخت^{۲۳۴} و پس از فراهم شدن زمینه مساعد برای آشکار ساختن قیام، عبید الله المهدی، امام اسماعیلیان، که در شهر سلمیه در شام مخفیانه می‌زیست، خود را به شمال آفریقا رسانیده^{۲۳۵} به‌زودی به کمک پیروان خود بر ناحیه تونس، که تحت امارت اغلییان بود، استیلا یافت و سپس با شکست

ص: ۱۱۳

دادن حکام محلی، که به‌طور عمده خارجی مذهب بودند، بر ناحیه وسیعی در شمال آفریقا مستولی شد.^{۲۳۶} دولت جدید، که به جهت انتساب به فاطمه زهرا علیها السلام به فاطمیان مشهور گردید، به‌زودی به قدرت برتر در ناحیه شمال آفریقا تبدیل شد و بازماندگان ادریسیان در مغرب اقصی (مراکش) را نیز تحت فرمان خود درآورد.

عبید الله المهدی، مدعی خلافت بر جهان اسلام بود و در صدد توسعه نفوذ خود به سمت مشرق و کوتاه ساختن دست عباسیان از حکومت برآمد. پیشروی فاطمیان به سوی مرکز خلافت عباسی با حمله به سرزمین مصر، که اینک تحت فرمان عمال عباسیان بود، از راه دریای مدیترانه آغاز شد.^{۲۳۷} جانشینان عبید الله المهدی (م ۳۲۲ ق)، محمد القائم (حکومت ۳۲۲-۳۳۴ ق) و اسماعیل المنصور (حکومت ۳۳۴-۳۴۱ ق) نیز تلاش‌هایی برای دستیابی بر مصر، در زمان حکومت اخشیدیان بر این سرزمین، به کار بستند که توفیقی به همراه نداشت^{۲۳۸} و تنها به سال ۳۵۸ ق، در زمان حکومت ابو تمیم المعز لدین الله (حکومت ۳۴۱-۳۶۲ ق)، فاطمیان توانستند بر مصر و سپس شام و پس از آن بر حجاز دست یابند و از این پس تا حدود دو قرن بر بخش بزرگی از جهان اسلام حکمرانی داشتند. اوج عظمت و شکوه فاطمیان در مصر، آن‌گاه بود که اقدامات عمرانی و فرهنگی بسیاری در آن‌جا ترتیب دادند؛ احداث شهر قاهره، بنای مسجد الازهر و تأسیس کتابخانه (دار العلم) بزرگ شهر قاهره از آن جمله‌اند. در این زمان، مصر مرکز تبلیغات اسماعیلی بود و داعیان اسماعیلی از این ناحیه به سراسر جهان اسلام فرستاده می‌شدند.

دولت فاطمیان به مدت بیش از دو قرن، خطر جدی برای خلافت عباسی به

ص: ۱۱۴

شمار می‌رفت تا در نهایت قدرتشان به دست ایوبیان سنی مذهب برچیده شد.

^{۲۳۴} (۳). ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۳۱.

^{۲۳۵} (۴). همان، ص ۳۱.

^{۲۳۶} (۱). ابن اثیر، همان، ص ۳۱.

^{۲۳۷} (۲). همان، ص ۸۴ و ۱۱۳.

^{۲۳۸} (۳). همان، ص ۳۲.

تأثیرات سیاسی و فرهنگی فاطمیان بر جهان اسلام و جامعه شیعه، بسیار زیاد و دیرپا بود. ظهور فاطمیان قدرتمند در شمال آفریقا، که با فعالیت قرامطیان، شاخه افراطی دیگری از اسماعیلیه در نواحی عراق و بحرین همراه بود، حکومت عباسی را به اعمال اقدامات سخت‌گیرانه‌ای علیه شیعیان واداشت، چنان‌که در تحولات سیاسی این دوران شاهد این رویه هستیم. برکناری و اعدام وزیر شیعی المقتدر و پسرش، و نیز گرفتاری و زندانی شدن نائب سوم امام دوازدهم، از این جمله اقدامات است.

حمدانیان (۳۱۷-۳۶۹ ق)

در دهه دوم قرن چهارم هجری، یعنی اواخر دوران غیبت صغری در نواحی شمال عراق، دولت شیعه مذهبی به قدرت رسید که مدت نزدیک به نیم‌قرن بر این منطقه حکمرانی داشت. حمدانیان از اعراب یمنی و از قبیله بنی تغلب و جد آنان، حمدان بن حمدون بن حارث نام داشت که پسران او اغلب دارای مناصب نظامی و اداری در دستگاه عباسیان بودند. از آن‌میان ابو الهیجاء عبد الله و ابو علی حسین، به سبب نقش تاریخی برجسته‌ای که در حوادث دهه‌های آخر قرن سوم هجری داشتند، مشهورند. حضور حسین بن حمدان در عرصه فعالیت‌های سیاسی، به زمان خلافت معتضد (م ۲۸۹ ق) می‌رسد. او مدتی علیه عباسیان فعالیت می‌کرد^{۲۳۹} و مدتی نیز در زمره سرداران خلیفه درآمد^{۲۴۰}. برادران حسین بن حمدان در دیار ربیع، نهایند و موصل امارت یافتند و خود وی مدتی امارت قم و کاشان را داشت.^{۲۴۱} ابو الهیجاء عبد الله بن حمدان نیز از سال ۲۹۲ ق، امارت شهر موصل را

ص: ۱۱۵

داشت و در سال ۳۱۷ ق در توطئه‌ای که علیه خلیفه المقتدر برپا شده بود شرکت کرد و به قتل رسید.^{۲۴۲}

پس از کشته شدن عبد الله بن حمدان، پسر او به نام حسن، امارت موصل را به دست گرفت و خلیفه المقتدر نیز، امارت حسن بن عبد الله را به رسمیت پذیرفت.^{۲۴۳} حسن بن عبد الله، که بعدها به ناصر الدوله ملقب گشت و تأسیس دولت حمدانی به او منسوب است، از این زمان نقش بارزی در حوادث سیاسی عراق ایفا می‌نمود.

او برای دستیابی به قدرت سیاسی بیشتر، در مرکز خلافت تلاش می‌کرد و روابط تیره‌ای با خلیفه المقتدر (م ۳۲۰ ق) و الرازی (خلافت ۳۲۲-۳۲۹ ق) داشت و درگیری‌های مکرر او با نیروهای عباسی موجب شد تا در سال ۳۲۵ ق بر تمام نواحی شمالی عراق تسلط یابد. او در سال ۳۳۰ ق، از جانب خلیفه المتقی، به منصب امیر الامرایی، بالاترین مقام سیاسی پس از خلیفه، گمارده و به او لقب ناصر الدوله و به برادرش علی، لقب سیف الدوله داده شد. ولی امارت او در منصب جدید بیش از

^{۲۳۹} (۱). ابن اثیر، همان، ج ۷، ص ۴۰۶.

^{۲۴۰} (۲). ر.ک: ابن اثیر، همان، ص ۵۱۱ و ۵۲۳ و

^{۲۴۱} (۳). ابن اثیر، همان، ج ۸، ص ۵۴.

^{۲۴۲} (۱). ر.ک: قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۹۲۵ و سامرا، دولت حمدانیان، ص ۱۱۶.

^{۲۴۳} (۲). سامر، همان، ص ۱۰۰.

یک سال به طول نینجامید. حکومت ناصر الدوله بر نواحی شمال عراق، تا سال ۳۵۸ ق، که توسط پسرش ابو تغلب از حکومت برکنار شد، ادامه یافت. از سال ۳۳۰ ق، شاخه دیگری از حمدانیان، به ریاست علی سیف الدوله، برادر ناصر الدوله، در نواحی حلب در شام، حکومت مستقلی برپا کردند.

حمدانیان موصل و حلب، درگیری‌های بسیاری با دولت‌های مقتدر همجوار خود، آل بویه، فاطمیان، اخشیدیان و روم داشتند. حمدانیان موصل در سال ۳۶۹ ق به دست آل بویه برچیده شدند و قلمرو آنان ضمیمه دولت بویه‌یان گردید^{۲۴۴} و حمدانیان حلب، در زمان جانشینان سیف الدوله، به تدریج قدرت خود را از

ص: ۱۱۶

دست داده، تحت فرمان دولت فاطمیان درآمدند. دولت حمدانیان که در اواخر غیبت صغری شکل گرفت، تنها دولت مستقل در این دوران بود که مذهب تشیع امامی داشت. حضور نزدیک به نیم قرن این دولت شیعی سهم بسزایی در نشر و گسترش تشیع در سرزمین شام ایفا کرد، به‌ویژه دولت حمدانیان حلب که دربار آنان، جایگاه عالمان و دانشمندان و ادیبان و شاعران شیعی بود. تأثیر دولت حمدانیان را در گسترش تشیع در شام، به وضوح در ظهور شمار زیادی از عالمان شیعه از این نواحی، در دهه‌های نخستین قرن پنجم هجری مشاهده می‌کنیم.

آل بویه (۳۲۰-۴۴۸ ق)

در اواخر دوران غیبت صغری، دولت شیعی جدیدی تأسیس شد که به زودی اقتدار زیادی در نواحی شرقی اسلامی یافت، چنان‌که مدت بیش از یک قرن بر مرکز خلافت عباسی، بغداد، و خلیفگان آن سیطره داشت. آل بویه، خاندانی ایرانی و از مردمان دیلمان بودند. بنیانگذاران این دولت، که سه برادر به نام‌های علی، حسن و احمد بودند، نخست در سپاه مرداویج زیاری (امارت ۳۱۶-۳۲۳ ق) خدمت می‌کردند، ولی پس از چندی در اثر بروز اختلافاتی، از فرمان او خارج شدند. علی بن بویه (امارت ۳۲۰-۳۳۸ ق)، که بعدها لقب عماد الدوله گرفت، از سال ۳۲۰ ق بر فارس سلطه یافت و با دفع مدعیان و رقیبان خود امارتی را برپا ساخت که سنگ بنای دولت آل بویه گردید. پس از چندی برادر کوچک‌تر، احمد معز الدوله (امارت ۳۲۰-۳۵۶ ق)، بر کرمان و اهواز و سپس بر بغداد (۳۳۴ ق) استیلا پیدا کرد و بدین ترتیب دو برادر امارت مستقلی را پدید آوردند که بر مرکز خلافت نیز حکمرانی داشت. اندکی بعد برادر دیگر، حسن رکن الدوله (امارت ۳۲۰-۳۶۶ ق)، با سلطه یافتن بر اصفهان و ری و دیگر نواحی مرکزی ایران، دولت تازه تأسیس را به تکامل رسانید. این سه برادر تا مدتی بر

ص: ۱۱۷

نواحی تحت سلطه خویش حکومت کردند. دهه آخر عصر غیبت صغری، دوره شکل‌گیری قدرت آل بویه بود و در طی آن پایه‌های اقتدارشان را محکم ساختند، به‌گونه‌ای که اندکی پس از غیبت صغری، یکی از مقتدرترین دولت‌های اسلامی و بزرگترین دولت‌های شیعی را برپا کردند.^{۲۴۵} درباره مذهب بویه‌یان اختلاف است.

برخی آنان را شیعه امامی، و دسته‌ای زیدی می‌دانند؛ ولی شواهد و قرائن، بیشتر به زیدی بودن ایشان گرایش دارد. ارتباط نزدیک سران آل بویه، به‌خصوص رکن الدوله با برخی امامان زیدی، و نیز سخنان آنان، که نشان‌دهنده اعتقادشان به ایشان می‌باشد،^{۲۴۶} این احتمال را بیشتر تقویت می‌کند. با این حال، شواهدی نیز در دست است که امامی بودن برخی از آنان را تداعی می‌نماید.^{۲۴۷} اما آنچه به نظر می‌رسد این است که گویا، با توجه به قلمرو گسترده حکومتی آل بویه ایران، ایشان حقیقت مذهب خود را آشکار نمی‌ساختند. سیاست تسامح آنان و حمایت‌هایشان از شیعیان و علویان در توسعه علمی و فرهنگی و سیاسی تشیع، پس از غیبت صغری تأثیر بسیاری داشت، ولی به جهت شکل‌گیری اولیه این دولت در عصر غیبت صغری، در این‌جا از آن یاد شد.

امارت‌های دیگر

گذشته از دولت‌های بزرگ یادشده، در برخی مناطق دیگر، خاندان‌هایی از علویان که به‌طور عمده زیدی مذهب بودند، امارت‌هایی داشتند، از جمله در نواحی حجاز و یمامه، که مهم‌ترین آن‌ها بنی اخضر از سادات حسنی بودند و از سال ۲۵۱ تا ۳۰۵ ق بر مکه و یمامه امارت کردند. مؤسس این امارت، اسماعیل بن یوسف بود که در سال ۲۵۱ ق، در طی یک شورش، مدینه را تصرف نمود و پس

ص: ۱۱۸

از آن بر تمام حجاز استیلا یافت. از این خاندان هفت نفر تا سال ۳۰۵ ق امارت داشتند.^{۲۴۸} خاندان دیگری از سادات، به نام سلیمانیان از سال ۳۰۱ ق، در ایام خلافت المقتدر عباسی (خلافت ۲۹۵ - ۳۲۰ ق) در مکه حکومت کردند. اینان از نسل سلیمان بن داوود، از نوادگان امام حسن علیه السلام بودند. سلیمانیان خطبه عباسیان را قطع کرده، به نام خود خطبه می‌خواندند.^{۲۴۹} چندی نیز خاندان بریدی، از خاندان‌های متنفذ سیاسی در این عصر، بر نواحی اهواز و جنوب عراق امارت داشتند که سلطه و قدرت آنان، ثبات و دوام چندانی نداشت و با آمدن آل بویه به این نواحی، سیطره خود را از دست دادند. در همین ایام قرمطیان، شاخه‌ای از فرقه اسماعیلیه، بر نواحی بحرین و احساء و جنوب عراق سلطه داشتند؛ ولی نمی‌توان از آنان به‌عنوان یک دولت یاد کرد؛ بلکه جنبش آن‌ها بیشتر یک حرکت سیاسی - نظامی بود که مدت مدیدی دوام یافت. اقدامات

^{۲۴۵} (۱). ر.ک: زرین‌کوب، تاریخ ایران، ج ۱، ص ۱۱۵. ابن اثیر، همان، ج ۳، ص ۱۳۰ و بعد از آن.

^{۲۴۶} (۲). ر.ک: به کوشش مادلونگ، اخبار الائمة الزیدیه، ص ۱۰۳ و بعد از آن و نیز ص ۲۴۸.

^{۲۴۷} (۳). صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۷۹.

^{۲۴۸} (۱). ابن خلدون، العبر، ج ۴، ص ۱۲۷.

^{۲۴۹} (۲). همان، ص ۱۲۷.

قرمطیان اثرات نامطلوب زیادی بر وضعیت جامعه شیعه داشت و موجب اعمال فشارهای فوق العاده‌ای از سوی هیئت حاکمه بر شیعیان می‌شد، چنان‌که در اثر گسترش اقدامات قرمطیان، همانطور که قبلاً اشاره شد، ابن فرات، وزیر شیعی دربار عباسی، به اتهام همکاری با آنان برکنار و اعدام گردید^{۲۵۰} و نیز حسین بن روح، سومین نائب امام دوازدهم، مدت‌ها زندانی و گرفتار شد.^{۲۵۱} از این رو با توجه به اهمیت قرمطیان، در تحولات سیاسی این دوران، به فعالیت و عملکرد آنان اشاره‌ای می‌کنیم.

قرمطیان پیروان حمدان قرمط بودند و از این رو بدین نام خوانده شدند و عقیده داشتند بعد از امام صادق علیه السلام نواده او محمد بن اسماعیل، امام بر حق است^{۲۵۲}.

ص: ۱۱۹

حمدان قرمط و دوست او عبدان در قرن دوم هجری اولین فعالیت‌های خود را در عراق شروع کردند و به تدریج فعالیت‌های پیروانشان افزایش یافت. در قرن سوم هجری، پیروان حمدان قرمط، در دو منطقه فعالیت خود را متمرکز کردند: یکی در شام، به رهبری زکویه و دیگری در بحرین به ریاست ابو سعید جنابی که با توسعه قدرت خود به زودی بر نواحی‌ای در جنوب عراق و شرق شبه جزیره عرب سیطره یافت.

قرمطیان در بحرین^{۲۵۳} به حدود سال ۲۸۱ ق، با فعالیت شخصی به نام یحیی بن المهدی در ناحیه بحرین ظهور کردند که خود را فرستاده مهدی موعود معرفی می‌کرد. با گسترش فعالیت‌های او در ناحیه بحرین، ابو سعید حسن بن بهرام جنابی، از مردم ناحیه هجر، همکاری جدی خود را با یحیی بن المهدی آغاز کرد و پس از چندی جماعتی از اعراب و قرمطیان گرد او را گرفتند.^{۲۵۴} با افزایش قدرت ابو سعید در منطقه و سیطره بر آبادی‌های اطراف، او قطیف را بگرفت و به قصد تصرف بصره بارها به آنجا یورش برد و نبردهای سختی با سپاهیان المعتضد (خلافت ۲۷۹ - ۲۸۹ ق)^{۲۵۵} داشت؛ اما موفق به تصرف آن نشد، هرچند نواحی هجر، احساء، قطیف و طائف را به استیلا خود درآورد. ابو سعید در سال ۳۰۱ ق، به دست غلامانش کشته شد ابو طاهر سلیمان که جای پدر را گرفت،^{۲۵۶} در سال ۳۱۲ ق به بصره و کوفه یورش برد و آنجا را چپاول نمود^{۲۵۷} و پیروان او در جنوب عراق به غارت نواحی و کاروان‌ها دست می‌زدند و راه کاروان‌های حج را

^{۲۵۰} (۳). ر. ک: همین کتاب، فصل چهارم و قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۸۲.

^{۲۵۱} (۴). نویختی، فرق الشیعه، ص ۷۲.

^{۲۵۲} (۵). همان، ص ۱۰۵ و ص ۱۰۷.

^{۲۵۳} (۱). بحرین ناحیه‌ای در شرق جزیره عرب و در حاشیه خلیج فارس بود و شامل سرزمین‌های واقع بین بصره و عمان می‌گردید. برخی ناحیه بمامه را نیز جزو بحرین می‌دانستند که مرکز آن هجر بود و از شهرهای آن می‌توان قطیف و احساء را نام برد. ر. ک: یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۴۷- بحرین امروزی جزئی از سرزمین بحرین قدیم است.

^{۲۵۴} (۲). ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۴۹۳-۴۹۴.

^{۲۵۵} (۳). همان، ص ۴۹۹ و ص ۵۱۰.

^{۲۵۶} (۴). همان، ج ۸، ص ۸۳-۸۴.

^{۲۵۷} (۵). همان، ص ۱۵۵-۱۵۶.

بسته، آن‌ها را چپاول می‌کردند.^{۲۵۸} آنان بارها تا نواحی کوفه پیش آمدند و این شهر را مورد حملات خود قرار دادند بدین‌گونه وجود قرمطیان در منطقه، خطری جدی برای حکومت عباسی به‌شمار می‌رفت و مدت‌ها دولتمردان عباسی را به خود مشغول ساخته بود. طی سال‌های ۳۱۵ تا ۳۱۷ ق، فعالیت ابو طاهر جنابی شدت بیشتری یافت. وی دامنه اقدامات خود را به نواحی مرکزی و غربی شبه جزیره عرب نیز گسترش داد و در سال ۳۱۷ ق سپاهیان وی به مکه یورش آوردند و پس از غارت و کشتار بسیار، حجر الاسود را از کعبه جدا ساخته، به مرکز حکومت، در هجر، بردند^{۲۵۹} و تنها پس از ارسال نامه‌ای از جانب عبید الله المهدی، اولین خلیفه فاطمی در مغرب، ابو طاهر به بازگرداندن حجر الاسود و اموال کعبه اقدام کرد.^{۲۶۰} قرمطیان همچنان به فعالیت‌های قبلی خود ادامه می‌دادند و پس از مرگ ابو طاهر جنابی در سال ۳۳۲ ق برادرش ابو منصور احمد، رهبری قرمطیان را به دست گرفت و تا سال ۳۶۶ ق، سه نفر دیگر در بحرین امارت داشتند. از آن پس اداره حکومت به دست شورای بزرگان بود تا به سال ۴۷۰ ق، که اساس امارت قرمطیان به دست سلجوقیان برچیده شد.

در همان زمانی که ابو سعید جنابی در بحرین قدرت را به دست داشت، گروه‌های دیگری از قرمطیان، در نواحی مرکزی عراق و گروهی در نواحی شام، دست به فعالیت‌های مشابهی زدند. قرمطیان عراق از اتباع ابو سعید جنابی بودند؛ ولی قرمطیان شام را شخصی به نام زکریه بن مهرویه، که از داعیان این مذهب بود، رهبری می‌کرد. ابتدای کار او در عراق بود و سپس فعالیت‌های خود را به شام منتقل کرد. در سال ۲۸۹ ق، بعضی قبایل عرب شمال عراق با پسرش یحیی بیعت

کردند و از این پس، او رهبری قرمطیان را در شام به عهده گرفت. یحیی در سال ۲۹۰ ق، در حمله به دمشق و نبرد با یکی از سرداران خلیفه کشته شد و برادرش حسین، که به سبب داشتن خال بر صورتش، صاحب الشامه لقب داشت، جای او را گرفت.^{۲۶۱} صاحب الشامه برای توسعه نفوذ خود در منطقه، نبردهای مکرری با سرداران خلیفه داشت؛ اما ریاست او نیز چندان دوام نیاورد و در نبردی سخت با نیروهای خلیفه در سال ۲۹۱ ق، به اسارت درآمده و به قتل رسید.^{۲۶۲} زکریه که تا این زمان پنهان می‌زیست، بار دیگر شخصا رهبری قرمطیان را به دست گرفت و در نبردی سخت، سپاهیان خلیفه را به هزیمت راند؛^{۲۶۳} اما در سال ۲۹۴ ق و در نبردی دیگر به اسارت درآمده و به قتل رسید.^{۲۶۴} با مرگ او فعالیت قرمطیان شام نیز کاهش یافت. با این حال آنان تا حدود نیم‌قرن دیگر، در نواحی شمال عراق و در شام، در جولان بودند.

^{۲۵۸} (۱) ر. ک: همان، ص ۱۵۶ و ۱۶۰.

^{۲۵۹} (۲) همان، ص ۲۰۷.

^{۲۶۰} (۳) همان، ص ۲۰۸.

^{۲۶۱} (۱) نک: ابن اثیر، همان، ص ۵۱۱ و ص ۵۲۳.

^{۲۶۲} (۲) همان، ص ۵۳۱.

^{۲۶۳} (۳) همان، ص ۵۴۴-۵۴۶.

^{۲۶۴} (۴) همان، ص ۵۵۰.

ظهور قرمطیان در جهان اسلام، و اعمالی خشونت‌بار و غیراصولی که نسبت به دیگر مسلمانان داشتند، پیامدهایی ناگوار برای جامعه شیعی در پی داشت و به لحاظ اوضاع سیاسی و اجتماعی، آن را در موقعیت دشواری قرار می‌داد و مشکلاتی را برای شیعیان پدید می‌آورد که به بعضی از آن‌ها اشاره شد.

۲. حضور شیعیان در دربار عباسیان

چنان‌که پیشتر اشاره شد، حضور شخصیت‌های متنفذ شیعی در دستگاه خلافت عباسی سابقه‌ای دیرین داشت. در عصر غیبت صغری نیز برخی شخصیت‌های با نفوذ شیعه، در دربار عباسیان و امور اداری و حکومتی حضور فعال داشتند، که بر

ص: ۱۲۲

وضعیت سیاسی و اجتماعی شیعیان مؤثر بودند. اینان در عرصه‌های مختلف سیاسی و حکومتی فعالیت می‌کردند که از بالاترین مناصب دولتی یعنی وزارت و امیرالامرای آغاز می‌شد تا مشاغل دیوانی و فرمانداری و یا قضاوت. در ادامه به نقش و فعالیت اینان در عرصه‌های سیاسی و حکومتی این عصر می‌پردازیم.

الف) در مقام وزارت

وزارت پس از منصب خلافت عالی‌ترین مقام دولتی در حکومت عباسیان بود. این مقام دولتی، هم‌زمان با تشکیل حکومت عباسی، در تشکیلات دولتی اسلامی پدیدار شد. در دوره خلفای نخستین و در دولت امویان، وجود افرادی در کنار خلفا و حکام، که کارشان مشاوره و تبادل نظر با ایشان، و یا رسیدگی به فرامین و اوامر آنان بود، محرز و قطعی است، لیکن نامگذاری این افراد با عنوان وزیر و نهادینه شدن این مقام به عنوان یک منصب رسمی دولتی، به آغاز حکومت عباسیان برمی‌گردد.^{۲۶۵} از این پس مقام وزارت، بالاترین منصب دولتی در حکومت‌های اسلامی بود و وزیران در ادوار مختلف تاریخ حکومت‌ها، از موقعیت‌ها و اختیارات متفاوتی برخوردار بودند. اگرچه وزیران از جانب خلفا یا حکام تعیین می‌شدند، ولی گاه قدرت و نفوذ آنان به قدری فزونی می‌یافت که بر کلیه امور کشوری و حکومتی اشراف داشته و تدبیر امور، یکسره به دست ایشان می‌افتاد و در پاره‌ای موارد حتی خلفا و حکام نیز بازیچه دست این وزیران مقتدر قرار می‌گرفتند به گونه‌ای که عزل و نصب ایشان نیز به دست وزیران صورت می‌گرفت.^{۲۶۶} بدین گونه بود که منصب وزارت، میدان تاخت و تاز قدرت‌طلبان و

ص: ۱۲۳

^{۲۶۵} (۱). ر.ک: زیدان، تاریخ تمدن اسلامی، ص ۱۱۶.

^{۲۶۶} (۲). از این قبیل، موارد بسیاری را می‌توان در تاریخ حکومت‌های اسلامی ذکر کرد که به جهت ضعف و ناتوانی حکام، به دلایل مختلف از جمله کم سن و سال بودن یا بی‌تجربگی، وزیران بر آنان مسلط می‌شدند. در حکومت عباسی این وضعیت به خصوص از نیمه قرن سوم به بعد، به طور متناوب، تا انقراض این دولت وجود داشت.

جاه طلبانی شد که می‌کوشیدند از طریق رسیدن به مقامات بالا و به دست گرفتن قدرت مطلق در حکومت، به جلب کلیه منافع برای خود دست بزنند.

از اوایل قرن چهارم هجری، یعنی نیمه دوم غیبت صغری، باتوجه به وضعیت داخلی خلافت عباسی، برخی شخصیت‌های متنفذ سیاسی شیعه که از قبل در دستگاه حکومت عباسیان حضور داشتند، توانستند خود را به مقام وزارت خلیفه برسانند و در طی همین مدت کوتاه تا پایان غیبت صغری چند تن از ایشان در این منصب به فعالیت پرداختند که برخی برای مدتی کوتاه و بعضی برای چند دوره وزارت را برعهده داشتند.

اولین شخصیت شیعی که در این عصر به وزارت رسید، ابو الحسن علی بن فرات (۲۳۱-۳۱۲ ق) بود، که از مشهورترین چهره‌های سیاسی این دوران است.

ابو الحسن علی، فرزند محمد بن موسی و از خاندان بنی فرات، از خاندان‌های پر آوازه شیعه در سده‌های سوم و چهارم هجری بود. تنی چند از این خاندان در مناصب دیوانی و حکومتی در عراق و مصر اشتغال داشتند و تأثیر بسزایی در وقایع سیاسی این دوران به جا گذاشتند. علی‌رغم شهرت و نقش سیاسی اعضای این خاندان، اصل و نسب خانوادگی ایشان به درستی دانسته نشده است. چند تن از این خاندان شناخته شده هستند، از آن جمله ابو جعفر محمد بن موسی، که فرزندان او در مناصب مختلف دولتی اشتغال داشتند و پسر دوم وی، ابو الحسن علی مدت‌ها وزیر عباسیان بود. علی بن فرات از زمان ریاست برادرش ابو العباس بر دیوان خراج، کار در مناصب دولتی و حکومتی را شروع کرد و زیر نظر وی مشغول به کار گردید و پس از مرگ برادرش به ریاست این منصب گمارده شد.^{۲۶۷} او به زودی موقعیت ویژه‌ای در دربار عباسی یافت و پس از مرگ خلیفه المکتفی به سال ۲۹۵ ق، سهم زیادی در به خلافت رسیدن المقتدر داشت. اقدامات ابن

ص: ۱۲۴

فرات، در به حکومت رساندن المقتدر، سبب شد تا به محض استقرار او بر مسند خلافت، علی بن فرات را به وزارت خود تعیین کند. ابن فرات، در دوران خلافت المقتدر، سه بار به وزارت منصوب شد که نخستین بار آن از سال ۲۹۶ تا ۲۹۹ ق بود. او تلاش کرد به هر نحوی رقیبان و مخالفانش را با خود همراه، و یا از صحنه خارج سازد و تا حد زیادی موفق شد. در سال ۲۹۹ ق، شورش قرمطیان در عراق بالا گرفت. آنان با لشکرکشی به جنوب عراق، قصد تصرف بصره را داشتند که با اقدامات ابن فرات ناکام ماندند؛^{۲۶۸} اما اوضاع آشفته دربار عباسی به زودی موجبات عزل ابن فرات را فراهم کرد. او در سال ۲۹۹ ق با تحریک رقیبان درباری و به فرمان خلیفه عزل شد. وی را به همکاری با اعراب بادیه‌نشین^{۲۶۹} که آشوب‌هایی را برپا می‌کردند متهم نمودند. اختلافات مالی او و خلیفه نیز، وسیله‌ای برای تحریک خلیفه علیه وی شده بود.^{۲۷۰} ابن فرات زندانی و اموال

^{۲۶۷} (۱). صابی، الوزراء، ص ۲۸.

^{۲۶۸} (۱). همان، ص ۱۴۳ و مسکویه، همان، ج ۱، ص ۳۳-۳۴.

^{۲۶۹} (۲). قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۳۴.

^{۲۷۰} (۳). طبری، تاریخ طبری، ج ۲۰، ص ۱۴۵ و مسکویه، تجارب الامم، ج ۱، ص ۱۳.

زیادی از وی مصادره گردید؛^{۲۷۱} اما پس از یک سال با وساطت برخی هوادارانش از زندان آزاد شد و حتی خلیفه به جهت بی‌کفایتی وزیرش خواست تا او را به وزارت گمارد؛ ولی مخالفت‌های اطرافیانش مانع گردید. ابن فرات تا سال ۳۰۴ ق، پنهانی می‌زیست تا با حمایت و وساطت دوستانش در نزد خلیفه، بار دیگر در این سال به وزارت منصوب شد.^{۲۷۲} دوره دوم وزارت او (۳۰۴-۳۰۶ ق) طولی نکشید. او در این مدت اقدامات گسترده‌ای در سرکوب مخالفان و رقیبانش، و مدعیان حکومت، مانند بنی ساج که در حدود آذربایجان و جبال ادعای

ص: ۱۲۵

حکمرانی داشتند، ترتیب داد؛ اما این بار علاوه بر تحریکات درباریان، شورش لشکریان نیز که خواهان پرداخت مقرری به تأخیر افتاده خویش بودند، موجبات عزل او را فراهم کرد و بار دیگر او را روانه زندان ساخت.^{۲۷۳} کشاکش میان خاندان فرات و رقیبانشان، و به‌طور عمده خاندان جراح، برای بار سوم، در سال ۳۱۱ ق، منجر به دست یافتن ابن فرات به وزارت شد؛ ولی تلاش‌های او، برای تحکیم موقعیت خود سودی نبخشید و آشوب‌های قرمطیان در جنوب عراق بهانه جدیدی به دست مخالفانش داده بود. هنوز یک سال از آغاز وزارت او نگذشته بود که ابو طاهر جنابی قرمطی به کاروان حاجیان تاخته، بسیاری را کشت و به اسارت برد. تحریکات مخالفان و رقیبان ابن فرات علیه او، به‌گونه‌ای مؤثر افتاد که مردم بغداد، این گرفتاری‌ها را از وی می‌دیدند و او را همدست قرمطیان می‌پنداشتند. همین تحریکات، خلیفه را واداشت تا فرمان عزل او را صادر کند.

علی بن فرات، سپس زندانی گردید و پس از تحمل سختی‌های بسیار در زندان، همراه پسرش محسن اعدام شد.^{۲۷۴}

علی بن فرات، وزیری کاردان و به‌ویژه در امور مالی بسیار ماهر بود. اوضاع آشفته و بحرانی دربار عباسیان در این دوره، وی را با دشمنی‌ها و رقابت‌های شدیدی روبرو ساخت که بی‌شک تشیع او و گرایشش به استفاده از عناصر شیعی در امور سیاسی، در بروز این دشمنی‌ها بی‌تأثیر نبود و همین دشمنی‌ها و گرفتاری‌های او، به‌ویژه، مقابله و سرکوب دشمنانش، موجب شد تا خصلت‌های پسندیده و ستوده‌اش را از دست بدهد. از ابن فرات در دوره نخست وزارتش همه جا به نیکی یاد شده است و درباره بخشش‌ها و کرامت او داستان‌ها آورده‌اند و او

ص: ۱۲۶

را هم‌پایه برمکیان برشمرده‌اند.^{۲۷۵} از ویژگی‌های اخلاقی او رسیدگی به اوضاع و احوال نزدیکان و اطرافیانش بود. ابن مقله، که بعدها به مقام وزارت رسید، گویا در ابتدا پیشکار ابن فرات بود و به او خدمت می‌کرد. وی نقل می‌کند که در همان روزگار،

^{۲۷۱} (۴). قرطبی، همان و صابی، الوزراء، ص ۳۵-۳۶.

^{۲۷۲} (۵). همان.

^{۲۷۳} (۱). ر. ک: قرطبی، همان، ص ۷۶.

^{۲۷۴} (۲). ر. ک: قرطبی، همان، ص ۸۳.

^{۲۷۵} (۱). ر. ک: تنوخی، نشوار المحاضرة، ج ۲، ص ۳۳ و ابن اثیر، اللباب، ج ۲، ص ۱۹۹.

وضعیت مالی او بسیار نابسامان بود و علی بن فرات وزیر، که از این امر آگاهی داشت، اموال زیادی به او بخشید و همین امر، عاملی برای پیشرفت و ترقی ابن مقله گردید، به گونه‌ای که تا مقام وزارت پیش رفت.^{۲۷۶}

علی بن فرات به عالمان و طالبان علم، عنایت و توجه خاصی داشت و برای آنان مقرری‌هایی تعیین می‌کرد.^{۲۷۷} او هم‌چنین به وضعیت عمومی مردم رسیدگی می‌نمود. گفته شده است که در خانه‌اش به نیازمندان اطعام می‌کرد و حاجات مردم را برآورده می‌ساخت.^{۲۷۸} به قولی پنج هزار تن را تحت حمایت مالی خود داشت و به ایشان مستمری می‌پرداخت.^{۲۷۹} او هم‌چنین به امور عام المنفعه، که برای سامان دادن به وضعیت عمومی جامعه ضروری بود، توجه داشت؛ به‌طور مثال در سال ۳۱۱ ق، در بغداد بیمارستانی ساخت و از اموال خود، بودجه ماهیانه‌ای به مبلغ دویست دینار برای آن مقرر کرد.^{۲۸۰} ابن فرات توجه خاصی به علویان داشت و اموالی را به ایشان اختصاص داده بود^{۲۸۱} و از آنان حمایت می‌کرد. گفته شده است که او حتی به یکی از سرداران لشکر، که از سرکوب علویان مصر بازمی‌گشت. اجازه ورود به بغداد نداد تا این‌که همه اموالش را مصادره نمود و به گونه‌ای عمل کرد که

ص: ۱۲۷

از لطف و عنایت خلیفه محروم گردد.^{۲۸۲} این اقدامات او سبب افزایش شمار امامیان در بغداد می‌شد.^{۲۸۳} ابن فرات هم‌چنین با حسین بن روح، نائب امام دوازدهم در ارتباط بود و کمک‌های مالی به او می‌رسانید. در دوران وزارت او کسی نمی‌توانست به ابن روح آزاری برساند.^{۲۸۴} ابن فرات می‌کوشید تا توصیه‌های وی را درباره شیعیان به کار بندد و در همین راستا مناصب و مشاغل در دربار و امور دولتی به آنان می‌سپرد.^{۲۸۵}

او علاوه بر پسران خود، کسان دیگری از خاندان نوبختی و دیگر شیعیان را به مشاغل دولتی و حکومتی می‌گمارد و بدین ترتیب، در دوران وزارت او وضعیت نسبتاً مناسبی برای شیعیان فراهم شده بود که می‌توانستند از آن، در جهت نشر و احیای تشیع بهره ببرند؛ ولی دوره‌های کوتاه‌مدت و منقطع وزارت او، این فرصت مناسب را از بین می‌برد به‌خصوص که او در دوره‌های دوم و سوم وزارتش به شدت رفتار درگیری‌های داخلی و رقابت میان امیران درباری شده بود.

^{۲۷۶} (۲). همان، ج ۲، ص ۱۲۰.

^{۲۷۷} (۳). ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۴۲۳.

^{۲۷۸} (۴) - ذهبی، سير اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۴۷۶.

^{۲۷۹} (۵). همان، ص ۴۷۶.

^{۲۸۰} (۶). ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۳، ص ۲۲۰.

^{۲۸۱} (۷). ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۱۹.

^{۲۸۲} (۱). قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۶۸.

^{۲۸۳} (۲). اقبال، خاندان نوبختی، ص ۹۷-۹۸.

^{۲۸۴} (۳). همان.

^{۲۸۵} (۴). جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۹۸.

از دیگر شخصیت‌های شیعی در این عصر، که مدتی مقام وزارت را به دست داشت، ابو الفتح فضل بن جعفر، برادرزاده علی بن فرات وزیر بود. فضل بن جعفر از شخصیت‌های برجسته سیاسی در این دوران، و دومین چهره نام‌آور خاندان فرات است که به ابن فرات دوم شهرت یافت. به نظر می‌رسد، آغاز فعالیت‌های وی در مشاغل حکومتی، پس از مرگ پدرش ابو الخطاب جعفر بود، که ریاست دیوان خراج مشرق و مغرب را به عهده داشت و او از جانب ابن فرات وزیر، به

ص: ۱۲۸

جای پدرش به همان منصب گمارده شد.^{۲۸۶} فضل بن جعفر در دوره‌های مختلف وزارت علی بن فرات، در مشاغل مختلف دولتی حضور داشت. از سال ۳۱۵ ق، که پس از یک دوره دوری از کارهای سیاسی و حکومتی، بار دیگر کارهای حکومتی خویش را آغاز کرد، فعالیت‌های سیاسی وی پررنگ‌تر گردید تا حدی که به عنوان یکی از نامزدهای مقام وزارت به شمار می‌آمد؛ اما شهرت تشیع بنی فرات و سابقه سیاسی خاندان او در کنار تمایل به قرمطیان، خلیفه را از اعطای این منصب به او بازداشت.^{۲۸۷} با این حال خلیفه المقتدر، در آخرین سال حکومتش در ۳۲۰ ق، او را به وزارت خود منصوب کرد. وزارت فضل بن فرات، که در دوره‌ای پر آشوب این منصب را به دست گرفته بود، چندان دوام نیافت و با کشته شدن خلیفه به دست شورشیان داخلی، در همین سال، پایان یافت.^{۲۸۸}

در زمان خلیفه جدید القاهر (خلافت ۳۲۰-۳۲۲ ق)، او نخست به ریاست برخی دیوان‌ها گمارده شد و خلیفه قصد داشت وزارت را به او دهد اما فضل بن فرات، که از گرفتار شدن به سرنوشت وزیران پیشین بیمناک بود، آن را نپذیرفت.^{۲۸۹} پس از آن بود که با سعایت بعضی از دشمنانش دستگیر و زندانی گردید؛ ولی به زودی القاهر از خلافت برکنار شد و الراضی بالله به مسند خلافت نشست و فضل بن فرات را به مشاغل حکومتی منصوب کرد.^{۲۹۰} خلیفه الراضی، که به شدت از جانب وزیران و امیر درباری و به ویژه امیر الامراء، ابن رائق، تحت فشار بود، امیدوار بود که با کمک فضل بن فرات از این وضعیت رهایی یابد؛ لذا در سال ۳۲۵

ص: ۱۲۹

ق او را به وزارت گمارد.^{۲۹۱} فضل بن فرات در دوره وزارتش با مشکلات بسیاری روبرو بود. وضعیت آشفته دستگاه حکومتی بغداد و جنگ و نزاع شدید و دائمی امرا برای به دست گرفتن قدرت مطلق، زمینه هرگونه فعالیت سازنده‌ای را از بین برده بود. دسیسه‌ها و نیرنگ‌های دولتمردان که امری عادی در این دوره محسوب می‌شد و موجب بدبختی و هلاکت افراد زیادی گردید،

^{۲۸۶} (۱). قرطبی، همان، ص ۴۴.

^{۲۸۷} (۲). صابی، الوزراء، ص ۳۴۱.

^{۲۸۸} (۳). قرطبی، همان، ص ۷۴.

^{۲۸۹} (۴). مسکویه، تجارب الامم، ج ۱، ص ۲۷۲.

^{۲۹۰} (۵). ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۲۸۳.

^{۲۹۱} (۱). ابن اثیر، همان، ص ۳۲۸ و مسکویه، همان، ص ۳۶۷.

مانع سامان بخشیدن به این وضعیت پریشان بود و همین امر، در نهایت به برکناری فضل بن فرات از وزارت در سال ۳۲۶ ق منجر شد. او اندکی بعد درگذشت، درحالی که خلیفه عباسی قصد داشت او را دوباره به منصب وزارت بازگرداند.^{۲۹۲} فضل بن فرات را به دانش و پاکدامنی و دینداری ستوده و از بزرگان بنی فرات خوانده‌اند و حتی رقیبانش به کاردانی و کفایت او در امور دیوانی اقرار داشتند.^{۲۹۳} او مباحثات علمی میان دانشمندان و اندیشمندان ترتیب می‌داد که از برخی از آن‌ها یاد شده است.^{۲۹۴} او در آخرین سال‌های زندگانی حسین بن روح، نائب سوم امام دوازدهم، و آغاز نیابت علی بن محمد سمری وزارت کرد. او در عرصه سیاسی با همان گرفتاری‌های ابن فرات اول روبرو بود و گذشته از درگیری‌هایی که با رقیبان و مخالفان درباری خود داشت، آوازه و شهرت تشیع وی و خاندانش پیوسته برای او مشکلاتی بوجود می‌آورد، چنان‌که به آن اشاره‌ای شد. اگرچه نفوذ و قدرت فضل بن فرات همانند ابن فرات اول نبود، با این حال نبایستی تأثیر و موقعیت سیاسی وی را بر جامعه شیعه نادیده گرفت. حضور سیاسی بنی فرات در حکومت عباسیان، در واقع با مرگ فضل بن فرات، آخرین وزیر منتخب از این خاندان به آخر رسید.

ص: ۱۳۰

از دیگر شخصیت‌های شیعی که در این دوران فعالیت‌های سیاسی گسترده‌ای داشته و به مقام وزارت دست یافت، ابو عبد الله احمد بن حسن بریدی (م ۳۳۲ ق) بود. خانواده او از خاندان‌های متنفذ سیاسی در این دوران به شمار می‌رفت و پدرش از کارمندان دولتی در بصره بود. بریدیان مدت‌ها در جنوب عراق و خوزستان، در کارهای حکومتی اشتغال داشتند و در دوران وزارت علی بن مقله (۳۱۶-۳۱۸ ق) کارشان بالا گرفت و قدرت سیاسی زیادی یافتند و پیشرفت زیادی نمودند تا به تدریج به مقام وزارت دست پیدا کردند. در سال ۳۲۷ ق، ابو عبد الله بریدی از جانب خلیفه الرازی بالله (م ۳۲۹ ق) به وزارت گمارده شد؛ اما در این منصب دوامی نیافت و یک سال بعد برکنار گردید.^{۲۹۵} این زمان دوران پر آشوب و فتنه‌ای بود که همه امیران درباری، باتوجه به ضعف خلیفه عباسی، در اداره امور بر سر دست یافتن به قدرت بیشتر تلاش می‌کردند و باهم رقابت می‌نمودند، از این‌رو ابو عبد الله بریدی نیز، طی مدت کوتاه وزارتش، پیوسته به نزاع با رقیبان سیاسی خود بر سر دستیابی به مقام امیر الامرای مشغول بود.^{۲۹۶} ابو عبد الله بریدی پس از برکناری از وزارت نیز فعالیت‌های سیاسی خود را دنبال کرد. او که در پی کسب مقام قبلی خود بود. با سپاهی به بغداد یورش آورده، آن را تصرف کرد؛ ولی به سبب شورش سپاهیان ناچار به ترک شهر گردید.^{۲۹۷} این وضعیت تا سال ۳۲۹ ق ادامه داشت تا اینکه او در این سال با حمایت محمد بن رائق، امیر الامراء،

^{۲۹۲} (۲) - مسکویه، همان، ج ۱، ص ۴۰۹.

^{۲۹۳} (۳) - ر. ک: همان، ص ۲۴۴ و قرطبی، همان، ص ۱۷۳ و ابن اثیر، همان، ص ۱۸۴.

^{۲۹۴} (۴) - ابو حیان توحیدی، الامتاع والمؤانسه، ص ۱۰۷-۱۲۸.

^{۲۹۵} (۱) - ابن اثیر، همان، ص ۳۵۴.

^{۲۹۶} (۲) - ر. ک: همان.

^{۲۹۷} (۳) - ابن اثیر، همان، ص ۳۷۱.

بار دیگر وزارت خلیفه الرازی را به دست گرفت، ولی این وزارت او نیز دیری نپایید؛^{۲۹۸} زیرا اینک او با رقیبان سیاسی جدیدی یعنی

ص: ۱۳۱

حمدانیان مواجه گردید که همانند او مدعی مقام امیر الامرای بودند.

نزاع بریدیان با خلیفه و امیر الامراء از یک سو و با حمدانیان از سوی دیگر قدرت آنان را به تحلیل برد و اختلافات داخلی میان آنان را برانگیخت. ابو عبد الله بریدی در سال ۳۳۲ ق، پس از درگیری‌های سخت با برادرانش درگذشت.^{۲۹۹} حضور او در عرصه وزارت، تأثیر مثبت و سازنده‌ای بر وضعیت شیعیان و جامعه شیعه نداشت. وضعیت سیاسی آشفته این دوران و درگیری و نزاع‌های مستمر میان امیران درباری، زمینه هرگونه فعالیت مفید و سازنده را از وی سلب کرده بود.

از سوی دیگر دلیل و مدرکی دال بر ارتباط وی و سایر خاندان بریدی با نائبان و وکیلان امام دوازدهم، یا عالمان و بزرگان شیعه در دست نیست و این امر، این نکته را تقویت می‌کند که عملکرد سیاسی وی و خاندانش تأثیری در بهبود اوضاع سیاسی و اجتماعی شیعیان نداشت.

ب) در منصب امیر الامرای

امیر الامرای بالاترین منصب دولتی و حکومتی در دستگاه خلافت عباسی بود که بر کار همه مقامات و نهادهای دولتی، اشراف و نظارت داشت. تأسیس این منصب به دوران خلافت الرازی بالله (خلافت ۳۲۲-۳۲۹ ق) می‌رسد. او در سال ۳۲۴ ق، محمد بن رائق را به این منصب گمارد و اداره تمامی امور مالی و اداری و نظامی کشور و تعیین عاملان و دیوانیان را در حوزه اختیارات وی قرار داد و از آن پس نام ابن رائق، در کنار نام خلیفه در خطبه‌ها ذکر می‌شد.^{۳۰۰} بدین ترتیب امیر الامراء همه امور را به دست گرفت و تا حد زیادی مقام وزارت را تحت الشعاع قرار داد و از وزارت جز نامی باقی نماند.^{۳۰۱} تأسیس این منصب جدید، به منظور

ص: ۱۳۲

رفع مشکلات موجود در وضعیت داخلی دربار عباسی و کاستن از دخالت درباریان در اداره حکومت بود، اما این اقدام هم در سامان بخشیدن به وضعیت آشفته این دوره کمکی نکرده، بلکه به آن شدت داد، به گونه‌ای که خلیفه عباسی به صورت بازیچه‌ای در دست امیر الامراء درآمد و منصب جدید نیز عرصه نزاع درباریان، برای کسب این موقعیت جدید گردید.

^{۲۹۸} (۴). همان، ص ۳۹۰.

^{۲۹۹} (۱). مسکویه، همان، ج ۲، ص ۸ و ابن اثیر، همان، ص ۴۰۹.

^{۳۰۰} (۲). مسکویه، همان، ج ۱، ص ۳۵۱.

^{۳۰۱} (۳). ابن طقطقی، الفخری، ص ۳۸۳ و ابن خلدون، العبر، ج ۳، ص ۸۳۹.

حضور و فعالیت سیاسی شیعیان، در دستگاه خلافت عباسی، زمینه را برای رسیدن آنان به منصب امیر الامرایی هم فراهم ساخته بود. از آن میان ابو عبد الله بریدی تلاش زیادی کرد تا به این منصب دست یابد و بدین منظور جنگ و نزاع‌های بسیاری با درباریان داشت؛ ولی موفق نشد. رقیب او ناصر الدوله، حسن بن عبد الله حمدانی (م ۳۵۲ ق)، که عنوان حکومت موصل و جزیره را در دست داشت، در این امر توفیق بیشتری داشت. وی که نقش زیادی در تحولات سیاسی اواخر عصر غیبت صغری بازی کرد، درگیری‌هایی با ابو عبد الله بریدی، بر سر وزارت و امیر الامرایی داشت. او در سال ۳۳۰ ق، از جانب خلیفه جدید، المتقی (خلافت ۳۲۹-۳۳۳ ق)^{۳۰۲}، ناصر الدوله لقب گرفت و به امیر الامرایی گمارده شد و مقر حکومتش را از موصل به بغداد بغداد منتقل نمود. او مدت یک سال در منصب امیر الامرایی باقی بود و در این مدت پیوسته با نابسامانی‌های داخلی دولت و مشکلات خارجی درگیری داشت. در داخل، وجود رقیبان و مدعیان امیر الامرایی، عرصه را برای تدبیر و اداره امور تنگ کرده بود و بیرون از دربار، ظهور قدرت‌های سیاسی جدید، چون آل زیار و آل بویه، وضعیت سیاسی را دشوارتر می‌ساخت. از میان مدعیان امیر الامرایی، دو تن رقیبان سرسخت ناصر الدوله بودند. یکی ابو عبد الله بریدی بود که به جهت اختلافات خانوادگی و

ص: ۱۳۳

درگیری‌های فرسایشی طولانی، قدرت خود را از دست داده بود و دیگری، یکی از امیران ترک‌نژاد دربار، به نام توزون بود، که به سختی با ناصر الدوله بر سر این منصب نزاع داشت و در نهایت وی به سال ۳۳۱ ق، با شکست نیروهای حمدانیان وارد بغداد شد و از جانب خلیفه المتقی، که هیچ اختیاری در اداره امور نداشت، به جای ناصر الدوله به امیر الامرایی منصوب گردید^{۳۰۳} و دوران کوتاه امارت ناصر الدوله حمدانی به سرآمد. وی از این پس به موصل بازگشته، در تحکیم پایه‌های حکومت مستقل خود بر جزیره تلاش کرد و منصب امیر الامرایی، یک چند در دست امرای ترک‌نژاد درباری، توزون و پس از او ابن شیرزاد، بود تا با بر آمدن آل بویه و استیلا آنان بر بغداد در سال ۳۳۴ ق، این منصب از آن امیر شیعی مذهب ابن خاندان، احمد معز الدوله (م ۳۵۶ ق) گردید. به هر تقدیر اگرچه امیران شیعه مذهب توانستند مدت قابل توجهی بر این مسند باقی بمانند و عملکرد چشمگیری داشته باشند، حضور آنان در این عرصه نشان‌دهنده پیشرفت و توسعه سیاسی شیعیان در این عصر می‌باشد که تا حد دستیابی به بالاترین مقامات حکومتی پیش رفتند.

ج) در مناصب اداری و حکومتی

در عصر غیبت صغری با توجه به موقعیت سیاسی‌ای که برای شیعیان فراهم شده بود، به‌ویژه از نیمه دوم این عصر، که به سبب اوضاع داخلی حکومت عباسی، این موقعیت سیاسی توسعه بیشتری یافت، شماری از شخصیت‌های شیعه مذهب، در مناصب اداری و حکومتی عباسیان نفوذ کرده و تصدی برخی امور را به دست گرفتند. این امر در تغییر وضعیت عمومی شیعیان بی‌تأثیر نبود، به‌خصوص که در بین این شخصیت‌های متنفذ سیاسی، افرادی چون نائب خاص امام دوازدهم

^{۳۰۲} (۱). ابن اثیر، همان، ص ۳۸۲.

^{۳۰۳} (۱). ابن اثیر، همان، ص ۳۹۹.

و یا برخی چهره‌های علمی و ممتاز تشیع در این دوران به چشم می‌خورند. به طور معمول بسیاری از کسانی که به مناصب اداری و حکومتی راه یافتند از افرادی بودند که با مقامات بالای حکومت وابستگی داشتند، مانند اعضای خاندان فرات، نوبختی و بریدی.

آل فرات

بنی فرات از خاندان‌های مشهور شیعه مذهب در عصر غیبت بودند و دو تن از وزیران این دوران که نقش زیادی در تحولات سیاسی این چند دهه بازی کردند، از همین خاندان برآمدند. پیشتر، در گفتگو از وزارت علی بن فرات، درباره این خاندان، و اصل و نسب و سابقه تشیع ایشان نکاتی گفته شد. بزرگ این خاندان، در قرن سوم هجری، ابو جعفر محمد بن موسی بن حسن بن فرات بود که تاریخ زندگانی او به درستی دانسته نیست و اولین بار نوبختی در شرح فرقه نصیری^{۳۰۴} از وی به عنوان یار و پشتیبان نزدیک ابن نصیر، بنیانگذار این فرقه یاد کرده است.^{۳۰۵} ظاهراً از همین زمان، یعنی پیش از غیبت صغری، فعالیت‌های او در عرصه سیاسی و امور دولتی آغاز شد. او با وزیر خلیفه المعتمد حسن بن مخلد بن جراح (م ۲۶۳ ق) دوستی داشت و از این طریق در دستگاه دولتی مشاغلی یافت^{۳۰۶} و نیز مدتی کارگزار دولتی در ماسبدان و نهاوند بود.^{۳۰۷} تاریخ وفاتش به درستی معلوم نیست و گویا در فاصله درگذشت امام عسکری علیه السلام (م ۲۶۰ ق) و محمد بن نصیر

(م ۲۷۰ ق)، از دنیا رفته است.^{۳۰۸} چند تن از فرزندان او به ریاست دیوان‌ها و مقام وزارت دست یافتند.

اولین شخصیت برجسته سیاسی این خاندان در عصر غیبت صغری، ابو العباس احمد (۲۳۶ - ۲۹۱ ق)، فرزند بزرگ محمد بن محمد بن موسی بن فرات، و از یاران امام حسن عسکری علیه السلام بود که روایاتی از ایشان نقل کرده و دارای تألیفاتی نیز می‌باشد.^{۳۰۹} برخی معتقد بودند که محمد بن نصیر، به هنگام مرگ او را به جانشینی برگزید. زندگی سیاسی ابو العباس احمد، از زمان پدرش آغاز شد و گویا با وساطت او، که با حسن بن مخلد وزیر، دوستی داشت به امور دیوانی راه یافت و تا سال‌ها بعد از مرگ پدرش در این منصب باقی بود؛ اما در سال ۲۷۸ ق، به دنبال گرفتار شدن وزیر، او نیز از منصب خود برکنار شده،

^{۳۰۴} (۱). نصیری یکی از فرقه‌های شیعه بودند که عقاید غلوآمیزی داشتند. بنیان‌گذار این فرقه، محمد بن نصیر نمیری بود که به الوهیت امام دهم علیه السلام قائل شد و خود را رسول او نامید و پس از شهادت امام عسکری علیه السلام مدعی مقام باییت گردید. نوبختی، فرق الشیعه، ص ۸۷ و طوسی، الغیبه، ص ۲۲۴.

^{۳۰۵} (۲). نوبختی، فرق الشیعه، ص ۸۷.

^{۳۰۶} (۳). همدانی، تکملة تاریخ الطبری، ص ۴۶ و مسکویه، همان، ص ۱۵.

^{۳۰۷} (۴). بجنوردی، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۳۸۳.

^{۳۰۸} (۱). همان.

^{۳۰۹} (۲). اشعری، المقالات و الفرق، ص ۱۰۱.

همراه برادرش ابو الحسن علی زندانی گردید.^{۳۱۰} اندکی بعد، در سال ۲۷۹ ق، با روی کار آمدن المعتضد عباسی (خلافت ۲۷۹-۲۸۹ ق)، این دو برادر در پی جریانات سیاسی داخلی و با وساطت بعضی دوستانشان در نزد وزیر، آزاد شدند. ابو العباس پس از رهایی از زندان، به زودی به وضعیت مالی دولت سامان بخشید و به پاداش این خدمت، ریاست دیوان خراج و ضیاع را دریافت کرد.^{۳۱۱} دیوان جدیدی را به نام دیوان الدار پدید آورد که حاصل ادغام دیوان عالی ولایتی مشرق و مغرب و دیوان سواد بود و خود ریاست آن را به عهده گرفت و برادرش ابو الحسن علی را به نیابت خود گمارد.^{۳۱۲}

ص: ۱۳۶

در همین زمان دو تن از خاندان بنی جراح، که اعضای این خاندان، پیوسته با بنی فرات در نزاع و ستیز بودند، به نام‌های محمد بن داوود و علی بن عیسی (وی چندین بار مقام وزارت را به دست آورد و جای بنی فرات را گرفت)، در این دیوان زیر نظر وی کار می‌کردند. ابو العباس در دوران ریاست دیوان خراج، به سبب دقت در محاسبه درآمد شهرها و کشف برخی سوءاستفاده‌های کارگزاران دولتی، و مهارت خاصش در امور مالی، دشمنان بسیاری بر ضد خود برانگیخت.^{۳۱۳} وثاقت و اطمینان خلیفه المعتضد به وی در امور مالی به حدی رسید که حتی امور مالی مربوط به وزیر را نیز زیر نظر وی قرار داد^{۳۱۴} و پس از مرگ عبید الله بن سلیمان وزیر، در سال ۲۸۸ ق، قصد داشت منصب وزارت را به او دهد؛ اما مخالفت برخی از درباریان، وی را از این کار منصرف ساخت.^{۳۱۵} چه بسا علت این مخالفت‌ها تشیع وی بود. در همین زمان برخی دیگر از رقیبان درباری وی با سعایت نزد خلیفه، در صدد بودند تا وی را از منصب مهم خود برکنار و زندانی کنند که در این امر توفیقی نیافتند. ابن فرات، علی‌رغم اتهاماتی که درباره سوءاستفاده‌های مالی به وی نسبت می‌دادند، همچنان در کار محاسبات مالی دقیق و سخت‌گیر بود و از امضا سند اقطاعات بی‌جایی که خلیفه، وزیر و امراء به اطرافیان خود می‌دادند، خودداری می‌کرد و همواره بیمناک بود که این بخشش‌ها سبب کاهش درآمد دولت و تأخیر در پرداخت مقرری سپاه و بروز آشوب شود. او حتی از امضای سند زمینی که خلیفه به یکی از کنیزان خود بخشیده بود سرباز زد.^{۳۱۶} در ایام او درآمد دولت فزونی یافت و کاردانی و جدیت او و سخت‌گیری در امور مالی

ص: ۱۳۷

موجب شد تا کسان بسیاری زبان به ستایش او بکشایند.^{۳۱۷}

^{۳۱۰} (۳). ر.ک: طبری، تاریخ، ج ۱۰، ص ۲۲.

^{۳۱۱} (۴). صابی، الوزراء، ص ۱۳ و ۱۴ و ۸۷.

^{۳۱۲} (۵). همان، ص ۱۴۸.

^{۳۱۳} (۱). همان، ص ۱۹۱-۱۹۳.

^{۳۱۴} (۲). همان، ص ۲۰۷.

^{۳۱۵} (۳). ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۹۱.

^{۳۱۶} (۴). صابی، همان، ص ۱۹۹-۲۰۲.

^{۳۱۷} (۱). ر.ک: همان، ص ۲۰۵-۲۰۸.

احمد بن فرات مردی فقیه بود برخی او را داناترین مردم به فقه مذاهب اسلامی دانسته‌اند. وی در ادبیات و شعر نیز دست داشت و خود شعر می‌سرود و خصلت‌های پسندیده‌اش موجب شده بود تا شاعران ممتاز این دوره مانند ابن معتز و بحتری او را ستایش کنند.^{۳۱۸} او در سال ۲۹۱ ق درگذشت و برخی برآنند که با توطئه قاسم بن عبید الله وزیر، مسموم گردید.^{۳۱۹} از پسران احمد، فقط درباره ابو الخطاب عباس (۲۵۸-۳۳۸ ق) اطلاعات اندکی در دست است که چندان در کارهای سیاسی دخالت نداشت. گویا یک‌بار که منصب وزارت به وی پیشنهاد شده بود از پذیرفتن آن خودداری کرد،^{۳۲۰} هرچند در زمان وزارت عمومی خود ابو الحسن علی بن فرات، ظاهراً در ارتباط نزدیکی با او بود و او را از شایعاتی که به سبب تحریکات دشمنانش در میان مردم رواج داشت، آگاه می‌کرد.^{۳۲۱}

مشهورترین چهره سیاسی این خاندان و شخصیت سیاسی شیعه در این زمان، ابو الحسن علی بن محمد بن موسی بن فرات وزیر (۲۴۱-۳۱۲ ق)، فرزند دیگر محمد بن موسی بن فرات بود که پیشتر درباره فعالیت‌های سیاسی او در مناصب مختلف دیوانی و اداری، تا تصدی مقام وزارت صحبت شد. حضور وی در دستگاه حکومت، زمینه را برای ورود شیعیان به عرصه‌های سیاسی و حکومتی فراهم ساخته بود. ابو الحسن با استفاده از نفوذ و قدرت سیاسی خود، افرادی را در مشاغل اداری و مناصب دولتی به کار می‌گمارد. او سه پسر خود حسین، فضل و محسن را به کارهای دیوانی وارد ساخت و مشاغل دولتی داد. در این میان محسن

ص: ۱۳۸

موقعیت برتری نسبت به برادرانش داشت. و در سال ۲۹۷ ق، از جانب پدرش، ریاست دیوان مغرب را یافت که پیشتر عمومی او، جعفر بن محمد بر آن ریاست می‌کرد.^{۳۲۲} گویا در دوره دوم وزارت پدرش هم، همین منصب را عهده‌دار بود؛ زیرا اندکی پس از عزل علی بن فرات از وزارت، وی را که ریاست دیوان مغرب را داشت و گریخته بود، گرفتار ساختند. در سومین دوره وزارت ابن فرات، او بر همه امور مربوط به پدر سالخورده‌اش اشراف داشت و بر کلیه دیوان‌ها ریاست می‌نمود؛ اما خشونت و اخلاق ناپسند او، نارضایتی دیوانیان و مردم را برمی‌انگیخت.^{۳۲۳} این کردارها، شاید واکنشی در برابر آزارهایی بود که وی و پدرش به هنگام برکناری از مقامات خود و زندانی شدن دیده بودند.^{۳۲۴} به‌رحال او بر دشمنان پدرش و رقیبان خود سخت می‌گرفت، اموال برخی را مصادره می‌کرد و برخی را هلاک می‌ساخت. به نظر می‌رسد پرداختن به امور سیاسی، محسن بن فرات را از بینش اعتقادی صحیح منحرف ساخته بود، به‌طوری که با برخی چهره‌های منفی و منحرف شیعه ارتباط داشت. محمد بن علی شلمغانی، معروف به ابن ابی عزافر، مؤسس فرقه عزاقریه، که از مدعیان باییت بود و انحراف بزرگی را در این

^{۳۱۸} (۲). ر. ک: همان، ص ۸۶ و ۸۷ و ... و دیوان بحتری، قصیده ۲۴۰.

^{۳۱۹} (۳). همان، ص ۱۵۲ و تنوخی، نشوار المحاضره، ج ۳، ص ۲۷۱.

^{۳۲۰} (۴). خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۱۵۹.

^{۳۲۱} (۵). مسکویه، تجارب الامم، ج ۱، ص ۵۲.

^{۳۲۲} (۱). صابی، همان، ص ۲۹۲.

^{۳۲۳} (۲). مسکویه، تجارب الامم، ج ۱، ص ۱۲۵.

^{۳۲۴} (۳). ر. ک: تنوخی، نشوار المحاضره، ص ۲۲۹.

عصر پدید آورد، با وی در ارتباط بود. محسن او را در دستگاه وزارت وارد کرده، از وجود او برای از میان بردن رقیبانش بهره می‌گرفت^{۳۲۵} و در مقابل، شلمغانی تحت حمایت‌های محسن، به فعالیت خود توسعه می‌داد؛ اما قدرت محسن دوام چندانی نداشت. با عزل پدرش از وزارت، وی نیز گرفتار و زندانی شد و پس از آزار و شکنجه فراوان، که به منظور دست یافتن بر اموال و دارایی‌های

ص: ۱۳۹

پنهان او صورت گرفت، به قتل رسید.^{۳۲۶} محسن بن فرات، برخلاف پدرش که چهره‌ای مورد احترام و ستودنی بود، نزد مردم و درباریان شخصیتی منفور داشت. او در زمان وزارت خویش، به جز فرزندان، به کسان دیگری نیز مشاغل دولتی داد؛ از آن جمله محمد بن علی بزوفری بود که او را به حکومت برخی نواحی واسط منصوب کرد.^{۳۲۷}

از شخصیت‌های دیگر این خاندان، که در دستگاه حکومت عباسیان نفوذ داشت، ابو الخطاب جعفر برادر علی بن فرات وزیر است. او در روزگار المعتضد عباسی، از جانب وزیر، عامل خراج برخی شهرها بود و زمانی که علی بن فرات در سال ۲۹۶ ق به وزارت رسید، ریاست دیوان خراج مشرق و مغرب را به او سپرد. ابو الخطاب مدت یک سال تصدی ریاست این دیوان را داشت و در سال ۲۹۷ ق درگذشت. محسن پسر ابن فرات وزیر، داماد همین جعفر بن فرات بود که منصب او را هم پس از وی تصدی کرد.^{۳۲۸} برخی نام وی را در زمره دانشمندان ذکر کرده‌اند^{۳۲۹} و نیز گفته شده یک‌بار او را برای تصدی منصب وزارت فراخواندند؛ ولی نپذیرفت.^{۳۳۰} ابو الخطاب پسری به نام ابو الفتح فضل داشت، که از چهره‌های سیاسی برجسته این عصر است. او ظاهراً فعالیت‌های سیاسی خود را، پس از مرگ پدرش، و از زمان وزارت علی بن فرات آغاز کرد و در دوران وزارت‌های سه‌گانه وی، ریاست دیوان الدار، دیوان مشرق و مغرب، را عهده‌دار بود^{۳۳۱} و حتی پس از قتل ابو الحسن، پس از یک دوره، دوری از کارهای حکومتی، در سال ۳۱۵ ق بار

ص: ۱۴۰

^{۳۲۵} (۴). مسکویه، همان، ص ۱۲۳ و ابن اثیر، الكامل، ج ۸، ص ۲۹۰.

^{۳۲۶} (۱). همان.

^{۳۲۷} (۲). اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۳ و جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت، ص ۱۹۸ به نقل از تجارب الامم، ج ۱، ص ۱۲۳.

^{۳۲۸} (۳). قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۲۹ و ۳۴.

^{۳۲۹} (۴). ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۱۰۹.

^{۳۳۰} (۵). ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۴۲۴.

^{۳۳۱} (۶). قرطبی، همان، ص ۳۴.

دیگر به همین منصب گمارده شد.^{۳۳۲} از این پس بود که حضور او در عرصه‌های سیاسی بیشتر گردید، به‌طوری که در دهه سوم این قرن به وزارت رسید و به ابن فرات دوم شهرت یافت. پیشتر درباره دوران وزارت او سخن گفتیم. او دومین چهره برجسته سیاسی خاندان فرات است که در طی این چند دهه حضور و فعالیت سیاسی گسترده‌ای داشتند.

آل نوبخت

از شخصیت‌های دیگر شیعی در عرصه سیاست و امور دولتی و حکومتی، شماری از اعضای خاندان نوبختی هستند که ارتباط نزدیکی با خاندان فرات داشتند و به‌خصوص در ایام وزارت علی بن فرات، تنی چند از این خاندان در مناصب حکومتی و دولتی فعالیت می‌کردند.

نوبختیان از خاندان‌های قدیمی ایرانی‌نژاد و شیعه مذهب بودند که از سال‌ها پیش، در امور سیاسی و دربار عباسیان حضور داشتند. جد این خاندان در روزگار اولین خلفای عباسی به اسلام گروید و از همان آغاز به دربار راه یافت و از آن پس اعضای این خاندان پیوسته در دربار عباسیان دارای مناصبی بودند.^{۳۳۳}

ص: ۱۴۱

مهم‌ترین فرد این خاندان در عصر غیبت صغری، ابو سهل اسماعیل بن علی (۲۳۷-۳۱۱ ق) است که در زمان خود از بزرگان و رؤسای شیعه، و از مشاهیر متکلمان امامیه و از شاعران و نویسندگان بنام بود و علاوه بر ریاست جامعه شیعه در بغداد، و اشتغال به فعالیت‌های علمی، برخی مناصب اداری را نیز برعهده داشت. به‌نظر می‌رسد اشتغال او در این مناصب هم زمان با وزارت ابن فرات اول بوده است. حضور ابو سهل در اهواز، طی سال‌های نخستین وزارت ابن فرات، حدود ۳۰۰ تا ۳۰۳ ق، می‌تواند شاهی بر تصدی او در امور اداری و دیوانی خارج از بغداد باشد.^{۳۳۴} با این حال اطلاعات دقیقی درباره مشاغل اداری وی در این تاریخ و پیش از آن در دست نداریم؛ اما تأکید برخی رجال‌نویسان در خصوص موقعیت اداری حائز اهمیت او و این‌که جایگاه او در میان کاتبان و دیوانیان، تالی تلو مقام وزیران بوده^{۳۳۵} بیانگر این است که وی در سال‌های نخست خلافت

^{۳۳۲} (۱). مسکویه، همان، ص ۱۵۰.

^{۳۳۳} (۲). جد آن‌ها نوبخت زرتشتی در زمان منصور عباسی (۱۵۸ ق) اسلام آورد و منجم دربار منصور گردید. پسر او ابو سهل نیز همین منصب را داشت. از نوادگان او یعقوب بن اسحاق، ندیم مأمون عباسی بود و اسحاق بن ابی سهل، مدیر بیت الحکمه‌ای بود که مأمون در بغداد تأسیس کرده بود. ر. ک: اقبال، خاندان نوبختی درباره زمان گرایش این خاندان به تشیع اطلاع دقیقی در دست نیست. ابن ندیم گفته است که ایشان به داشتن ولایت علی علیه السلام مشهور بودند. الندیم، الفهرست، ص ۱۷۷. روایتی نیز نقل شده است حاکی بر ارتباط هارون بن سهل، پسر نوبخت، با امام صادق علیه السلام و استفتای وی از آن حضرت درباره مشروعت علم نجوم ر. ک:

مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۱۳۲؛ اما ارتباط هارون بن سهل و امام صادق علیه السلام به لحاظ تاریخی امکان ندارد و شاید او با یکی دیگر از ائمه مکاتبه کرده باشد. به هر روی این روایت حاکی از ارتباط اعضای این خاندان با امامان شیعه است.

^{۳۳۴} (۱). او در اهواز در طی سال‌های قبل از ۳۰۱ و ۳۰۳ ق مباحثات و مناظراتی با منصور حلاج و ابو علی جبائی، رئیس متکلمین معتزله داشت که حاکی از حضور وی در اهواز طی این سال‌ها می‌باشد. ر. ک: طوسی، الفهرست، ص ۵۸ و نجاشی، رجال، ص ۲۳.

^{۳۳۵} (۲). قرطبی، صلة تاریخ طبری، ص ۳۹.

المقتدر، و وزارت‌های ابن فرات، نفوذ قابل توجهی در دربار داشته است. حدود سال ۳۱۱ ق، و در سومین دوره وزارت علی بن فرات، او باتوجه به مشاغل دیوانی‌اش، از جانب وزیر، مأمور رسیدگی به حساب‌های مالی وزیر برکنار شده، گردید و ظاهراً در همین زمان بود که ابن فرات امارت قریه مبارک، احتمالاً از توابع واسط، را به وی سپرد.^{۳۳۶}

ابو جعفر محمد برادر ابو سهل نوبختی، از فرهیختگان شعر و ادب، نیز دارای مشاغل دیوانی بود. او با ابن الرومی، شاعر بزرگ این عصر و با تمایلات شیعی، روابط نزدیک و مکاتبات شعری داشت. از یکی از مدایح این شاعر درباره

ص: ۱۴۲

ابو جعفر نوبختی چنین برمی‌آید که وی مدتی حاکم قریه النعمان بود.^{۳۳۷}

از چهره‌های شاخص نوبختیان که در این دوره از نفوذ سیاسی قابل توجهی برخوردار بود، حسین بن روح نوبختی است، که پس از درگذشت محمد بن عثمان عمری، به عنوان نائب سوم امام دوازدهم معرفی گردید. ابن روح علاوه بر جایگاه اجتماعی والایش به سبب موقعیت خانوادگی خود، از موقعیت سیاسی خوبی نیز بهره‌مند بود و در دوران خلافت المقتدر و وزارت ابن فرات اول، در دربار عباسیان احترام فوق العاده و حضور فعالی داشت. به گفته جهشیاری، وی مدتی مسئول املاک خاصه خلیفه بود.^{۳۳۸} موقعیت سیاسی و جایگاه اجتماعی او سبب شده بود تا مورد توجه درباریان قرار گیرد، به طوری که پس از برکناری ابن فرات از وزارت و در طی تصدی این مقام توسط حامد بن عباس (وزارت ۳۰۶ - ۳۱۱ ق)، منزل ابن روح محل ملاقات‌های غیررسمی دبیران، اشراف و وزیران برکنار شده، به ویژه اعضای خاندان فرات بود.^{۳۳۹} طبیعی بود که ابن روح از موقعیت سیاسی خود، در جهت رفع مشکلات شیعیان و رسیدگی به امور آنان بهره گیرد. احتمالاً او از نفوذ خود برای شیعیانی که در دستگاه خلافت بودند استفاده می‌کرد و آنان را تشویق می‌نمود تا هم‌کیشان خود را در دستگاه حکومتی به کار گیرند و به نیازمندان شیعه کمک کنند. پیشتر درباره روابط نزدیک ابن روح و علی بن فرات وزیر، سخن گفتیم، بنا به اظهارات برخی منابع، رهنمودهای ابن روح به وسیله وزیر به اجرا درمی‌آمد.^{۳۴۰}

با این حال ابن روح و سایر شیعیان در مناصب دولتی، ناگزیر بودند مذهب خود را پنهان دارند و در این خصوص تقیه کنند، تا جایی که به عنوان نمونه، او

ص: ۱۴۳

^{۳۳۶} (۳). ر.ک: جاسم حسین، همان، ص ۱۹۸.

^{۳۳۷} (۱). ر.ک: اقبال، همان، ص ۱۲۴.

^{۳۳۸} (۲). جهشیاری، الوزراء و الکتاب، ص ۳۰۰.

^{۳۳۹} (۳). اقبال، همان، ص ۲۱۷.

^{۳۴۰} (۴). جاسم حسین، همان، ص ۱۹۸.

خادم خود را که با صراحت تشیع خود را ابراز می‌داشت و بر معاویه لعنت می‌فرستاد، اخراج کرد.^{۳۴۱} این بدان جهت بود که رقبای سیاسی و مذهبی ایشان، که پیوسته در صدد از میان بردن آنان و حذف ایشان از صحنه سیاسی بودند، بهانه و انگیزه‌ای برای اقدام علیه آنان نداشته باشند. با این وجود می‌بینیم که در سال ۳۱۱ ق، حسین بن روح به اتهام تشیع و همکاری با قرمطیان دستگیر و زندانی می‌شود و ابو الحسن وزیر نیز به همین اتهام از وزارت خلع و همراه پسرش اعدام می‌گردد.^{۳۴۲} ابن روح پس از این واقعه و آزادی از زندان، موقعیت سیاسی و اجتماعی خویش را بازیافت. در همین زمان افراد دیگری از خاندان نوبختی در حکومت عباسیان مشاغل دیوانی و اداری داشتند؛ از آن جمله از اسحاق بن اسماعیل (م ۳۲۲ ق) و پسرش یعقوب نام برده شده است.^{۳۴۳} و نیز از علی بن عباس (م ۳۲۵ ق)، که مدتی دبیر امیر الامراء، محمد بن رائق بود و پسرش حسین نیز در کارهای دیوانی اشتغال داشت.^{۳۴۴} بی‌شک حسین بن روح از وجود این شیعیان در دستگاه حکومتی، برای پیشبرد اهداف خویش و نشر تشیع و حمایت از شیعیان بهره می‌گرفت. او در دوران خلیفه الرازی (خلافت ۳۲۲-۳۲۹ ق) در بغداد موقعیت عالی داشت و بزرگان و رجال درباری همواره با وی در ارتباط بودند و بعضی از ایشان در پیشبرد کارهای سیاسی خویش از نفوذ او کمک می‌گرفتند چنان که مثلاً در سال ۳۲۵ ق ابو علی ابن مقله، که اندکی بعد به وزارت رسید، برای حل مشکلاتش در دربار به او پناه آورد و ابن روح از طریق حسین بن علی نوبختی این مشکل را رفع کرد.^{۳۴۵} شخصیت متنفذ ابن روح حتی توجه خلیفه را جلب کرده بود و به گفته صولی،

ص: ۱۴۴

تاریخ‌نگار این عصر، خلیفه الرازی پیوسته از نفوذ وی در بغداد سخن می‌گفت.^{۳۴۶}

بریدیان

یکی دیگر از خاندان‌های سیاسی متنفذ در غیبت صغری، بریدیان هستند که در تحولات سیاسی اواخر عصر غیبت صغری سهم زیادی داشتند و برخی از اعضای این خاندان تا مرز وزارت و امیر الامرای پیش رفتند.

بریدیان خاندانی ایرانی بودند که در قرن چهارم هجری در خوزستان به سر می‌بردند. نام این خاندان برگرفته از شغل پدر آنان، ابو عبد الله حسن بن عبد الله بریدی است که ریاست سازمان برید بصره را داشت.^{۳۴۷} پسران وی ابو عبد الله احمد (م ۳۳۲ ق)، ابو الحسین عبد الله (م ۳۳۳ ق) و ابو یوسف یعقوب (م ۳۳۲ ق) نیز در مناصب اداری و حکومتی اشتغال داشتند. پیشتر

^{۳۴۱} (۱) طوسی، الغیبه، ص ۳۸۶.

^{۳۴۲} (۲) قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۸۲.

^{۳۴۳} (۳) اقبال، همان، ص ۱۸۱ به بعد.

^{۳۴۴} (۴) همان، ص ۱۳۹ به بعد.

^{۳۴۵} (۵) صولی، کتاب الاوراق، ص ۸۷.

^{۳۴۶} (۱) همان، ص ۱۵۴.

^{۳۴۷} (۲) سمعانی، الانساب، ج ۱، ص ۳۳۴.

درباره وزارت ابو عبد الله احمد بریدی و تلاشهای او برای دستیابی به منصب امیر الامرایی صحبت شد. وی پیش از وزارت نیز سال‌ها عهده‌دار مناصب درباری و اداری بود. در سال ۳۱۵ ق، او که بزرگ خاندان به شمار می‌رفت، عهده‌دار املاک خاصه خلیفه در اهواز و رامهرمز گردید^{۳۴۸} و با حمایت او بود که در سال ۳۱۶ ق ابن مقله به وزارت دست یافت^{۳۴۹} و وزیر در قبال این خدمت او و با دریافت مبلغی گزاف، تمام امور اهواز، جز شوش و جندی‌شاپور را به وی واگذار کرد.^{۳۵۰} با برکناری ابن مقله از وزارت، ابو عبد الله بریدی نیز مناصب خود را از دست داد و زندانی شد، اما پس از چندی از زندان رهایی یافته و موقعیت سابق خویش را در اهواز بازیافت.^{۳۵۱} از این زمان قدرت وی

ص: ۱۴۵

در خوزستان افزایش یافت. او تلاش می‌کرد با جلب حمایت جناح‌های سیاسی مختلف، از آن‌ها در مقابله با رقیبان خود و کسب امتیازات سیاسی بیشتر سود ببرد، از این‌رو گاه با امرای آل بویه در فارس علیه عمال خلیفه هم‌دست می‌شد و گاه با امیر الامرأ برای دفع رقیبان خود در منطقه هم‌پیمان می‌گردید. تلاش‌های او برای رسیدن به وزارت ثمر بخشید؛ ولی منصب امیر الامرایی مدعیان پر قدرت تری داشت که اجازه ورود او را به این عرصه نمی‌دادند. نزاع‌های مستمر وی با جناح‌های مختلف سیاسی، قدرت وی را به تحلیل برد و اختلافات داخلی بین او و برادرانش را برانگیخت. او در سال ۳۲۲ ق، برادرش ابو یوسف را که قصد توطئه علیه او داشت به قتل رسانید.^{۳۵۲} خود او نیز عمر زیادی نکرد و چندی بعد در همین سال از دنیا رفت.

برادران دیگر ابو عبد الله بریدی اهمیت و نقش سیاسی وی را نداشتند؛ ولی از عوامل مهم تحولات سیاسی این دوران بودند که در مواضع بسیار در کنار برادر خود فعالیت می‌کردند. در همان زمانی که ابو عبد الله عهده‌دار املاک خلیفه در خوزستان بود (سال ۳۱۵ ق)، ابو یوسف بریدی مأمور گردآوری مالیات برخی روستاهای اهواز بود^{۳۵۳} و در زمان وزارت ابن مقله اداره املاک خاصه خلیفه در اهواز، یعنی منصب برادرش به وی واگذار گردید.^{۳۵۴} وی در آغاز سال ۳۲۰ ق عهده‌دار بصره و توابع آن شد.^{۳۵۵} در دوران گرفتاری برادرش ابو عبد الله، وی و برادر دیگرش ابو الحسین نیز زندانی شدند. از این پس او همه‌جا در در کنار برادرش ابو عبد الله فعالیت می‌کرد و برای دست یافتن به مناصب و موقعیت‌های برتر تلاش می‌نمود؛ اما این وضعیت ادامه نیافت و با ضعف تدریجی ابو عبد الله بریدی، ابو یوسف و جاهت بیشتری در بین هواداران بریدیان پیدا کرد، به گونه‌ای که حتی

^{۳۴۸} (۳). مسکویه، تجارب الامم، ج ۱، ص ۱۵۲.

^{۳۴۹} (۴). همان، ص ۱۸۵ و ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۱۸۴.

^{۳۵۰} (۵). مسکویه، همان، ص ۱۵۸ و ابن اثیر، همان، ص ۱۸۵.

^{۳۵۱} (۶). ابن اثیر، همان، ص ۲۳۸ و ۲۴۶.

^{۳۵۲} (۱). مسکویه، همان، ج ۲، ص ۵۸ و ابن اثیر، همان، ص ۴۰۹.

^{۳۵۳} (۲). مسکویه، همان، ج ۱، ص ۱۵۲ و ابن اثیر، همان، ص ۱۸۵.

^{۳۵۴} (۳). ابن اثیر، همان، ص ۱۸۵.

^{۳۵۵} (۴). همان، ص ۲۳۸.

سپاه ابو عبد الله به او متمایل گشتند و این در حالی بود که ابو عبد الله ناچار شده بود برای حفظ سپاهیان خود از وی درخواست کمک مالی کند. به نظر می‌رسد که او در همین زمان (سال ۳۳۲ ق)، قصد داشت با توطئه‌ای علیه برادرش ریاست سپاه را به دست بگیرد، اما ابو عبد الله از این امر آگاه گشته و او را به قتل رسانید.^{۳۵۶} برادر دیگر این خاندان، ابو الحسین بریدی نیز فعالیت‌های سیاسی مختلفی در کنار سایر اعضای خانواده داشت. او در حدود سال ۳۱۶ ق از جانب ابن مقله وزیر، امارت فراتیه را عهده‌دار بود^{۳۵۷} و از آن پس مدت‌ها در خدمت برادرش ابو عبد الله به سر برد. او به هنگام حمله ابو عبد الله به بغداد و تصرف آن وی را همراهی کرد و فرماندهی لشکر را به عهده داشت.^{۳۵۸} با مرگ ابو عبد الله، ابو الحسین جای او را در بصره گرفت، اما چون با سپاه بدرفتاری می‌نمود، سپاهیان شورش کردند و ابو القاسم پسر ابو عبد الله را به فرماندهی گماردند. ابو الحسین به هجر، نزد قرمطیان گریخت و از آنان یاری خواست، لیکن میان او و ابو القاسم صلح افتاد و ابو الحسین به بغداد نزد امیر الامراء، توزون، رفت.^{۳۵۹} ابو الحسین در دربار تلاش می‌کرد جای منشی توزون را بگیرد؛ اما منشی توزون، ابو جعفر ابن شیرزاد، فتوایی از فقیهان در باب قتل ابو الحسین به دست آورد و با طرح آن به قتل وی اقدام کرد و در سال ۳۳۳ ق وی را به قتل رساندند.^{۳۶۰}

با مرگ این سه برادر در فاصله‌ای بسیار نزدیک، سه دهه فعالیت‌های سیاسی آنان پایان یافت. ابو القاسم پسر ابو عبد الله مدتی پس از این به فعالیت‌های خود ادامه داد و تا سال ۳۴۹ ق بر بصره حکومت داشت.

فصل چهارم اوضاع اجتماعی شیعیان

۱. جغرافیای انسانی شیعه

در عصر غیبت صغری شیعیان در شهرهای مختلف بلاد اسلامی می‌زیستند و با توجه به موقعیت‌های متفاوت سیاسی و اجتماعی، تراکم جمعیتی آنان در این شهرها ناهمگون بود. در برخی شهرها این تراکم به حدی می‌رسید که اکثریت جمعیت شهر را شامل می‌گردید و به سبب کثرت جمعیت شیعیان و برتری نسبی تشیع، شهر مذکور به عنوان شهری شیعه‌نشین و شیعه مذهب شناخته می‌شد.

^{۳۵۶} (۱). مسکویه، همان، ج ۲، ص ۵۸ و ابن اثیر، همان، ص ۴۰۹.

^{۳۵۷} (۲). مسکویه، همان، ج ۱، ص ۱۵۸.

^{۳۵۸} (۳). همان، ج ۲، ص ۲۲.

^{۳۵۹} (۴). مسکویه، همان، ص ۵۸-۶۲ و ابن اثیر، همان، ص ۴۱۰.

^{۳۶۰} (۵). مسکویه، همان، ص ۷۸.

گذشته از این موارد که بسیار معدود بودند، شیعیان در بسیاری از شهرهای دیگر هم با جمعیتی قابل توجه می‌زیستند. در گزارشات تاریخی پراکنده که به دست رسیده، به وجود شیعیان در شهرها و بلاد دور و نزدیک اشاره شده است. توجه به این نکته لازم است که پراکنش جغرافیایی شیعیان باید جدا از بحث دولت‌ها و حکومت‌های شیعه مذهب مورد بررسی قرار گیرد و باید در نظر داشت که تمام قلمرو دولت‌های شیعی، لزوماً دارای جمعیت همگون شیعه مذهب نبودند، بلکه در بسیاری موارد بخش عمده‌ای از مملکات این دولت‌ها جمعیتی غیرشیعی و یا حداکثر با گرایش‌های شیعی را در خود جای داده بودند. از این رو وجود دولت یا

ص: ۱۴۸

حکومتی شیعه مذهب در یک نقطه را نمی‌توان دلیل قطعی بر تشیع مردمان آن سامان دانست. با این حال نایستی اثرات وضعی دولت‌های شیعی را در گسترش تشیع و انتشار اندیشه‌های شیعی، در محدوده تحت حکومتشان نادیده گرفت.

مهم‌ترین مراکز تجمع شیعیان در این عصر، عراق و نواحی مختلف ایران بودند و گذشته از این‌ها، شیعیان به‌طور پراکنده در برخی مناطق شبه جزیره عرب، شام، مصر و شمال آفریقا نیز می‌زیستند.

ایالت عراق^{۳۶۱}

دیار عراق از دیرباز از مهم‌ترین مرکز تشیع به شمار می‌رفت و شمار زیادی از شیعیان را در خود جای می‌داد. اگرچه تشیع از حجاز و قلب دنیای اسلام یعنی شهر مدینه برآمد؛ ولی به نظر می‌رسد نخستین مراحل تکامل خود را در عراق سپری کرد. مردم عراق با گرایش‌های شیعی گاه افراطی، در جبهه مقابل حجاز با تمایلات سنی و شام با گرایش‌های اموی قرار داشتند. این جناح‌بندی مذهبی - سیاسی به حدّی روشن و قابل تمایز بود که آنان که دستی در امور سیاسی داشتند در برنامه‌ریزی‌های سیاسی خود به این امر توجه زیادی نشان می‌دادند. شهرهای مهم شیعه‌نشین در عراق به شرح زیر بودند.

کوفه: شهر کوفه از قدیم به سبب وجود شمار زیادی از شیعیان در آن معروف بود. کوفه نخستین شهر اسلامی است که مسلمانان پس از فتح نواحی عراق آن را بنا نهادند.^{۳۶۲} سابقه تشیع در این شهر به دوران خلافت امام علی علیه السلام می‌رسد؛ اگرچه شواهدی در دست است که وجود گرایش‌های شیعی در این شهر، به‌ویژه در میان

ص: ۱۴۹

^{۳۶۱} (۱). در این‌جا مقصود کشور عراق کنونی با مرزبندی‌های سیاسی فعلی نیست، بلکه مراد استان عراق بر مبنای تقسیمات جغرافیایی نویسان مسلمان است که مشتمل

بر نواحی جنوبی بین‌النهرین بود و شهرهای مهم آن، کوفه، بصره، بغداد، مدائن و حیره بود.

^{۳۶۲} (۲). یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۵۵۸.

قبایل یمنی ساکن در آن را، پیش از آمدن امام علیه السلام به کوفه تداعی می‌کند. بی‌شک حضور تنی چند از اصحاب و یاران دیرین آن حضرت در این شهر، مانند عمار بن یاسر^{۳۶۳}، حذیفه بن یمان^{۳۶۴} و عثمان بن حنیف^{۳۶۵} در رواج اندیشه‌های شیعی بی‌تأثیر نبود.

در زمان خلافت عثمان چهره شاخص شیعیان در کوفه مالک اشتر نخعی بود که در دوران فتوحات مسلمانان در نواحی عراق، در این شهر حضور داشت و در این زمان سردسته حامیان و طرفداران امام علی علیه السلام در کوفه بودند^{۳۶۶} و نقش

ص: ۱۵۰

بسزایی در متمایل ساختن کوفیان به امام علیه السلام داشت. دوران چند ساله اقامت امام علی علیه السلام در کوفه، موجب تحکیم و تثبیت تشیع در این شهر شد و گرایش‌های شیعی قبایل یمنی با حضور امام علیه السلام شدت بیشتری گرفت، به‌طوری که طوایف حمیر، ربیع، مذحج و همدان به تشیع معروف و مشهور بودند.^{۳۶۷} حرکت‌هایی که در این شهر علیه امویان به وسیله

^{۳۶۳} (۱). وی از اولین مسلمانان در شهر مکه بود و در این راه سختی‌های زیادی کشید و پس از هجرت به مدینه در همه غزوات پیامبر صلی الله علیه و اله در کنار وی بود. با رحلت رسول خدا و شکل‌گیری جریان سقیفه، یکی از کسانی بود که به حمایت از امام علی علیه السلام و مخالفت با این جریان انحرافی برآمد. او را چهارمین نفر از شیعیان نخستین و حامیان علی علیه السلام دانسته‌اند. سه نفر دیگر مقداد بن عمرو کندی، ابوذر غفاری و سلمان فارسی بودند. عمار در جنگ صفین در سپاه امام علی علیه السلام حضور داشت و به شهادت رسید، او در زمان خلافت عمر مدتی حاکم شهر کوفه بود. دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۶۴؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۷ و ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۲۰.

^{۳۶۴} (۲). حذیفه از انصار، و یکی از ممتازترین یاران پیامبر صلی الله علیه و اله و در بین یاران آن حضرت به منافق‌شناسی معروف بود زیرا رسول خدا صلی الله علیه و اله نام‌های منافقان را به وی گفته بود. وی از راویان حدیث بوده و در تمامی غزوات شرکت جست. او در زمان پیامبر صلی الله علیه و اله از طرفداران علی علیه السلام بود و پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و اله با جمع دیگری از شیعیان به حمایت از آن حضرت و اعتراض علیه جریان سقیفه پرداخت. وفات او در سال ۳۵ ق در مدائن بود، وی در زمان عمر به همراه عثمان بن حنیف برای مساحی زمین‌های عراق مأمور گردید. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۷۴ و ۱۰۵.

^{۳۶۵} (۳). وی از انصار و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله بود که پس از رحلت آن حضرت، با دیگر حامیان امام علی علیه السلام همراه گردید. امام علی علیه السلام در ابتدای خلافت خود، او را به امارت بصره گمارد و در همین شهر مورد هجوم سپاه جمل، به سرداری طلحه و زبیر و عایشه قرار گرفت و مورد آزار و اذیت واقع شد. وفات او در روزگار معاویه بود.

^{۳۶۶} (۴). مالک بن حارث نخعی (م ۳۸ ق) در فتوحات مسلمانان در عراق و ایران شرکت داشت و به سبب زخمی که بر یکی از چشمانش وارد گردیده بود، به اشتر معروف شده بود. او در کوفه سکونت داشت و از معترضان به حکومت عثمان و از نخستین بیعت‌کنندگان با امام علی علیه السلام بود. او در سال ۳۸ ق، درحالی‌که فرمان حکومت مصر را از جانب امام علیه السلام دریافت کرده بود و راهی این سرزمین بود، با توطئه معاویه مسموم و به شهادت رسید. امام علی علیه السلام در توصیف وی فرمود: «خدا مالک را رحمت کند. او برای من همان‌گونه بود که من برای رسول خدا بودم».

^{۳۶۷} (۱). ر. ک: جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۲۹.

بزرگان شیعه ترتیب داده می‌شد، مانند قیام حجر بن عدی^{۳۶۸} و قیام تواین^{۳۶۹}، حاکی از استقرار سریع و ریشه‌دار تشیع در این شهر بود.

بدین ترتیب تا پایان قرن نخست هجری، کوفه شهری شیعه‌نشین تلقی می‌گردید و این امر از دید مردانی که دستی در سیاست داشتند از جمله بنی عباس پنهان نبود به طوری که در آغاز قرن دوم هجری رهبر نهضت عباسیان علیه حکومت اموی در تشریح نحوه فعالیت‌های تبلیغی برای داعیان عباسی تأکید داشت که کوفه و اطراف آن شیعیان علی علیه السلام هستند.^{۳۷۰} سال‌ها بعد نیز منصور، دومین خلیفه عباسی (خلافت ۱۳۶-۱۵۸ ق) زمانی که سپاهی را برای سرکوب قیام علویان در بصره، به رهبری ابراهیم بن عبد الله حسنی روانه کرد به فرمانده سپاه تأکید کرد که بر مردم کوفه سخت بگیرد؛ زیرا آنان شیعیان اهل بیت علیهم السلام هستند.^{۳۷۱}

ص: ۱۵۱

ارتباط گسترده شیعیان کوفه با امامان علیهم السلام نشان‌دهنده فعالیت و نشاط جامعه شیعه در این شهر است. در سده دوم هجری شماری از اصحاب ائمه علیهم السلام در کوفه می‌زیستند و پیوسته با امامان ارتباط داشتند. برآورد شمار شیعیان در کوفه دشوار است؛ اما می‌دانیم در دوران غیبت صغری اکثریت مردم کوفه شیعه بودند و شماری از خاندان‌های قدیمی و معروف شیعه در این شهر می‌زیستند که زعامت و رهبری شیعیان امامی را برعهده داشتند و از آن جمله می‌توان به خاندان اعین، خاندان نهیک و ... اشاره کرد.^{۳۷۲} مقدسی جغرافی‌نویس قرن چهارم تأکید کرده است که برتری جمعیتی در کوفه با شیعیان بوده به جز محله کناسه که مردمش مذهب تسنن داشتند.^{۳۷۳} با این حال تشیع کوفه دارای انسجام و یکپارچگی، آن‌گونه که در قم وجود داشت، نبود و علت اصلی آن حضور فرقه‌های مختلفی بود که از تشیع منشعب شده بودند مانند زیدیه، فطحیه، واقفیه و ... و با ارائه آراء و اندیشه‌های مختلف سیاسی و مذهبی موجب گسستگی و تفرقه در جامعه شیعه می‌شدند.

^{۳۶۸} (۲). او از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله و از یاران امام علی و امام حسن علیهما السلام بود که همراه ایشان در نبرد با معاویه حضور داشت و پس از شهادت امام حسن علیه السلام، او که تحمل ناسزاگویی‌های عمال معاویه را به امام علی علیه السلام نداشت در کوفه با گروهی از شیعیان به قیامی دست زد؛ ولی همراه تنی چند از شیعیان، توسط زیاد بن ابیه، حاکم کوفه دستگیر شد و در بین راه کوفه به دمشق، همراه چند نفر دیگر به شهادت رسید. ر. ک: مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۲.

^{۳۶۹} (۳). گروهی از شیعیان کوفه به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی، از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله، بودند که در سال ۶۵ ق به انگیزه توبه از کوتاهی خود در یاری امام حسین علیه السلام در کوفه دست به قیام زدند و در مواجهه با سپاه اموی شمار زیادی از آنان به شهادت رسیدند. ر. ک: مسعودی، همان، ص ۱۰۷.

^{۳۷۰} (۴). مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۲۹۳.

^{۳۷۱} (۵). حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۳۲.

^{۳۷۲} (۱). در این باره به کتاب رساله ابی غالب زراری که شرح حال خاندان اعین را نوشته، و به بخش «خاندان‌های شیعی» از همین فصل مراجعه کنید.

^{۳۷۳} (۲). مقدسی، همان، ص ۱۲۰.

بغداد: پس از کوفه مهم‌ترین شهر عراق که جمعیت شیعی قابل توجهی داشت، بغداد بود؛ شهری نوپا بود که منصور، دومین خلیفه عباسی آن را در سال ۱۴۸ ق بنا کرد و مرکز حکومتش را در آن‌جا نهاد و از آن پس این شهر تا انقراض عباسیان در سال ۶۵۶ ق، به جز چند دهه‌ای که مرکز حکومت به شهر سامرا برده شد، پایتخت دولت عباسی بود. بغداد به جهت مرکزیت سیاسی و علمی‌اش، به زودی فرقه‌ها و نحله‌های مختلف را در خود جای داد. مجاورت بغداد با شهر کوفه که مرکز اصلی تشیع در عراق بود سبب شد تا گرایش‌های شیعی خیلی زود در این شهر رواج یابد، به طوری که پس از چندی بغداد همان اهمیت و جایگاهی را در

ص: ۱۵۲

جامعه شیعه یافت که شهر کوفه دارا بود و به تدریج موقعیت ممتاز شیعیان در بغداد، از اهمیت شهر کوفه کاست. به یقین حضور چند تن از امامان علیهم السلام در عراق در توسعه تشیع و انتشار شیعیان در این شهر بی‌تأثیر نبود. امام نهم علیه السلام مدتی از سال‌های آخر عمر خویش را در بغداد سپری کرد و بعدها امام هادی و امام عسکری علیهما السلام، به دستور متوکل عباسی به عراق انتقال یافتند و مدتی بیش از بیست و پنج سال در آن‌جا زندگی نمودند. می‌توان تصور کرد که شماری از شیعیان که به منظور بهره‌مندی بیشتر از وجود این امامان به عراق مهاجرت کردند، به جهت شرایط بهتر زندگی، در بغداد سکونت گزیده باشند. بدین ترتیب در عصر غیبت صغری شمار زیاد و قابل ملاحظه‌ای از مردم بغداد، شیعه بودند چنان که مقدسی در این باره می‌گوید:

«برتری جمعیتی در شهر بغداد با شیعیان و حنبلیان است».^{۳۷۴}

سابقه حضور شیعیان در این ناحیه را پیش از بنای شهر بغداد دانسته‌اند و برخی محلات شیعه‌نشین بغداد سابقه‌ای پیش از بنای این شهر داشتند.^{۳۷۵} پس از احداث شهر، همین محلات مراکز تجمع شیعیان گردید. درباره محلات شیعه‌نشین بغداد در جای خود صحبت خواهد شد.^{۳۷۶} بغداد محل زندگی بسیاری از عالمان و بزرگان شیعه بود. به جز شمار زیادی از دانشمندان و محدثان، وکیلان ائمه علیهم السلام نیز در بغداد حضور داشتند. در عصر غیبت صغری نائبان خاص امام دوازدهم هم در این شهر زندگی می‌کردند. بدین ترتیب در شهر بغداد نوعی مرکزیت علمی و اجتماعی برای جامعه شیعه پدید آمد. در چنین شرایطی طبیعی بود که شماری از شیعیان، دانشمندان و بزرگان ایشان به منظور دسترسی بیشتر به

ص: ۱۵۳

نائبان امام علیه السلام به بغداد مهاجرت کنند.

^{۳۷۴} (۱). همان‌جا.

^{۳۷۵} (۲). ر. ک: موسوی، سید حسن، زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد، ص ۴۹ و ۵۰.

^{۳۷۶} (۳). ر. ک: همین فصل، بخش موقعیت اجتماعی.

مدائن: در شهر مدائن^{۳۷۷} نیز شماری از شیعیان زندگی می‌کردند. در منابع مختلف از حضور شیعیان در این شهر سخن به میان آمده است. حضور شیعیان در مدائن به دهه‌های نخستین تاریخ اسلام بازمی‌گردد. حضور برخی از شیعیان ممتاز صدر اسلام در این شهر، احتمالاً در توسعه تشیع در آن بی‌تأثیر نبود. سلمان فارسی (م ۳۵ یا ۳۶ ق)، که از شیعیان طبقه اول است و در فتح عراق شرکت داشت از طرف سعد بن ابی وقاص به حکومت آن‌جا گمارده شد که بعدها انتصاب وی مورد پذیرش عمر قرار گرفت. برخی منابع نیز بدون این‌که به‌طور مشخص از زمان و دوره حکومت سلمان در مدائن سخن بگویند، از وی به‌عنوان امیر مدائن نام برده‌اند.^{۳۷۸} به‌هرحال وی مدت‌ها، احتمالاً تا زمان وفاتش، بر این شهر امارت داشت و حضور او در این شهر با ویژگی‌های اخلاقی و فضایی که دارا بود مردم را به تشیع متمایل می‌ساخت. شواهد تاریخی دیگری نیز حاکی از وجود شیعیان در این شهر در همان روزگار است. از آن جمله می‌توان به سفر امام حسن علیه السلام به این شهر به منظور گردآوری سپاه برای نبرد با معاویه اشاره کرد. امام علیه السلام در این سفر در خانه مسعود ثقفی، عموی مختار ثقفی، سکونت گزید.^{۳۷۹} احتمالاً انتخاب خانه او به این سبب بود که وی از چهره‌های ممتاز شیعه در مدائن به شمار می‌رفت.

جدای از این، نفس حرکت امام به سوی مدائن برای جمع‌آوری نیرو می‌تواند دلیل بر وجود شیعیان در این شهر باشد. در دو دهه بعد، حضور پررنگ‌تری از شیعیان مدائن را در قیام توأیین می‌بینیم که گروهی از ایشان به رهبری سعد، پسر حذیفه

ص: ۱۵۴

بن یمان، قصد شرکت در این قیام و پیوستن به کوفیان را داشتند که موفق نشدند.^{۳۸۰} ارتباط شیعیان مدائن با امامان نیز تأیید دیگری بر وجود چشمگیر آنان در این شهر است. به نظر می‌رسد این ارتباط، در دوران حضور ائمه علیهم السلام در عراق بیشتر بود. ابو الادیان، خادم امام عسکری علیه السلام در آخرین روزهای حیات ایشان مأمور رسانیدن نامه‌هایی به شیعیان این شهر شده بود.^{۳۸۱}

سامرا: حضور شیعیان در سامرا تقریباً هم‌زمان با احداث این شهر تازه تأسیس بود. یک دهه پس از بنای این شهر بود که امام دهم علیه السلام به دستور متوکل عباسی (خلافت ۲۳۲-۲۴۷ ق)، به این شهر آورده شد و از آن پس مدت بیست و پنج سال دو تن از امامان شیعه در این شهر زندگی کردند. بی‌شک این امر در گسترش تشیع در سامرا مؤثر بود، چنان‌که برخی از شیعیان به این شهر مهاجرت نمودند. شواهد تاریخی متعددی دال بر حضور شمار زیادی از شیعیان در سامرا در دست است و از آن جمله می‌توان به حضور و فعالیت گسترده وکیلان ائمه علیهم السلام در این شهر اشاره کرد. نام شماری از این وکیلان در منابع

^{۳۷۷} (۱). مدائن پایتخت ساسانیان بود که در سال ۱۶ ق به دست مسلمانان، فتح شد. ر.ک: طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۶.

^{۳۷۸} (۲). مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۶۳.

^{۳۷۹} (۳). طبری، همان، ج ۴، ص ۳۴۵.

^{۳۸۰} (۱). طبری، همان، ص ۵۵۸ و جعفری، همان، ص ۲۶۷.

^{۳۸۱} (۲). صدوق، کمال الدین، ص ۴۷۵.

ذکر شده‌اند که از آن جمله عثمان بن سعید و محمد بن عثمان عمری، وکیلان امام یازدهم و دوازدهم علیهما السلام هستند که پیش از آغاز غیبت در این شهر زندگی می‌کردند.

گزارش‌های زیادی نیز حاکی از ارتباط شیعیان این شهر با امامان علیهم السلام، به‌ویژه امام یازدهم، در دست است. حتی برخی از شیعیان برای دیدار امام عسکری علیه السلام در مسیر آمد و شد آن حضرت و یا بر در دارالاماره، که امام می‌بایست روزانه خود را به آن‌جا معرفی می‌کرد، می‌ایستادند.^{۳۸۲}

بصره: در شهر بصره علی‌رغم گرایش‌های شدید عثمانی و اموی، گروه‌هایی

ص: ۱۵۵

از شیعیان زندگی می‌کردند. مشارکت آنان در قیام‌های شیعی دوره اموی و عباسی گویای همین امر است. به‌طور مثال، در قیام توابعین گروه‌هایی از شیعیان بصره قصد همراهی با ایشان را داشتند.^{۳۸۳} بعدها در زمان حاکمیت عباسیان گروه‌هایی از شیعیان بصره با حمایت از ابراهیم بن عبد الله، معروف به قتیل باخمر، برادر محمد نفس زکیه، قیامی را علیه منصور عباسی ترتیب دادند و این شهر یکی از مراکز قیام‌های شیعی گردید.^{۳۸۴} در این شهر خاندان‌های شیعه مذهب بزرگی زندگی می‌نمودند که از میانشان شخصیت‌های علمی و ادبی ممتازی ظهور کردند.^{۳۸۵}

مقدسی هم‌چنین از وجود شیعیان در نواحی مختلف عراق در سده چهارم و پنجم، اخباری به دست داده است. بنا به گزارش او، شهر جبله در شمال عراق نیز شیعه‌نشین بود.^{۳۸۶}

ایالت مصر و شام

در شام، مردم طبریه، نابلس و قدس و اکثر مردم امان بر مذهب تشیع بودند.^{۳۸۷} هم‌چنین ارتباط مردم جبل عامل و طرابلس با علمای شیعه در همین زمان، حاکی از وجود شیعیان در این نواحی است. شهر حمص نیز با تشکیل دولت حمدانی در شام، به تشیع روی آورد.^{۳۸۸} در مصر گویا شیعیان در دو شهر صندفا و اسکندریه تجمع داشتند.^{۳۸۹} از وجود شیعیان در سایر شهرهای

^{۳۸۲} (۳). ر.ک: طبری، همان، ج ۲، ص ۵۵۸ و جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ص ۲۶۸.

^{۳۸۳} (۱). ر.ک: طبری، همان، ج ۳، ص ۱۲۴.

^{۳۸۴} (۲). ر.ک: همان، ج ۳، ص ۲۴۵.

^{۳۸۵} (۳). ر.ک: نجاشی، رجال، ص ۲۱۸ و ص ۳۴۶.

^{۳۸۶} (۴). مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۱۴۲.

^{۳۸۷} (۵). همان، ص ۱۷۹.

^{۳۸۸} (۶). جعفریان، جغرافیای انسانی شیعه، ص ۲۷.

^{۳۸۹} (۷). مقدسی، همان، ص ۲۰۰.

مصر اخبار زیادی در دست نیست، ولی حضور وکیلان امام دوازدهم (عج) در این سرزمین حاکی از وجود شیعیان می‌باشد.^{۳۹۰}
در یک روایت نیز حکایت مفصل یکی از شیعیان مصر بازگو

ص: ۱۵۶

شده است که پس از رحلت امام یازدهم علیه السلام به قصد رساندن اموالی به ایشان به مکه، احتمالا در موسم حج، آمده بود و باخبر درگذشت آن حضرت مواجه شد و برای یافتن جانشین آن حضرت قضایای زیادی را پشت سر گذاشت.^{۳۹۱}

ایالت شبه جزیره عرب

در نواحی مختلف شبه جزیره عرب، شیعیان می‌زیستند. بی‌شک در مدینه که تشیع در آن شکل گرفت، شیعیانی وجود داشتند و اولین شخصیت‌های شیعی در دهه‌های نخستین اسلامی در این شهر زندگی می‌کردند. شهر مدینه به مدت دو قرن محل سکونت امامان شیعه بود و بسیاری از اصحاب ایشان و بزرگان شیعه در این شهر زندگی می‌کردند. قیام‌های شیعی که در این شهر به رهبری علویان، زیدی مذهب، برپا می‌شد و با استقبال خوبی از سوی مردم شهر روبرو می‌گردید، از وجود جمعیت شیعی قابل توجه این شهر حکایت دارد.^{۳۹۲} با این حال اکثریت جمعیت مدینه غیرشیعی بودند، چنان‌که این شهر و نیز شهر مکه به داشتن گرایش‌های شدید تسنن شهرت داشتند.^{۳۹۳}

به جز حجاز در دیگر مناطق داخلی شبه جزیره به‌ندرت شیعیان زندگی می‌کردند. مقدسی، مردم هجر، از نواحی بحرین در حاشیه خلیج فارس و عمان

ص: ۱۵۷

را، که تحت نفوذ قرمطیان بودند، را شیعه دانسته است^{۳۹۴}؛ اما در جنوب شبه جزیره، شیعیان بیشتری می‌زیستند. تشیع در یمن نسبت به نواحی دیگر گسترش بیشتری یافته بود و تمایلات شیعی از دیرباز در این ناحیه وجود داشت. شاید بتوان این تمایلات

^{۳۹۰} (۸). طوسی، الغیبه، ص ۴۳.

^{۳۹۱} (۱). مفید، الارشاد، ص ۳۵۵.

^{۳۹۲} (۲). مهم‌ترین این قیام‌ها، نهضت محمد بن عبد الله حسنی معروف به نفس زکیه است که در سال ۱۴۵ ق علیه منصور عباسی برپا شد. نفس زکیه از نوادگان امام حسن علیه السلام و از رهبران زیدیه بود. قیام او با حمایت شمار زیادی از مردم مدینه همراه بود که البته همگی شیعه نبودند. این قیام به دست عباسیان سرکوب و نفس زکیه به شهادت رسید. دومین قیام مهم در مدینه قیام حسین بن علی معروف به شهید فخر بود که در سال ۱۶۹ ق، در زمان حکومت خلیفه الهادی عباسی برپا شد. حسین بن علی نیز که از نوادگان امام حسن علیه السلام بود پس از تسلط بر مدینه به سوی مکه حرکت کرد؛ ولی در محلی به نام فخر، در نبرد با عباسیان به شهادت رسید.

^{۳۹۳} (۳). این نکته را محمد بن علی، رهبر نهضت عباسیان به داعیان و مبلغان عباسی متذکر شده بود.

ر. ک: مقدسی، همان، ص ۲۹۳.

^{۳۹۴} (۱). مقدسی، همان، ص ۲۹۶.

را با آمدن امام علی علیه السلام به یمن در آخرین سال حیات رسول خدا صلی الله علیه و اله، که به منظور جمع آوری زکات و پاسخ به مسائل دینی نو مسلمانان صورت گرفت، مرتبط دانست. به هر حال وجود تمایلات شیعی در بسیاری از قبایل یمنی، چه آنهایی که در یمن بودند و چه آنانی که به عراق مهاجرت کرده بودند، مشهور بود.

این امر در کنار دور بودن این سرزمین نسبت به مرکز خلافت سبب شده بود داعیان و مبلّغان فرقه‌های مختلف شیعی در این ناحیه فعالیت داشته باشند. از مدت‌ها پیش از غیبت، مبلّغان زیدی و داعیان اسماعیلی، به دعوت مخفیانه در یمن پرداخته بودند. در اوایل غیبت صغری زیدیان موفق شدند با تلاش یحیی بن حسین، امام زیدیان، دولت زیدی را در یمن برپا کنند که بر شهرهای بزرگ عدن و صنعاء حاکمیت داشت.^{۳۹۵} گذشته از زیدیان و اسماعیلیان، شیعیان و دوازده امامی نیز در یمن زندگی می‌کردند و گزارش‌هایی حاکی از وجود آن‌ها در دست است که نشان می‌دهد با امامان علیهم السلام و وکیلان ایشان در ارتباط بودند. در خبری نقل شده که گروهی از شیعیان یمن برای دیدار امام عسکری علیه السلام به سامرا آمدند.^{۳۹۶} همین‌طور از حضور وکیلان امام دوازدهم (عج) در یمن سخن به میان آمده و از برخی از ایشان و شیعیان یمنی که موفق به دیدار امام شده بودند؛ مانند فضل بن یزید، حسن بن فضل، جعفری و شمشاطی نیز نام برده شده است.^{۳۹۷}

ص: ۱۵۸

ایالت جبال

ایالت جبال^{۳۹۸} که در مجاورت عراق و مراکز اصلی و اولیه تشیع قرار داشت، از نواحی‌ای بود که جمعیت زیادی از شیعیان را در شهرهای مختلف خود جای داده بود. تشیع برای نخستین‌بار از کوفه به این ناحیه و از آن‌جا به دیگر سرزمین‌های شرق اسلامی راه یافت.

قم: قم^{۳۹۹} مهم‌ترین شهر شیعیان و پایگاه تشیع در نواحی شرق به شمار می‌رفت. یاقوت، درباره مذهب مردم قم گفته است که آن‌ها همگی شیعه امامی هستند، به طوری که هیچ سنی مذهبی در میانشان یافت نمی‌شود و سپس قضیه‌ای را به عنوان شاهد بر این امر نقل می‌کند.^{۴۰۰} سابقه تشیع در قم به زمان هجرت گروهی از طایفه اشعری‌های کوفه به این شهر می‌رسد. در اواخر قرن اول هجری، گروهی از طایفه اشعریان که در کوفه می‌زیستند و از دیرباز دارای تمایلات شیعی بودند به شهر قم کوچ کردند. با

^{۳۹۵} (۲). در این باره به فصل سوم، بخش دولت‌های شیعه نگاه کنید.

^{۳۹۶} (۳). طوسی، الغیبه، ص ۳۵۶.

^{۳۹۷} (۴). صدوق، کمال الدین، ص ۴۴۲ و طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۷۵.

^{۳۹۸} (۱). ایالت جبال که شامل نواحی مرکزی و غربی ایران می‌شد، از شرق به خراسان و از غرب به عراق و از جنوب به فارس و خوزستان و از شمال به گیلان و آذربایجان محدود می‌گردید و شهرهای مهم آن ری، قم، اصفهان، همدان و کرمانشاه بود.

^{۳۹۹} (۲). درباره زمان بنای این شهر اختلاف است و برخی آن را به سال ۸۳ و به حجاج بن یوسف ثقفی نسبت می‌دهند. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۷، ص

آمدن آنان اولین بارقه‌های تشیع در این شهر درخشیدن گرفت^{۴۰۱} و به زودی در این شهر انتشار وسیعی یافت و تقریباً همگانی شد. تشیع قم از چنان شهرتی برخوردار بود که در تمامی آثار جغرافیانویسان قرن چهارم و پس از آن بدان اشاره شده است. بلخی، در المسالک و الممالک نوشته است که اهل قم همه مذهب تشیع دارند و اکثریت آن‌ها عرب‌نژادند.^{۴۰۲} مقدسی، در این باره

ص: ۱۵۹

گفته است که مردم قم شیعیان غالی هستند^{۴۰۳} و اصطخری نیز در کتاب خود اظهار داشته است که اکثریت مردم آن شیعه مذهبند.^{۴۰۴} بر همین اساس در تحقیقات جدید نیز از شهر قم به‌عنوان یکی از شهرهای مهم شیعی در این قرن، قرن چهارم، یاد شده است.^{۴۰۵} روابط گسترده شیعیان قم با امامان علیهم السلام حکایت از این دارد که از نیمه قرن دوم هجری، این شهر مهم‌ترین مرکز تشیع در نواحی شرقی بوده است.

روایات متعددی از ائمه علیهم السلام از جمله امام صادق علیه السلام در فضیلت قم و اهل آن بیان شده که نشان‌دهنده اهمیت این شهر و جایگاه مردمش در جامعه شیعه می‌باشد.

در روایتی امام صادق علیه السلام چنین فرموده است: قم سرزمین ما و شیعیان ماست.^{۴۰۶} همین‌طور نقل شده است که امام عسکری علیه السلام برای مردم قم و آبه (آوه) نامه نوشت و برای آنان آرزوی هدایت الهی کرد.^{۴۰۷} گروه‌هایی از شیعیان قم و یا نمایندگانی از ایشان برای دیدار با امام علیه السلام و دریافت پاسخ سؤالاتشان به سامرا می‌آمدند.^{۴۰۸} در آخرین سال‌های حیات امام عسکری علیه السلام بود که گروهی از معتمدین قم، که برخی از اصحاب نزدیک امام نیز به شمار می‌رفتند و برای ملاقات با آن حضرت به سامرا آمده بودند، موفق شدند با فرزند ایشان، امام دوازدهم (عج) نیز دیداری داشته باشند و امام عسکری علیه السلام در این دیدار حضرت مهدی (عج) را به آنان معرفی نمود.^{۴۰۹}

تشیع یکپارچه مردم قم، در تمام ممالک اسلامی شناخته شده بود و دلیل

ص: ۱۶۰

^{۴۰۱} (۴). ر. ک: جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۱۸۶.

^{۴۰۲} (۵). بلخی، المسالک و الممالک، ص ۳۵.

^{۴۰۳} (۱). مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۹۵.

^{۴۰۴} (۲). اصطخری، المسالک و الممالک، ص ۲۰۹.

^{۴۰۵} (۳). ر. ک: آدام متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۱، ص ۷۷.

^{۴۰۶} (۴). قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۴۷.

^{۴۰۷} (۵). همان.

^{۴۰۸} (۶). صدوق، همان، ص ۴۷۶.

^{۴۰۹} (۷). همان، ص ۳۸۴ و ص ۴۰۷.

عمده‌اش این بود که هیچ شهری در آن زمان وجود نداشت که مردمش این چنین به طور کامل شیعه دوازده امامی باشند، از این رو شهر قم، پناهگاه علویانی بود که از ظلم و ستم حکام و امرای عباسی گریزان بودند و به این شهر پناه می‌آوردند.

وجود مدفن شماری از علویان در این شهر شاهد خوبی بر این امر است که از آن جمله می‌توان به موسی میرقع، فرزند امام جواد اشاره کرد که در سال ۲۵۶ ق به قم آمد و در همان جا مدفون است. پس از او چند تن از خواهران و برادران وی نیز به قم آمده در این شهر سکونت کردند.^{۴۱۰} پیش از وی، زمانی که فاطمه معصومه دختر امام کاظم علیه السلام در سال ۲۰۱ ق به ایران آمد با استقبال و اصرار مردم قم به این شهر وارد گشت و پس از درگذشت زود هنگامش، در همین شهر به خاک سپرده شد.^{۴۱۱} در کتاب تاریخ قم درباره ساداتی که به قم عزیمت کردند و خاندان‌هایی را در این شهر به وجود آوردند، شرح مفصلی آمده است. از گفتار مؤلف چنین برمی‌آید که سادات و علویان، شهر قم را حتی بر نواحی طبرستان و ری ترجیح می‌دادند.^{۴۱۲} بدین ترتیب در عصر غیبت صغری، شهر قم به عنوان یک شهر کاملاً شیعی شناخته می‌شد و خاندان‌های شیعی و مشهوری در آن می‌زیستند که بر امور اجتماعی و علمی شهر نظارت و اشراف داشتند.

ری: ری از شهرهای بزرگ ایالت جبال و از نظر موقعیت سیاسی حائز اهمیت بود و تمایلات شیعی قوی در آن وجود داشت. تشیع به طور گسترده از آغاز قرن سوم هجری در این شهر نمودار شد و با امارت یافتن یک حاکم شیعی دوازده امامی به نام مادرایی، تشیع در دهه‌های میانی این قرن بروز و ظهور آشکاری یافت. وجود محدثان و راویان و عالمان برجسته‌ای که در عصر غیبت در این شهر

ص: ۱۶۱

می‌زیستند حاکی از جوّ شیعی این شهر است که نمونه بارز این افراد را می‌توان در شخصیت محمد بن یعقوب کلینی نویسنده کتاب الکافی یافت. وجود وکیلان امام دوازدهم (عج) در ری نیز ارتباط نزدیک شیعیان این شهر را با امام علیه السلام نشان می‌دهد. یکی از این وکیلان محمد بن جعفر اسدی (م ۳۱۲ ق) بود که به عدالت و وثاقت شهرت داشت و امام علیه السلام مردم را برای حل مشکلات دینی و مسائل مذهبی به وی ارجاع می‌داد.^{۴۱۳} اسدی شماری از شیعیان را نام می‌برد که به نزد امام علیه السلام رسیده با آن حضرت دیدار داشتند.^{۴۱۴} از دیگر وکیلان امام علیه السلام در ری شخصی به نام بسطامی بود که اسدی از وی نیز یاد کرده است.^{۴۱۵}

^{۴۱۰} (۱) قمی، تاریخ قم، ص ۲۱۵.

^{۴۱۱} (۲) همان، ص ۲۱۳.

^{۴۱۲} (۳) نک، جعفریان، همان، ص ۱۸۶ و قمی، تاریخ قم، ص ۲۰۸ و ص ۲۰۹.

^{۴۱۳} (۱) طوسی، الغیبه، ص ۴۱۵ و ۴۱۶.

^{۴۱۴} (۲) صدوق، کمال الدین، ص ۴۴۲.

^{۴۱۵} (۳) همان.

آوه: از شهرهای شیعه‌نشین دیگر در ایالت جبال، شهر آوه یا آبه می‌باشد که در مسیر قم به ساوه واقع بوده است. به نظر می‌رسد که تشیع از قم به این شهر راه یافت و احتمالاً در عصر غیبت صغری جمعیت شیعه قابل‌ملاحظه‌ای داشته که به تدریج همه شهر را فرا می‌گیرد، به طوری که بعدها قزوینی، نویسنده کتاب آثار البلاد به این مطلب اشاره کرده است. او ضمن توصیف شهر آبه تنها عیب آن را این می‌داند که مردمش شیعه رافضی هستند.^{۴۱۶} یاقوت حموی نیز با تأکید بر این امر، همان گفته‌های قزوینی را بازگو می‌نماید.^{۴۱۷} عبد الجلیل قزوینی، عالم و نویسنده شیعی قرن ششم هجری در توصیف آوه اشاره می‌کند که مراسم عید غدیر و عزای عاشورا هم در این شهر برگزار می‌شد.^{۴۱۸} در روایات قدیمی‌تر شیعی نیز از شیعیان آوه سخن به میان آمده است. نقل شده مردی از این شهر اموالی را برای امام

ص: ۱۶۲

غائب علیه السلام فرستاد؛ بعدها نامه‌ای از ناحیه امام به دست او رسید که ضمن تأیید وصول اموال به نکاتی اشاره داشت.^{۴۱۹} ظاهراً شیعیان آوه، که جمعیت قابل توجهی بودند و بعدها اکثریت مردم شهر را شامل می‌شدند با مردم سنی مذهب شهر ساوه، پیوسته نزاع و درگیری داشتند.^{۴۲۰} مهاجرت سادات علوی به شهر آوه نیز، همانند شهر قم حاکی از رواج چشمگیر مذهب تشیع در این شهر است.^{۴۲۱}

قزوین: قزوین از شهرهای بزرگ و با اهمیت ایالت جبال به شمار می‌رفت و برای مدت‌ها طی قرن‌های اول و دوم هجری، مرکز اعزام نیروهای مجاهد مسلمان به مرزهای شمالی برای جهاد با غیر مسلمانان، در ناحیه گیلان و خزر، بود. در بین رجال شیعه قرن دوم و سوم هجری به نام شماری از اهل قزوین برمی‌خوریم که برخی مانند داوود بن سلیمان قزوینی، از اصحاب امامان علیهم السلام بودند.^{۴۲۲} وی در عصر امام رضا علیه السلام زندگی می‌کرد. به گفته رافعی امام در مسیر راه خود به سمت خراسان در قزوین در خانه وی اقامت کرد.^{۴۲۳} برخی از اینان نیز در عصر غیبت صغری می‌زیستند، مانند علی بن محمد قزوینی که در سال ۳۵۶ ق در بغداد درگذشت و دارای کتاب‌هایی بود.^{۴۲۴} شیعیان قزوین با ائمه علیهم السلام، و در دوران غیبت با

^{۴۱۶} (۴). قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۳۴۲.

^{۴۱۷} (۵). یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۰.

^{۴۱۸} (۶). قزوینی، التقض، ص ۱۹۹ - ۲۰۰.

^{۴۱۹} (۱). مفید، الارشاد، ص ۳۵۵ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۹.

^{۴۲۰} (۲). قزوینی، آثار البلاد، ص ۳۴۲؛ یاقوت، همان‌جا و جلالی، آوه دومین کانون تشیع در ایران، ص ۲۱۵.

^{۴۲۱} (۳). ر.ک: جلالی، آوه، ص ۲۳۰ و بعد از آن.

^{۴۲۲} (۴). نجاشی، رجال، ص ۲۶۳ و جعفریان، تاریخ تشیع در قزوین، ص ۱۴.

^{۴۲۳} (۵). رافعی، التذوین، ج ۲، ص ۲۷۲.

^{۴۲۴} (۶). نجاشی، همان، ص ۲۶۷.

وکیلان امام علیه السلام در ارتباط بودند و اموال و نامه‌هایی را برای ایشان می‌فرستادند.^{۴۲۵} آنان هم‌چنین با عالمان شیعه، در مراکز مهم علمی شیعیان، در ارتباط بودند؛ چنان‌که در آثار شیخ صدوق از رساله‌های نام برده شده که در آن به

ص: ۱۶۳

مسائل رسیده از مردم قزوین پاسخ داده شده است.^{۴۲۶}

دینور: دینور از شهرهای قدیمی ناحیه جبال بود که شیعیان در آن می‌زیستند.

اخباری نقل شده که حاکی از ارتباط شیعیان دینور با وکیلان امام دوازدهم (عج)؛ و ارسال اموالی برای آن حضرت می‌باشد. ابو العباس احمد بن ابی روح دینوری، که ظاهراً از وکیلان امام علیه السلام در دینور بوده است، نقل می‌کند که زنی از شیعیان دینور اموالی را بدو سپرد تا به امام علیه السلام برساند. احمد قضیه مفصل دیدارش با وکیلان امام علیه السلام در بغداد را بیان کرده است.^{۴۲۷} او در جای دیگر حکایت شیعیان دینور را نقل می‌کند که به هنگام بازگشت او از اردبیل، به نزد او آمده، اموال بسیاری را به او سپردند تا به بغداد ببرد.^{۴۲۸} حضور وکیلان امام در این شهر، از جمله همین ابو العباس دینوری، شاهد دیگری بر وجود شیعیان می‌باشد.

در سایر شهرهای ایالت جبال هم، شیعیان می‌زیستند. اطلاعاتی درباره وجود شیعیان در همدان در دست است. شیخ صدوق از قول مشایخ خود، از گروهی از شیعیان که در حوالی همدان، احتمالاً اسدآباد می‌زیستند، خبر می‌دهد.^{۴۲۹} تشیع در میان مردم کرمانشاه (قرمیسین) که از دورترین شهرهای ایالت جبال به شمار می‌رفت هم، راه یافته بود. در میان راویان احادیث ائمه علیهم السلام نام‌های برخی از منسوبین به این شهر به چشم می‌خورد.^{۴۳۰} روایتی از ابو العباس دینوری، از وکیلان امام دوازدهم (عج) در استان جبال در دست است که از شیعیان کرمانشاه سخن می‌گوید. او حکایت می‌کند وقتی که در مسیر خود از دینور به بغداد، از

ص: ۱۶۴

^{۴۲۵} (۷). ر. ک: طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۲۷۷.

^{۴۲۶} (۱). نجاشی، همان، ص ۳۹۲.

^{۴۲۷} (۲). مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۵ به نقل از الخرائج و الجرائع.

^{۴۲۸} (۳). همان، ص ۳۰۰.

^{۴۲۹} (۴). صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۱۲۹.

^{۴۳۰} (۵). ر. ک: سلطانی، تاریخ تشیع در کرمانشاه، ص ۲۶-۲۷.

کرمانشاه می‌گذشت، یکی از شیعیان به نزد او آمده و اموالی را به او سپرد.^{۴۳۱} به وجود شیعیان در شهرهای شهر زور و حلوان هم اشاره شده است.^{۴۳۲} درباره کاشان که در نزدیک قم واقع می‌باشد نیز گفته شده شیعیان بسیاری در آن می‌زیستند.^{۴۳۳}

ایالت آذربایجان

در شمال ایالت جبال، یعنی آذربایجان نیز شیعیانی زندگی می‌کردند. حضور وکیلان امام علیه السلام مؤید این مطلب می‌باشد که نام برخی از ایشان در اخبار متعدد ذکر شده است. ابو العباس دینوری، از وکیلان ناحیه جبال، که با شهرهای مختلف در ارتباط بود به اردبیل نیز آمدوشد داشت و در حکایتی که نقل می‌کند به این امر اشاره دارد.^{۴۳۴} از جمله وکیلان این ناحیه قاسم بن علاء بود که با امام دوازدهم ارتباط داشت و توفیعیاتی برایش می‌رسید.^{۴۳۵} وی از شخصیت‌های ممتاز شیعه در منطقه و از افراد مورد اعتماد امامان و پیشتر وکیل امام یازدهم بود. به گفته خودش او مکاتباتی با امام غایب داشت.^{۴۳۶}

ایالت خوزستان

جمعیت شیعیان در خوزستان قابل ملاحظه بود. نیمی از ساکنان اهواز، بزرگ‌ترین شهر خوزستان را شیعیان تشکیل می‌دادند. شیعیان اهواز، که مروشیین نامیده می‌شدند، همواره با سنیان شهر که به فضلیین شهرت داشتند، در نزاع بودند.^{۴۳۷} چهره‌های شاخصی از شیعیان و اصحاب امامان علیهم السلام در اهواز می‌زیستند، از آن جمله علی بن مهزیار اهوازی است که از اصحاب امام دهم و

ص: ۱۶۵

یازدهم علیهما السلام بود و بیش از سی کتاب داشت.^{۴۳۸} همچنین نام‌های عده‌ای از وکیلان امام مهدی (عج) در اهواز و خوزستان ذکر شده است از جمله محمد بن ابراهیم بن مهزیار و شخصی به نام حصینی که موفق به دیدار امام علیه السلام شده

^{۴۳۱} (۱). مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰ به نقل از کتاب النجوم.

^{۴۳۲} (۲). همان.

^{۴۳۳} (۳). ر. ک: جعفریان، جغرافیای انسانی شیعه، ص ۹۸.

^{۴۳۴} (۴). مجلسی، همان، ص ۳۰۰.

^{۴۳۵} (۵). طوسی، همان، ص ۲۷۶.

^{۴۳۶} (۶). مفید، همان، ص ۳۵۲.

^{۴۳۷} (۷). مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۴۱۵ و ص ۴۱۷.

^{۴۳۸} (۱). طوسی، الفهرست، ص ۲۶۵.

بود.^{۴۳۹} این امور نشان‌گر کثرت جمعیت شیعه و اهمیت آن در شهر اهواز است. یکی از خاندان‌های بزرگ شیعی در خوزستان بریدیان بودند. اعضای این خاندان گویا در دیوان برید خدمت می‌کردند و از این‌رو به این نام شهرت یافتند.^{۴۴۰}

ایالت فارس و کرمان

در ایالت فارس، شیعیان بیشتر در نواحی ساحلی می‌زیستند. به گزارش مقدسی، رسم آنان بر این بود که پس از ادای هر نماز واجب، علما در جمع نمازگزاران می‌نشستند و برای آنان صحبت می‌کردند تا وقت نماز دیگر فرارسد.

هم‌چنین در مناسبت‌های مذهبی، مردم در نواحی مختلف برای برپایی مراسم اجتماع می‌کردند.^{۴۴۱} بنا به گفته اصطخری، در شهر حرّه از ایالت فارس نیز اغلب مردم شیعه مذهب بودند.^{۴۴۲}

او هم‌چنین ساکنان کوهستان ابی غانم، بلوص، منوکان و رودبار را در استان کرمان شیعه دانسته است^{۴۴۳} و اظهار داشته شیعیان در ناحیه قهستان (قوهستان)^{۴۴۴} نیز زندگی می‌کردند.^{۴۴۵}

ص: ۱۶۶

ایالت خراسان

خراسان ناحیه‌ای بود که جمعیت زیادی از شیعیان را در خود جای داده بود و گرایش‌های شیعی از قدیم در نواحی خراسان وجود داشت. حضور چشمگیر خراسانیان در نهضت عباسیان و قیام ابو مسلم خراسانی، کارگزار عباسیان در خراسان که به نام آل محمد برپا شده بود، حاکی از وجود این گرایش‌ها در منطقه است.^{۴۴۶} هم‌چنین در میان اصحاب ائمه علیهم السّلام و راویان

^{۴۳۹} (۲). ر. ک: همان، ص ۸۸ و همو، الغیبه، ۲۱۱ و صدوق، همان، ص ۴۴۲.

^{۴۴۰} (۳). ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۳۴۰. فعالیت‌های سیاسی این خاندان در فصل سوم از نظر گذشت.

^{۴۴۱} (۴). مقدسی، همان، ص ۴۳۹.

^{۴۴۲} (۵). اصطخری، المسالک و الممالک، ص ۱۲۷.

^{۴۴۳} (۶). همان، ص ۱۶۷.

^{۴۴۴} (۷). قهستان که احتمالا عربی شده کوهستان است ناحیه‌ای در جنوب خراسان بود که گاه بخشی از ایالت خراسان به‌شمار می‌رفت و شهرهای مهم آن قاین، طبرس، گناباد و بیرجند بود.

^{۴۴۵} (۸). اصطخری، همان، ص ۲۸۷.

^{۴۴۶} (۱). ایرانیان به سبب این‌که از تبعیضات نژادی و طبقاتی امویان- که عرب‌ها را بر دیگران برتری می‌دادند- در رنج بودند از حرکت‌های عدالت‌خواهانه حمایت می‌کردند و از آن جایی که اهل بیت علیهم السّلام و شیعیان به عدالت‌خواهی مشهور بودند- به‌ویژه این‌که ایرانیان سیره امام علی علیه السّلام و حکومت مبتنی بر عدالت وی را از نزدیک دیده بودند- گرایش به تشیع در بین ایرانیان قوی بود؛ به‌طوری که مشاهده می‌کنیم در قیام شیعی مختار ثقفی که پس از واقعه عاشورا برپا شد بخش عمده یاران و سپاهیان مختار را ایرانیان تشکیل می‌دادند.

احادیث ایشان، به نام بسیاری از مردم خراسان برمی‌خوریم که در کتاب‌های رجال، در شرح حال راویان حدیث به نامشان اشاره شده است.^{۴۴۷}

از میان شهرهای خراسان، نیشابور به داشتن جمعیت شیعی بیشتر ممتاز بود.

چند تن از اصحاب بزرگ امامان علیهم‌السلام و مؤلفان برجسته شیعه در نیمه اول قرن سوم، و آستانه غیبت صغری از این شهر برخاستند. خاندان فضل بن شاذان از معاریف شیعیان شهر بودند. فضل، خود از چهره‌های ممتاز شیعیان و از اصحاب امام هادی علیه‌السلام بود که کتاب‌های ارزشمندی نوشت.^{۴۴۸} وجود وکیلان امام دوازدهم (عج) در این شهر حاکی از جمعیت چشمگیر شیعیان و اهمیت آنان در نیشابور است. از جمله وکیلانی که نامشان ذکر شده، محمد بن شاذان نیشابوری می‌باشد.^{۴۴۹}

ص: ۱۶۷

مقدسی نیز که در اواخر این عصر می‌زیسته تصریح کرده که در نیشابور برتری جمعیتی با شیعیان بود.^{۴۵۰}

ولایت بیهق در خراسان نیز، که بزرگ‌ترین شهر آن سبزوار بود، جمعیت قابل ملاحظه‌ای از شیعیان داشت که برخی ادعا کرده‌اند که مذهب اغلب مردم این شهر، تشیع افراطی بود و حتی برخی از دانشمندان اهل سنت آن، به شیعه‌گری متهم شده بودند.^{۴۵۱} تشیع سبزوار در واقع تحت تأثیر نیشابور و مهاجرت علویان از طبرستان به این شهر بود. مقدسی هم‌چنین از شهری به نام رقه در خراسان نام برده که مردم آن شیعه بودند.^{۴۵۲}

درباره وجود شیعیان در مرو نیز اطلاعاتی در دست است. مرو از شهرهای بزرگ و با اهمیت خراسان و یکی از کرسی‌های حکومتی این ایالت پنهانور محسوب می‌شد که چند سال مقرر خلافت مأمون عباسی، و پس از استقرار طاهریان در خراسان مدتی مرکز حکومت آنان بود. مرو علاوه بر موقعیت خاص سیاسی، از مراکز علمی و ادبی مهم به شمار می‌رفت. به نظر می‌رسد شیعیان مرو ارتباط زیادی با امام عسکری علیه‌السلام داشتند. شیخ صدوق نام چند تن از شیعیان مرو را که موفق به دیدار مهدی (عج) شدند، ذکر کرده است.^{۴۵۳} نصر بن صباح بلخی، از یکی از شیعیان مرو خبر داده که اموال بسیاری نزد او جمع شده بود و باید به امام علیه‌السلام می‌رسانید. نصر او را راهنمایی کرد تا این اموال را به یکی از وکیلان امام علیه‌السلام تحویل دهد. بدین ترتیب شیعیان مرو ارتباط خود را با امام علیه‌السلام در دوران غیبت حفظ می‌نمودند.

^{۴۴۷} (۲). ر. ک: طوسی، رجال، صص ۲۰۰ و ۲۱۶ و ۲۱۸ و ۳۴۲ و ۳۷۶ و ۳۸۶ و

^{۴۴۸} (۳). کشی، رجال، ص ۵۳۹.

^{۴۴۹} (۴). ر. ک: طبرسی، اعلام‌الوری، ص ۴۹۹.

^{۴۵۰} (۱). مقدسی، همان، ص ۳۲۳.

^{۴۵۱} (۲). جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۱۳۴.

^{۴۵۲} (۳). مقدسی، همان، ص ۳۲۳.

^{۴۵۳} (۴). صدوق، کمال‌الدین، ص ۴۴۵.

شهر بلخ نیز از شهرهای بزرگ خراسان بود که شیعیانی در آن زندگی می‌کردند. برخی از شیعیان در عصر غیبت با نائبان خاص امام پیوسته در ارتباط بودند، از جمله آن‌ها محمد بن علی صیرفی است که چند نوبت با حسین بن روح و علی بن محمد سمری دیدار داشت.^{۴۵۴} نصر بن صباح بلخی هم، که از او یاد شد، از چهره‌های شاخص شیعیان در این شهر بود و شیعیان را با وکیلان امام در خراسان آشنا کرده، به نزد آن‌ها راهنمایی می‌نمود.^{۴۵۵} او همچنین از برخی شیعیان بلخ خبر داده که اموالی را برای امام علیه السلام می‌فرستادند. به گفته او یکی از این شیعیان، اموال فراوانی را همراه با یک نامه به سامرا فرستاد و به فرستاده‌اش سفارش کرد که این اموال را به کسی بدهد که محتوای این نامه را برای او بازگو کند.^{۴۵۶} چنین اقداماتی که برآمده از عقاید تشیع در امامت بود، عمدتاً از طرف شیعیان برای شناخت امامان علیهم السلام و وکیلان و نائبان راستین ایشان صورت می‌گرفت و این حاکی از آشنایی شیعیان با معیارها و ملاک‌هایی است که از جانب امامان علیهم السلام برای شناخت امام بر حق تعیین شده بودند.^{۴۵۷} نمونه دیگر از این قبیل، نامه‌ای بود که یکی

از شیعیان بلخ برای امام علیه السلام فرستاد و به همین منظور نام خود را در نامه تغییر داد؛ اما نامه‌ای که در جواب او به دستش رسید به نام و نسب خود وی نوشته شده بود.^{۴۵۸}

علاوه بر این‌ها، حضور چشمگیر وکیلان امام علیه السلام در خراسان از جمعیت قابل توجه شیعیان در این ناحیه حکایت می‌کند و در طی دوران غیبت، وکیلان متعددی از جانب امام علیه السلام در خراسان فعالیت داشتند که به نام شماری از آن‌ها اشاره شده است.^{۴۵۹}

^{۴۵۴} (۱). همان، ص ۵۱۶.

^{۴۵۵} (۲). همان، ص ۴۸۸.

^{۴۵۶} (۳). همان‌جا.

^{۴۵۷} (۴). امامان علیهم السلام ملاک‌ها و معیارهایی را برای شناخت امام معصوم بیان می‌فرمودند تا در شرایط سخت سیاسی و اجتماعی، که ناچار به رعایت تقیه بودند، شیعیان در شناخت امام برحق دچار اشتباه نشوند. مهم‌ترین نشانه امامت در زمان ائمه علیهم السلام، وصیت و نص امام پیشین دانسته شده است که در بسیاری موارد به سبب موقعیت مذکور این امر بر بسیاری از شیعیان پنهان می‌ماند، از این‌رو امامان با توجه به شرایط مخاطبان خود نشانه‌های دیگری را هم بیان می‌فرمودند که در این میان بر دو معیار بیش از همه تأکید شده است: علم و اعجاز که از آن به بینه یا حجت ظاهر تعبیر شده است. این دو در کنار صفت عصمت، مهم‌ترین معیارهای شیعیان برای شناخت امامان بودند. این ملاک‌ها در روایات بسیاری ذکر شده‌اند؛ به عنوان نمونه به این موارد می‌توان مراجعه کرد: مجلسی، همان، ج ۲۵، ص ۱۴۰ به نقل از خصال صدوق و کتاب الغیبه نعمانی، ص ۱۲۸ و ۱۲۹ و صدوق، معانی الاخبار، ص ۱۰۱ و

^{۴۵۸} (۱). صدوق، کمال الدین، ص ۴۸۸.

^{۴۵۹} (۲). ر. ک: همان، ص ۵۰۴ و کشی، رجال، ص ۵۴۲ و مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۶۴۷.

در ماوراء النهر شیعیان، بیشتر در شهرهای سمرقند و کش و بخارا می‌زیستند.

این سه شهر از بزرگترین شهرهای ماوراء النهر به شمار می‌رفتند و سمرقند و بخارا مدت‌ها مقر حکمرانی امیران سامانی بود. تشیع امامی در اواخر قرن سوم، یعنی آغاز غیبت صغری در این ناحیه گسترش یافت. عامل اساسی در این امر وجود برخی عالمان بزرگ شیعی در این ناحیه بود. حسین بن اشکیب، یکی از اصحاب امام عسکری علیه السلام، در شهر سمرقند می‌زیست. او اهل مرو بود، ولی در سمرقند سکنی گزید و علاوه بر فقه در کلام نیز تبحر داشت و کتاب‌هایی در ردّ آراء و نظرات زیدیه و دیگر مخالفان نوشته بود.^{۴۶۱} موقعیت علمی او به گونه‌ای بود که حتی اهل سنت نیز در حلّ مشکلات بزرگ علمی و عقیدتی به او مراجعه می‌کردند، از جمله در مناظره با گروهی از مردم کشمیر که به بلخ آمده بودند تا درباره اسلام

ص: ۱۷۰

تحقیق کنند.^{۴۶۲} درگذشت ابن اشکیب در اوایل غیبت صغری بوده است.

از دیگر چهره‌های شاخص تشیع در این ناحیه، محمد بن مسعود عیاشی، از عالمان بزرگ شهر سمرقند بود که در این شهر، مجلس رسمی تدریس و تعلیم داشت و خانه او مرکز علمی و آموزشی شیعیان محسوب می‌شد و همواره شماری از علم‌آموزان و دانش‌پژوهان در خانه وی به تعلیم و تعلم، و یا تحقیق و نسخه برداری از متون علمی مشغول بودند. وی تألیفات بسیاری داشت و شاگردان زیادی تربیت کرد.^{۴۶۳} که در عصر غیبت صغری مکتب تشیع را در ماوراء النهر توسعه دادند. درباره حضور شیعیان در ماوراء النهر و ارتباط آنان با نایبان امام دوازدهم اخباری ذکر شده است. ابو علی بغدادی درباره شیعیان بخارا مطالبی نقل کرده و اظهار داشته است که با ایشان دیدار کرده و یکی از آنان اموالی را به او سپرده بود که در بغداد به حسین بن روح، نائب امام دوازدهم برساند.^{۴۶۴} با این حال از وکیلان امام علیه السلام در ماوراء النهر نام برده نشده است. شاید شیعیان ماوراء النهر نیز از طریق وکیلان خراسانی با امام و نایبان خاص در ارتباط بودند.

به هر حال به نظر می‌رسد که در عصر غیبت صغری، تشیع در ماوراء النهر رشد و توسعه بیشتری یافت. این امر باتوجه به فعالیت‌های علمی گسترده محمد بن مسعود عیاشی در سمرقند، که در ابتدای غیبت صغری درگذشت، بسیار محتمل می‌نماید، به طوری که شیخ صدوق چند دهه بعد از غیبت صغری در سفری که به ماوراء النهر داشته، از دیدار خود با شیعیان آن‌جا سخن

^{۴۶۰} (۳). ماوراء النهر دورترین ایالت اسلامی در نواحی شرقی بود که در شمال خراسان بزرگ قرار داشت. این سرزمین در میان دو رودخانه سیحون و جیحون واقع بود که اولی مرز آن با ترکستان، سرزمین غیرمسلمانان، و دومی مرز آن با خراسان بود. مهم‌ترین شهرهای آن سمرقند، بخارا، کش و جاج بودند.

^{۴۶۱} (۴). نجاشی، رجال، ص ۳۲.

^{۴۶۲} (۱). صدوق، کمال الدین، ص ۴۳۸.

^{۴۶۳} (۲). نجاشی، همان، ص ۳۷۲.

^{۴۶۴} (۳). صدوق، همان، ص ۵۱۸.

گفته است و همین دیدار در نهایت به تألیف کتاب معروف فقهی وی، من لا یحضره الفقیه، که یکی از چهار کتاب اصلی و معتبر شیعیان می‌باشد، انجامید.^{۴۶۵} اخبار مشابهی هم درباره شیعیان شهر

ص: ۱۷۱

چاچ، از شهرهای بزرگ ماوراء النهر، به دست رسیده است. گویا برخی از شخصیت‌های برجسته شهر با امام دوازدهم (عج) و وکیلان ایشان مکاتباتی داشتند.^{۴۶۶} هم‌چنین از حضور شیعیان در شهر ایلاق سخن به میان آمده است.

طبرستان

در نواحی گرگان و طبرستان (مازندران کنونی) نیز شیعیان بسیاری زندگی می‌کردند. مقدسی تأکید کرده است که شیعیان در گرگان و طبرستان دارای عظمت و شکوهی هستند.^{۴۶۷} به‌طور قطع تشکیل دولت علویان در طبرستان، که از سال ۲۵۰ ق بر این نواحی استیلا داشتند، در گسترش تشیع بی‌تأثیر نبود. گزارش‌های دیگری نیز حاکی از وجود شیعیان دوازده امامی در گرگان می‌باشند. جعفر بن شریف گرگانی نقل کرده است که اموالی را از طرف شیعیان گرگان به سامرا برد و به امام عسکری علیه السلام تحویل داد و پیام شیعیان هموطنش را به امام علیه السلام رسانید.^{۴۶۸} هم‌چنین در کتاب‌های رجال، نام شماری از راویان احادیث و مؤلفان ممتاز گرگانی در این عصر ذکر شده است؛ مانند ابو یحیی احمد بن داوود گرگانی که دارای تألیفات متعددی بود.^{۴۶۹}

سیستان و سند

منطقه سیستان گرچه پناهگاه خوارج بود؛ ولی شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد شیعیان در این منطقه نیز می‌زیستند. چنان‌که در میان اصحاب ائمه علیهم السلام نیز مردمانی از این دیار بودند. وجود برخی عالمان شیعی در سیستان هم شاهدی بر حضور شیعیان در این منطقه است؛ از آن جمله شیخ طوسی از محمد بن بحر

ص: ۱۷۲

^{۴۶۵} (۴). ر. ک: صدوق، من لا یحضره الفقیه، مقدمه مؤلف.

^{۴۶۶} (۱). مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۷ به نقل از کافی و الخرائج و الجرائح.

^{۴۶۷} (۲). مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۶۵.

^{۴۶۸} (۳). جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۲۹۵.

^{۴۶۹} (۴). نک، طوسی، الفهرست، ص ۳۳ و ۱۹۳ و نجاشی، همان، ص ۴۵۴ و ص ۳۸۱.

دهنی، دانشمند بزرگ شیعی و از مردمان سیستان، نام برده که بیش از ۵۰۰ اثر مکتوب داشته است.^{۴۷۰} همین‌طور درباره وکیلان امام دوازدهم در سیستان مطالبی نقل شده است.^{۴۷۱}

تشیع در نواحی سند نیز کمابیش انتشار یافته بود. داعیان اسماعیلی در سال ۲۷۰ ق، در این ناحیه فعالیت داشتند و بعدها با قدرت یافتن دولت فاطمی در شهر ملتان، به نام خلیفه فاطمی خطبه خوانده و اذان و اقامه به ترتیب مذهب شیعیان گفته می‌شد.^{۴۷۲}

۲. موقعیت اجتماعی

الف) زندگی شهری

باتوجه به اطلاعات اندکی که درباره وضعیت سکونت شیعیان در شهرهای مختلف وجود دارد چنین به نظر می‌رسد که شیعیان از این لحاظ در شهرهای مختلف، موقعیت‌های متفاوتی داشتند. در شهری مانند قم که اکثریت قریب به اتفاق ساکنین شهر، شیعه مذهب بودند نحوه سکونت آنان با هیچ مشکل خاصی مواجه نبود و ویژگی معینی نداشت و مردم به راحتی در همه نقاط شهر زندگی می‌کردند؛ اما این وضعیت در شهرهای دیگر، که نسبت جمعیتی شیعه و سنی برابر بوده یا غیر شیعیان برتری جمعیتی داشته‌اند به گونه‌ای دیگر بوده است. به‌طور معمول در این شهرها شیعیان در محله‌های خاص خودشان، در داخل شهر سکونت داشتند که کاملاً از محله‌های سنی‌نشین جدا بودند. این وضعیت به خصوص در شهرهای بزرگی چون کوفه و بغداد به چشم می‌خورد.

ص: ۱۷۳

شهر کوفه که قدیمی‌ترین شهر شیعه‌نشین بود و نسبت جمعیت شیعیان به غیر شیعیان چشمگیر بود، چنین ساختاری داشت. خاندان‌ها و قبایل شیعه مذهب کوفه به‌طور معمول در محلات خاصی زندگی می‌کردند که آن محله‌ها به نام ایشان معروف گردیده بود. این امر خود از ساختار اجتماعی شهر نشأت می‌گرفت که زیرساختی قبیله‌ای و عشیره‌ای داشت؛ به این معنا که اعضای هر عشیره و خاندانی در یک محل و در کنار هم می‌زیستند، به‌عنوان مثال یک محله شهر اختصاص به قبیله ازد داشت و محله‌ای دیگر، از آن قبیله نزع بود. این ساختار اجتماعی خود موجب تفکیک ناخواسته مذهبی محلات شهر نیز می‌شد؛ چون همان‌گونه که ساختار عشیره‌ای شهر بر کیفیت سکونت ساکنین آن تأثیر داشت، به همان نحو بر امور فرهنگی و مذهبی آنان نیز تأثیرگذار بود؛ یعنی در برخی قبایل و تیره‌ها که تمایلات شیعی داشتند، همه اعضای قبیله یا عشیره پای‌بند به آن آیین قبیله بودند، از این‌رو تا حدودی می‌توان محلات شیعه‌نشین در شهر کوفه را شناسائی کرد؛ چراکه قبایل شیعه مذهب یا متمایل بدان، در کوفه و محل سکونت آن‌ها تقریباً شناخته شده است.

^{۴۷۰} (۱). طوسی، همان، ص ۱۳۲

^{۴۷۱} (۲). ر. ک: جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۷۸.

^{۴۷۲} (۳). مقدسی، همان، ص ۴۸۱.

شماری از قبایل ساکن در کوفه، از دیرباز به تشیع معروف بودند. از مهم‌ترین آن‌ها قبایل همدان، نخع، ازد، تیره‌هایی از حمیر و نیز انصار مدینه را می‌توان نام برد که به تمایل به اهل بیت علیهم السلام شهرت داشتند.^{۴۷۳} هریک از اینان در منطقه‌ای خاص از شهر سکونت کرده بودند؛ به‌طور مثال قبیله نخع از تیره مذحج در ضلع جنوبی شهر زندگی می‌کردند و انصار در ضلع شرقی اسکان داشتند^{۴۷۴} و قبیله همدان، که به تشیع معروف بودند در یک خیابان زندگی می‌نمودند.^{۴۷۵} این ساختار

ص: ۱۷۴

همچنان در شهر کوفه حفظ شد و خاندان‌ها و عشیره‌هایی که بعدها نیز وارد کوفه شدند و در آن سکنی گزیدند از آن پیروی کردند؛ چنان‌که مثلاً خاندان اعین، که از خانواده‌های شیعه مذهب معروف کوفه بوده و در اوایل قرن سوم هجری به آن‌جا آمده بودند، در محله‌ای اختصاصی در شهر می‌زیستند و خانه‌های آنان در آن محله بود. ابو غالب زراری در بیان شرح احوال خاندانش، به محله بنی اعین در کوفه اشاره کرده و محدوده آن و خیابان‌هایش را مشخص نموده است. یک خیابان در محله بنی اسعد به بنی اعین اختصاص یافته بود که در آن کسی جز این خاندان منزل نداشت.^{۴۷۶} آنان هم‌چنین محله دیگری نیز در همسایگی محله بنی عباد، در بازار پوست‌فروش‌ها داشتند که بدانان اختصاص داشت^{۴۷۷} و ظاهراً، بعدها که شمار این خاندان زیاد شدند، محله و خانه‌های بنی شیبان را هم در اختیار خود گرفتند. در این محله مسجدی هم وجود داشت که از این پس به بنی اعین اختصاص یافت و نمازهایشان را در آن برگزار می‌نمودند. ابو غالب اظهار کرده است که امام صادق علیه السلام در سفر خود به کوفه، به این مسجد آمده و در آن نماز خوانده بود.^{۴۷۸} دیگر خاندان‌های شیعی شهر کوفه به همین‌گونه هریک در محله‌ای خاص خود زندگی می‌کردند.

در بغداد نیز شیعیان، مشابه کوفه، در محله‌های معینی می‌زیستند؛ اما به نظر می‌رسد که عوامل دخیل در این وضعیت با آن‌چه در کوفه بود، تفاوت داشت؛ ساختار قبیله‌ای با آن شدتی که در کوفه مشاهده می‌شد در بغداد نبود و محلات مختلف شهر، که آن‌ها را قطیعه می‌نامیدند، به قبایل و خاندان‌های معینی اختصاص نداشت؛ اگرچه این محلات، به‌طور عمده به نام افراد و اشخاصی

ص: ۱۷۵

^{۴۷۳} (۱). ر. ک: جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۲۹.

^{۴۷۴} (۲). هشام جعیط، کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۴۵.

^{۴۷۵} (۳). طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۱۴۹.

^{۴۷۶} (۱). ابو غالب زراری، رساله ابی غالب، ص ۱۱۶.

^{۴۷۷} (۲). همان، ص ۱۲۵.

^{۴۷۸} (۳). همان، ص ۱۲۷.

منسوب بودند که علت آن به زمان احداث شهر بازمی‌گردد. منصور عباسی بانی شهر بغداد، و پس از او دیگر جانشینانش، محلات بغداد را به سرداران و نزدیکان خود واگذار می‌کردند و از این‌رو محله‌های شهر به نام ایشان شهرت می‌یافت^{۴۷۹} و این امر حکایت از آن نداشت که خانواده یا عشیره این افراد در آن محله سکونت داشتند، بلکه اعضای خاندان‌ها و قبایل مختلف به‌طور پراکنده در محلات گوناگون می‌زیستند. در عین حال این بدان معنا هم نیست که هیچ‌گاه افراد یک خاندان همگی در یک محله سکونت نداشتند، چنان‌که در تاریخ بغداد به مواردی از این قبیل اشاره شده است.^{۴۸۰} به هر تقدیر ساختار قبیله‌ای، در تفکیک محلات شیعه‌نشین و سنی‌نشین شهر بغداد، آن‌چنان‌که در کوفه مؤثر بود، تأثیر نداشت، بلکه عامل مؤثر در این جدایی همان اختلافات مذهبی بود که پیروان هریک از این دو مذهب را به سکونت در کنار هم و در محلاتی جدا از مخالفان خود وا می‌داشت، به‌ویژه اگر بروز تنش‌ها و درگیری‌های میان آنان را، که گاه به کشتار و قتل و غارت می‌انجامید^{۴۸۱} در نظر آوریم، این اقدام پیروان مذاهب مختلف توجیه بیشتری می‌یابد، از این‌رو مشاهده می‌کنیم که پیروان این مذاهب به‌ویژه شیعیان در بغداد، دست کم از قرن سوم به بعد، محلاتی خاص خود در این شهر داشتند.^{۴۸۲}

ص: ۱۷۶

محله کرخ، معروف‌ترین محله شیعه‌نشین بغداد مرکز و پایگاه اصلی آنان به شمار می‌رفت و تعداد زیادی از شیعیان در آن سکونت داشتند و کرخ که محله‌ای قدیمی و پیش از احداث شهر نیز ناحیه‌ای مسکونی محسوب می‌شد^{۴۸۳}، در سمت غربی دجله واقع و از محله‌های دیگر آبادتر و محل سکناى بازرگانان و ثروتمندان بود.^{۴۸۴} در آغاز غیبت صغری و پس از رحلت امام عسکری علیه السلام، عثمان بن سعید عمری وکیل آن حضرت و نائب خاص امام دوازدهم (عج)، پس از مهاجرت به بغداد در این محله سکونت گزید.^{۴۸۵} محله کرخ در قرن چهارم هجری مرکز اصلی شیعیان برای اجرای مراسم دینی، مثل عید غدیر یا عزاداری عاشورا، و محل زد و خوردهای آنان با سنیان بود. افزون بر کرخ، محلات دیگری هم به شیعیان اختصاص داشت؛ محله باب الطاق، یکی از همین محله‌های مشهور است.^{۴۸۶} باتوجه به توضیحاتی که ابن جوزی درباره درگیری‌های شیعیان و

^{۴۷۹} (۱). ر.ک: بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۹۰-۹۱.

^{۴۸۰} (۲). ر.ک: همان، ص ۸۹ و ۹۰. محله مردم انبار و محله بنی نهیک.

^{۴۸۱} (۳). مواردی از این حوادث را ابن الجوزی (م ۵۹۷ ف) در کتاب خود المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم، در ذیل حوادث سال‌های ۳۲۰ ق به بعد آورده است.

^{۴۸۲} (۴). این امر اختصاص به شیعیان نداشت چنان‌که مثلاً حنبلیان، که از قرن چهارم هجری تحت زعامت فردی به نام حسن بن علی برپهاری (م ۳۲۹ ق)، در بغداد قدرتی به هم رسانیده بودند، محله‌ای خاص خود داشتند که مرکز حملات سازماندهی شده علیه شیعیان و محلات شیعه‌نشین بود، مثل محله باب البصره، به گفته تنوخی، آنان مسجدی هم برای خودشان ساخته بودند که به مسجد ضرار معروف شد. ر.ک: تنوخی، نشوار المحاضرة، ج ۲، ص ۲۳۳ و ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۳، در جاهای متعدد و موسوی، زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد، ص ۳۶.

^{۴۸۳} (۱). ر.ک: بغدادی، همان، ص ۷۹.

^{۴۸۴} (۲). اصطخری، المسالك و الممالك، ص ۸۳ و ابن حوقل، صورة الارض، ص ۲۱۶.

^{۴۸۵} (۳). ر.ک: جاسم حسین، همان، ص ۱۴۹.

^{۴۸۶} (۴). جعفریان، جغرافیای انسانی شیعه، ص ۵۴.

سنيان در بغداد ارائه داده، می‌توان برخی محلات دیگر شیعه‌نشین را هم نام برد. از جمله در همان غرب بغداد، محله نهر الطابق، و در شرق بغداد محله‌های سوق السلاح، سوق یحیی، قلابین، ثلاثاء، الساکفه و درب سلیمان است.^{۴۸۷}

از دیگر محلات شیعه‌نشین، برائا، قریه‌ای معروف از پیش از اسلام بود و پس از بنای شهر، ضمیمه آن شد. شهرت عمده آن، به دلیل وجود مسجدی است که گفته شده حضرت علی علیه السلام در نزدیکی آن بقعه‌ای ساخت یا در آن محل نماز خواند؛^{۴۸۸} از این‌رو محله برائا مورد توجه و محل سکونت شیعیان گردید. ابو الفرج

ص: ۱۷۷

اصفهانی نیز به یکی از محلات اشاره می‌کند که به ترتیب شیعیان در آن اذان گفته می‌شد و عبارات عجیبی را در آن بازگو می‌کردند که موجب شگفتی‌اش شده بود، به گونه‌ای که از شنیدن آن‌ها استغفار کرده است.^{۴۸۹}

درباره وجود چنین محله‌های شیعه‌نشین، در دیگر شهرها اخباری در دست نیست؛ ولی با توجه به شرایط اجتماعی آن دوران و براساس پاره‌ای شواهد می‌توان گفت که در این شهرها نیز شیعیان در محله‌هایی معین و جداگانه زندگی می‌کردند، شواهدی مثل دسته‌بندی‌های شیعیان و غیر شیعیان، که به عنوان مثال در فارس به دو دسته مروشی‌ها و فضلی‌ها تقسیم می‌شدند.

ب) جایگاه اجتماعی

اختلافات مذهبی موجود در جوامع اسلامی، همواره موجب پیدایش تضادهای اجتماعی بین اقشار مردمی موجود در یک جامعه می‌شد که گاه در ابعاد مختلف زندگی آنان بروز می‌کرد. این امر به خصوص درباره اقشاری که در اقلیت قرار داشتند، شدت بیشتری می‌یافت و اغلب این طبقات، به سبب دخالت قشر اکثریت، از بسیاری از مزایا و امتیازات اجتماعی محروم می‌شدند. وضعیت اجتماعی شیعیان در این عصر، در بسیاری از شهرهای اسلامی این گونه بود و آنان تحت فشارها و تهدیدهای مخالفان مذهبی خود اغلب در شرایط دشواری به سر می‌بردند و از بسیاری از حقوق اجتماعی محروم بودند؛ از جمله در انجام مراسم مذهبی خود چون برپایی عزاداری برای سید الشهداء علیه السلام آزاد نبودند، مگر آن‌که از حاکم شهر اجازه می‌گرفتند و یا به ناچار به صورت مخفیانه انجام می‌دادند و این در حالی بود که در این مراسم تنها به ذکر مرثیه‌ها و مصیبت‌های امام حسین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام بسنده می‌شد و در آن‌ها هیچ تعرض و بدگویی به خلفا و

ص: ۱۷۸

^{۴۸۷} (۵). ابن جوزی، همان، ج ۱۳، ص ۵۶، ۶۵ و ... و موسوی، همان، ص ۳۵.

^{۴۸۸} (۶). بغدادی، همان، ص ۹۰ و یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۳۲.

^{۴۸۹} (۱). تنوخی، نشوار المحاضر، ج ۲، ص ۶۸.

گذشتگان نبود.^{۴۹۰} این وضعیت در بغداد شدت بیشتری داشت؛ زیرا حنبلی مذهب، که گروهی افراطی از اهل سنت بودند، تحت زعامت حسن بن علی بربهاری، به شدت با شیعیان و برپایی مراسم مذهبی آنان برخورد می نمودند، چنان که در خصوص زنی نوحه گر که در مجالس عزای امام حسین علیه السلام مرثیه خوانی می کرد به دستور رئیس حنبلیان بربهاری، به قتل رسید.^{۴۹۱}

شیعیان تنها در برگزاری مراسم عزای حسینی با مشکل مواجه نبودند، بلکه برای انجام زیارت مرقد سید الشهداء علیه السلام نیز با سختی های زیادی روبرو می شدند، چنان که در همین ایام، که اوج فعالیت حنبلیان در بغداد و عراق بود، رفتن به زیارت آن قدر دشوار بود که زائران از ترس پیروان بربهاری، پنهانی به زیارت می رفتند و حتی گاه اتفاق می افتاد که دو نفر در بخشی از مسیر همسفر بودند؛ اما جرأت اظهار آن را نداشتند.^{۴۹۲} بدیهی بود که در چنین فضایی ابراز عقاید آسان نبود و حکومت یا مخالفان از آن آگاهی می یافتند به شدت واکنش نشان داد و حتی گاه به دستگیری و آزار شیعیان و تخریب اماکن و مساجد آنان مبادرت می کردند، همان گونه که در سال ۳۱۳ ق وقتی خبر یافت که شیعیان در مسجد برائای بغداد، اجتماع و از خلفا و بدگویی اظهار برائت می نمایند، بی درنگ کسانی را به آن جا روانه کرد تا اجتماع کنندگان را، که حدود سی نفر بودند، دستگیر و مسجد را به این بهانه که مرکز کفر و ضرار و فتنه انگیزی است، ویران سازند. بعدها مشخص شد که این اقدامات توسط یکی از اسماعیلیان رهبری می شد.^{۴۹۳}

محدودیت های اجتماعی که برای شیعیان پدید آمده بود فقط به امور مذهبی

ص: ۱۷۹

منحصر نمی شد، بلکه به مسائل دیگری چون امور قضایی نیز تسری می یافت، به طوری که گاه آنان در مسائل مربوط به قضاوت و شهادت در محاکم اهل سنت مشکل داشتند شهادت و گواهی ایشان مورد قبول واقع نمی شد، چنان که پیشتر، محمد بن عبد الرحمن معروف به ابن ابی لیلی، قاضی کوفه در قرن دوم هجری اعلام کرده بود که گواهی شیعیان [در محاکم قضایی] روا نیست.^{۴۹۴} و قاضی دیگری از همین شهر، به نام محارب بن دثار، کسانی را که به عنوان شاهد نزد او می آمدند، می آزمود و عقیده آنان را درباره ابو بکر و عمر می پرسید؛ اگر خلافت و دوستی آن دو را پذیرفته بودند شهادتشان را قبول می کرد وگرنه نمی پذیرفت.^{۴۹۵} این نگرش گاه چنان افراطی می شد که شیعیان را از زمره مسلمانان خارج می ساختند، چنان که نقل شده است محارب بن دثار مذکور، غیبت شیعیان را جائز می دانست و بدین امر حکم می نمود.^{۴۹۶} این دیدگاه افراطی زمانی که با نسبت های ناروایی همراه می شد، شدت بیشتری می یافت مثلاً برخی قاضیان اهل سنت به این بهانه که شیعیان به قواعد و احکام طلاق

^{۴۹۰} (۱). ر. ک: همان، ص ۲۳۳.

^{۴۹۱} (۲). همان جا.

^{۴۹۲} (۳). همان، ص ۴۴ و ص ۲۳۲.

^{۴۹۳} (۴). ابن جوزی، همان، ص ۲۴۷.

^{۴۹۴} (۱). وکیع، اخبار القضاة، ج ۳، ص ۱۳۳.

^{۴۹۵} (۲). همان، ص ۲۸.

^{۴۹۶} (۳). همان، ص ۲۹.

پای‌بند نیستند، ازدواج اهل سنت با آنان را روا نمی‌دانستند و از آن نهی می‌کردند. حکایت شده است که زنی نزد قاضی شهر کوفه، حفص بن غیاث نخعی رفت و درباره ازدواج با پسر عموی خود از او نظر خواست؛ قاضی در جواب او اظهار داشت که اگر پسر عمویش میگسار یا شیعه نیست با او ازدواج کند و برای این فتوای خود این‌گونه دلیل آورد که شیعیان از طلاق دادن باکی ندارند.^{۴۹۷} همین قاضی، در جای دیگر، برای عدم جواز ازدواج با مردان شیعه، این‌گونه دلیل می‌آورد که آنان پس از سه بار طلاق دادن

ص: ۱۸۰

همسرانشان، باز هم به آن‌ها رجوع می‌کنند.^{۴۹۸}

الفا این‌گونه اندیشه‌ها به مردم از سوی بزرگان اهل سنت، موجب می‌شد که شیعیان در جوامع شهری با مشکلاتی بیش از پیش مواجه شوند. این مشکلات به تدریج حالت جدی‌تری به خود گرفته، به نزاع‌ها و درگیری‌هایی تبدیل می‌شد. مواردی از این درگیری‌ها در قرن چهارم در بغداد وجود دارد که گاه بسیار خونین و تأسفبار و همراه با ویرانی‌هایی بوده است. بارها محلات شیعه‌نشین مورد هجوم مردمان متعصب قرار گرفته و خانه‌ها و بازارها و حتی مساجدشان به آتش و ویرانی کشیده شد.^{۴۹۹} چنین اقداماتی کما بیش در دیگر شهرها نیز صورت می‌گرفت، چنان‌که مسجد شیعیان شهر نیشابور در قرن چهارم، با مداخله واعظ سنی مذهب شهر، که از مذاهب کرامیه بود، ویران گردید.^{۵۰۰} بدین ترتیب شیعیان در این دوره، همانند بسیاری از ادوار دیگر، در موقعیت اجتماعی سختی به سر می‌بردند و با مشکلات اجتماعی زیادی مواجه بودند.

ج) خاندان‌های شیعی

توسعه جغرافیایی، اجتماعی و فرهنگی تشیع تا حد زیادی مرهون خاندان‌های شیعی بود، چون به‌طور معمول وقتی یکی از اعضای برجسته خاندانی به تشیع می‌گروید، موجب می‌شد تا دیگر اعضای خاندان به این مذهب روی کنند. در تاریخ تشیع، چنین خاندان‌هایی که زعامت شیعیان را در ادوار مختلف به عهده داشتند و برخی نیز در حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حضور داشتند، شایسته توجه ویژه‌اند.

ص: ۱۸۱

خاندان اشعری:

^{۴۹۷} (۴). همان، ص ۱۸۸.

^{۴۹۸} (۱). وکیع، همان، ص ۱۸۵.

^{۴۹۹} (۲). ر. ک: ابن جوزی، همان و ابن اثیر، الکامل، ج ۸، در جاهای متعدد.

^{۵۰۰} (۳). ر. ک: فارسی، عبد الغافر بن اسماعیل، تاریخ نیشابور المنتخب من السیاق، ص ۱۳.

از قدیمی‌ترین خاندان‌های شیعی که مدت بیش از یک قرن زعامت دینی و علمی شیعیان را در شهر قم به عهده داشتند، اشعریان بودند. اینان از قبایل مشهور عرب در کوفه بودند که در قرن اول، پس از گروش بعضی از اعضای این خاندان به مذهب تشیع، تحت شرایط اجتماعی و سیاسی، به قم مهاجرت کردند. تشیع و ساختار علمی این شهر، مرهون حضور این خاندان بود.

اشعریان قم همواره با ائمه علیهم السلام در ارتباط بودند. در آستانه غیبت صغری احمد بن محمد بن عیسی، بزرگ این خاندان، زعامت دینی و علمی شهر را به عهده داشت و پس از وی شماری از بزرگان ایشان فعالیت‌های علمی شهر را هدایت می‌کردند که به نام برخی از آن‌ها و شرح احوالشان اشاره خواهد شد.^{۵۰۱}

آل اعین:

از دیگر خاندان‌های قدیمی شیعی، آل اعین بودند که در شهر کوفه می‌زیستند.

این سلسله از اوایل عصر امام سجاد علیه السلام، حدود سال ۶۱ ق تا اواخر غیبت صغری، فعالیت‌های علمی شهر کوفه را هدایت می‌کردند. اینان که اصالتاً ایرانی و منسوب به اعین، فرزند سنسن هستند، از همان قرن اول هجری به تشیع گرویده و با شاگردی ائمه علیهم السلام، خاندان بزرگ علمی را در کوفه پدید آوردند. در عصر غیبت صغری - طبق گفته‌های ابو غالب زراری، اعضای این خاندان در کوفه حضور داشتند؛^{۵۰۲} گرچه فعالیت‌های علمی آنان تحت الشعاع دیگر مراکز و خاندان‌های علمی شیعه واقع شده بود.

ص: ۱۸۲

نوبختیان:

از خاندان‌های کهن ایرانی بودند که به علم و دانش شهرت داشتند و در آغاز حکومت عباسیان به اسلام درآمدند. سابقه تشیع این خاندان به درستی دانسته نیست، ولی از همان قدیم الایام به گرایش‌های شیعی مشهور بودند.^{۵۰۳} و اخباری درباره ارتباط اولین اعضای این خاندان با ائمه علیهم السلام نقل شده است.^{۵۰۴} برخی بزرگان این خاندان در قرن سوم، شاگردان ائمه علیهم السلام بودند و در عصر غیبت صغری برخی از ایشان از متکلمان و اندیشمندان بزرگ شیعه به شمار می‌رفتند^{۵۰۵} و سومین نائب خاص امام غایب علیه السلام، حسین بن روح نوبختی، نیز نسب در همین خاندان دارد.

^{۵۰۱} (۱). ر.ک: فصل پنجم، بخش دانشمندان و اندیشمندان.

^{۵۰۲} (۲). ر.ک: همان، ابو غالب زراری، در جاهای مختلف.

^{۵۰۳} (۱). التذییم، الفهرست، ص ۱۷۹.

^{۵۰۴} (۲). ر.ک: اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۹ به نقل از مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۱۳۲.

^{۵۰۵} (۳). درباره شرح احوال اینان به فصل ششم مراجعه کنید

بعضی از اعضای این خاندان در عصر غیبت از چهره‌های فعال سیاسی بودند.

آل نهیک:

از خاندان‌های بزرگ شیعی در کوفه و بصره و از ذریه نهیک کوفی بودند و در قرن‌های دوم و سوم هجری در کوفه و مراکز علمی آن شأن و شکوهی داشتند. در عصر غیبت نیز برخی از رجال علمی این خاندان به چشم می‌خورند که از زمره راویان و محدثان و مؤلفان بودند.^{۵۰۶}

آل مهزم:

از خاندان‌های بزرگ علمی شیعه در بصره بودند که شاخه‌ای از قبیله عبد القیس به شمار می‌رفتند. گرایش آنان به تشیع، به زمان امام علی علیه السلام و حضور وی در عراق می‌رسد و از این خاندان شخصیت‌های ممتازی از جمله در حوزه ادبیات و شعر ظهور کردند.^{۵۰۷}

ص: ۱۸۳

آل شاذان:

از خاندان‌های ایرانی‌نژاد در شهر نیشابور بودند. اعضای این خاندان در قرن سوم و در آستانه غیبت صغری، شخصیت‌های بنام و چهره‌های علمی تشیع در این شهر را شامل می‌شدند که با ائمه علیهم السلام ارتباط داشتند. چهره معروف این خاندان، فضل بن شاذان، از دانشمندان بزرگ شهر و از افراد مورد اعتماد امام عسکری علیه السلام بود.

آل ابی سمّال:

خاندان بزرگی در کوفه بودند که از دیرباز به تشیع شهرت داشتند. رجال این خاندان از بزرگان محدثان و مورخان و اصحاب ائمه علیهم السلام محسوب می‌شدند. در عصر غیبت نیز برخی از شخصیت‌های ممتاز این خاندان می‌زیستند.^{۵۰۸}

به جز اینها خاندان‌های بسیار دیگری نیز در شهرهای اسلامی بودند مانند آل ابی شعبه در کوفه، بنی غلاب در بصره، خاندان بویه در قم، خاندان کلینی در ری و هم‌چنین به نام شماری از خاندان‌های سیاسی شیعه در فصل سوم اشاره شد.

(د) وضعیت معیشتی:

^{۵۰۶} (۴). هم‌چنین: نجاشی، رجال، ص ۱۵۸ و ۱۶۰ و ۲۳۲ و طوسی، الفهرست، ص ۲۵۷.

^{۵۰۷} (۵). ر. ک: همان، ص ۲۱۸ و قفطی، انباء الرواة علی انباء النحاة، ج ۳، ص ۸۱.

^{۵۰۸} (۱). ر. ک: امین، اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۰۹ و ج ۳، ص ۵۹ و ۳۱۱.

افراد هر جامعه‌ای به‌طور معمول حرفه، شغل و پیشه‌ای دارند که از طریق آن گذران زندگی می‌کنند و شغل و حرفه افراد مبین موقعیت و جایگاه اجتماعی آنان می‌باشد. شیعیان همانند سایر اقلیت‌ها جامعه برخی در مشاغل آزاد، گروهی در کارهای خدماتی و امور فرهنگی و برخی در مناصب دولتی و اداری به کار می‌پرداختند. بدیهی است که باتوجه به محدودیت‌های سیاسی و اجتماعی که شیعیان داشتند ورود به بعضی مشاغل، مثل کارهای دولتی برای آنان دشوارتر بود. در یک تقسیم‌بندی ساده فعالیت‌های شغلی شیعیان را می‌توان در چند شاخه برشمرد:

ص: ۱۸۴

تولیدی:

بخشی از جامعه شیعی در مشاغل تولیدی فعالیت داشتند. منظور از مشاغل تولیدی، اعم از تولیدات کشاورزی و صنعتی است. برخی از خاندان‌های شیعی دارای زمین‌ها و املاک کشاورزی بودند که از همین طریق امرارمعاش می‌کردند، مانند خاندان اعین که در اطراف کوفه، روستاها، بوستان‌ها، زمین‌های کشاورزی و قنات‌هایی داشتند؛ آنان در خراسان و اطراف نیشابور نیز املاکی داشتند که عوایدش به دستشان می‌رسید.^{۵۰۹} در بخش صنایع نیز گروهی فعالیت داشتند؛ مشاغلی چون آهنگری، رویگری، مس‌گری و صنایع چوبی از جمله صنایع متداول بود که برخی شیعیان به آن‌ها می‌پرداختند.^{۵۱۰}

خدماتی:

مقصود از مشاغل خدماتی کارهایی است که در زمینه تأمین احتیاجات روزمره و متداول مردم می‌باشد. مهم‌ترین بخش مشاغل خدماتی که شیعیان در آن فعالیت زیادی داشتند، فروشنده‌گی اعم از فروش پوشاک، خوراک، لوازم منزل و ... بود. در بازارهای مسلمین شمار زیادی از شیعیان در بخش لباس و پوشاک اشتغال داشتند.^{۵۱۱} گروهی نیز در بخش مواد غذایی کار می‌کردند.^{۵۱۲} به‌هرحال مشاغل خدماتی حوزه گسترده‌ای بود که کسان بسیاری به آن می‌پرداختند.

تجاری:

تجارت یکی از مشاغل با اهمیت و اغلب پر سود بود که نقش زیادی هم در انتقال مظاهر فرهنگی و تمدنی به نقاط مختلف داشت. کسانی که به تجارت

ص: ۱۸۵

^{۵۰۹} (۱). ابو غالب، رسالة ابی غالب، ص ۱۲۱-۱۲۵.

^{۵۱۰} (۲). نک: نجاشی، رجال، ص ۴۸ و ۳۵۳.

^{۵۱۱} (۳). ر.ک: نجاشی، ص ۲۵۴ و ۲۸۷ و ۴۳۰.

^{۵۱۲} (۴). همان، ص ۲۷۸ و ۵۶۵ و ۵۷۵ و ۷۸۲.

اشتغال داشتند اغلب به یک کالای خاص بسنده نمی‌کردند، با این حال برخی به دادوستد اجناس معینی شهرت می‌یافتند، مانند تجارت پوست،^{۵۱۳} که به‌طور عمده از نواحی سردسیر شمالی آورده می‌شد، یا پوشاک^{۵۱۴}، که در نواحی مختلف، مثل مصر یا نواحی شرق تولید می‌گردید، یا حتی برده، که از نواحی مختلف آورده می‌شد؛ برده‌های سفید پوست^{۵۱۵} از ماوراء النهر و قفقاز، و بردگان رنگین پوست^{۵۱۶} از آفریقا و هندوستان، و یا کالاهایی چون ظروف، جواهرات و

امور فرهنگی:

مقصود از امور فرهنگی، کارهایی است که به نحوی با فعالیت‌های علمی، آموزشی در ارتباط بود. شیعیان در این زمینه‌ها نیز فعالیت‌ها داشتند؛ برخی به کار آموزش اشتغال داشتند و معلم، مؤدب^{۵۱۷} یا مکتب‌دار بودند.^{۵۱۸} برخی نیز در مشاغل دیگری فعالیت می‌کردند که با امور علمی در ارتباط بود، مانند کتابت، نسخه‌برداری، کتابفروشی، صحافی و کارهایی از این قبیل که می‌توان آن را جزو خدمات فرهنگی به‌شمار آورد.^{۵۱۹}

مشاغل حکومتی:

مشاغل حکومتی دارای مراتب مختلفی بود و از سطوح پایین، مانند کارهای

ص: ۱۸۶

اداری چون کاتبی و دیوانداری، تا مناصب دولتی مثل وزارت و امارت را شامل می‌گردید. پیشتر درباره فعالیت‌های شیعیان در مناصب درباری و حکومتی سخن گفته و اشاره شد که برخی شیعیان که با خاندان‌های بزرگ و برجسته این عصر وابستگی داشتند، در تشکیلات دولتی عباسیان مناصب و مشاغل مهمی چون امارت، وزارت، فرمانداری، ریاست دیوان‌ها و ... را به عهده می‌گرفتند.

^{۵۱۳} (۱). همان، ص ۲۸۷ و ۴۶۵.

^{۵۱۴} (۲). همان، ص ۴۴۸.

^{۵۱۵} (۳). همان، ص ۱۸۲.

^{۵۱۶} (۴). همان، ص ۳۶۸.

^{۵۱۷} (۵). مؤدب، اصطلاحاً به آموزگاران خصوصی اطلاق می‌گردید که آموزش و تعلیم بزرگ‌زادگان به آنان سپرده می‌شد. کار مؤدب فراتر از کار معلم بود و علاوه بر آموزش کودک، تربیت و پرورش روحی و اخلاقی وی را نیز برعهده داشت؛ لذا نام ایشان از ماده أدب گرفته شده است.

^{۵۱۸} (۶). ر. ک: همان، ص ۱۹۹ و ۳۷۲ و ۴۰۷ و راوندی، قصص الانبیاء، ص ۲۱۰. او از احمد بن یحیی که مکتب‌دار (مکتب) بود روایت‌هایی نقل کرده است.

^{۵۱۹} (۷). ر. ک: همان، ص ۶۵ و ۱۶۵ و ۲۳۷ و ۲۸۰.

باید اضافه کنیم که علاوه بر موارد مذکور بعضی نیز در کارهای قضایی اشتغال داشتند و در برخی شهرها قاضی بودند،^{۵۲۰} و عده‌ای در دربار حکام محلی، به مشاغل دیوانی می‌پرداختند.^{۵۲۱}

پیشوایی جامعه شیعه

دوران غیبت تحول جدیدی در امر مرجعیت و پیشوایی شیعیان پدید آورد. پیش از غیبت امام دوازدهم، تنها مرجع مطمئن و مورد اعتماد شیعیان در امور دینی، و حتی غیردینی، امامان علیهم السّلام بودند و اگر منابع و مراجع دیگری نیز مورد توجه شیعیان بود، وثاقت و قابل اعتماد بودن خود را با تأیید و تقریر از ائمه علیهم السّلام یافته بودند. غیبت امام دوازدهم (عج) گرچه به معنای فقدان امام نبوده و نیست لیکن شیعیان به مرجع ذی صلاحی در امور دینی خود نیاز داشتند که در حل مشکلات و مسایلشان به او مراجعه کنند. این مشکل با تعیین سفیران و نائبان، از طرف امام علیه السّلام برطرف شده بود؛ اما عوامل مختلفی، که مهم‌ترین آن‌ها را می‌توان ناآگاهی و عدم پیوند با عالمان و یاران نزدیک امام عسکری علیه السّلام دانست، سبب شد تا عده‌ای از شیعیان در امر امامت و پیشوایی دینی، دچار سردرگمی شوند. این وضعیت که در روایات معصومین و نیز در سخنان عالمان این عصر، از آن به «حیرت» تعبیر و

ص: ۱۸۷

در کتاب‌هایی که در این دوره نوشته شد، به وجود و وقوع آن تصریح شده حتی کتاب‌هایی تحت همین نام و یا با اشاره به مسأله حیرت و وقوع آن، نگارش یافته است، مشکلاتی را پدید آورد که در وهله اول، انشعاب و تفرقه در مسأله جانشینی امام یازدهم علیه السّلام بود که منجر به پیدایش فرقه‌های جدید شد و پس از آن در زمان نائبان خاص به ظهور مدعیان دروغین نیابت و باییت منتهی گردید. کتاب الامامه و التبصرة من الحیره نوشته ابن بابویه رازی است، عبد الله بن جعفر حمیری نیز کتاب الفتره و الحیره را به رشته تحریر درآورد^{۵۲۲} و یکی دیگر از عالمان عصر، کتاب الغیبه و کشف الحیره را نوشت^{۵۲۳}. علاوه بر این‌ها عالمانی چون کلینی، نعمانی و ابن بابویه و بعدها شیخ صدوق، در ابتدای برخی کتاب‌هایشان به این مسأله تصریح کرده‌اند.^{۵۲۴} در این جا به طور اختصار به پیدایش انشعابات فرقه‌ای پس از شهادت امام عسکری علیه السّلام و عملکرد نائبان خاص در هدایت و رهبری جامعه شیعه می‌پردازیم.

الف) مسأله امامت و پیدایش انشعابات فرقه‌ای

^{۵۲۰} (۱). همان، ص ۲۶۷.

^{۵۲۱} (۲). همان، ص ۸۰.

^{۵۲۲} (۱). طوسی، الفهرست، ص ۲۹۴.

^{۵۲۳} (۲). سلامه بن محمد ارزنی (م ۳۳۹ ق) این کتاب را نوشت. نجاشی، ش ۵۱۲. پس از او محمد بن احمد صفوانی، که در ۳۴۶ ق زنده بود، نیز کتابی به همین نام نگاشت. ر. ک: آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۱۶، ص ۸۴.

^{۵۲۴} (۳). در این باره نگاه کنید به: مقدمه کتاب الکافی، کتاب الغیبه نعمانی در جاهای مختلف و مقدمه کتاب کمال الدین و تمام النعمه.

پس از شهادت امام عسکری علیه السلام و آغاز دوره غیبت، مهم‌ترین مسأله برای شیعیان، شناخت امام و جانشین حضرت عسکری علیه السلام بود. مشکل تعیین و تشخیص امام معصوم در ادوار پیشین تاریخ شیعه و در زمان دیگر ائمه علیهم السلام نیز روی داده بود، ولی شرایط خاص پیش‌آمده در این زمان، این وضعیت را دشوارتر می‌ساخت. امام عسکری علیه السلام شش سال دوره امامتش را در تقیه و خفای شدید گذرانیده بود که طی آن مدت فقط تعداد اندکی از شیعیان امکان دسترسی مستقیم

ص: ۱۸۸

به آن حضرت را داشتند و بخش عمده روابط شیعیان با ایشان از طریق وکیلان امام صورت می‌گرفت. از سوی دیگر امام یازدهم علیه السلام به سبب جوّ اختناق‌آمیزی که از طرف عباسیان ایجاد شده بود و خطری که جان امام دوازدهم (عج) را تهدید می‌کرد، نسبت به اعلام امامت ایشان به‌طور علنی و عمومی، جوانب احتیاط را رعایت کرده و این امر را، جز از برخی افراد، پنهان می‌داشت. بدیهی است که در این شرایط، تشخیص جانشین امام یازدهم علیه السلام امری دشوار و پیچیده بود. علاوه بر این، اقدامات حکومت عباسی برای دستیابی فرزند امام یازدهم و یا یافتن اثر و نشانه‌ای از وجود فرزندی برای آن حضرت، شمار اندکی از شیعیان را که از ولادت و امامت حضرت مهدی (عج) آگاه بودند ناگزیر به در پیش گرفتن تقیه می‌ساخت. این مسائل دست به دست هم داده تا در کنار اموری چون جهالت، جاه‌طلبی و کسب شهرت، زمینه را برای ظهور مدعیان دروغین و طرح ادعاهای بی‌اساس در مسأله امامت و در نتیجه پیدایش فرقه‌های جدید فراهم می‌کرد.

این در حالی بود که امام عسکری علیه السلام علی‌رغم رعایت تقیه شدید، در مسأله امامت و جانشینی بعد از خود، شماری از اصحاب خاص و وکیلانش را از این امر آگاه نموده بود. پیشتر درباره عملکرد امام علیه السلام در این زمینه سخن گفتیم. باتوجه به این امور و شرایط خاص زمانی، این پیش‌بینی از سوی دیگر امامان علیهم السلام نیز صورت گرفته بود و لذا نسبت به معرفی مهدی (عج) و تأکید بر وجود ایشان و بازگو کردن نشانه‌ها و صفات آن حضرت اقدام کرده بودند، به‌طوری که در روایات بسیاری که از ایشان نقل شده و در کتاب‌هایی که در همان زمان، در این موضوع، به رشته تحریر درآمده، تأکید شده بود که امام دوازدهم (عج) فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است و حتی نام و لقب و صفات او ذکر گردیده و از وقوع غیبت آن حضرت خبر داده شده بود. باتوجه به این اطلاعاتی که از پیش توسط امامان

ص: ۱۸۹

ارائه گردیده، تشخیص امام و جانشین حضرت عسکری علیه السلام برای کسانی که به آن‌ها آگاهی داشتند کار دشوار و ناممکن نبود و البته این نکته را نیز باید اضافه کرد که ائمه علیهم السلام ملاک‌های تعیین و تشخیص امام را بیان کرده و در اختیار شیعیان قرار داده بودند تا اگر در چنین شرایطی، در این امر دچار مشکل شدند، به این ملاک‌ها و معیارهای تشخیص تمسک جویند و از سرگردانی و گمراهی درآیند.

این ملاک‌ها گذشته از پاره‌ای صفات عمومی چون زهد و تقوی و صیانت و دین و ایمان، بیشتر در دو امر اساسی تجلی و ظهور داشت و ائمه علیهم السلام نیز بر آن دو به عنوان نشانه‌های اساسی شناخت امام تأکید می‌کردند. این دو امر عبارت بودند

از علم جامع و کامل، و بروز معجزات و کرامات، که در گفتار امامان علیهم السلام از آن به بینه تعبیر شده است و غالباً به صورت خبر دادن از غیب و بازگو کردن اسرار درونی افراد جلوه می نمود. این دو نشانه از دیرباز ملاک اساسی برای شیعیان در تشخیص امام بر حق بود.

اختلاف در شناخت امام بر حق امر تازه‌ای نبود که شیعیان در آغاز غیبت بدان مبتلا شده باشند، بلکه پیش از این به واسطه جوّ اختناق و وحشتی که علیه ائمه اطهار علیهم السلام و شیعیان پدید آمده بود، جامعه شیعه به آن دچار شده بود. به عنوان مثال می توان به وضعیت پدید آمده پس از شهادت امام صادق علیه السلام اشاره کرد. آن حضرت برای مصون نگاه داشتن سلسله امامت و حفظ جان وصی و جانشین خویش از خطراتی که از جانب منصور عباسی وی را تهدید می کرد، در وصیت نامه خویش به پنج نفر، از جمله منصور، خلیفه عباسی وصیت کرده بود. در میان این پنج تن به جز امام موسی کاظم علیه السلام، مادر آن حضرت و یکی دیگر از پسران امام صادق علیه السلام نیز دیده می شدند^{۵۲۵}. حتی برخی فرزندان دیگر آن حضرت نیز

ص: ۱۹۰

داعیه علم و پیشوایی داشتند. در چنین موقعیتی افراد آگاه و با بصیرتی که به این دو ملاک تعیین شده از جانب ائمه علیهم السلام توجه می کردند، در راهیابی به سوی امام بر حق کامیاب و موفق بودند. در اخبار متعددی ذکر شده است که شیعیان به نزد کسانی که احتمال امامت آن‌ها می رفت آمده و آن‌ها را نسبت به دارا بودن این نشانه‌ها می آزمودند و چنان‌که به برخورداری وی از این دو امر یقین نمی یافتند، او را رها کرده به سراغ دیگری می رفتند تا در نهایت به حقیقت دست یافته و امام برحق را می شناختند.

با در دست داشتن چنین معیاری، علی القاعده کسی از شیعیان نمی بایست در تشخیص جانشین امام یازدهم علیه السلام دچار انحراف و کج روی شود، کما این که بسیاری از شیعیان، که پس از رحلت امام عسکری علیه السلام به سامرا می آمدند و در آن جا از این امر اطلاع می یافتند، برای یافتن مرجع اصلی و حقیقی جهت حل و فصل امور دینی شان، به همین ملاک‌ها تمسک می جستند و به هدف خود می رسیدند. کلینی از محمد بن ابراهیم بن مهزیار در همین زمینه خبری را بدین گونه نقل می کند:

با درگذشت امام حسن علیه السلام، در مسأله امامت دچار تردید شدم. نزد پدرم اموال زیادی جمع شده بود، آن‌ها را گردآورده، بار کشتی کرد و من نیز همراه او حرکت کردم. در راه دچار بیماری شدیدی شد و به من گفت:

پسرم! مرا برگردان که این علامت مرگ من است و سپس گفت: در این اموال تقوا پیشه کن و بعد وصیت کرد و درگذشت. من با خود گفتم: پدرم هیچ گاه به کار نادرستی وصیت نمی کرد. آن مال را به عراق می برم و خانه‌ای در کنار رودخانه می گیرم و به کسی در این باره چیزی نمی گویم.

^{۵۲۵} (۱). ر. ک: قرشی، حیات الامام موسی بن جعفر، ج ۱، ص ۴۱۵ به نقل از الکافی.

پس اگر مسأله امامت، همانند دوران امام حسن علیه السلام برای من واضح شد، آن را به صاحبش می‌دهم و گرنه آن را انفاق می‌کنم. به عراق رسیدم و

ص: ۱۹۱

خانه‌ای در کنار رودخانه گرفتم و مدتی ماندم. روزی مردی همراه با نامه‌ای نزد من آمد که در آن نامه نوشته شده بود: ای محمد! همراه تو چنین و چنان است و از کلیه اموالی که با من بود خبر داد، حتی به چیزهایی که خود به آن آگاه نبودم؛ لذا آن‌ها را به آن مرد دادم^{۵۲۶}

در خبر دیگری نقل شده است که عده‌ای از شیعیان قم، پس از شهادت امام عسکری علیه السلام و بدون آگاهی از این امر برای دیدن آن حضرت به سامرا آمدند.

آن‌ها که در شناخت امام و جانشین حضرت عسکری علیه السلام دچار مشکل شده بودند و از سویی، با ادعاهای جعفر برادر امام عسکری علیه السلام که مدعی این مقام و منصب بود، روبرو گردیدند، از همین شیوه استفاده کردند. وقتی آن‌ها به سامرا وارد شدند و از شهادت امام عسکری علیه السلام باخبر گردیدند از مردم درباره وارث آن حضرت پرسیدند و عده‌ای جعفر بن علی، برادر امام را معرفی کردند؛ اما وقتی سراغ او را گرفتند، گفتند که برای گردش و تفریح از شهر خارج شده و سوار قایقی بر روی دجله همراه خوانندگان و نوازندگان مشغول خوشگذرانی است. شیعیان قمی یقین کردند که او صفات امام را ندارد. با این حال برای روشن تر شدن موضوع پس از بازگشت جعفر به نزد او رفتند و اظهار داشتند: اموالی را از قم و ناحیه جبال برای امام علیه السلام آورده‌اند؛ اما وقتی جعفر اموال را از آن‌ها طلب کرد، از او خواستند تا مقدار اموال و صاحبان آن‌ها را تک تک مشخص کند، همان‌گونه که امام عسکری علیه السلام انجام می‌داد و چون جعفر اظهار کرد که این علم غیبی است که فقط خداوند می‌داند گفتند:

اموال را جز با ارائه علامت و نشانه‌هایی که از مولایمان حسن بن علی می‌شناسیم، تحویل نمی‌دهیم و اگر تو امام هستی، نشانه و علامتی برای ما آشکار کن و گرنه اموال را به صاحبانشان باز می‌گردانیم تا به نظر خود تصمیم بگیرند!

ص: ۱۹۲

آن‌گاه از نزد جعفر بیرون آمدند. و به‌طور مخفیانه‌ای که با امام دوازدهم (عج)، که توسط خادم آن حضرت راهنمایی شدند، دیدار کردند و پس از شنیدن نشانه‌ها و علامات اموال و کیفیت و کمیت آن‌ها، اموال را به آن حضرت تحویل دادند.^{۵۲۷}

ابو الادیان که مدتی خادم امام یازدهم علیه السلام و مسئول رسانیدن نامه‌ها و جواب نامه‌های آن حضرت به شهرهای دیگر بود، چنین ماجرای را درباره نامه‌های شیعیان، که پس از وفات امام عسکری علیه السلام از مدائن به سامرا آورده بود، نقل

^{۵۲۶} (۱). کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۴۳ و طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۶۱.

^{۵۲۷} (۱). صدوق، کمال الدین، ص ۴۷۸.

کرده است.^{۵۲۸} کلینی نیز ماجرای مشابه را برای یکی از شیعیان مصر که به عراق آمده بود، ذکر می‌نماید.^{۵۲۹} این شیوه‌ای معمول و شناخته شده نزد شیعیان محسوب می‌شد که بدین طریق می‌توانستند به حقیقت امر در مسأله امامت پی ببرند. با این حال هم‌چنان گاه این مسأله بر دسته‌ای پوشیده می‌ماند و موجب پیدایش فرقه‌های انحرافی، که البته امری بی‌سابقه در تاریخ شیعه نبود، می‌شد.

پیدایش فرقه‌های جدید شیعی از زمان امام سجاد علیه السلام آغاز شده بود؛ پس از شهادت امام صادق علیه السلام، فرقه‌های متعددی پدید آمدند که اسماعیلیه و فطحیه مهم‌ترین آن‌ها بودند و واقفیه نیز پس از شهادت امام کاظم علیه السلام ظهور کردند، هم‌چنین فرقه‌های دیگری در طول زمان و در حیات ائمه علیهم السلام شکل گرفتند، که البته حضور ائمه علیهم السلام در متن جامعه، مانع از گسترش این انحرافات می‌شد و به‌زودی آن‌ها را خنثی می‌ساخت؛ ولی شرایط خاص پیش‌آمده در زمان شهادت امام عسکری علیه السلام و عدم حضور آشکار امام علیه السلام در جامعه، زمینه را برای بروز انحرافات فرقه‌ای مساعدتر می‌نمود؛ به‌طوری که در آغاز غیبت صغری اختلافاتی درباره مسأله امامت پدید آمد که منجر به پیدایش فرقه‌های جدیدی

ص: ۱۹۳

شد و هریک درباره امام دوازدهم (عج) و شناخت او و تعیین این‌که او کیست، عقاید خاص خود را داشتند. سعد بن عبد الله قمی، که در همان عصر می‌زیسته، به پانزده طایفه اشاره می‌کند، در حالی‌که نوبختی و شیخ مفید، بر وجود چهارده فرقه اتفاق نظر دارند. در همین حال مسعودی به وجود بیست فرقه اشاره می‌کند؛ اما شهرستانی، فقط یازده گروه را نام می‌برد.^{۵۳۰} با بررسی عقاید کلی همه این فرقه‌ها می‌توان آن‌ها را در پنج دسته عمده تقسیم کرد.

مهم‌ترین و اصلی‌ترین این طوایف که بعدها نیز باقی مانده و اکثریت جامعه شیعی را تشکیل می‌دادند همان امامیه اثنی عشریه بودند که در آن زمان بنام قطعیه شهرت یافتند؛ زیرا بر امامت فرزند حضرت عسکری علیه السلام به‌عنوان امام زنده و دوازدهمین پیشوای شیعیان یقین داشتند. آن‌ها معتقد بودند که امام عسکری علیه السلام رحلت کرده و پسری را به جانشینی خود باقی گذاشته که همان مهدی موعود است به حق قیام خواهد کرد و جهان را از عدل و داد پر خواهد نمود. اکثریت این طایفه، ولادت و زنده بودن امام و وصایت حضرت عسکری به ایشان را پذیرفته و معتقد بودند که این دوران همان دوران غیبتی است که در روایات پیش‌بینی شده است. در واقع اینان کسانی بودند که با تمسک به اخبار و روایات وارده از ناحیه ائمه معصومین علیهم السلام و راهنمایی وکلا و نائبان خاص امام علیه السلام، به وجود امام دوازدهم (عج) با چنین صفاتی، بدون این‌که آن حضرت را دیده باشند، یقین پیدا کرده و باتوجه به معیارهای شناختی که ذکر شد، از ابتلا به انحرافات عقیدتی در مسأله امامت مصون

^{۵۲۸} (۲). همان، ص ۴۷۷.

^{۵۲۹} (۳). کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۶۲.

^{۵۳۰} (۱). ر.ک: نوبختی، فرق الشیعه، ص ۷۹ و مفید، الفصول المختاره، ص ۶۰-۲۵۸ و مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۹۹ و شهرستانی، الملل و النحل، ۱۳۱-۱۳۰.

مانده بودند. در عین حال، در میان قطعیه نیز، در پاره‌ای امور از جمله زمان ولادت امام مهدی (عج)، نام وی و این‌که آیا او همان مهدی است یا خیر، اختلافاتی وجود داشت. درباره زمان ولادت آن حضرت سال‌های ۲۵۵،

ص: ۱۹۴

۲۵۶ و ۲۵۷ ق را ذکر کرده‌اند و برخی آن را پس از رحلت امام عسکری علیه السلام و از هشت ماه تا دو سال گفته‌اند که البته عدم صحت قول اخیر کاملاً آشکار است.

گروهی در نام وی اختلاف داشتند و او را علی می‌نامیدند و گروه دیگر معتقد بودند که فرزند امام عسکری علیه السلام دوازدهمین امام و همان مهدی موعود می‌باشد، اما از دنیا رفته است و رجعت خواهد کرد و عالم را از عدل و داد پر خواهد نمود.^{۵۳۱} این اختلافات جزئی که در بین امامیه قطعیه پدید آمد، به‌زودی حل شد و پیروان آن‌ها از عقیده خود دست کشیده، تنها امامیه اثنی‌عشریه باقی ماندند.

فرقه‌های دیگر که در قالب کلی چهار فرقه قابل بحث هستند به شرح زیرند:

۱. واقفیه:^{۵۳۲}

پیروان این فرقه معتقد بودند که امام یازدهم همان مهدی قائم است؛ زیرا به گمان آن‌ها وی امامی را بعد از خود معین نکرد و به کسی وصیت ننمود. پیروان این نظریه در چگونگی توقف خود و مهدویت امام یازدهم متفاوت بودند. گروهی از ایشان می‌پنداشتند که امام عسکری علیه السلام از دنیا نرفته است، بلکه در پرده غیبت به سر می‌برد. فرض آن‌ها بر این مطلب استوار بود که هیچ امامی تا پسر خود را به جانشینی معرفی نکند از دنیا نمی‌رود و چون امام عسکری علیه السلام به کسی وصیت نکرده، پس او همان مهدی می‌باشد که دارای دو غیبت است و اینک زمان غیبت اول اوست.^{۵۳۳} گروه دیگر از واقفیه بر آن بودند که امام عسکری علیه السلام از دنیا رفته است، ولی بار دیگر رجعت می‌کند و او همان مهدی قائم خواهد بود. آن‌ها یقین

ص: ۱۹۵

داشتند که امام عسکری علیه السلام بدون وصیت به کسی درگذشته است، بنابراین تردیدی نیست که او مهدی موعود و همان کسی است که قیام خواهد کرد تا زمین را پر از عدل و داد کند.^{۵۳۴} گروه دیگر، واقفیه لا ادریه بودند و تصور می‌کردند که امام

^{۵۳۱} (۱). ر.ک: نوبختی، همان، ص ۹۹.

^{۵۳۲} (۲). واقفیه عنوان کلی است که بر همه فرقه‌های شیعه، که بر امامت یکی از امامان توقف کردند اطلاق می‌شود. اغلب بعد از درگذشت هریک از امامان، گروهی از واقفیه پدید می‌آمدند اما واقفیه‌ای که پس از شهادت امام هفتم علیه السلام ظهور کردند به جهت اهمیت خاصی که داشتند شناخته شده‌تر، و معروف‌ترند لذا نباید درباره تشابه نام این فرقه‌ها توهمی ایجاد شود.

^{۵۳۳} (۳). ر.ک: اشعری، الفرق و المقاتلات، ص ۱۰۶ و نوبختی، همان، ص ۷۸-۸۰ و شهرستانی، همان، ص ۱۲۹.

^{۵۳۴} (۱). ر.ک: همان، ص ۱۰۷ و نوبختی، همان، ص ۸۰-۸۱.

یازدهم علیه السلام رحلت کرده و از دنیا رفته است؛ ولی باتوجه به این که زمین نمی تواند از حجت خدا خالی باشد، باید جانشینی داشته باشد، هر چند مطمئن نبودند که جانشین او کیست. بنابراین در امامت آن حضرت توقف کردند و مصمم شدند تا زمان روشن نشدن این امر تصمیمی نگیرند.^{۵۳۵}

۲. جعفریه:

این گروه عقیده داشتند که پس از امام عسکری علیه السلام برادرش جعفر، که از وی جوان تر بود، به امامت رسید.^{۵۳۶} با این حال پیروان این عقیده، که همانند واقفیه از وصایت امام عسکری علیه السلام به فرزندش بی اطلاع بودند، در چگونگی انتقال امامت به جعفر اختلاف داشتند و به چهار دسته تقسیم شدند.

گروهی از اینان معتقد بودند که امام عسکری علیه السلام پسری نداشت تا امامت به او برسد، لذا برادرش جعفر پس از او امام است. آن ها در این باب، به همان اقوال فطحیه درباره امامت عبد الله افطح، فرزند امام صادق علیه السلام تمسک می جستند و حتی خود نیز به امامت عبد الله افطح قائل و معتقد به سیزده امام بودند که جعفر سیزدهمین آن ها محسوب می شد.^{۵۳۷} گروه دیگر عقیده داشتند که امام دهم، جعفر را براساس اصل بدا به جانشینی معرفی کرده است امری که معتقد بودند درباره اسماعیل پسر ارشد امام صادق علیه السلام نیز واقع شد. آن ها باور داشتند که اراده الهی به

ص: ۱۹۶

این امر تعلق گرفت که امامت نباید به امام حسن عسکری علیه السلام برسد، لذا پس از امام دهم این امر به جعفر رسید. پیروان این عقیده سرسختانه به اقوال فطحیه استدلال می کردند، حتی در میان اهل کلام آن ها، افراد سرشناسی از فطحیه وجود داشتند.^{۵۳۸} سومین گروه از جعفریه مدعی بودند که امام دهم به امامت فرزندش جعفر وصیت کرده بود، آنان امامت امام عسکری علیه السلام را به این جهت که امام بعد از خود را تعیین نکرده و درباره کسی وصیت ننموده بود فاقد اعتبار می دانستند و معتقد بودند که امامت جعفر با تعیین از جانب پدرش حتمی و مسلم است.^{۵۳۹} گروه چهارم به نفیسیه معروف شدند آنان عقیده داشتند که امام هادی علیه السلام پسر بزرگش محمد را به امامت تعیین کرده بود، اما اراده الهی بر این قرار گرفت که او در زمان حیات پدر از دنیا برود. اما محمد به توصیه پدرش امام هادی، برادر خود جعفر را وصی و امام قرار داد و در واقع امامت را به غلامش نفیس سپرد تا در زمان مناسب آن را به جعفر واگذار کند و او چنین کرد. اعضای این فرقه امامت حضرت عسکری علیه السلام را از آن رو که امام هادی علیه السلام وی را به عنوان وصی و امام تعیین نکرده است، نمی پذیرند.^{۵۴۰}

^{۵۳۵} (۲). رک: همان، ص ۱۰۷.

^{۵۳۶} (۳). نویختی، همان، ص ۸۹ - ۹۰.

^{۵۳۷} (۴). همان، ص ۳۹ و اشعری، همان، ص ۱۱۱ و مفید، همان، ص ۲۹۵.

^{۵۳۸} (۱). نویختی، همان، ص ۹۹ و جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۰۵ - ۱۰۶.

^{۵۳۹} (۲). همان، ص ۸۲ - ۸۳ و اشعری، همان، ص ۱۱۰ - ۱۱۱ و مفید، همان، ص ۲۵۹.

^{۵۴۰} (۳). همان، ص ۸۸ - ۸۹، اشعری، همان، ص ۱۱۲ - ۱۱۳.

این فرقه معتقد بودند که محمد، پسر بزرگ امام هادی علیه السلام که در زمان حیات آن حضرت درگذشت، امام بعد از ایشان بود. به ادعای ایشان چون امام عسکری علیه السلام به کسی وصیت نکرده بود، امامت او ساقط است و جعفر نیز چون صلاحیت امامت نداشت، نمی توانست امام باشد و این امر تنها در محمد پسر امام هادی علیه السلام مسلم است؛ زیرا او پسر صلیح از خود باقی گذاشت که به زعم آن ها شایسته

ص: ۱۹۷

امامت بود و برخی از ایشان او را همان مهدی قائم می دانستند و گروهی مرگ او را انکار کرده و قائل به غیبت او شده بودند.^{۵۴۱}

۴. قائلین به انقطاع امامت:

گروه چهارم معتقد بودند که پس از امام عسکری علیه السلام امامی وجود ندارد. اینان ظاهراً درباره عقیده به مهدویت اختلاف داشتند و به دو دسته تقسیم می شدند، یک گروه از اینان معتقد به قیام مهدی (عج) نبودند و می گفتند چون خداوند از گناه بندگان به خشم آمده، امامت را از ایشان منقطع ساخته و حجت را از ایشان باز داشته است. گروه دیگر به قیام مهدی موعود عقیده داشتند، اما معتقد بودند که چون امام عسکری علیه السلام بدون جانشین از دنیا رفته است، امامت متوقف شده تا این که خداوند مهدی (عج) را از میان امامان گذشته برگزیند و به قیام مبعوث سازد.

آنان به احادیث متواتر درباره قیام مهدی موعود عقیده داشتند و دوره زمانی پس از رحلت امام عسکری علیه السلام را دوره فترت نبوت و امامت می دانستند.^{۵۴۲}

به هر حال کلیه فرقه های انحرافی مذکور، که اغلب به جهت عدم آگاهی به امامت حضرت مهدی (عج) و جانشینی امام عسکری علیه السلام و بروز پاره ای جاه طلبی ها پدید آمدند، اینان به زودی در جامعه شیعی محو شده، اثری از آن ها باقی نماند و از میانشان تنها فرقه قطعیه اثنی عشری باقی ماندند. این امر ناشی از آن بود که استدلال هایی که این طوایف برای اثبات حقانیت خود و عقایدشان ارائه می دادند در مقایسه با ادله ای که قطعیه بر صحت اعتقادشان می آوردند، بسیار ضعیف و غیر قابل پذیرش بود. علاوه آن که نظام گسترده نیابت و وکالت، که به طور مستقیم توسط امام علیه السلام هدایت و کنترل می شد، به زودی و با کاهش مختصر

ص: ۱۹۸

^{۵۴۱} (۱). نوبختی، همان، ص ۸۴ و اشعری، همان، ص ۱۰۹ و طوسی، الغیبه، ص ۱۲۸-۱۲۹.

^{۵۴۲} (۲). ر.ک: اشعری، الفرق و المقاتلات، ص ۱۰۷-۱۰۹ و طوسی، همان، ص ۱۴۷ و صدوق، کمال الدین، ص ۴۸۵-۴۸۷.

اعمال فشارهای عباسیان، تلاش گسترده‌ای در زمینه ایجاد آگاهی عمومی نسبت به امامت و مسأله غیبت حضرت مهدی (عج) در جامعه شیعه آغاز کرد. در این راستا باید به فعالیت‌های ارزنده علما شیعه در این عصر نیز توجه خاصی شود که در زمینه آگاهی بخشی و اطلاع‌رسانی به شیعیان، از طریق ارشاد و وعظ و یا تألیف و تصنیف کتاب‌هایی در همین باب، اقدامات شایان توجهی انجام دادند.

(ب) امام غایب و هدایت‌گری جامعه شیعه:

امام دوازدهم علیه السلام در غیبت صغری، به مقتضای امامت خویش از طرق مختلف به هدایت و راهنمایی جامعه شیعه می‌پرداخت؛ این هدایت‌گری گاه به صورت مستقیم و دیدارهای شخصی و گاه به‌طور غیرمستقیم و با مکاتبه یا وکالت صورت می‌گرفت.

دیدارهای مستقیم

غیبت امام دوازدهم (عج) به معنای قطع کامل ارتباط شیعیان با امام علیه السلام نبود؛ اگرچه امام علیه السلام از حضور فیزیکی و علنی در میان مردم پرهیز می‌کرد و افرادی را به‌عنوان نائب و سفیر خود برای ایجاد ارتباط با شیعیان تعیین نموده بود، لیکن در مواردی هم به‌طور مستقیم با برخی شیعیان ارتباط داشت. در دوران غیبت صغری بسیاری از شیعیان، عالمان و وکیلان موفق شدند با آن حضرت دیدار کنند.

این دیدارها مخفیانه و عموماً در مکان‌های نامعلومی انجام می‌گرفت تا افراد کمتری از آن آگاه شوند و در مواردی ضروری صورت می‌پذیرفت که لازم بود حقایقی، به‌ویژه در مسأله امامت و جانشینی بعد از امام یازدهم علیه السلام، به‌طور آشکار توسط امام علیه السلام بیان شود و یا شبهات و شک و تردیدهای به وجود آمده در اذهان شیعیان برطرف گردد. این دیدارها از چند جنبه حائز اهمیت بود.

مهم‌ترین جنبه این دیدارها، معرفی حضرت مهدی (عج) به‌عنوان فرزند و جانشین امام یازدهم علیه السلام بود. در عصر غیبت صغری با توجه به ظهور فرقه‌های

ص: ۱۹۹

جدید و مدعیان دروغین، آن‌چه بیش از همه اهمیت داشت تثبیت امامت آن حضرت و ایجاد آگاهی عمومی نسبت به این امر در میان شیعیان بود و از آن‌جا که در آغاز غیبت، نائبان و وکیلان امام، ناچار به رعایت تقیه شدید و پنهان نگاه داشتن حقیقت بودند، دیدارهای مستقیم امام (عج) با شیعیان، بهترین راه برای تبیین مسأله امامت تلقی گردید. این اقدام به‌خصوص برای شیعیانی که در شهرهایی غیر از بغداد و سامرا، و دور از محل سکونت نائبان خاص به سر می‌بردند، اهمیت بیشتری داشت. این قبیل دیدارها، از اولین روزهای غیبت آغاز شد و نخستین آن‌ها دیدار شیعیان قم، چند روز پس از شهادت امام عسکری علیه

السلام بود که در خانه‌ای در سامرا صورت گرفت.^{۵۴۳} چندی بعد ابو سعید غانم هندی، در بغداد دیداری با امام (عج) داشت. او از مردمان کشمیر بود که در بلخ به دست حسین بن اشکیب، عالم و متکلم سمرقندی اسلام آورده، مذهب تشیع را پذیرفت و سپس به قم آمد و بعد روانه بغداد شد تا از امام (عج) نشانه‌ای بیابد. او در سال ۲۶۴ ق به بغداد رسید و پس از مدتی اقامت در این شهر، با راهنمایی فرستاده امام، در خانه‌ای با آن حضرت دیدار کرد.^{۵۴۴}

گاه اتفاق می‌افتاد که امام (عج) در موسم حج، خود را به برخی از شیعیان طالب حقیقت معرفی می‌کرد که از آن جمله ابراهیم بن مهزیار و حسن بن وجناء بودند.^{۵۴۵} یکی دیگر از شیعیان که در ایام حج با امام (عج) دیدار کرده بود و می‌گفت که آن حضرت فرمود: «وی مهدی و همان کسی است که جهان را از عدل و داد پر می‌کند و زمین هیچ‌گاه خالی از حجت الهی نخواهد بود.»^{۵۴۶} شیخ صدوق

ص: ۲۰۰

دیدارهای دیگری از این قبیل را ذکر کرده است.^{۵۴۷}

مسأله دیگری که در دیدارهای امام (عج) با شیعیان مورد توجه قرار داشت، تعیین و معرفی نایبان و وکیلان بود. غیبت امام (عج)، شیعیان را دچار سردرگمی و بلاتکلیفی می‌کرد و حتی بسیاری از وکیلان امام عسکری علیه السلام، در شهرهای مختلف از حقیقت امر اطلاعی نداشتند. نائب امام، عثمان بن سعید و وکیلان بغداد نیز ناگزیر بودند برای حفظ جان امام و پنهان ساختن وجود آن حضرت تقيه کرده، سکوت نمایند. در چنین شرایطی امام شخصا برای راهنمایی شیعیان و وکیلان پدرش، اقدام می‌نمود و در دیدارهایی که توسط فرستادگان خود با برخی شیعیان ترتیب می‌داد، مسأله نیابت را تبیین، و وکیلان خود را معرفی می‌کرد. سعد بن عبد الله می‌گوید که عده‌ای از شیعیان قمی از جمله حسن بن نصر، پس از شهادت امام عسکری علیه السلام درباره کار وکیلان دچار تردید شدند و او برای آگاهی از حقیقت امر راهی بغداد گردید و در آن‌جا پس از دیدار با چند تن از وکیلان، از طریق نامه‌ای که به دست او رسید، موفق شد در خانه‌ای با امام (عج) ملاقات کند و امام به او فرمود که در کار وکیلان شک و تردید به خود راه ندهد.^{۵۴۸} امام هم‌چنین در دیداری که با قمی‌ها داشت، به آن‌ها اعلام کرد که شخصی را در بغداد تعیین می‌نماید که بعد از آن اموالشان را به او بپردازند و نامه‌های امام علیه السلام را از او بگیرند.^{۵۴۹} این شخص همان عثمان بن سعید، نائب اول امام بود. هدف دیگری که امام در دیدار با شیعیان دنبال می‌کرد، جنبه آموزشی و تعلیمی داشت. او

^{۵۴۳} (۱). صدوق، همان، ص ۴۷۸.

^{۵۴۴} (۲). کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۴.

^{۵۴۵} (۳). صدوق، همان، ص ۴۴۰ و ۴۴۵.

^{۵۴۶} (۴). همان، ص ۴۴۴.

^{۵۴۷} (۱). همان، ص ۴۴۱.

^{۵۴۸} (۲). کلینی، همان، ص ۴۵۵.

^{۵۴۹} (۳). صدوق، همان، ص ۴۷۸.

در این دیدارها به رفع مشکلات و مسائل علمی و آموزش تعالیم دینی توجه می‌نمود. به‌طور قطع نائبان خاص، که باب علم امام علیه السلام بودند، برای بهره‌گیری از منبع علم آن حضرت

ص: ۲۰۱

بارها با وی دیدار داشتند. اگرچه گزارش‌هایی از این دیدارها به دست نرسیده است، لیکن در گفتار نائبان بارها تصریح شده که امام دوازدهم (عج) را دیده‌اند.^{۵۵۰} گذشته از نائبان خاص، امام (عج) در دیدار با برخی از شیعیان، به بیان برخی مطالب علمی پرداخته یا به سؤالات آنان پاسخ می‌گفت، که از جمله این‌ها ملاقات ابراهیم بن مهزیار است. او وکیل امام یازدهم بود که پس از شهادت آن حضرت برای آگاهی یافتن از مسأله جانشینی و امامت پس از او، به حج رفت تا با شیعیان و نزدیکان حضرت دیدار کند. در مکه فرستاده امام دوازدهم (عج) نزد او آمد و وی را به محل اقامت امام برد. در این دیدار، امام کلیاتی درباره مسأله امامت و این که زمین هیچ‌گاه بدون حجت الهی نخواهد بود، بیان فرمود و به سؤالات او پاسخ گفت.^{۵۵۱}

امام علیه السلام در دیدارهایی دیگر، با توجه به موقعیت و توان علمی شیعیان مطالبی به آن‌ها می‌آموخت؛ ابو نعیم انصاری نقل می‌کند که در سال ۲۹۳ ق، همراه سی تن از شیعیان، در مکه امام دوازدهم (عج) را ملاقات نمودند، اما آن حضرت را نشناختند. امام برخی دعاهایی را که ائمه علیهم السلام در مواقع مختلف قرائت می‌کردند به آن‌ها آموخت و سپس از میان آنان رفت و آن‌گاه بود که دریافتند او امام دوازدهم (عج) است.^{۵۵۲} به‌هرحال گزارش‌های مکرر به دست رسیده از شیعیان در این دوران، حاکی از این است که آنان از طریق دیدارهایی که امام خود زمینه آن را فراهم می‌ساخت، با آن حضرت ارتباط می‌یافتند. در حقیقت با غیبت امام راه ارتباط و تماس مستقیم شیعیان با امام مسدود شد، لیکن ارتباط آن حضرت با شیعیان هم‌چنان برقرار بود و هیچ‌گاه از قطع کامل این ارتباط سخن به میان نمی‌آورد، بلکه به استمرار و ادامه آن‌ها اشاره می‌نمود. حسن بن وجناء، ضمن

ص: ۲۰۲

بیان دیداری که با امام علیه السلام داشت می‌گوید: «گفتم: مولای من! آیا پس از این شما را نمی‌بینم؟ او فرمود: هرگاه خدا بخواهد.^{۵۵۳}»

پیداست که امام علیه السلام امکان دیدار با خود را نفی نکرده بلکه آن را به خواست و اراده خداوند منوط ساخته است. با توجه به شواهد و قرائن، به نظر می‌رسد که بیشتر این دیدارها در نیمه نخستین عصر غیبت صغری صورت گرفته است؛ تقریباً زمانی که

^{۵۵۰} (۱). همان، ص ۴۳۵ و ۴۴۰ و ۴۴۱.

^{۵۵۱} (۲). همان، ص ۴۴۵.

^{۵۵۲} (۳). همان، ص ۴۷۱.

^{۵۵۳} (۱). همان، ص ۴۴۴.

می‌بایست موقعیت نائبان خاص و وکیلان امام علیه السلام در میان شیعیان کاملاً تثبیت می‌شد و آگاهی عمومی کافی درباره مسأله امامت و عملکرد نائبان خاص پدید می‌آمد.

ارتباطهای مکاتباتی

امام علیه السلام علاوه بر ارتباطهای مستقیم مذکور، از طریق ارسال نامه‌هایی نیز با شیعیان در ارتباط بود. این نامه‌ها از طریق نائبان خاص و وکیلان یا فرستادگان امام علیه السلام به دست افراد موردنظر می‌رسید. محتوای نامه‌ها تقریباً دربردارنده همان نکاتی بود که امام علیه السلام در دیدارهای خود با شیعیان بیان می‌فرمود؛ افزون بر این که در نامه‌های امام علیه السلام که به دست شیعیان می‌رسید، درباره اموالی که به ناحیه مقدسه می‌فرستادند و کیفیت و کمیت آن‌ها، مطالبی تذکر داده می‌شد.^{۵۵۴} هم‌چنین نامه‌هایی به دست وکیلان و افراد مورد اعتماد می‌رسید که آن‌ها را از اوضاع سیاسی و گاه خطرانی که آنان را تهدید می‌کرد، آگاه می‌ساخت، از جمله زمانی که عبید الله بن سلیمان وزیر، تصمیم گرفته بود تا وکلای امام در بغداد را دستگیر کند و برای این کار حيله‌ای اندیشیده بود، نامه‌ای به دست بعضی از وکیلان رسید که آن‌ها را از گرفتن اموال از شیعیان و مراجعه‌کنندگان و اظهار این که وکیل امام هستند، منع کرده بود.^{۵۵۵} بار دیگر وقتی خلیفه المعتمد عباسی درصدد برآمد تا بر

ص: ۲۰۳

زائران قبور ائمه علیهم السلام در کاظمین سخت بگیرد امام در نامه‌ای شیعیان را از رفتن به زیارت نهی نمود.^{۵۵۶} در نامه‌هایی دیگر، امام علیه السلام نسبت به انحرافات مذهبی، فرقه‌ها و مدعیان دروغین تذکر می‌داد که مهم‌ترین آن‌ها نامه‌ای بود که حکم ارتداد شلمغانی و عده‌ای از مدعیان دروغین نیابت را بیان کرد.^{۵۵۷} بخش دیگر نامه‌ها، پاسخ به سؤالاتی بود که شیعیان، از طریق ارسال نامه خواستار جواب آن‌ها شده بودند. در حقیقت این تنها راه ممکن برای شیعیان، برای ارتباط با امام علیه السلام تلقی می‌گردید. در شرایط خاص دوران غیبت، که انحرافات مذهبی و پیدایش فرقه‌های جدید و ظهور مدعیان دروغین و القای شبهات از طرف مخالفان و معاندان به شدت رواج داشت، طبیعی بود که عالمان و اندیشمندان شیعه با مشکلات اعتقادی و مسائل علمی بسیار روبرو، و نیازمند یافتن پاسخ‌هایی متقن و محکم برای آن‌ها باشند و این امر جز از طریق ارتباط با امام میسر نمی‌شد، لذا نامه‌های متعددی از سوی عالمان شیعه برای امام ارسال می‌گردید که از طریق نائبان خاص به امام و جواب آن‌ها نیز توسط ایشان به دست صاحبانشان می‌رسید. این نامه‌ها، حاوی سؤالات بسیاری در ابواب مختلف اصول و فروع بودند و بخش عمده آن‌ها را سؤالات احکام و مسائل شرعی تشکیل می‌دادند که همواره موردنیاز فقیهان و عموم مردم بود. از این قبیل نامه‌ها، می‌توان به نامه محمد بن جعفر اسدی اشاره کرد که خود از وکیلان امام علیه السلام به شمار می‌رفت. وی در

^{۵۵۴} (۲). همان، ص ۴۹۸ و ۴۹۹ و کلینی، همان، ص ۴۶۱-۴۶۲.

^{۵۵۵} (۳). کلینی، همان، ص ۴۶۶.

^{۵۵۶} (۱). همان، ص ۴۶۷.

^{۵۵۷} (۲). طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۹.

نامه‌ای که برای امام فرستاد، از پاره‌ای مسائل فقهی پرسش کرده بود که جواب آن‌ها توسط محمد بن عثمان، نائب دوم امام، به دست او رسید.^{۵۵۸} از همین قبیل، نامه اسحاق بن یعقوب است که بخشی از سؤالات مفصل آن به احکام شرعی و

ص: ۲۰۴

فقهی اختصاص یافته بود.^{۵۵۹} به نظر می‌رسد که برخی فقیهان شیعه از این طریق، ارتباط دائمی با امام علیه السلام داشتند و در مسائل فقهی همواره از ایشان یاری می‌گرفتند. عبد الله بن جعفر حمیری، از عالمان ممتاز قم، یکی از کسانی بود که نامه‌های متعددی برای امام نوشت و همگی حاوی سؤالات فقهی بودند. از آن میان جواب چهار نامه مفصل او به دست رسیده است که در مجموع شامل ۶۰ سؤال همراه با جوابشان می‌باشد و دو نامه آخر در سال‌های ۳۰۷ و ۳۰۸ ق نوشته شده بودند.^{۵۶۰} مسائل حمیری، که از فقیهان برجسته عصر خویش بود، بعدها در بین فقیهان شیعه معروف و مورد استناد شد. فقیهان شیعه علاوه بر طرح سؤالات فقهی که برای آنان پیش می‌آمد، در طی این مکاتبات، به تصحیح و تطبیق احکام و اخبار فقهی که در دست داشتند نیز اقدام می‌کردند و درباره درستی یا نادرستی آن‌ها، از امام علیه السلام پرسش می‌نمودند. در مسائل حمیری به نمونه‌های چندی از این قبیل برمی‌خوریم. به عنوان مثال او در چند مورد، به خصوص در نامه چهارم، به اخبار فقهی اشاره می‌نماید که از امام پیشین برای وی نقل شده بود و او نسبت به صحت آن‌ها پرسش می‌کند.^{۵۶۱}

بخش دیگر سؤالات به موضوعات اصولی و اعتقادی اختصاص داشت که اساسی‌ترین آن‌ها درباره مسأله امامت و جانشینی امام یازدهم علیه السلام بود. از آن جمله نامه‌ای است که گروهی از شیعیان، احتمالاً شیعیان قزوین، برای امام علیه السلام فرستادند و سبب آن بحثی بود که میان ایشان و شخصی به نام ابن ابی غانم قزوینی روی داده و او اظهار داشته بود که امام یازدهم علیه السلام بدون باقی گذاشتن فرزندی از دنیا رفته است. امام علیه السلام در جواب ایشان نامه‌ای مفصل فرستادند و در آن ضمن

ص: ۲۰۵

شکایت از گرفتار شدن شیعیان در حیرت و سرگردانی و مبتلا شدن به گمراهی و کجروی، تأکید کردند که حجت‌های الهی همواره جانشینانی داشته‌اند که یکی پس از دیگری به امر الهی قیام نموده‌اند و امام یازدهم علیه السلام نیز همانند دیگر امامان، پیش از وفاتش به فرزند خود، یعنی حضرت مهدی (عج)، وصیت کرده است و هر کس در این امر با آن حضرت منازعه کند یا مدعی چنین مقامی شود، بی‌شک ظالم و کافر می‌باشد.^{۵۶۲} در ادامه، امام علیه السلام توصیه‌هایی به شیعیان می‌نماید و اظهار می‌دارد اگر مسأله غیبت نبود، اموری بر آنان آشکار می‌شد که هر شک و تردیدی را در این باره از بین می‌برد. در همین راستا

^{۵۵۸} (۳). همان‌جا.

^{۵۵۹} (۱). صدوق، همان، ص ۴۸۳.

^{۵۶۰} (۲). طبرسی، همان، ص ۳۰۱-۳۱۵.

^{۵۶۱} (۳). همان، ص ۳۱۳.

^{۵۶۲} (۱). طبرسی، همان، ص ۲۷۷.

مشاهده می‌کنیم که امام در برخی نامه‌هایش به اموری اشاره می‌فرمود که گواه بر صدق و صحت امامت ایشان باشد، مانند خبر دادن از امور پنهانی، که فقط صاحبان نامه‌ها از آن باخبر بودند و یا اطلاع دادن از زمان مرگ برخی از شیعیان و^{۵۶۳}

از موضوعات مهم دیگر که در مکاتبات میان شیعیان با امام علیه السلام مطرح می‌شد و وابستگی مستقیم با موضوع امامت داشت مسأله غیبت بود که پرسش‌ها و مشکلات بسیاری به همراه می‌آورد. در اغلب نامه‌هایی که امام علیه السلام در پاسخ به شیعیان می‌فرستاد به نحوی به این موضوع اشاره شده است. بدیهی است که موضوع غیبت، اساسی‌ترین مشکل شیعیان در این زمان محسوب می‌گردید که هم به لحاظ اعتقادی آنان را دچار مشکلاتی ساخته و هم به لحاظ مرجعیت دینی و علمی سختی و تنگنایی را برایشان پدید آورده بود، لذا امام علیه السلام در نامه‌های متعددی به سؤالات ایشان در این باب پاسخ می‌داد. در نامه‌ای که اسحاق بن

ص: ۲۰۶

یعقوب برای امام ارسال داشت، پرسش‌هایی در این باره مطرح کرده بود. در پاسخ‌های امام به نامه اسحاق بن یعقوب، به چند نکته اساسی اشاره شده است:^{۵۶۴}

نخست زمان ظهور، که فقط خداوند از آن آگاه است و کسانی که زمانی برای آن مشخص می‌کنند دروغگویند.^{۵۶۵}

دوم مرجعیت علمی و دینی، که امام علیه السلام در حل مشکلات و مسائل شرعی شیعیان را به راویان حدیث و در واقع فقیهان شیعه، از آن رو که همان روایت کنندگان احادیث ائمه علیهم السلام بودند، ارجاع داده است.^{۵۶۶}

سوم علت غیبت، که در آن به بیعت و سلطه طاغوت‌ها بر امامان علیهم السلام اشاره شده و این که غیبت امام دوازدهم (عج) برای آن است که چنین بیعت و سلطه‌ای بر گردن ایشان نباشد و نیز اشاره به این که یکی از علل غیبت عملکرد ناشایست مردم بوده است.

چهارم چگونگی بهره‌مندی از وجود امام غایب، و این که امام در دوره غیبت همچون خورشیدی است که در پس ابر پنهان شده باشد و در عین پنهان بودن از انتظار، اثرات وجودی خود را بر عالم دارد.

پنجم مسأله انتظار و درخواست از خداوند برای ظهور امام علیه السلام، که گشایش کار شیعیان در همین امر است.

^{۵۶۳} (۲). به عنوان مثال، نامه‌ای که در جواب احمد بن ابی روح صادر شد در آن توضیحاتی درباره اموال ارسالی او داده شده بود (بحار، ج ۵۱، ص ۲۹۵ به نقل از الخرائج راوندی) و یا نامه‌ای که برای نائب چهارم صادر گردید و خبر فوت وی را متذکر شده بود. طبرسی، همان، ص ۲۹۷.

^{۵۶۴} (۱). طبرسی، همان، ص ۲۸۱ - ۲۸۴.

^{۵۶۵} (۲). «و اما ظهور الفرج فانه الى الله و كذب الوقتون ...».

^{۵۶۶} (۳). «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة احاديثنا فانهم حجتى عليكم و انا حجة الله».

چنان‌که ملاحظه می‌شود، این‌ها اساسی‌ترین سؤالات در موضوع غیبت امام هستند که شیعیان با آن روبرو بودند و نیازمند پاسخ‌هایی که شک و تردید خویش را برطرف سازند و هم بتوانند در مقابل منکران و مخالفان، به آن‌ها استدلال و استناد جویند. در حقیقت این‌ها سؤالات اساسی هستند که حتی امروزه مطرح و موردنظر می‌باشند.

ص: ۲۰۷

موضوع دیگری که در کنار مسأله غیبت مطرح می‌شد، شناخت نایبان و وکیلان امام علیه السلام بود. البته شیعیان از سال‌ها قبل، از وجود وکیلان ائمه علیهم السلام آگاهی داشتند و اگر در شناخت آن‌ها و یا وثاقت و اعتمادشان دچار تردید می‌شدند، با مراجعه به امامان علیهم السلام به آگاهی و یقین لازم می‌رسیدند. همین مشکل در زمان غیبت، به سبب شرایط خاص آن و عدم حضور امام، با شدت بیشتر بروز کرده بود و ظهور مدعیان دروغین بر شدت آن می‌افزود، لذا در نامه‌هایی که شیعیان برای امام می‌فرستادند، سؤالاتی در این موضوع نیز مطرح می‌کردند. در پاسخ سؤالات اسحاق بن یعقوب، مطالبی در این خصوص وجود دارد که امام علیه السلام نیابت عثمان بن سعید و پسرش محمد را تأیید نموده و از محمد بن ساذان، یکی از وکیلان آن حضرت، به نیکی یاد کرده است.^{۵۶۷} هم‌چنین در نامه‌ای که برای احمد بن ابی روح فرستاده شده بود، یکی از وکیلان امام در بغداد به نام حاجز، به او معرفی گردیده بود.^{۵۶۸}

در همین راستا ظهور مدعیان دروغین، از مشکلاتی بود که شیعیان با آن روبرو می‌گردیدند. پیشتر به نامه‌ای اشاره شد که امام علیه السلام درباره گروهی از این افراد فرستاده بود، اما مسأله‌ای که بیشتر در نامه‌ها و سؤالات ارسالی شیعیان به چشم می‌خورد، قضیه جعفر، پسر امام هادی علیه السلام، و عموی امام دوازدهم (عج) است که مدعی امامت و جانشینی حضرت عسکری علیه السلام شده بود و عده‌ای، حتی از شیعیان خاص و اصحاب آن حضرت، گرد او را گرفته بودند. به نظر می‌رسد این قضیه انحراف شدید و عمیقی را در میان شیعیان پدید آورده بود، زیرا در مکاتبات مذکور توجه خاصی به آن شده است. احمد بن اسحاق اشعری، از فقیهان ممتاز

ص: ۲۰۸

قم، در نامه‌ای خطاب به امام دوازدهم (عج) اظهار داشته بود که جعفر، ضمن نامه‌ای که برای وی فرستاده ادعا کرده او جانشین برادرش، امام عسکری علیه السلام، است و علوم دینی و شرعی در نزد اوست. وی نامه جعفر را همراه نامه خود، ارسال کرده بود. امام علیه السلام در جواب وی، طی نامه‌ای ضمن تذکر به مسأله حجت‌های الهی و ارسال رسل، به شرایط امامت، از جمله عصمت و داشتن دلیل و بینة و علم، اشاره می‌کند و اظهار می‌نماید که جعفر نه علم دین دارد و نه پرهیز از معاصی، و اگر حجت و دلیلی بر درستی ادعای خویش داشته باشد باید ارائه دهد.^{۵۶۹} هم‌چنین در نامه‌ای که در جواب گروهی از شیعیان

^{۵۶۷} (۱). طبرسی، همان، ص ۲۸۱.

^{۵۶۸} (۲). راوندی، الخرائج و الجرائح، ص ۲۵۱ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۵. هم‌چنین در جواب نامه‌ای که محمد بن یوسف چاجی فرستاده و درباره وکیل امام پرسش کرده بود امام وی را به یکی از وکیلان ری، ابو الحسین اسدی، ارجاع داده. همان، ص ۲۹۴.

^{۵۶۹} (۱). طبرسی، همان، ص ۲۷۹.

فرستاده شد ضمن تأکید بر امامت و جانشینی امام دوازدهم (عج)، اشاره شده بود که جعفر مدعی مقامی است که از آن او نمی‌باشد.^{۵۷۰} در نامه‌ای که به دست احمد بن ابی روح رسید، امام تأکید کرده بود که بار دیگر، گرفتار ادعاهای جعفر نشود.^{۵۷۱}

این‌گونه برخورد با انحرافات فقط به مسأله امامت منحصر نمی‌شد، بلکه مقابله با اندیشه‌های غلوآمیز، که خطر آن کمتر از انحرافات فرقه‌ای نبود، نیز مورد توجه امام علیه السلام و عالمان شیعه قرار داشت؛ چنان‌که در مکاتبات مذکور به مواردی از آن‌ها می‌خوریم. حسین بن روح، نائب سوم نقل می‌کند که محمد بن علی کرخی، نامه‌ای برای امام علیه السلام فرستاده بود. در جوابی که برای او آمد امام علیه السلام پاره‌ای از عقاید غلوآمیز، مثل شریک بودن امامان در علم و قدرت خداوند، آگاهی از غیبت و مقام ربوبیت را که غالیان به ائمه علیهم السلام نسبت می‌دادند، رد کرده و از کسانی که به چنین عقایدی باور داشتند، اظهار برائت و بیزاری نموده بود.^{۵۷۲}

ص: ۲۰۹

هم‌چنین در جواب نامه اسحاق بن یعقوب بیان شده، کسانی که قائل به زنده بودن امام حسین علیه السلام هستند دچار کفر و گمراهی شده‌اند و نیز در آن اشاره شده که ابو الخطاب محمد بن ابی زینب^{۵۷۳} یکی از سران غلات، و پیروانش گمراه و ملعون می‌باشند و از همنشینی با پیروان و هم‌عقیده‌های او باید پرهیز کرد.^{۵۷۴}

هم‌چنین گروهی از شیعیان، که در مسأله خلق و رزق، دچار شک و تردید گردیده بودند، که آیا خداوند آفریدن و روزی دادن خلایق را به امامان واگذار کرده است یا نه، طی نامه‌ای از طریق محمد بن عثمان، خواستار جواب شده بودند و جواب ایشان در طی نامه‌ای به‌طور مختصر و روشن بیان گردید؛ بدین مضمون که خلق و رزق بندگان در اختیار خداوند است و ائمه علیهم السلام فقط در خصوص کیفیت آن از خداوند درخواست می‌کنند.^{۵۷۵}

بدین ترتیب در طی غیبت صغری ارتباط شیعیان با امام علیه السلام، از طریق نامه نگاری حفظ شد و امام علیه السلام از این طریق به راهنمایی و ارشاد شیعیان می‌پرداخت.

بدیهی است که این ارتباطها نقش بسزایی در کاهش تنش‌ها و مشکلات به‌وجود آمده از غیبت امام داشت.

^{۵۷۰} (۲). همان، ص ۲۷۷.

^{۵۷۱} (۳). مجلسی، همان، ص ۲۹۵.

^{۵۷۲} (۴). طبرسی، همان، ص ۲۸۰.

^{۵۷۳} (۱). ابو الخطاب محمد بن ابی زینب مقلاص کوفی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام بود ولی قائل به امامت اسماعیل پسر امام صادق شد و سپس دعوی نبوت کرد و عقاید غلوآمیزی اظهار داشت که امام صادق او را لعنت کردند.

^{۵۷۴} (۲). طبرسی، همان، ص ۲۸۱.

^{۵۷۵} (۳). طبرسی، همان، ص ۲۸۴.

درباره هدایتگری امام علیه السلام از طریق نائبان و وکیلان، در ادامه به طور مفصل گفتگو خواهد شد.

ج) نائبان خاص، سفیران امام

سیستم وکالت از دیرباز در جامعه شیعه متداول بود. این امر تحت تأثیر عوامل

ص: ۲۱۰

چندی قرار داشت که مهم‌ترین آن‌ها، گسترش و پراکندگی جامعه شیعی و عدم امکان دسترسی مستقیم همگان به امام و نیز محدودیت عملکرد و روابط ائمه علیهم السلام با شیعیان محسوب می‌شد. در قرن دوم هجری، جامعه شیعی به نحو چشمگیری در نواحی مختلف سرزمین‌های اسلامی گسترش پیدا کرد و شیعیان با روندی روبه تزايد در شهرهای گوناگون تجمع یافتند. این مجامع شیعی، به طور طبیعی نیازمند ارتباط با امامان علیهم السلام بودند تا مسائل دینی خویش را فراگرفته، مشکلات خود را حل و فصل کنند و در ضمن اموال خمس و زکات خود را نیز به امام بسپارند، اما دوری راه‌ها و بعد مسافت، این امکان را برای همگان فراهم نمی‌ساخت، از این رو، این امور معمولاً توسط افرادی که به عنوان نماینده از سوی شیعیان یک شهر یا ناحیه انتخاب شده و به حضور امام می‌رسیدند، انجام می‌گردید. مشابه همین اقدام از سوی ائمه علیهم السلام نیز با تعیین وکیلانی برای شهرها و نواحی مختلف صورت می‌گرفت و این امر به جهت محدودیت ارتباط رسمی و مستقیم امامان علیهم السلام با شیعیان بود. بخشی از این محدودیت‌ها از جانب عباسیان بر ائمه علیهم السلام تحمیل می‌شد و بخش دیگر به واسطه تقیه امامان علیهم السلام و به جهت پرهیز از خطرات و تهدیداتی که از طرف حکومت متوجه ایشان و شیعیان بود، اعمال می‌گردید. در زمان امام صادق علیه السلام و با اقدامات ایشان، این سیستم به صورت نظام سازمان یافته‌ای درآمد. امام علیه السلام با توجه به ضرورت این امر، افرادی را به عنوان وکیل از جانب خویش تعیین می‌کرد تا همان وظایف را انجام دهند. این کار مزیت دیگری نیز داشت و آن کاهش رفت و آمد شیعیان از شهرهای مختلف و تماس مستقیم آنان با امام علیه السلام بود که در جو سیاسی آشفته‌ای که منصور خلیفه عباسی علیه شیعیان ایجاد کرده بود، در جهت حفظ جان امام و شیعیان می‌توانست مفید باشد.

ص: ۲۱۱

در زمان امام کاظم علیه السلام، با توجه به اعمال فشارهایی که نسبت به ایشان صورت می‌گرفت، فعالیت وکیلان افزایش و گسترش یافت، با این حال امام علیه السلام و وکلای آن حضرت بیش از هر چیز تلاش داشتند تا مانع آگاهی عباسیان از این سیستم شوند.

با آغاز قرن سوم هجری وضعیت شیعیان به گونه‌ای دشوارتر تغییر کرد.

احضار امام جواد علیه السلام به بغداد و پس از آن اسکان امام هادی و امام عسکری علیهما السلام در شهر سامرا به منظور تحت نظر داشتن و ایجاد محدودیت برای ایشان، ارتباط ائمه علیهم السلام با شیعیان را بسیار کاهش داد. از سوی دیگر امامان

علیه السلام نیز به دو جهت، سیاست کاهش تماس مستقیم با شیعیان را دنبال می‌کردند؛ نخست به جهت تقیه و جلوگیری از ایجاد سوءظن نسبت به شیعیان در دربار عباسی و دیگری به جهت زمینه‌سازی و ایجاد آمادگی ذهنی و روانی برای دوران غیبت، از این‌رو امام هادی علیه السلام در طول دوران امامتش (۲۲۰-۲۵۴ ق) بیش از هرچیز، به تنظیم نظام وکالت همت داشت. آن حضرت با تعیین افرادی که صلاحیت لازم را دارا بودند و نیز از طریق مکاتبات مستمر، و در عین حال مخفیانه، به رهبری جامعه شیعه می‌پرداختند و هرچه زمان غیبت نزدیک‌تر می‌شد، نظام وکالت قوت بیشتری می‌یافت. در زمان امام عسکری علیه السلام وضعیت به‌گونه‌ای بود که بیشتر ارتباط امام از طریق وکیلانش انجام می‌گردید. حتی گاهی امام، نمایندگان و فرستادگان شیعیان را که به سامرا و بغداد می‌آمدند، به وکیلان خود در این شهرها ارجاع می‌داد.

با آغاز دوران غیبت، نظام وکالت در قالب جدید خود یعنی نیابت تکامل یافت. در این دوران امام دوازدهم، فعالیت‌های خود را بدون حضور مستقیم در جامعه دنبال می‌کرد و جامعه شیعه را از طریق نماینده برگزیده خود که سفیر یا نائب خاص امام نامیده می‌شد، رهبری می‌نمود. نایبان خاص در واقع وظیفه داشتند اقدامات لازم را در جهت رهبری جامعه شیعه باتوجه به دستورات صادره

ص: ۲۱۲

از جانب امام علیه السلام انجام دهند. در وهله اول، یکی از مهم‌ترین وظایف نایبان خاص، مخفی نگاه داشتن نام و محل زندگی امام و حتی مسأله ولادت و جانشینی ایشان بود، به‌طوری که حتی سایر شیعیان را نیز از اظهار آگاهی و اطلاع از این امور یا تلاش در آشکار ساختن حقیقت این امور برحذر می‌داشتند و به آنان توصیه می‌کردند تا در پی یافتن و ظاهر ساختن حقایق این مسائل نباشند، چنان‌که از سیره عملی عثمان بن سعید نائب اول به خوبی پیداست. این اقدامات به جهت خنثی ساختن فعالیت‌های دستگاه حکومتی برای یافتن جا و مکان امام دوازدهم انجام می‌شد. عثمان بن سعید در گفتگویی با یکی از شیعیان به او چنین توصیه می‌کند:

از این‌که به دنبال این امر بگردی پرهیز کن؛ زیرا به نظر این قوم این نسل منقطع شده است.

و در جای دیگر با بیان این‌که حکومت می‌پندارد امام عسکری بدون فرزند از دنیا رفته است، بر مخفی داشتن امر امام دوازدهم تأکید می‌کند.^{۵۷۶}

در عین حال نایبان خاص وظیفه داشتند وجود امام دوازدهم را برای شیعیان و افراد مورد اعتماد، به اثبات برسانند تا جامعه شیعه را از حیرت و سرگردانی و نیز از تمایل به انحرافات و فرقه‌های ساختگی جدید بازدارند و این امر خود مستلزم رد و ابطال عقاید و اقوال فرقه‌های مذکور و بیان عقاید درست و برحق بود. سایر وظایف نایبان حل و فصل مشکلات و مسائل

دینی مردم و تحویل گرفتن وجوه شرعی؛ همچون خمس و زکات و تحویل به ناحیه مقدسه محسوب می‌گردید که این عمل از طریق وکلایی که در شهرها معین می‌شدند، صورت می‌گرفت.

ص: ۲۱۳

فعالیت نایبان و وکیلان، تحت نظارت مستقیم امام علیه السلام انجام می‌پذیرفت، امام علیه السلام با مراقبت دقیق بر عملکرد ایشان از ایجاد هرگونه انحراف و کجروی در جامعه شیعه جلوگیری می‌کرد، کما این که نسبت به سایر علما و فقیهان شیعه نیز همین مراقبت و نظارت وجود داشت و هرگونه انحراف و یا لغزشی، در صورت وقوع، به اطلاع آن‌ها می‌رسید. قضیه حسن بن فضل بن یزید یمانی از این قبیل است. او که می‌گوید:

پدرم با خط خودش نامه‌ای به ناحیه مقدسه نوشت و جواب آن بازآمد.

سپس نامه‌ای به خط من ارسال کرد که جواب آن هم رسید. پس از آن نامه‌ای به خط یکی از فقیهان بزرگوارمان فرستاد اما جواب نیامد. پس از بررسی در علت آن دریافتیم که این مرد به مذهب قمرطیان درآمده است.^{۵۷۷}

و همین‌طور اگر شبهه و شک و تردیدی درباره سیستم وکالت و یا در مورد بعضی از وکلا برای شیعیان پدید می‌آمد، امام علیه السلام به حل آن اقدام می‌فرمود. یکی از شیعیان نقل می‌کند که:

درباره عملکرد حاجز بن یزید تردید نمودم [حاجز از وکلا امام در بغداد بود]. مالی را جمع کردم و به سامرا راهی شدم. در آن‌جا نامه‌ای به دست من رسید به این مضمون که درباره ما و کسی که به امر ما قیام کرده است، هیچ شک نیست. آن‌چه همراه توست به حاجز بن یزید بسپار.^{۵۷۸}

از سوی دیگر امام علیه السلام اوضاع سیاسی و فعالیت‌های دستگاه حکومتی را به دقت تحت‌نظر داشت و از این طریق برای حفظ و صیانت جامعه شیعه و مصون داشتن شیعیان، اقدامات پیشگیرانه‌ای را که شرایط خاص سیاسی اقتضا می‌کرد، به نایبان و وکیلان توصیه می‌فرمود. حسین بن حسن علوی در گزارش مفصل

ص: ۲۱۴

خود به یکی از این موارد اشاره می‌کند. او می‌گوید:

خبرچین‌های عبید الله بن سلیمان وزیر، به او خبر دادند که امام علیه السلام وکیلانی دارد که اموال شیعیان در نزد آن‌ها جمع می‌شود. خبرچین‌ها نام وکیلان، در نواحی مختلف را نیز به او اعلام کردند و وزیر تصمیم گرفت آن‌ها را دستگیر کند؛ اما

^{۵۷۷} (۱). طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۲، ص ۲۶۳.

^{۵۷۸} (۲). همان، ص ۲۶۵ و کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۳۷.

اطرافیان وزیر او را از این کار بازداشتند و پیشنهاد نمودند تا افراد ناشناسی را همراه با اموالی به نزد ایشان بفرستد و هرکدام از آن‌ها که اموال را پذیرفت او را دستگیر کنند. این خبر پیش از آن‌که به وکیلان امام برسد، فرمانی از امام علیه السلام صادر شد که از هیچ‌کس مالی را نستانند و در این باره اظهار بی‌اطلاعی کنند؛ اما وکلا علت این امر را ندانستند. روزی مردی ناشناس نزد محمد بن احمد بن جعفر قطن آمد^{۵۷۹} و گفت: من مالی دارم و می‌خواهم آن را به امام برسانم. محمد گفت: اشتباه کردی، من چیزی در این باره نمی‌دانم. او پیوسته اصرار می‌ورزید و محمد اظهار بی‌اطلاعی می‌نمود [در دیدار با دیگر وکیلان نیز]. جاسوس‌های وزیر تلاش بسیاری به کار بستند؛ اما وکلا به واسطه فرمان امام امتناع و انکار می‌کردند؛ بدین ترتیب به یک نفر از وکیلان هم دست نیافتند و حيله آنان کارگر نشد.^{۵۸۰}

واقعه دیگری را علی بن محمد نقل می‌کند. او می‌گوید:

فرمانی از امام علیه السلام صادر گردید که براساس آن، زیارت قبور امام کاظم و امام جواد علیه السلام و زیارت کربلا نهی شده بود و ما علت آن را ندانستیم. پس از یک ماه وزیر، [یکی از شیعیان، به نام] باقطنی را احضار نمود و به او گفت: به نزد بنی فرات و خاندان برسی برو و به ایشان بگو قبور قریش [امام کاظم و امام جواد علیهما السلام] را زیارت نکنند، زیرا خلیفه دستور داده هر کس به زیارت آن‌ها برود شناسایی و دستگیر شود.^{۵۸۱}

ص: ۲۱۵

بدین ترتیب سیستم نیابت با نظارت دقیق امام علیه السلام به کار خود ادامه می‌داد و با راهنمایی‌های آن حضرت به اداره جامعه بزرگ شیعه در عصر غیبت می‌پرداخت.

در طول این مدت چهار نفر به‌عنوان نائب خاص امام علیه السلام معرفی و تعیین گردیدند که تنها راه ارتباط شیعیان با امام علیه السلام بودند و حتی نامه‌های آن‌ها از طریق این نائبان به دست امام می‌رسید. به جز این چهار تن که نواب اربعه خوانده شده‌اند و در رأس نظام نیابت قرار داشتند، وکیلان متعددی هم در شهرهای مختلف معین می‌گردیدند که رابط شیعیان و نائبان خاص بودند. در این جا به‌طور اختصار به پاره‌ای از اقدامات هر یک از نائبان چهارگانه و وضعیت جامعه شیعه در دوران ایشان اشاره می‌شود.

۱. نائب اول و حوادث دوران او (۲۶۰- حدود ۲۶۷ ق)

اولین نائب خاص امام علیه السلام، عثمان بن سعید عمری است. او در شهر سامرا به روغن‌فروشی اشتغال داشت و لذا به لقب سمان (روغن‌فروش) مشهور شده بود.

^{۵۷۹} (۱). وی از وکیلان و دستیاران سرشناس در عصر دو نائب اول بود.

^{۵۸۰} (۲). کلینی، همان، ص ۴۴۰ و طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۶۷.

^{۵۸۱} (۳). کلینی، همان، ص ۴۴۱ و مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۷.

او تحت پوشش شغل خود، فعالیت‌های دینی و مسأله وکالت و نیابت خود را پنهان نگه می‌داشت. وی از اصحاب امام هادی علیه السلام و وکیل آن حضرت بود به‌طوری که آن حضرت او را به‌عنوان فردی موثق و مورد اعتماد به اصحاب خود معرفی می‌کرد.^{۵۸۲} او پس از رحلت امام هادی علیه السلام وکیل امام عسکری علیه السلام شد. هنگامی که گروهی از شیعیان یمن به خدمت امام علیه السلام رسیده بودند، آن حضرت به عثمان مأموریت داد تا اموالی را که آن‌ها آورده‌اند، تحویل بگیرد و سپس وی را به‌عنوان وکیل خود به آن‌ها معرفی نمود و اعلام کرد که پسر وی محمد نیز وکالت امام دوازدهم را برعهده خواهد داشت.^{۵۸۳} علاوه بر این، حضرت در جمعی از شیعیان مسأله نیابت عثمان، پس از رحلت خویش را مطرح نموده بود. بنا به این خبر، امام علیه السلام در حضور چهل نفر از شیعیان مورد اعتماد، جانشین خود را معرفی کرد و

ص: ۲۱۶

اظهار داشت که آن‌ها دیگر مهدی علیه السلام را نخواهند دید و از آنان خواست تا در طول دوران غیبت امام دوازدهم از عثمان نماینده او پیروی کنند.^{۵۸۴} با رحلت امام عسکری، عثمان به ظاهر کار تغسیل و تکفین امام علیه السلام را به عهده گرفت و جسد آن حضرت را دفن نمود.^{۵۸۵}

دوران نیابت عثمان بن سعید به لحاظ این‌که سال‌های اولیه غیبت امام علیه السلام بود، دشواری‌های خاصی داشت. نخستین مشکل او اقدام وسیع حکومت برای دستیابی به امام علیه السلام، و یا یافتن نشانه‌ای از وجود آن حضرت بود. این اقدامات را معتمد خلیفه عباسی از زمانی آغاز کرد که خبر بیماری امام عسکری علیه السلام به او رسید و او عده‌ای را تحت عنوان طبیب و نگهبان به خانه آن حضرت فرستاد تا آن‌جا را تحت مراقبت داشته باشند. با شهادت امام عسکری علیه السلام خلیفه دستور داد که خانه ایشان به دقت بررسی شود، حتی بانوان و کنیزان امام نیز تحت نظر قرار گرفتند تا معلوم گردد که هیچ‌یک باردار نیستند و پس از آن اموال امام را تقسیم و خانه را مهر و موم کردند.^{۵۸۶} و قضیه خاتمه یافته تلقی شد، ولی چند روز بعد گروهی از شیعیان قم که از رحلت امام بی‌اطلاع بودند، برای پرداخت وجوه شرعی به سامرا آمدند و توسط شخصی به وکیلان امام معرفی شدند و به حضور امام رفته اموالشان را تحویل دادند. این خبر به معتمد عباسی رسید و او بار دیگر جستجو را برای یافتن امام علیه السلام آغاز کرد. به دستور او خانه امام و خانه‌های همسایه‌های ایشان بازرسی شد، ولی این بار هم به نتیجه‌ای نرسیدند.^{۵۸۷} اقدامات بی‌نتیجه حکومت برای یافتن نشانه‌ای از امام مهدی علیه السلام و رعایت شدید تقیه و احتیاط از

ص: ۲۱۷

^{۵۸۲} (۱). طوسی، الغیبه، ص ۲۱۵.

^{۵۸۳} (۲). همان، ص ۲۱۶ و ۲۳۰.

^{۵۸۴} (۱). همان، ص ۲۳۱ و صدوق، کمال الدین، ص ۴۳۵.

^{۵۸۵} (۲). طوسی، همان، ص ۲۱۹.

^{۵۸۶} (۳). کلینی، همان، ص ۵۰۵ و صدوق، همان، ص ۴۱-۴۲ و طوسی، همان، ص ۱۳۱.

^{۵۸۷} (۴). طوسی، همان، ص ۱۵۷-۱۵۸.

جانب عثمان بن سعید موجب گردید که دستگاه حکومت یقین کند که امام عسکری علیه السلام فرزندی از خود برجای نگذاشته است. عثمان بن سعید همین نکته را با احساس رضایت، در نامه‌ای به برخی از شیعیان اظهار می‌دارد و می‌گوید:

سلطان گمان می‌کند که ابو محمد، امام عسکری علیه السلام، بدون داشتن فرزندی از دنیا رفته است؛ از این رو ما ترک او تقسیم گردید و به کسی که در آن هیچ حقی نداشت، داده شد و او، امام، ساکت ماند و وکیلان او فعالیت‌های آن حضرت را بدون واهمه از توقف آن به واسطه تفتیش حکومت، انجام می‌دهند...^{۵۸۸}.

این، نکته حائز اهمیتی بود که می‌توانست تا حدودی از جوّ اختناق و فشار بر شیعیان بکاهد. عثمان بن سعید باتوجه به همین امر، پس از شهادت امام عسکری علیه السلام از سامرا کوچ کرد و به بغداد رفت. بدیهی است که او در سامرا به عنوان یک چهره شاخص شیعه شناخته می‌شد، ولی بغداد شهر بزرگی بود که از قصر حکومت عباسی در شهر سامرا فاصله داشت و عثمان به واسطه این که در این شهر کمتر شناخته شده بود، با آزادی بیشتری می‌توانست به فعالیت‌های خود ادامه دهد.

مشکل دیگری که با شهادت امام عسکری علیه السلام بروز کرد جعفر برادر امام علیه السلام بود. او از دوران جوانی و از زمان حیات پدرش حضرت هادی علیه السلام، دارای انحرافات اخلاقی بود، به گونه‌ای که در کلمات هردو امام به آن اشاره شده است.^{۵۸۹} با این حال امام عسکری علیه السلام با او مدارا می‌نمود و شاید این امر نیز به جهت آگاهی

ص: ۲۱۸

از حس جاه‌طلبی او بود.^{۵۹۰} با رحلت حضرت عسکری علیه السلام، جعفر که قصد دست یابی به نظام و موقعیت برادر را داشت، خود را وصی و همه‌کاره آن حضرت جلوه داد. او به عنوان صاحب‌عزا بر در خانه امام می‌ایستاد و شیعیان که به منزل امام می‌آمدند به او تسلیم می‌گفتند. زمانی که کار غسل و کفن امام که به طور ظاهری توسط عثمان بن سعید صورت گرفت، پایان یافت، جعفر خود را آماده خواندن نماز بر جنازه امام علیه السلام کرد؛ ولی هنگامی که خواست تکبیر بگوید، ناگهان امام مهدی علیه السلام از یکی از اتاق‌های خانه خارج شد و جعفر را به کناری راند و فرمود:

عمو جان، من به نماز خواندن بر پدرم اولی و سزاوارترم.^{۵۹۱}

بدین ترتیب اولین اقدام جعفر برای رسیدن به هدف ناموفق ماند. او بار دیگر برای رسیدن به خواسته‌اش به دستگاه حکومتی متوسل شد. جعفر در دیداری که با عبید الله بن خاقان، وزیر خلیفه ترتیب داد، به او پیشنهاد کرد که چنانچه او را به جای برادرش زعیم و رهبر شیعیان کند، سالی بیست هزار دینار به حکومت خواهد داد؛ اما عبید الله با برخوردی تحقیرآمیز به او

^{۵۸۸} (۱). همان جا.

^{۵۸۹} (۲). رک: صدر، تاریخ غیبت صغری، ص ۲۴۴-۲۴۵. امام هادی اصحابش را از معاشرت با جعفر باز می‌داشت و درباره او فرموده بود: «تجنبوا ابني جعفر فانه بمنزلة نمرود بن نوح الذي قال الله عز وجل فيه: قال نوح: إِنْ أُنْبِئَ مِنْ أَهْلِي E قال الله: إِنْهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ E».

^{۵۹۰} (۱). همان، ص ۲۴۶.

^{۵۹۱} (۲). صدوق، کمال الدین، ص ۴۷۵.

گفت که خلیفه شمشیر را بر روی پدر و برادر او و شیعیان آن‌ها کشیده و او اگر واقعا در نزد شیعیان امام است نیازی به حمایت سلطان نخواهد داشت.^{۵۹۲} جعفر که نتوانسته بود به خواسته خود برسد، درصدد توطئه علیه امام علیه السلام برآمد و در پی موقعیت مناسبی بود. زمانی که شیعیان قم، بی‌اطلاع از رحلت امام علیه السلام به سامرا آمدند و از دادن اموال به او خودداری کردند و آن‌ها را به وکیل امام دوازدهم دادند، جعفر فرصت را غنیمت شمرد و این خبر را به دربار رسانید و آن‌ها را تحریک نمود تا جستجو و تفتیش را

ص: ۲۱۹

دوباره آغاز کنند. بازرسی خانه امام حسن علیه السلام و منازل همجوار بار دیگر آغاز شد، اما باز هم هیچ اثر و نشانه‌ای نیافتند.^{۵۹۳}

ادعاهای جعفر مبنی بر این‌که او وصی و جانشین برادرش است، طرفداران زیادی نیافت. تنها برخی افراد جاه‌طلب، که سابقه انحراف از سیره ائمه علیهم السلام داشتند و کسانی که از مسأله امامت و جانشینی حضرت مهدی علیه السلام کاملاً آگاه نبودند، اطراف او را گرفتند. در این میان افرادی از فرقه فطحیه وجود داشتند که همان استدلال‌های قدیمی در باب امامت عبد الله افطح را درباره امامت جعفر تکرار می‌کردند. صرف‌نظر از این افراد، پذیرش جعفر به‌عنوان امام برای اکثریت شیعیان امری نامعقول بود؛ زیرا آنان، باتوجه به فساد اخلاقی و دینی جعفر، صلاحیت احراز چنین مقامی را در او نمی‌دیدند و هیچ‌یک از علائم امامت، یعنی علم و بروز معجزه و کرامات، را در او نمی‌یافتند؛ لذا ادعاهای او راه به جایی نبرد.

علاوه بر مسأله جعفر و پیدایش فرقه جعفریه، ظهور آرای دیگر در باب جانشینی امام عسکری و امامت بعد از ایشان نیز مشکل‌ساز بود و موجب شکل‌گیری فرقه‌های دیگری می‌شد که عقاید خاصی در باب امامت داشتند و ما پیش از این درباره آن‌ها صحبت کردیم.

به نظر می‌رسد عثمان بن سعید عمری در قضیه جعفر هیچ دخالت مستقیمی نداشت. او چنان‌که اشاره شد، پس از تدفین امام عسکری علیه السلام به بغداد آمد. بغداد شهر بزرگی بود و جمعیت شیعه قابل توجهی داشت. محله کرخ معروف‌ترین محله شیعه‌نشین شهر محسوب می‌شد که عثمان نیز در آن‌جا سکنی گزید. محیط باز شهر بغداد آزادی عمل بیشتری به او می‌داد، علاوه بر این‌که بغداد به شهر کوفه، مرکز اصلی و پایگاه قدیمی تشیع در عراق نزدیک‌تر بود و اینک بازمانده

ص: ۲۲۰

^{۵۹۲} (۳). مفید، الارشاد، ص ۳۲۰.

^{۵۹۳} (۱). طوسی، الغیبه، ص ۱۵۸.

خاندان‌های اصیل شیعی در آن می‌زیستند. با توجه به سیاست تقیه و احتیاط شدیدی که امام عسکری علیه السلام و خود عثمان در پیش گرفته بودند، تعداد معدودی از شیعیان از نیابت خاص او آگاهی داشتند، در عین حال موقعیت ممتاز و چهره شناخته‌شده او در بین اصحاب امام عسکری علیه السلام، وکلا را به قبول نیابت وی و پیروی از دستوراتش واداشت.

با این وجود، بسیاری از شیعیان از پرداخت وجوه شرعی به او خودداری می‌کردند، تا زمانی که نشانه‌ای ارائه دهد که نیابت و وکالت او را از جانب امام علیه السلام تأیید کند. این عملکرد شیعیان، در حقیقت همان شیوه‌ای بود که در گذشته و بر اساس معیارهای مشخص شده از جانب ائمه علیهم السلام برای تشخیص امام بر حق به کار می‌گرفتند و اینک درباره نائبان و وکیلان وی نیز به آن تمسک می‌جستند. در روایتی، کلینی از سعد بن عبد الله قمی نقل می‌کند. حسن بن نصر، که پس از درگذشت امام عسکری درباره وکلا شک و تردید داشت، اموالی را از طرف گروهی از شیعیان به بغداد آورد و در پی یافتن وکیل امام بود. پس از چند روز، در دیدار با برخی وکلا و با مشاهده برخی نشانه‌ها از آن‌ها و با دریافت پیغامی از امام که او را از شک و تردید در این امور برحذر می‌داشت،^{۵۹۴} برای او مسلم شد که آن‌ها وکیل امام هستند. عمری در بغداد همچنان مخفیانه به رهبری نظام وکالت می‌پرداخت و موظف بود همه اقدامات امام در قبال وکیلان را انجام دهد. او وکلایی در شهرها تعیین می‌کرد که وظیفه حل و فصل مشکلات دینی شیعیان و رسانیدن وجوه شرعی آن‌ها را به وی داشتند، حتی در شهر بغداد نیز وکیلانی معین نموده بود که مأمور تماس با شیعیانی بودند که به این شهر می‌آمدند.^{۵۹۵} مشکل

ص: ۲۲۱

دیگری که او با آن روبرو می‌شد. ظهور کسانی بود که مدعی سفارت و نیابت امام دوازدهم بودند. یکی از کسانی که در زمان وی چنین ادعایی سرداد، ابو محمد حسن شریعی بود. به گفته شیخ طوسی، او مدعی شد که وکیل و نماینده امام علیه السلام است، اما به زودی توقیعی از ناحیه امام علیه السلام صادر گردید که در آن کذب ادعای او اعلام شده بود.^{۵۹۶} شریعی موفقیتی به دست نیاورد؛ ولی پیروان او در زمان نائب دوم دوباره سربرداشتند. فرقه نصیری نیز در همین زمان در حال شکل‌گیری بود.

عقاید اولیه این فرقه توسط علی بن احمد طربایی، از زمان امام عسکری علیه السلام پدید آمد که پیروانش در ناحیه طرباء و نینوا سکونت داشتند و سپس محمد بن نصیر، بنیان‌گذار نصیری، را جذب خود کردند و نفوذ آن‌ها افزایش یافت.^{۵۹۷} حسن بن محمد بن بابا نیز از غلات دوران امام یازدهم بود که بعدها مدعی وکالت امام دوازدهم گردید.^{۵۹۸} این ادعاهای دروغین به زودی رسوا می‌شد، زیرا چنان‌که گفتیم، شیعیان ملاک‌های سنجش و تشخیص را در دست داشتند و مدعیان وکالت و نیابت

^{۵۹۴} (۱). رک: کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۵۴.

^{۵۹۵} (۲). رک: طوسی، همان، ص ۹-۳۶۸.

^{۵۹۶} (۱). همان، ص ۲۵۸.

^{۵۹۷} (۲). رک: جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ۱۵۹. به نقل از

inarabaT- LA ۳۱- ۱۲۷. P, hawra- LA tgahaR libaS .

^{۵۹۸} (۳). طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۵۲۱. او در زمان امام هادی علیه السلام نیز عقاید غلوآمیز داشت.

امام علیه السلام را برای یافتن نشانه‌هایی بر صدق گفتارشان می‌آزمودند. از سوی دیگر نظارت دقیقی از سوی امام علیه السلام بر مسأله وکالت و نیابت اعمال می‌شد و در قبال این ادعاهای باطل، نامه‌هایی مبنی بر دروغ بودن آن‌ها صادر می‌گردید.

دوران نیابت نائب اول چندان طولانی نبود. با این‌که تاریخ دقیق وفات وی ذکر نشده است؛ ولی باتوجه به شواهد و قرائن می‌توان گفت که او پیش از سال ۲۶۷ ق درگذشت. طبق روایت ابن برینه، جنازه او در قسمت غربی بغداد، در محل مسجد درب به خاک سپرده شد. شیخ طوسی سخن ابن برینه را درباره محل دفن

ص: ۲۲۲

عثمان بن سعید تأیید کرده و اظهار داشته که مدت مدیدی هر ماه به زیارت آن می‌رفته است.^{۵۹۹}

۲. نائب دوم و حوادث دوران او (حدود ۲۶۷-۳۰۵ ق)

با درگذشت عثمان بن سعید، پسرش ابو جعفر محمد متکفل تجهیز و تدفین وی گردید. در همین زمان توقیعی از امام علیه السلام به دست او رسید که در آن وفات پدر به او تسلیت گفته شده و او را جانشین نائب اول قرار داده بود. در این نامه چنین آمده بود:

انا لله و انا اليه راجعون تسليما لامره و راضيا لقضائه. پدرت با سعادت زیست و پسندیده درگذشت. خدا او را رحمت کند و به اولیاء و موالیانش ملحق سازد ... خداوند اجر تو را در مرگ او فزون و عزای تو را بر او نیکو گرداند. ما همه مصیبت‌زده هستیم و فراق او ما را پریشان ساخت. خداوند او را در قیامت خوشحال و مسرور کند. از کمال سعادت او این بود که خداوند عز و جل فرزند صالحی مانند تو به او روزی کرد که بعد از او جایگزینش شود و به کارهای او قیام نماید و بر او رحمت فرستد و ما خدا را بر این امر شاکریم. خداوند تو را یاری دهد و تقویت و پشتیبانی کند و تو را موفق گرداند و ولی و حافظ و راهنما و کفایت‌کننده و یاور تو باشد.^{۶۰۰}

عثمان بن سعید نیز پیش از وفات به پسرش محمد وصیت نموده و او را به عنوان نائب پس از خود تعیین کرده بود^{۶۰۱} که این امر به‌طور قطع به دستور امام علیه السلام صورت گرفته بود. علاوه بر این‌ها، امام عسکری در آخرین روزهای حیات خود در حضور جمعی از شیعیان، مسأله نیابت ابو جعفر محمد بن عثمان از جانب امام دوازدهم را مطرح کرده و او را به عنوان نائب آن حضرت به ایشان معرفی نموده بود.^{۶۰۲}

^{۵۹۹} (۱). همو، الغیبه، ص ۲۳۲.

^{۶۰۰} (۲). صدوق، کمال الدین، ص ۵۱۰.

^{۶۰۱} (۳). همان، ص ۴۳۲.

^{۶۰۲} (۴). طوسی، همان، ص ۲۳۹.

محمد بن عثمان فعالیت‌های خود را به‌عنوان وکیل امام، از زمان حیات امام عسکری علیه السلام آغاز کرد. در ایام نیابت پدرش نیز او به‌عنوان یکی از وکلای امام فعالیت داشت و باتوجه به اخبار نقل‌شده، از دستیاران نزدیک پدرش بود و در کارهای مهم با او مشارکت می‌کرد. این امر نشانه وثاقت و اعتماد امام علیه السلام به او بود، به‌طوری که امام او را در کنار پدرش و هم‌رتبه با او قرار داد و برای هردوی آن‌ها آرزوی توفیق نمود. در توقیعی که برای آن‌ها صادر شد، چنین آمده است:

خداوند شما دو نفر را به طاعت خودش موفق گرداند و بر دینش ثابت‌قدم بدارد و به آنچه مورد رضایت او است خوشبخت نماید... ۶۰۳.

دوران نیابت محمد بن عثمان طولانی بود و تا زمان وفاتش در سال ۳۰۵ ق، رهبری جامعه شیعی و سازماندهی نظام وکالت را برعهده داشت. دوران نیابت او، هم‌زمان با حکومت چهار تن از خلفای عباسی بود. آغاز کار او در زمان معتمد عباسی، که از زمان حیات امام یازدهم بر مسند خلافت نشسته بود، مصادف بود.

معتمد با مشکلات داخلی و خارجی مختلفی درگیری داشت. قیام زنگیان در جنوب عراق که تا سال ۲۷۰ ق به طول انجامید و عراق را به شدت دچار ضعف و سستی کرد، خطر جدی برای بغداد محسوب می‌شد. هم‌چنین قدرت فزاینده صفاریان در ایران که چند بار به قصد تصرف بغداد به عراق لشکرکشی کردند، خلافت عباسی را تهدید می‌نمود. از سوی دیگر درگیری‌های موفق برادر المعتمد با طولونیان در مصر همچنان ادامه داشت. علاوه بر این، اختلافات داخلی دربار را نیز باید به این مشکلات افزود. به نظر می‌رسد که گرفتاری‌ها و درگیری‌های حکومت، آزادی عمل بیشتری را برای نائب دوم امام علیه السلام در سال‌های اولیه نیابتش فراهم ساخته و زمینه را برای فعالیت بیشتر وی مهیا کرده بود. در این شرایط محمد بن عثمان، با رعایت شرایط تقیه، کوشش بیشتری برای آگاهی

دادن به شیعیان درباره جانشینی امام یازدهم و شناخت امام مهدی علیه السلام به کار می‌بست، با این حال باتوجه به تصریحاتی که از جانب امام علیه السلام رسیده بود از ذکر نام صریح آن حضرت به هرگونه نهی می‌کرد. در توقیعی که برای وی صادر شد چنین آمده بود:

هرکس در جمعی مرا به اسم یاد کند لعنت خدا بر او باد. ۶۰۴

۶۰۳ (۱). صدوق، همان، ص ۵۱۰.

۶۰۴ (۱). صدوق، کمال الدین، ص ۴۸۳.

در نامه دیگری نیز که علی بن عاصم کوفی از آن یاد کرده، مشابه این مطلب ذکر شده است.^{۶۰۵} این اقدامات در ادامه فعالیت‌های نائب اول و به منظور دور ساختن هرچه بیشتر اذهان حکومت نسبت به مسأله امامت صورت می‌گرفت زیرا حکومت تا حدودی قانع شده بود که شیعیان پس از امام یازدهم امام دیگری ندارند و این بدان معنی بود که دیگر از جانب آن‌ها خطری متوجه عباسیان نیست و این همان خواسته مطلوب امام علیه السلام محسوب می‌گردید؛ زیرا در این صورت از اعمال فشارهای زیاد حکومت بر شیعیان کاسته می‌شد و این گشایشی در کار شیعه بود. این وضعیت تا سال‌های اولیه حکومت معتضد (۲۷۸-۲۸۹ ق) ادامه داشت. محمد بن عثمان، همانند پدرش به دادوستد روغن می‌پرداخت و تحت پوشش شغل خود به فعالیتش ادامه می‌داد و گاه با نام مستعار در مجامع عمومی حاضر می‌شد. او هم‌چنین از شرکت مستقیم در بحث‌ها و مناظرات علمی و اعتقادی خودداری می‌کرد و حتی نام وی را در سلسله راویان و مؤلفان شیعه مشاهده نمی‌کنیم. او همین شیوه تقیه را به وکیلان امام علیه السلام در سایر نواحی توصیه می‌نمود^{۶۰۶} و در عین حال در مجامع خصوصی شیعه، بر امامت حضرت مهدی علیه السلام و

ص: ۲۲۵

جانشینی ایشان به جای امام یازدهم تأکید می‌کرد و می‌کوشید ضمن اثبات امامت آن حضرت، مسأله غیبت را به‌عنوان امری مطرح کند که براساس خواست و اراده الهی صورت گرفته است و سرانجام آن تعلق به اراده خداوند دارد و هم‌چنین نیابت خود از جانب امام دوازدهم علیه السلام را به آنان اعلام می‌کرد. وی هم‌چنین در پاره‌ای موارد، بر وجود جانشین امام عسکری علیه السلام تصریح می‌نمود.

فردی از این موارد زمانی بود که یکی از شیعیان درباره جانشین امام عسکری علیه السلام از او سؤال کرد و وی در جواب، پاسخ داد:

امام عسکری درگذشت ولی جانشینی در میان شما گذاشت که گردنش این گونه (اشاره به گردن خودش) است.^{۶۰۷}

و سپس اندازه گردن خود را نشان داد، به نشانه این‌که آن حضرت به سن رشد رسیده است. این سخن ضمن تصریح بر وجود جانشینی برای امام یازدهم، اشاره به این دارد که وی آن حضرت را مشاهده کرده و با او در ارتباط است. او در جای دیگری نیز چنین اظهار کرده بود:

^{۶۰۵} (۲). همان، ص ۴۸۲.

^{۶۰۶} (۳). از آن جمله توصیه او به احمد بن اسحاق وکیل بود. عبد الله بن جعفر حمیری عالم بزرگ قم می‌گوید که وقتی احمد بن اسحاق از عمری پرسید: آیا او امام مهدی علیه السلام را دیده است؟ او پاسخ مثبت داد و سپس گفت: «از این‌که درباره امام جستجو کنی بهره‌یز؛ زیرا به گمان این مردم، این نسل منقطع شده است». صدوق، همان، ص ۴۴۲.

^{۶۰۷} (۱). همان، ص ۴۳۵.

صاحب این امر هر سال در مناسک حج شرکت می‌کند و مردم را می‌بیند و آن‌ها را می‌شناسد درحالی‌که مردم او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند.^{۶۰۸}

او هم‌چنین می‌گفت که امام را در کنار کعبه دیده است که پرده کعبه را به دست گرفته، دعا می‌کند تا خداوند انتقام او را از دشمنانش بستاند^{۶۰۹} و بدین ترتیب مسأله ولادت و حیات امام دوازدهم را به وضوح برای شیعیان و افراد قابل اعتماد بیان می‌کرد تا اضطراب و تشویش پدید آمده در اذهان شیعیان را کاهش دهد.

اما مشکل بزرگ محمد بن عثمان مسأله مدعیان دروغین نیابت و باییت بود.

ص: ۲۲۶

این مدعیان غالباً از میان وکلای قدیمی بیرون می‌آمدند و دارای اندیشه‌های غالی‌گری بودند. کار آن‌ها ابتدا با ادعای نیابت خاص امام دوازدهم آغاز می‌گردید و پس از چندی مدعی مقامات بالاتری می‌شدند و نیابت نایبان خاص را انکار می‌کردند. احمد بن هلال عبرتائی، از نخستین کسانی بود که نیابت محمد بن عثمان را منکر شد. ابن هلال پیش از این از عالمان و راویان برجسته شیعه محسوب می‌گردید و مدتی وکیل مردم عراق بود؛ اما از پذیرش نیابت محمد بن عثمان سرباز زد. او به زودی از طرف محمد بن عثمان مورد مذمت قرار گرفت و مطرود شد و در توقیعی از امام که به دست محمد رسید، از ابن هلال به بدی یاد کرده و بر او نفرین فرستاده نشده بود. در این توقیع چنین آمده است:

نسبت به آنچه درباره این صوفی ریاکار گفته بودی، خدا عمر او را کوتاه گرداند.^{۶۱۰}

ابن هلال در همان سال ۲۶۸ ق، سال صدور توقیع، مرد و بعد از مرگ او توقیعی صادر شد مبنی بر این‌که خداوند به دعای امام، عمر او را کوتاه گردانید^{۶۱۱}؛ اما ظاهر زهدگرایانه او، که جنبه ریاکاری داشت، عده‌ای را به خود فریفته بود، از این‌رو پس از مرگش عده‌ای از شیعیان از محمد بن عثمان خواستند که از امام علیه السلام درباره وی استفسار کند. امام در پاسخ فرمود:

ابن هلال گناهکاری اصلاح‌ناپذیر بود و خداوند گناهان او را نخواهد آمرزید. او مانند شخصی خودسر و مستکبر رفتار کرد و وجوهات شرعی را برای خود نگاه داشت و از انجام فرامین ما امتناع نمود ...^{۶۱۲}

^{۶۰۸} (۲). رک: همان، ص ۴۴۰، احادیث ۷-۱۰.

^{۶۰۹} (۳). همان.

^{۶۱۰} (۱). همان، ص ۴۸۹.

^{۶۱۱} (۲). همان‌جا.

^{۶۱۲} (۳). طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۵۳۶.

بعدها در توقیع دیگری که به مناسبت ارتداد شلمغانی صادر گردید، به تبری امام علیه السلام از ابن هلال نیز اشاره شده بود.^{۶۱۳}
دومین کسی که به مخالفت با محمد بن

ص: ۲۲۷

عثمان برخاست محمد بن علی بن بلال بود که به بلالی شهرت یافت. او از راویان حدیث و از وکلای قدیمی بغداد بود که روابط نزدیکی با امامان علیهم السلام داشت،^{۶۱۴} با وجود این، او نیابت نائب دوم را انکار کرد و مدعی وکالت از جانب امام دوازدهم شد و وجوهی را که باید به محمد بن عثمان می‌داد، در نزد خود نگاه می‌داشت.

ظاهراً ادعای بلالی، انشعاب عمیق‌تری از ماجرای ابن هلال پدید آورد و افراد زیادی طرفدار او شدند و شاید این امر به جهت موقعیت او نسبت به ائمه علیهم السلام و توثیقات ایشان درباره وی بود.^{۶۱۵} موقعیت اجتماعی بلالی در میان شیعیان، که موجب گردید ادعای او مورد توجه عده‌ای قرار گیرد، محمد بن عثمان را واداشت تا برای حل این مشکل ترتیب دیدار او با امام علیه السلام را بدهد، از این‌رو در ملاقاتی مخفیانه، محمد بن عثمان او را با امام روبرو ساخت. در این دیدار امام به بلالی دستور داد که وجوهاتی را که در نزد اوست تحویل دهد.^{۶۱۶} به فاصله کوتاهی پس از این دیدار، محمد بن عثمان به خانه بلالی رفت و در حضور جمعی از هواداران او، با وی احتجاج کرده، او را محکوم ساخت^{۶۱۷} و بدین ترتیب ادعای دروغ وی را برای پیروانش آشکار نمود. به نظر می‌رسد بلالی پس از آن از ادعای خود دست برداشت و یا لاقلاً بخش عمده طرفداران و هوادارانش از گرد او پراکنده شدند، زیرا در سال‌های بعدی نیابت محمد بن عثمان، ردّیایی از این فرقه نمی‌یابیم، با این حال در همان توقیعی که بر ارتداد شلمغانی صادر گردید، از بلالی نیز نام برده و مراتب بیزاری امام علیه السلام از او بیان شده است.^{۶۱۸}

ص: ۲۲۸

سومین نفر از مدعیان دروغین در این دوره، محمد بن نصیر نمیری است. او دوران امام هادی و امام عسکری علیه السلام را درک کرده و از همان زمان دارای اندیشه‌های غلوآمیزی بود و وجاهتی نزد عالمان شیعه نداشت. او بعد از مرگ شریعی، مدعی دروغین دوران نائب اول، نیابت امام علیه السلام را آرزو می‌کرد. بنا به گزارشاتی، او در زمان امام دهم نیز ادعاهایی داشت. به‌هرحال او پس از وفات نائب اول، مشروعیت محمد بن عثمان را نپذیرفت و مدعی شد باب امام دوازدهم است. محمد بن عثمان او را طرد کرد و لعنت نمود؛ ولی او تلاش داشت تا نظر وی را تغییر دهد، اما موفق نشد و شیعیان وی را از جامعه خود

^{۶۱۳} (۴). طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۹.

^{۶۱۴} (۱). برقی، رجال، ص ۵۷.

^{۶۱۵} (۲). طوسی، همان، ص ۵۷۹.

^{۶۱۶} (۳). همو، الغیبه، ص ۲۶.

^{۶۱۷} (۴). همان، ص ۲۶.

^{۶۱۸} (۵). طبرسی، همان، ج ۲، ص ۲۸۹ و شیرازی، همان، ص ۱۹۹.

راندند.^{۶۱۹} نام او نیز در میان اسامی منحرفان ذکر شده و در توقیع مربوط به شلمغانی آمده است.^{۶۲۰} با این حال پیروان ابن نصیر زیاد و اغلب اهل مدائن بودند. او همچنین از حمایت برخی شخصیت‌های سیاسی متنفذ شیعه چون بنی فرات برخوردار بود. پیروان او، که نصیریّه خوانده می‌شدند، پس از او به چند دسته تقسیم گردیدند. گروهی احمد بن محمد بن فرات و عده‌ای محمد بن محمد بن بشر^{۶۲۱} و گروهی اسحاق بن احمد بن احمر را به جانشینی او برگزیدند که گروه اخیر به نام اسحاقیه مشهور شدند.^{۶۲۲} درباره عقاید ابن نصیر آمده که او به تناسخ ارواح و حلول، قائل و معتقد بود که خداوند در وجود امام علی علیه السلام حلول کرده است. او دعوی نبوت داشت و امام عسکری علیه السلام را خدا می‌دانست و همچنین اباحی‌گری را در مذهب خود مرسوم نموده بود.^{۶۲۳}

ص: ۲۲۹

آن‌چه بیش از همه موقعیت نائب دوم و شیعیان را در این دوره دشوار می‌کرد، حرکت‌های سیاسی بود که از جانب دیگر فرقه‌های شیعی به خصوص اسماعیلیه و زیدیه در این دوران به وقوع می‌پیوست. اقدامات سیاسی و زمینه‌سازی‌های اسماعیلیان برای قیام [به گمان آن‌ها قیام مهدی علیه السلام]، در این زمان گسترش و توسعه فراوانی یافته بود. داعیان اسماعیلی در نقاط مختلف سرزمین‌های اسلامی به‌ویژه در یمن و شمال آفریقا فعالیت می‌کردند. قرامطیان، فرقه افراطی از اسماعیلیان توانسته بودند در نواحی کوفه و مراکز عراق، نفوذ بسیاری به دست آورند و بدین طریق عده‌ای از شیعیان را نیز به خود جلب کنند. آن‌ها پس از چندی در منطقه بحرین و احساء دولتی تشکیل دادند و مدت‌ها بر آن ناحیه امارت داشتند. این اقدامات ناخواسته جوّ بدبینی شدیدی را در دربار نسبت به عموم شیعیان پدید می‌آورد و این در حالی بود که به تازگی فتنه صاحب الزنج، که ادعا می‌کرد از نسل علویان است، خاتمه یافته بود. گذشته از این‌ها وجود دولت شیعی زیدی در طبرستان ایران، که توانسته بود نفوذ خود را در این منطقه گسترش دهد و سران آن با علویان در کوفه و عراق در تماس بودند، این وضعیت را تشدید می‌نمود؛ لذا به گفته شیخ طوسی در این ایام، دولت عباسی فشار فوق‌العاده‌ای بر شیعیان وارد می‌ساخت و رعب و وحشتی در دل آنان پدید آورده بود که قادر به آشکار ساختن مذهب خود نبودند و حتی در همین ایام مرقد امام حسین علیه السلام و امیر المؤمنین علیه السلام نیز در اثر خرابکاری‌هایی که می‌توان آن‌ها را به حکومت عباسی نسبت داد، ویران شدند.^{۶۲۴}

در نتیجه اقدامات مأموران و جاسوسان المعتمد، آن‌ها به وجود تشکیلات سازمان‌یافته‌ای برای شیعیان و در واقع همان سیستم نیابت و وکالت یقین پیدا

^{۶۱۹} (۱). طوسی، همان، ص ۲۵۹.

^{۶۲۰} (۲). طبرسی، همان، ج ۲، ص ۲۸۹ و شیرازی، همان، ص ۱۹۹.

^{۶۲۱} (۳). نوبختی، فرق الشیعه، ص ۱۳۵.

^{۶۲۲} (۴). ر.ک: مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۴۵۱.

^{۶۲۳} (۵). نوبختی، فرق الشیعه، ص ۱۳۵-۱۳۶.

^{۶۲۴} (۱). طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۱۱.

کردند. کلینی به نقل از حسین بن حسن علوی می‌گوید که عبید الله بن سلیمان وزیر تصمیم داشت با دسیسه‌ای، وکیلان امام را شناسایی و دستگیر کند، لیکن در همین ایام توقیعی از امام علیه السلام رسید که به همه وکلا دستور داده بود تا به هیچ وجه از کسی مالی را نپذیرند و نسبت به این امر اظهار بی‌اطلاعی نمایند و بدین ترتیب نقشه وزیر ناموفق ماند و وکیلان امام از این خطر نجات یافتند.^{۶۲۵}

با تمام این احوال تا پایان حکومت المعتمد (متوفی ۲۷۹ ق)، محمد بن عثمان از آزادی عمل بیشتری برخوردار بود، لیکن با شروع خلافت المعتضد (۲۷۹-۲۸۹ ق) وضعیت دشوارتر شد. المعتضد مردی بی‌رحم و خشن بود و دوران حکومت او به عنوان دوره سرکوب و تعقیب شیعیان تلقی می‌شود که به تعبیر شیخ طوسی از شمشیر او خون می‌چکید. عاملان او شیعیان را تحت نظر داشتند و بازرسی دقیقی از محافل آنان به عمل می‌آوردند. در سال ۲۸۲ ق به او خبر رسید که کمک‌های مالی از طرف محمد بن زید، رئیس حکومت علویان در طبرستان، برای شیعیان و علویان کوفه و عراق ارسال می‌گردد. او شیعیان کوفه را تحت مراقبت شدید قرار داد، ولی به دلایلی از رسیدن این کمک‌ها به آنان جلوگیری نکرد.^{۶۲۶} هم‌چنین وقتی جاسوسان او از قیامی که علویان در عراق در صدد برپایی آن بودند، آگاهی یافتند به دستور المعتضد، رهبران آن‌ها دستگیر شده، پس از شکنجه‌های سخت به قتل رسیدند.^{۶۲۷} علاوه بر این المعتضد از اعتقاد شیعیان درباره وجود جانشینی برای امام یازدهم اطلاع داشت و ظاهراً خبری مبنی بر اقامت امام دوازدهم در منزل پدرش در سامرا به او رسیده بود، از این رو پس از دستگیری چند تن از وکلا، دستور داد تا عده‌ای از سربازان مخصوص وی از

بغداد، که به تازگی مقر خلافت بدانجا منتقل شده بود، به سامرا بروند و خانه امام علیه السلام را بازرسی کنند و هرکسی را در آن جا یافتند به قتل برسانند. این اقدام عملی گردید، ولی آنان به هدف خود نرسیدند. گویا چند نفر از سربازان مذکور در ورود به خانه امام عسکری علیه السلام، حضرت مهدی علیه السلام را دیده، ولی موفق به دستگیری ایشان نشده بودند. پس از بازگشت، معتضد به آن‌ها تأکید کرد که این امر را مخفی نگه دارند.^{۶۲۸}

برای مقابله با وضعیت پیش آمده لازم بود تا امام علیه السلام موضع شیعه را نسبت به حرکت‌های سیاسی به راه افتاده مشخص سازد و مسأله قیام قرمطیان در عراق، که بیشترین تأثیر را بر اوضاع جامعه شیعه داشت در اولویت قرار می‌گرفت، لذا امام علیه السلام در یکی از توقیعاتش موضع خود را نسبت به آن‌ها ابراز نمود. ایشان در این نامه درباره ابو الخطاب محمد بن ابی زینب صحبت کرده بود که از غالیان زمان امام صادق علیه السلام به شمار می‌رفت و در درگیری با نیروهای عباسیان همراه عده‌ای

^{۶۲۵} (۱). کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۲۵ و طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۶۶.

^{۶۲۶} (۲). مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۶۳.

^{۶۲۷} (۳). همان، ص ۶۸۳ و کلینی، همان، ص ۵۲۵.

^{۶۲۸} (۱). طوسی، الغیبه، ص ۱۶۰ و راوندی، الخرائج و الجرائع، ص ۹۷.

از پیروانش به قتل رسید. پیروان او خطابیّه خوانده می‌شدند که بسیاری از آنان، به امامت محمد بن اسماعیل قائل گردیدند و فرقه‌ای از اسماعیلیه را به وجود آوردند^{۶۲۹}. بدین طریق عقاید ابو الخطاب به اسماعیلیان و قرامطیان منتقل شد و ظاهراً شخصیت او مورد توجه ایشان قرار گرفت. امام علیه السلام درباره او چنین فرمود:

اما ابو الخطاب محمد بن ابی زینب، او و اصحابش ملعون هستند. با پیروان عقاید آنها همنشینی نکن که من و پدرانم از آنها بیزاریم^{۶۳۰}.

علمای امامیه نیز در همین راستا حرکتی علمی را آغاز کرده بودند و تألیفات متعددی از جانب ایشان در ردّ عقاید غالیان اسماعیلیه و قرامطه نوشته شد.^{۶۳۱} بدین

ص: ۲۳۲

ترتیب تلاش گسترده‌ای صورت گرفت تا موضع شیعیان از سایر فرق، به‌خصوص اسماعیلیان و قرامطیان، که حرکت‌های سیاسی و نظامی دامنه‌داری را شروع کرده بودند، جدا شود. این اقدامات، گذشته از آشکار ساختن موضع سیاسی شیعه که می‌توانست در کاهش حساسیت و سوءظن حکومت به شیعیان سودمند باشد، هدف دیگری را نیز دنبال می‌کرد و آن ایجاد نوعی آگاهی عمومی برای جامعه شیعه و تبیین دیدگاه‌های عقیدتی شیعیان، به‌خصوص درباره امامت و مهدویت بود، از این‌رو در همین زمان، کتاب‌های متعددی نیز توسط علمای شیعه درباره امامت حضرت مهدی، به‌عنوان دوازدهمین امام معصوم، و مسأله غیبت و قیام آن حضرت نوشته شد.^{۶۳۲} نشر این آثار، که عموماً مستند به احادیث و روایت ائمه علیهم السلام بود، موجب می‌گردید تا شیعیان از گرایش انحرافی و اقدام به اموری که تحت نظارت نایبان خاص امام نبود، پرهیز کنند؛ به‌ویژه از داخل شدن در حرکت‌های سیاسی که ثمره‌ای جز اعمال فشار بیشتر از جانب حکومت بر آنها نداشت و غالباً از سوی اسماعیلیان و زیدیان رهبری می‌گردید.

حرکت دیگری که در این زمان در جهت تقویت جنبه اعتقادی شیعیان در مقابل شبهات و القائات عقیدتی، که از ناحیه فرقه‌های دیگر و مخالفان ابراز می‌شد، صورت گرفت، تبیین عقاید امامیه در قالب ادعیه بود. گذشته از توقیعاتی که از ناحیه امام علیه السلام صادر می‌گردید و در آن پاسخ سؤالات اعتقادی شیعیان ذکر می‌شد، بیان دعا‌هایی که دربر دارنده اعتقادات صحیح تشیع بود، می‌توانست جنبه آموزشی سازنده‌ای برای جوّ عمومی جامعه شیعه داشته باشد. دعا‌های مذکور از ناحیه امام علیه السلام و از طریق نایبان خاص به مردم می‌رسید. از جمله این ادعیه، دعای معروف رجبیه است که در ضمن نامه‌ای به دست محمد بن عثمان عمری رسید و

^{۶۲۹} (۲). نوبختی، همان، ص ۶۸.

^{۶۳۰} (۳). صدوق، کمال الدین، ص ۴۸۵.

^{۶۳۱} (۴). از آن جمله کلینی محدث بزرگ کتابی در ردّ عقاید قرامطیان نوشته بود. طوسی، الفهرست، ص ۳۲۶.

^{۶۳۲} (۱). در این باره به فصل ششم به بخش تألیفات و تصنیفات نگاه کنید.

در آن تأکید شده بود که آن را در هرروز ماه رجب بخوانند. در این مناجات، که چندان طولانی نیست، گذشته از مطالبی که در باب توحید و صفات الهی از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السّلام بیان گردیده، در فرازهایی از آن به ذکر مسائل اصلی امامت، که در این زمان مردم با آن مواجه بودند، پرداخته شده است و در ضمن آن ائمه معصومین علیهم السّلام به عنوان حجت‌های الهی و والیان امور مردم معرفی گردیده‌اند، که ارکان توحید و خدانشناسی هستند و خدا را تنها از طریق ایشان می‌توان شناخت.

هم‌چنین این مناجات، به نظام ولی‌اللّهی و ولایت الهی ایشان اشاره دارد و در عین حال از هرگونه شبهه غلو درباره ائمه علیهم السّلام، با بیان این‌که ایشان بندگان و مخلوقات خداوند هستند و همه امورشان به دست او می‌باشد، جلوگیری کرده است.^{۶۳۳}

دعای مفصل دیگری نیز توسط محمد بن عثمان عمری به شیعیان آموخته شد که به «دعای در زمان غیبت» معروف گردید. درباره این دعا تصریح نشده که از ناحیه امام علیه السّلام به محمد بن عثمان رسیده است، لیکن بعید می‌نماید که وی آن را از جانب خود بیان کرده و به شیعیان آموخته باشد. فرازهای پرمعنا و مضامین عالی آن می‌تواند بر این گواهی دهد که این دعا نیز از جمله ادعیه مأثوره است. بسیاری از فرازهای این دعا را با الفاظ و یا مضامین مشابه در سایر ادعیه مأثور در خصوص امام دوازدهم می‌توان یافت. در دعای مذکور ضمن اشاره به برخی مباحث خاص امامت و معرفت‌شناسی، بیشتر به مقوله غیبت، که اساسی‌ترین مسأله اعتقادی در این زمان بوده توجه گردیده و به عنوان امری الهی، که به اذن پروردگار صورت گرفته، تلقی شده است. در سراسر دعا به وجود امام زنده غایب اشاره می‌گردد که در غیبت به سر می‌برد. در فرازهای مختلف دعا از طولانی شدن غیبت امام و وقوع فتنه‌ها و دشواری‌های بسیار بر شیعیان سخن به میان

آمده است و در فقرات متعددی ضمن درخواست از خداوند برای اتمام دوران غیبت امام و رفع ظلم و ستم فراگیر دشمنان دین، از خدا طلب می‌کند که ایمان و یقین شیعیان را به وجود امام غایب، در این دوران سخت، افزایش داده و آنان را از یاوران آن حضرت و تقویت‌کنندگان حکومت وی در ایام ظهورش قرار دهد.^{۶۳۴} به نظر می‌رسد فرازهای عالی و پرمعنای این دعا می‌توانسته است نقش بسزایی در حفظ و تحکیم عقاید عامه شیعه داشته باشد، به‌طوری که محمد بن عثمان بر خواندن مداوم آن تأکید می‌ورزید.

دوران حساس و طولانی نیابت محمد بن عثمان تا زمان وفات وی در سال ۳۰۵ ق ادامه یافت. او در طی این دوران در عین رعایت جوانب احتیاط و تقیه، فعالیت‌های ارزنده‌ای در هدایت جامعه شیعه و سازماندهی سیستم وکالت انجام داد. جسد وی را پس از مرگ در خانه‌اش در سمت غربی بغداد در خیابانی که به کوفه منتهی می‌شد به خاک سپردند.^{۶۳۵}

^{۶۳۳} (۱). رک: شیرازی، کلمة الامام المهدی، ص ۲۵۹ و کتب ادعیه، در ذیل دعاهای رجبیه.

^{۶۳۴} (۱). صدوق، همان، ص ۵۱۲.

^{۶۳۵} (۲). طوسی، همان، ص ۲۳۸.

۳. نائب سوم و حوادث دوران او (۳۰۵-۳۲۶ ق)

وکلای امام علیه السلام در بغداد انتظار داشتند پس از وفات نائب دوم، یکی از چهره‌های سرشناس شیعه در بغداد، به نام جعفر بن محمد بن متیل به نیابت منصوب گردد؛ اما محمد بن عثمان در بستر بیماری، درحالی‌که ابن متیل و ابن روح و دیگر وکیلان بر گرد او حاضر بودند، رو به ابن متیل کرد و گفت:

من مأمور شدم که به ابو القاسم حسین بن روح وصیت کنم.^{۶۳۶}

تعیین حسین بن روح به نیابت، با هیچ واکنش مخالفی روبرو نشد و همگان از جمله جعفر بن متیل آن را پذیرفتند. حسین بن روح از خاندان نوبختی بود که از

ص: ۲۳۵

دوران جوانی در خدمت نائب دوم محمد بن عثمان فعالیت می‌کرد. او در روابطش با دشمنان بسیار تیزهوش و زیرک بود و شایستگی‌های بسیاری از خود نشان داد و پس از انتصاب به نیابت با تغییرات جزئی در نظام وکالت و تعیین وکیلان جدید به همان شیوه محمد بن عثمان به اداره امور پرداخت.

ابن روح، باتوجه به موقعیت سیاسی که داشت، توانست فعالیت‌های خود را گسترش دهد. همین امر باعث شد تا مسأله نیابت وی در بین عموم شیعیان، بر عکس دوران نائب اول و دوم، آشکار و شناخته شده باشد، به‌طوری‌که عده‌ای از شیعیان ترجیح می‌دادند به جای تماس با وکیلان، به‌طور مستقیم با ابن روح ارتباط یابند. ابن روح از نفوذ خوبی در دربار عباسیان برخوردار بود و بسیار مورد توجه و احترام درباریان قرار می‌گرفت و از همان زمان عده‌ای از اعضای این خاندان در مشاغل دبیری و اداری در دربار مشغول به کار بودند. ظاهراً ابن روح نیز مدتی مناصب اداری درباری داشت و به گفته جهشیاری، مدتی مسئول املاک خاصه خلیفه بود.^{۶۳۷} هم‌چنین در زمان وزارت حامد بن عباس (۳۰۶-۳۱۱ ق)، منزل او مرکز ملاقات‌های اشراف و اعیان و وزیران خلع‌شده، به‌ویژه بنی فرات به شمار می‌رفت.^{۶۳۸}

از سوی دیگر وجود افرادی از خاندان شیعه مذهب بنی فرات در مناصب اداری دربار، نفوذ وی را بیشتر می‌ساخت. در عصر غیبت صغری حتی چند از این خاندان به وزارت رسیدند و تعدادی نیز در سایر مقامات درباری مشغول به کار بودند. ابن روح از وجود این افراد در دستگاه حکومتی و از نفوذ آن‌ها در اداره امور، برای پیشبرد فعالیت‌های خود و کمک و گشایش در کار شیعیان بهره می‌گرفت.

^{۶۳۶} (۳). صدوق، همان، ص ۵۰۳.

^{۶۳۷} (۱). جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت، ص ۱۹۸، به نقل از جهشیاری، الوزراء، ص ۳۰۰، بیشتر درباره فعالیت‌های حسین بن روح در مناصب اداری و دولتی صحبت شد.

^{۶۳۸} (۲). اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۱۹.

با این حال ابن روح در همه موارد با کمال احتیاط و هوشیاری عمل می‌کرد. او از شرکت در بحث‌ها و مناظرات فرقه‌ای دوری می‌جست تا از پیامدهای سوء آن‌ها در امان بماند، به‌ویژه که در این زمان برگزاری این قبیل بحث‌ها در کاخ ابن یسار، یکی از مقامات عالی‌رتبه دربار و از نزدیکان خلیفه المقتدر - مرسوم بود.

ابن روح در این جلسات فقط به‌عنوان مستمع شرکت می‌نمود و در صورتی که مجبور به سخن گفتن می‌شد به‌گونه‌ای عمل می‌کرد که کسی به شیعه بودن وی شک نکند. او حتی خادم خود را که عادت به ناسزاگویی به معاویه داشت، اخراج کرد.^{۶۳۹} بدین ترتیب او با به کارگیری این دو شیوه، به اداره امور و رهبری شیعیان ادامه داد، و لیکن او نیز همانند نائبان پیشین با مشکلاتی روبرو بود و نفوذ فوق‌العاده‌اش در دربار، ناخواسته برای او گرفتاری‌هایی پدید می‌آورد. در دربار عباسیان میان دو خاندان آل فرات شیعه و آل جراح سنی مذهب، بر سر دستیابی به مقام وزارت پیوسته نزاع بود و این درگیری‌ها به‌طور ناخواسته ابن روح را نیز، که رابطه نزدیکی با بنی فرات داشت دربر می‌گرفت، به‌ویژه این‌که درباریان درصدد این بودند تا به نحوی به موقعیت وی صدمه زده از نفوذ وی بکاهند. در سال ۳۱۱ ق بهانه‌ای به دست خلیفه افتاد تا ابن فرات وزیر را پس از سه بار تصدی وزارت معزول کند. قضیه این بود که قرمطیان به کاروانی از حاجیان، که عده‌ای از وابستگان المقتدر در آن بودند، حمله کردند و چون ابن فرات وزیر، شیعه بود او را متهم ساختند که با قرامطه همکاری داشته و آن‌ها را به این کار تحریک کرده است. ابن فرات در سال ۳۱۲ ق عزل شد و همراه پسرش به قتل رسید.^{۶۴۰} در همین زمان ابن روح نیز، به اتهام همکاری با قرمطیان دستگیر و زندانی گردید. او مدت

۵ سال در زندان به سر برد تا در سال ۳۱۷ ق آزاد شد.^{۶۴۱} ابن روح در مدتی که زندانی بود، از طریق رابطنی که در خارج از زندان داشت به سازماندهی و اداره امور ادامه می‌داد و حتی توقیعاتی از امام علیه السلام در زندان، به دست او می‌رسید که آن‌ها را از طریق همین رابطان به وکیلان و شیعیان می‌رسانید. او پس از آزادی، احترام و حسن شهرت خویش را بازیافت و بسیاری از وابستگان وی به مقامات عالی دولتی منصوب شدند و حتی بسیاری از مقامات متنفذ و وزرای سابق، مانند ابن مقله، از آشنایی با او برای پیشرفت خود در دستگاه خلافت بهره می‌گرفتند.^{۶۴۲}

در مدتی که ابن روح در زندان بسر می‌برد واقعه جدیدی رخ داد و آن ظهور شلمغانی بود که ادعای نبایت می‌کرد. محمد بن علی شلمغانی در دوران نائب دوم از فقیهان نامدار شیعه محسوب می‌شد و آثار متعددی در زمینه فقه و عقاید شیعه، و از جمله کتابی در مسأله غیبت نوشته بود. آثار مکتوب او قبل از انحراف اعتقادی، مورد تأیید علما و نائب امام قرار داشت و در زمان

^{۶۳۹} (۱). طوسی، همان، ص ۲۳۹.

^{۶۴۰} (۲). مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۸۸.

^{۶۴۱} (۱). طوسی، الغیبه، ص ۲۰۰ و ذهبی، تاریخ الاسلام، ذیل حوادث سال ۳۱۲ ق.

^{۶۴۲} (۲). رک: اقبال آشتیانی، خاندان نوبختی، ص ۲۲۰.

حسین بن روح نیز از دستیاران نزدیک وی بود؛ اما جاه‌طلبی‌های او موجب انحرافش شد. وی در میان شیعیان بنی بسطام نفوذ فوق‌العاده‌ای داشت و آنان سخنانش را می‌پذیرفتند.

انحراف اعتقادی شلمغانی پیش از سال ۳۱۱ ق، یعنی قبل از زندانی شدن حسین بن روح آغاز گردید. به نظر می‌رسد که او از همان ابتدای وکالت حسین بن روح داعیه رسیدن به نیابت خاصه را داشت و در این زمان با بهره‌گیری از عدم حضور وی به طرح این ادعا پرداخت و عقاید غلوآمیزی در باب حلول ذات مقدس الهی در جسم ائمه معصومین علیهم السلام ابراز نمود و این امر موجب شد که از طرف ابن روح طرد شود. با زندانی شدن حسین بن روح و عدم حضور وی، شلمغانی زمینه را برای فعالیت خود مناسب دید. او با استفاده از این موقعیت، خود را نائب امام

ص: ۲۳۸

معرفی کرد و به دعوت شیعیان پرداخت و در عین حال عقاید غالی‌گری خویش را تبلیغ می‌نمود. ابن روح در زندان از انحراف شلمغانی و فعالیت‌های او آگاه شد و از همان‌جا، در سال ۳۱۲ ق نامه‌ای مبنی بر ارتداد و لعن او که از ناحیه امام علیه السلام صادر شده بود، به یکی از رابطان خود به نام شیخ ابو علی محمد بن همام اسکافی داد. در این نامه مراتب تبری امام از شلمغانی و عده دیگری از غالیان و مدعیان دروغین، که پیش از این از آن‌ها یاد کردیم، ابراز شده بود.^{۶۴۳} با انتشار خبر این توقیع، شیعیان از شلمغانی کناره گرفتند؛ اما او، به واسطه موقعیت خود در میان بنو بسطام، توانسته بود آن‌ها را به سوی خود جلب کند. از سوی دیگر برخی رجال متنفذ شیعه در دربار خلیفه نیز، چون حسن بن فرات و حسین بن قاسم بن وهب به هواداری او پرداختند.

حسین بن روح پس از آزادی از زندان تلاش کرد تا با استفاده از نفوذ خود در دربار او را گرفتار سازد و بدین ترتیب آتش این فتنه را خاموش گرداند. او پاره‌ای از عقاید کفرآمیز وی را به گوش درباریان و خلیفه رسانید و این امر موجب شد تا ابو القاسم خاقانی وزیر، تلاشی را برای دستگیری او آغاز کند، اما شلمغانی با اطلاع از این امر از بغداد گریخت و به شهر موصل رفت و مدت دو سال در آن شهر، که تحت امارت ناصر الدوله حمدانی بود، بسر برد.^{۶۴۴} او در آن‌جا به نوشتن عقاید منحرفانه خود و انتشار آن‌ها از طریق یکی از هوادارانش پرداخت. در سال ۳۱۹ ق، حسین بن قاسم بن وهب که از هواداران او بود، به وزارت خلیفه المقتدر رسید.

این امر می‌توانست در توسعه فعالیت‌های شلمغانی مؤثر باشد؛ ولی او یک سال بعد عزل شد و از این پس اوضاع علیه شلمغانی تغییر یافت. با به خلافت رسیدن القاهر (خلافت ۳۲۰-۳۲۲ ق) تعقیب و دستگیری یاران شلمغانی، از سوی حکومت آغاز و در سال ۳۲۳ ق خود او نیز دستگیر شد و کتاب‌های او را که

ص: ۲۳۹

^{۶۴۳} (۱). طوسی، همان، ص ۴۱۰ و طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۹.

^{۶۴۴} (۲). ابن اثیر، الکامل، ص ۱۰۳.

حاوی عقاید کفرآمیز بودند، یافتند و حکم اعدامش را صادر نمودند.^{۶۴۵}

با مرگ او بار دیگر آرامش به جامعه شیعه بازگشت و ابن روح، نفوذ و اقتدار خویش را بازیافت و از نزدیکان خلیفه الراضی بالله گردید؛ اما پیروان شلمغانی، که به نام شلمغانیه یا عزاقریه خوانده می‌شدند همچنان باقی بودند. آنان به عقاید او درباره حلول خداوند در وجود ائمه اطهار و حلول ارواح ائمه علیهم السّلام در وجود ابن روح باور داشتند و اباحی‌گری در میان آن‌ها شایع بود. به گفته ابن اثیر، آن‌ها تا سال ۳۴۰ ق همچنان به فعالیت خود ادامه دادند.^{۶۴۶}

ابن روح تا سال ۳۲۶ ق در قید حیات بود و پس از درگذشت او، جسدش را در قریه نوبختیه، در سمت غربی بغداد به خاک سپردند.^{۶۴۷}

۴. نائب چهارم و حوادث دوران او (۳۲۶-۳۲۹ ق)

ابن روح پیش از وفاتش، به دستور صریح امام، ابو الحسن علی بن محمد سمری را به جانشینی خود در نیابت خاصه تعیین کرد. خاندان سمری از خاندان‌های معروف و بنام شیعه بود. بسیاری از اعضای این خاندان در بصره می‌زیستند. آن‌ها نیمی از درآمد املاک بسیار خود را وقف امام یازدهم نموده بودند که هر سال درآمد آن را به نزد امام می‌فرستادند و با آن حضرت مکاتبه داشتند.^{۶۴۸} بعضی از وابستگان سمری نیز از کارگزاران امام دوازدهم علیه السّلام محسوب

ص: ۲۴۰

می‌شدند؛ از جمله علی بن محمد بن زیاد بود که پیشتر وکیل امام دهم و یازدهم بود و کتابی بنام الاوصیاء، در اثبات امامت امام دوازدهم نوشت.^{۶۴۹} در نامه‌ای که امام علیه السّلام برای وی فرستاده، ابراز داشته بود که او در سال ۲۸۰ ق خواهد مرد.^{۶۵۰}

این نکات نشان می‌دهد که نائب چهارم از خاندانی اصیل بود که در خدمتگزاری به ائمه علیهم السّلام و شیعیان از شهرتی برخوردار بودند. با توجه به این امر، طبیعی به نظر می‌رسید که سمری در مسأله نیابت، با مخالفت کمتری از سوی بقیه علما و برجستگان شیعه روبرو شود، به‌ویژه آن‌که طولانی شدن مدت غیبت، ایمان عده‌ای را متزلزل می‌ساخت. دوران نیابت نائب

^{۶۴۵} (۱). همان. از کسان دیگری که در همین زمان ادعا کرد وکیل امام دوازدهم است، حسین بن منصور حلاج بود. او تلاش کرد تا شیعیان را به گرد خود جمع کند؛ ولی علمای شیعه در مناظراتی که با او داشته، ادعای وی را ابطال و طرد کردند. از این پس حسین بن منصور ادعاهای بزرگ‌تری چون اتحاد و حلول را مطرح کرد، چنان‌که حسین بن روح، نائب امام در گفتگو با یکی از شیعیان به آن اشاره می‌کند و او را لعن می‌نماید. طوسی، الغیبه، ص ۴۰۵، او سرانجام به اتهام کفر و الحاد اعدام شد. ر. ک: قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۶۰-۷۴.

^{۶۴۶} (۲). ر. ک: ابن اثیر، همان، ج ۷، ص ۲۴۰ و مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۵۷.

^{۶۴۷} (۳). طوسی، الغیبه، ص ۲۵۲.

^{۶۴۸} (۴). ر. ک: مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۴۶.

^{۶۴۹} (۱). مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۳.

^{۶۵۰} (۲). مسعودی، همان، ص ۲۴۰.

چهارم کوتاه بود و درباره جزئیات فعالیت‌های او اطلاعاتی در دست نیست. ظاهراً در این دوران تغییر و تحول خاصی صورت نگرفت و این‌طور پیداست که همه شیعیان او را به‌عنوان نائب راستین امام پذیرفته بودند و وجوه شرعی را به وی می‌پرداختند. این امر حاکی از آن است که نظام نیابت تا این زمان، در جامعه شیعه جای خود را به‌طور کامل باز کرده و از نظر همگان پذیرفته شده بود.

سمری در پانزدهم شعبان سال ۳۲۹ ق، پس از حدود ۳ سال نیابت و بدون وقوع رویداد خاصی، درگذشت و جنازه‌اش را در بغداد دفن کردند.^{۶۵۱} یک هفته قبل از وفاتش نامه‌ای از امام علیه السلام به دست او رسیده بود که خبر وفات او را ذکر کرده و در آن چنین آمده بود:

خداوند اجر برادران ایمانی تو را در مرگ تو زیاد گرداند. تو تا شش روز دیگر از دنیا خواهی رفت، پس امور خود را مهیا کن و به کسی وصیت نکن که پس از مرگت جانشین تو گردد. غیبت دوم آغاز شده است و ظهوری

ص: ۲۴۱

نخواهد بود مگر با اجازه خدای عز و جل، که آن هم پس از زمانی طولانی و سخت شدن دل‌ها و پر شدن زمین از ظلم، رخ خواهد داد. کسانی نزد شیعیان من خواهند آمد که ادعای دیدار مرا می‌کنند. بدان که هرکس پیش از قیام سفیانی و ندای آسمانی ادعای دیدار مرا بکند، دروغ‌گوی افترا زننده است. و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم^{۶۵۲}.

در آخرین روزهای حیات محمد بن علی سمری، گروهی از وکیلان شیعه نزد او آمده درباره نائب پس از او پرسیدند؛ ولی او کسی را معرفی نکرد و در پاسخ گفت:

خداوند اموری دارد که خود، آن‌ها را به انجام می‌رساند^{۶۵۳}.

بدین ترتیب، از این پس کسی، از جانب امام دوازدهم به نیابت خاصه تعیین نگردید و این به منزله آغاز غیبت کبری تلقی می‌شود.

ص: ۲۴۳

فصل پنجم وضعیت علمی و فرهنگی شیعیان

^{۶۵۱} (۳). طوسی، همان، ص ۲۵۷.

^{۶۵۲} (۱). صدوق، کمال الدین، ص ۵۱۶.

^{۶۵۳} (۲). همان.

مبانی اساسی علوم اسلامی برپایه دو رکن قرآن و سنت، سنت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سنت ائمه معصومین علیهم السلام، استوار است؛ پیامبر بارها در حدیث ثقلین و موارد دیگر به آن تأکید و تصریح داشته همواره مسلمانان را به بهره‌گیری و تمسک به این دو فرا می‌خوانده است. شیعیان باتوجه به فرموده‌های نبی اکرم صلی الله علیه و اله و تأکیدات ائمه معصومین علیهم السلام، در این زمینه جدیت و کوشش فراوانی به خرج دادند و از سال‌های آغازین شکل‌گیری جامعه اسلامی، به فراگیری و حفظ و انتقال این مبانی علمی همت گماردند. قرآن به‌عنوان مصدري متفق علیه میان همه مسلمانان، به صورت مدون درآمد و در اختیار همگان قرار گرفت؛ اما رکن دیگر، یعنی سنت دچار ناملایماتی گردید. حاکمان پس از نبی اکرم صلی الله علیه و اله بنا به مصلحت خویش از تدوین و نشر سنت نبوی جلوگیری کردند. این اقدام مدت‌ها ادامه یافت و در دوران حکومت معاویه با شدت هرچه بیشتری پی‌گیری شد. علاوه بر این، توطئه جعل و وضع احادیث نیز، آن‌گونه که به مذاق حکومت خوش آید، بدان افزوده شد. در چنین وضعیتی شیعیان، باتوجه به تأکیدات پیشوایان دین، به ثبت و ضبط علوم اهل بیت علیهم السلام پرداختند. این شیوه‌ای بود که ائمه علیهم السلام خود بدان عمل می‌کردند و

ص: ۲۴۴

اولین اقدام در این جهت توسط امام علی علیه السلام صورت گرفت. آن حضرت بسیاری از سخنان و احادیث پیامبر صلی الله علیه و اله را نوشته، به صورت مدون درآورد که بعدها به نام صحیفه علی علیه السلام خوانده شد. هم‌چنین مجموعه دیگری به نام کتاب السنن و القضا و الاحکام، شامل ابواب فقهی، و الجامعه، که کتابی بزرگ و مشتمل بر ابواب مختلف علوم می‌باشد حاصل عملکرد آن حضرت بوده است.^{۶۵۴} از این گذشته، تألیف کتاب‌هایی به اصحاب آن حضرت چون سلمان فارسی، ابوذر غفاری و عبد الله بن عباس نسبت داده می‌شود.^{۶۵۵} این حرکت فرهنگی با روندی رو به تزايد، ادامه یافت تا در زمان امام باقر و امام صادق علیه السلام به شکوفایی رسید.

فعالیت‌های گسترده فرهنگی و آموزشی که در ایام این دو امام، به‌ویژه امام صادق علیه السلام، به علت وضعیت خاص سیاسی و اجتماعی آن زمان صورت گرفت، تحول علمی بزرگی در عالم تشیع پدید آورد. شاگردان بسیاری در مکتب این دو امام پرورش یافتند و راویان و محدثان بسیاری پدید آمدند که در گوشه و کنار جهان اسلام به نقل و روایت علوم اهل بیت علیهم السلام می‌پرداختند. یکی از راویان گفته است که تنها در شهر کوفه نهصد راوی را دیده بود که از امام صادق علیه السلام روایت نقل می‌کردند.^{۶۵۶} در همین زمان فقیهان بزرگ و فرهیخته‌ای نیز ظهور نمودند که در همان مکتب علم آموخته بودند و در نواحی مختلف و شهرهای دور و نزدیک به امور دینی و مذهبی شیعیان رسیدگی می‌کردند.

حجم کتاب‌هایی که در زمان حضور ائمه به رشته تحریر درآمد، بسیار زیاد و موضوعات آن متنوع و گوناگون بود. بسیاری از این کتاب‌ها به موضوعات اعتقادی و اصول دین اختصاص داشت که بخش عمده آن‌ها در باب مسائل

^{۶۵۴} (۱). درباره کتاب‌های مربوطه، به بحار الانوار جلد ۲۵ مراجعه شود.

^{۶۵۵} (۲). رک: ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ذیل نام افراد.

^{۶۵۶} (۳). مفید، الارشاد، ص ۲۹۸ و نجاشی، رجال، ش ۸۰.

امامت، که بیشتر مطرح و مورد نزاع بود، نگاشته می‌شد. بخش دیگر تألیفات را کتاب‌های فقهی تشکیل می‌دادند که در آن‌ها از ابواب مختلف احکام و فروع دین بحث می‌گردید. ردیه‌ها و جوابیه‌هایی که در پاسخ به شبهات و اشکالات مخالفان، و یا صاحبان دیگر فرق نوشته می‌شد، قسمت دیگری از تألیفات را در برمی‌گرفت. گذشته از این دسته کتاب‌ها، که توسط عالمان شیعه تحریر می‌یافت و به‌طور عمده در آن‌ها به نقل روایات معصومین علیهم السلام بسنده می‌گردید، پاره‌ای تصنیفات نیز تحت عنوان «اصل»، در همین دوران پدید می‌آمد. اصل، به کتاب‌هایی گفته می‌شد که مؤلف آن، مجموعه‌ای از احادیث را به‌طور مستقیم از معصوم یا از کسی که بی‌واسطه از معصوم شنیده بود، روایت می‌کرد و در نوشتن آن از هیچ کتاب یا اثر دیگری بهره نمی‌برد، ولی اصطلاح «کتاب»، به نوعی از تألیفات اطلاق می‌گردید که مؤلف هم آن‌چه را که خود از معصوم شنیده بود و هم مطالبی را که در کتاب‌های دیگر فراگرفته بود، همراه با استدلال‌ها و استنباط‌های عقلی و شرعی، ذکر می‌کرد.^{۶۵۷} اصول مذکور به وسیله شاگردان ائمه علیهم السلام نوشته می‌شد و همین اصول پایه و اساس کتب حدیثی، فقهی، تفسیر و کلام شیعه را در ادوار بعدی تاریخ تشیع، تشکیل می‌داد. از آن‌جا که تعداد این اصول ۴۰۰ عدد بود، به نام اصول اربعه‌ائمه معروف گشت.^{۶۵۸} برخی از این اصول هم‌اکنون نیز موجود و در دسترس می‌باشد. تعداد سایر کتب و رسالاتی که توسط اصحاب ائمه علیهم السلام و شیعیان، در طول دوران حضور ائمه علیهم السلام به نگارش درآمد بالغ بر ۶۶۰۰ کتاب و رساله می‌شد.^{۶۵۹} و بدین ترتیب جامعه شیعه در حالی به دوران غیبت وارد گردید که اندوخته علمی عظیمی از پیشینیان خود در اختیار داشت. کتاب‌ها و اصول تألیف

شده غالباً در اختیار علما و خاندان‌های علمی بود و مبنای تألیفات و تصنیفات قرار می‌گرفت که در عصر جدید، یعنی دوران غیبت به رشته تحریر درمی‌آمد.

در دوران حضور ائمه علیهم السلام به‌طور طبیعی مرجع اصلی و نخستین شیعیان در مسائل علمی و دینی امامان معصوم علیهم السلام بودند. شیعیان به طرق گوناگون در نواحی مختلف با ائمه علیهم السلام تماس داشته، مسائل خود را می‌پرسیدند. در همین حال علما و محدثان، علوم اهل بیت را فراگرفته، آن‌ها را به دیگران می‌آموختند و بدین ترتیب این علوم در بلاد مختلف انتشار می‌یافت و برای آنانی که دسترسی به امام برایشان میسر نبود، مرجع علمی، همین علما و محدثان و راویان اخبار بودند. با شکل گرفتن نهاد وکالت، وکیلان ائمه علیهم السلام در شهرهای دور و نزدیک محل رجوع مردم و رفع و حل مسائل و مشکلات علمی آنان به شمار می‌رفتند. آنان در واقع، رابطان میان مردم و ائمه علیهم السلام بودند که فاصله میان این دو قشر را کوتاه می‌کردند؛ اما آغاز غیبت صغری وضعیت را دگرگون ساخت. عدم حضور امام را که رکن اصلی شیعیان و تکیه‌گاه آنان در مسائل علمی محسوب می‌شد، می‌توان بحرانی در بعد علمی و فرهنگی جامعه شیعه تلقی کرد. طبیعی بود که روبرو شدن با

^{۶۵۷} (۱). رک: قهپایی، معجم الرجال، ج ۱، ص ۹ و وحید بهبهانی، الفوائد الرجالية، ص ۳۴.

^{۶۵۸} (۲). رک: ابن شهر آشوب، همان، ص ۱۳ و تهرانی، الذریعه، ج ۲، ص ۱۳۱.

^{۶۵۹} (۳). امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۴۰.

این بحران، پیامدهای دشواری را به همراه داشت و از این رو تأسیس نظام نیابت، حرکتی در جهت کاهش صدمات حاصل از این بحران بود. نایبان خاص امام علیه السلام، که از افراد برجسته و اصحاب ائمه و کسانی انتخاب می‌شدند که سال‌ها با ایشان ارتباط داشتند، اینک معتبرترین مصدر علمی حاضر را تشکیل می‌دادند؛ زیرا آنان تنها راه ارتباط با امام علیه السلام بودند. در واقع یکی از شئون مهم نایبان خاص، حل همین مشکلات و مسائل مستحدثه بود. آن‌ها در مسائل کلامی و اعتقادی در این عصر، که امکان دسترسی به امام معصوم برای همگان میسر نبود، مرجع تعیین حقانیت و بازدارنده از انحرافات بودند؛ به عنوان مثال زمانی که شیعیان از محمد بن عثمان عمری، نائب دوم امام علیه السلام درباره گفتار مفوضه و عقاید آن‌ها استفسار

ص: ۲۴۷

کردند وی در پاسخ، نقطه نظرات مفوضه را در نسبت دادن خلق و رزق به ائمه علیهم السلام تکذیب نمود و آن‌ها را از شئون ذات مقدس الهی برشمرد.^{۶۶۰}

توجه به این که نایبان خاص در ارتباط با امام علیه السلام هستند و می‌توانند از طریق تماس با امام علیه السلام مشکلات و مسائل علمی و عقیدتی را حل و فصل کنند، نوعی یقین و اطمینان را برای شیعیان در گفتار آن‌ها پدید می‌آورد که پذیرش سخنان نایبان را برای آن‌ها بدون هیچ شک و تردیدی امکان‌پذیر می‌کرد. وقتی که یکی از شیعیان درباره علت تسلط دشمنان بر امام حسین علیه السلام، از حسین بن روح سؤال نمود وی پاسخ مفصل و قانع‌کننده‌ای به او داد، به نحوی که راوی آن یقین کرد که این جواب از خود او نیست. او می‌گوید:

در این که او این پاسخ‌ها را از جانب خود می‌گوید تردید کردم ولی بدون این که سخنی بگویم او گفت که این را از اصل - یعنی از حضرت حجت (عج) - شنیده است.^{۶۶۱}

این اطمینان و یقین، آرامشی را پدید می‌آورد که از شدت بحران پیش آمده می‌کاست. همین امر دقیقاً در همه مسائل علمی عصر غیبت، به جهت اشراف نسبی نایبان خاص مصداق می‌یافت. نواب خاص در راستای جلوگیری از انحرافات عقیدتی، بر نقل روایات و منقولات کمابیش نظارت داشتند. برای نمونه می‌توان به وضعیت پس از ظهور شلمغانی اشاره کرد. پس از صدور توقیع از ناحیه مقدسه مبنی بر ذم و لعن وی، یکی از مسایلی که راویان با آن روبرو بودند، نقل روایات و کتاب‌های او بود، لیکن حسین بن روح با استناد به گفتار امام یازدهم علیه السلام این مشکل را رفع نمود. او در این باره به سؤال‌کننده چنین گفت:

ص: ۲۴۸

^{۶۶۰} (۱). طوسی، الغیبه، ص ۱۷۸.

^{۶۶۱} (۲). صدوق، کمال الدین، ص ۵۰۷.

من همان جوابی را به شما می‌دهم که امام حسن عسکری علیه السلام در پاسخ به کسانی گفت که پرسیدند با کتاب‌های بنی فضال چه کنیم که خانه‌های ما از آن‌ها پر است و حضرت فرمود: هرچه را روایت کرده‌اند بپذیرید و آنچه خود نظر داده‌اند رها کنید.^{۶۶۲}

همین نظارت گاه در تألیف کتاب‌هایی که توسط برخی علما صورت می‌گرفت نیز اعمال می‌شد^{۶۶۳} و در مواردی صحت و سقم این کتاب‌ها توسط نائبان امام علیه السلام بررسی می‌گردید.^{۶۶۴}

گذشته از نائبان خاص، وکیلان امام هم مرجع علمی شیعیان در شهرهای مختلف بودند. سیستم وکالت در عصر غیبت به‌طور گسترده‌ای به کار خود ادامه می‌داد و امام علیه السلام و نائبان خاص در کلیه نواحی‌ای که شیعیان سکونت داشتند، وکیلانی را تعیین می‌کردند که به امور شیعیان رسیدگی کنند و رابط آن‌ها با نائبان باشند. نام بسیاری از این وکیلان در ضمن اخباری که نقل شده، آمده است و ما پیشتر در فصل جغرافیای انسانی شیعه در این باره صحبت کردیم، این وکیلان به‌طور عمده از کسانی بودند که از حیث شناخت و معرفت به‌خصوص در زمینه شناخت امام، نسبت به سایر مردم برتری داشتند.

سومین مرجع شیعیان در عصر غیبت، فقیهان و محدثان بودند. در واقع مرجعیت این گروه، امری بود که باید در این دوران تثبیت و تحکیم می‌شد. اگرچه در عصر حضور ائمه علیهم السلام نیز، گاه فقیهان و محدثانی از طرف ائمه علیهم السلام به‌عنوان مرجع دینی مردم معرفی می‌گردیدند^{۶۶۵}، ولیکن حضور امام علیه السلام مانع از آن بود که

ص: ۲۴۹

ایشان به چنان موقعیت ممتازی دست یابند. دوران غیبت صغری، شرایط را برای این امر مهیا می‌ساخت، به‌طوری که این امر تا پایان غیبت صغری قطعیت نسبی یافت و در نامه‌ای که از طرف امام علیه السلام در جواب سؤالات اسحاق بن یعقوب رسیده و مردم را در حوادث پیش‌آمده به محدثان و فقیهان واجد صلاحیت ارجاع داده بود بر این امر تأکید گردیده و از آن‌ها به‌عنوان حجت‌های امام علیه السلام بر مردم یاد شده بود.^{۶۶۶}

فعالیت‌های علمی در این عصر در دو قالب کلی فعالیت‌های آموزشی و نگارشی صورت می‌گرفت. امور آموزشی عبارت بود از یک سلسله درس‌ها و بحث‌های علمی که غالباً در خانه علما و گاه در مساجد ارائه می‌گردید. تا این زمان هنوز نهاد خاصی برای امور آموزشی شیعیان پدید نیامده بود و مساجد از آغاز پیدایش، مهم‌ترین مراکز آموزشی در اسلام محسوب می‌شدند که حلقه‌های درسی در آن‌ها برپا می‌گردید. در شهرها و نواحی‌ای که تراکم جمعیت شیعه در آن‌ها زیاد بود، اوضاع علمی و

^{۶۶۲} (۱). طوسی، همان، ص ۲۳۹.

^{۶۶۳} (۲). همان، ص ۲۲۹.

^{۶۶۴} (۳). همان، ص ۲۴۰.

^{۶۶۵} (۴). کشی، رجال، ص ۵۹۴ و تفرشی، نقد الرجال، ج ۲، ص ۲۶۲، قضیه زکریا بن آدم قمی و ابان بن تغلب.

^{۶۶۶} (۱). صدوق، همان، ص ۴۸۴.

فرهنگی شهر تحت تأثیر این جمعیت غالب قرار می‌گرفت و در مواردی که امور سیاسی و نظامی شهر نیز به دست شیعیان بود و یا متولیان امر دارای گرایش‌های همسویی با آنان بودند، آن شهر دارای موقعیت ممتازی می‌شد. جو فکری و علمی شهرها باتوجه به عوامل تأثیرگذار مختلف، متفاوت بود. در برخی شهرها اندیشه‌های کلامی رواج داشت و در برخی دیگر، اهل حدیث و محدثان عنصر تعیین‌کننده محیط فکری بودند و بعضی نیز جو آمیخته از اندیشه‌های مختلف را داشتند؛ بدین ترتیب جو فرهنگی شهرها و حوزه‌های علمی شیعه متأثر از مکاتب علمی متداول در این عصر بود. در ادامه به این مکاتب علمی اشاره خواهیم کرد.

ص: ۲۵۰

مکاتب علمی

در عصر غیبت باتوجه به موقعیت فرهنگی آن دوران دو مکتب علمی عمده در مراکز علمی شیعه رواج داشت: مکتب کلامی و مکتب حدیث، که هر یک تحت تأثیر عوامل و عناصر تأثیرگذار زمانی و مکانی قرار داشتند. افزون بر این دو، می‌توان وجود نوعی مکتب فقهی را در این عصر در نظر گرفت که با مکتب فقهی پیشین، یعنی مکتب فقهی زمان حضور ائمه علیهم السلام و مکتب فقهی پس از غیبت صغری، یعنی عصر شیخ مفید و شیخ طوسی متفاوت بود و در واقع می‌توان آن را حالت گذار و انتقال از یک دوره به دوره دیگر دانست.

الف) مکتب کلامی

گرچه طرح مباحث کلامی، به معنای اصطلاحی آن، که از قرن دوم هجری رواج یافت، در گفتار امامان علیهم السلام، به‌ویژه در کلام امیر المومنین علیه السلام سابقه دیرینه‌ای داشت، لیکن شکل‌گیری کلام شیعی را می‌توان در دوران امام صادق علیه السلام و شاگردان آن حضرت دانست. در حقیقت علم کلام از اوایل قرن دوم هجری در میان مسلمانان پدید آمد. این امر بیشتر تحت تأثیر گسترش جغرافیایی جهان اسلام و برخورد اندیشه‌های مختلف دینی مسلمانان با نحل‌ها و ادیان دیگر بود و طبیعی است که در بحث با پیروان سایر ادیان، ادله نقلی اسلامی کارآیی نداشت و دانشمندان مسلمان ناگزیر می‌بایست ادله عقلی را که مورد پذیرش طرفین بود، ارائه می‌کردند، بدین ترتیب اندیشه‌های کلامی در علوم اسلامی شکل گرفت.

کلام و بحث‌های کلامی با پیدایش معتزلیان، که تمایلات عقل‌گرایی در آن‌ها بارز و آشکار بود به زودی گسترش و شیوع یافت. تقریباً از همین زمان بود که برخی از شیعیان به کلام روی آوردند و این علم جای خود را در مکتب تشیع باز کرد. اولین متکلمان شیعه از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بودند. اینان که طبقه اول

ص: ۲۵۱

متکلمان شیعه را تشکیل می‌دادند عبارتند از: هشام بن حکم، هشام بن سالم، مؤمن طاق، محمد بن نعمان و علی بن اسماعیل، که غالباً اهل کوفه بودند. بدین ترتیب شهر کوفه که پایگاه مهم شیعیان محسوب می‌گردید، مرکز اصلی کلام شیعه شد.

جوّ مذهبی ناهمگون شهر کوفه و حضور نحله‌ها و فرقه‌های مختلف شیعی و غیرشیعی، که ناخواسته موجب تضارب آراء و اندیشه‌های پیروان آن‌ها می‌گردید و عالمان شیعی را وامی‌داشت تا در مقابل پاسخ‌گویی به اقوال و شبهات آنان برآیند، سبب شد تا کلام شیعه در این شهر به رشد و بالندگی برسد. جبهه مقابل متکلمان شیعه کوفی، معتزلیان بصره بودند که از عالمان بزرگ آن‌ها می‌توان به عمرو بن عبید بصری (م ۱۴۴ ق) و عمرو بن بحر جاحظ (م ۲۵۵ ق) و ابو جعفر عبید الله اسکافی (م ۲۴۱ ق) اشاره کرد. هم‌چنین اسماعیلیان و زیدیان که گرایش‌های قوی کلامی و اعتزالی داشتند، در نقطه مقابل متکلمان شیعه قرار می‌گرفتند که غالباً مناظراتی میان آنان برپا می‌شد.

بدون‌شک در شکل‌گیری مکتب کلامی فوق و تکوین آن در عصر غیبت، برخورد نظرات کلامی معتزلیان و آرای فرقه‌ها و نحله‌های مختلف اسلامی و غیر اسلامی سهم بسزایی داشت و عالمان شیعه ناگزیر بودند برای پاسخ‌گویی به حملات و شبهات مخالفان، که در این عصر گرایش‌های کلامی و اعتزالی داشتند، به شیوه و روش خود آن‌ها متوسل شوند؛ اما باید توجه کرد که این امر دلیل بر وام‌گیری و تأثیرپذیری کلام شیعی و متکلمان شیعه از مکتب اعتزال، چنان‌که بسیاری از اندیشمندان غربی و نیز برخی از مسلمانان باور دارند، نیست و در حقیقت مبانی کلامی شیعه، تفاوت‌های اساسی با کلام معتزله داشته است.

عصر غیبت صغری، دوران ظهور طبقه دوم متکلمان شیعه به شمار می‌رود.

شهر کوفه همچنان مکتب کلامی خود را حفظ کرده بود؛ اما با موقعیت علمی ممتاز

ص: ۲۵۲

بغداد تا حد بسیاری از اهمیت علمی این شهر کاسته شده و مرکزیت مکتب کلامی شیعه کمابیش به بغداد انتقال یافته بود. در این عصر متکلمان بزرگی از میان عالمان شیعه در بغداد ظهور کردند که مهم‌ترین آن‌ها خاندان ایرانی‌نژاد نوبختی بودند. ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی (م ۳۱۱ ق) برجسته‌ترین فرد این خاندان بود که شیخ طوسی با القاب و عناوین والایی از او یاد کرده است. او ریاست شیعیان بغداد را برعهده داشت.^{۶۶۷} پس از او حسن بن موسی نوبختی (م ۳۱۰ ق) متکلم و فیلسوف بزرگ شیعه در بغداد بود.^{۶۶۸} علاوه بر بغداد، کلام شیعه در برخی حوزه‌های علمی دیگر شیعه نیز رواج داشت، از آن جمله شهر ری است که علی‌رغم تأثیرپذیری بسیار از مکتب حدیثی قم، به سبب رویارویی عالمان شیعه با معتزلیان و زیدیان، علم کلام در آن رایج بود. ابن قبه رازی از متکلمان ممتاز این شهر، پیشتر در زمره معتزلیان قرار داشت.^{۶۶۹} در خراسان نیز شهر نیشابور دارای گرایش‌های کلامی بیشتر بود و متکلمان شیعی نیشابوری مانند ابن عبدک جرجانی، تحت تأثیر مکتب کلامی بغداد و متأثر از متکلمان آن بودند.^{۶۷۰}

^{۶۶۷} (۱). طوسی، الفهرست، ص ۳۱.

^{۶۶۸} (۲). همان، ص ۱۲۱.

^{۶۶۹} (۳). نجاشی، رجال، ص ۲۶۵.

^{۶۷۰} (۴). طوسی، همان، ص ۵۴۸.

از دستاوردهای مهم مکتب کلامی در عصر غیبت صغری، تألیف کتاب‌های متعددی بود که برای بیان عقاید شیعه و یا در دفاع از آن‌ها در برابر حملات مخالفان و یا در ردّ و تکذیب اقوال و آرای آنان یا فرقه‌های گمراه نوشته می‌شد.

سهم عمده این تألیفات به ابو سهل نوبختی تعلق داشت. شیخ طوسی بیش از سی کتاب از وی در مباحث کلامی نام برده است که موضوع بسیاری از آن‌ها امامت، و

ص: ۲۵۳

ردّ اقوال زیدیان و معتزلیان بوده^{۶۷۱}؛ ولی هیچ‌یک از آثار وی به دست، نرسیده است. حسن بن موسی نوبختی نیز که دارای تصنیفات متعددی بود، مجموعه کلامی خود را با نام الآراء و الدیانات به رشته تحریر درآورد که به اتمام نرسید.^{۶۷۲} این قبه رازی هم دو کتاب در باب امامت، به نام‌های الانصاف و المستثبت، در ردّ اقوال ابو القاسم بلخی، متکلم مشهور خراسانی نوشته بود.^{۶۷۳} متأسفانه از تألیفات مکتب کلامی این عصر آثاری به دست ما نرسیده است و کتاب الیاقوت نوشته ابو اسحاق ابراهیم بن نوبخت نیز که برجای مانده، با توجه به برخی شواهد از تألیفات قرن ششم هجری می‌باشد و نویسنده مذکور از خاندان نوبختی عصر غیبت نبوده است.^{۶۷۴}

به‌هرحال مکتب کلامی این عصر دستاوردهای ارزنده‌ای داشت که موجبات تکامل کلام شیعه را در آغاز غیبت کبری فراهم ساخت. طبقه سوم متکلمان شیعه که در رأس آن‌ها شیخ مفید قرار دارد در واقع شاگردان مکتب کلامی غیبت صغری بودند، که به اصلاح و تنقیح آرای کلامی متکلمان این عصر پرداختند. از میان آثار ایشان، به‌خصوص تألیفات شیخ مفید، می‌توان تا حدودی به آرای کلامی متکلمان این عصر پی برد. در کتاب اوایل المقالات، شیخ مفید به نقد برخی از آثار و اقوال نوبختیان می‌پردازد. از آن جمله عقیده خاصی است که درباره امام دوازدهم و جانشینی حضرت عسکری علیه السلام به ابو سهل نوبختی نسبت داده شده و برخلاف نظر اجماعی علمای شیعه است.^{۶۷۵}

ص: ۲۵۴

ب) مکتب حدیثی

مکتب حدیثی شیعه مکتبی دیرپا و اصیل بود که حیات خود را با ظهور اسلام آغاز کرد. احادیث معصومین همواره منبع دانش شیعیان و فصل الخطاب در مسائل اختلافی بوده است. در عصر غیبت علی‌رغم عدم دسترسی مستقیم به امام علیه السلام شیعیان، به جهت در اختیار داشتن انبوه احادیثی که در طی سال‌های متمادی گردآورده بودند و یا روایت می‌کردند، از منابع

^{۶۷۱} (۱). همان، ص ۳۱.

^{۶۷۲} (۲). همان، ص ۱۲۱.

^{۶۷۳} (۳). نجاشی، همان‌جا.

^{۶۷۴} (۴). رک: ابو اسحاق ابراهیم بن نوبختی، الیاقوت.

^{۶۷۵} (۵). رک: شیخ مفید، اوایل المقالات، ص ۲۱-۲۵ و بعد از آن.

علمی ممتازی برخوردار بودند. محدثان با استناد به احادیثی که از پرداختن به کلام نهی کرده‌اند، توجه به این علم و بهره‌گیری از آن را ضروری نمی‌دیدند و از آن نهی می‌نمودند. بخشی از این احادیث را شیخ صدوق، شاخص‌ترین چهره مکتب حدیثی قم و پرورش‌یافته این عصر، در پایان کتاب التوحید خود ذکر کرده است.^{۶۷۶} به عقیده محدثان، تنوع موضوعی احادیثی که بر تمامی ابواب اصول و فروع و ... اشتمال داشت، می‌توانست آن‌ها را در پاسخ‌گویی به مسائل و مشکلات علمی یاری دهد.

راویان احادیث ائمه علیهم السلام که فقیهان شیعه نیز از میان آن‌ها ظهور می‌کردند، در همه شهرهای شیعه‌نشین و حوزه‌های علمی شیعه حضور داشتند، با این حال شهر قم را می‌توان مرکز مکتب حدیثی شیعه در این عصر برشمرد که هیچ‌گونه گرایش کلامی در آن وجود نداشت. این امر را باید ناشی از پای‌بندی عالمان قمی به مکتب اهل بیت و نیز تشیع یکپارچه مردم قم دانست که صاحبان ملل و نحل و پیروان سایر فرق شیعی و غیرشیعی در آن حضور نداشتند. مادلونگ، اسلام شناس آلمانی در این باره گفته است:

شیعیان قم در وفاداری به امامت دوازده امام باقی ماندند و هیچ‌گونه اشتقاق فطحی یا واقفی در میان تعداد بی‌شمار محدثان امامی این شهر یاد نشده است^{۶۷۷}

ص: ۲۵۵

بدین ترتیب عده بسیاری از محدثان شیعه در قم گردآمده بودند که از گرایش‌های افراطی و تفریطی به دور بودند و از آن‌میان می‌توان به خاندان‌های بزرگ اشعریان، آل بابویه و خاندان برقی اشاره کرد.

شهر ری به جهت مجاورت با قم بیشترین تأثیر را از مکتب حدیثی قم گرفت.

ظهور محدثان بزرگی از این شهر؛ چون محمد بن یعقوب کلینی که سرآمد محدثان این عصر بود، گواه بر این است. کوفه و بغداد نیز پیروان بسیاری از مکتب حدیثی را در خود جای داده بودند؛ اما مکتب حدیثی بغداد و کوفه را به واسطه برخی تفاوت‌ها، می‌توان متمایز از مکتب حدیثی قم دانست. محدثان قمی، بسیاری از محدثان کوفه و بغداد را به غلو و ارتفاع متهم می‌ساختند^{۶۷۸} و البته این اتهامات دور از حقیقت نبود، به‌عنوان نمونه محمد بن علی بن ابراهیم صیرفی، یکی از محدثان کوفه بود که در همین شهر به کذب و غلو شهرت داشت.^{۶۷۹} این وضعیت ناشی از جوّ مذهبی شهر کوفه و وجود اندیشه‌های افراطی و تفریطی در آن از یک سو، و از سوی دیگر شیوه خاص محدثان قم در برخورد با روایات و عقیده ایشان در مسأله غلو بود. مامقانی در تنقیح المقال از قول وحید بهبهانی درباره عقیده قمی‌ها در مسأله غلو می‌نویسد:

^{۶۷۶} (۱). صدوق، کتاب التوحید، فصل آخر.

^{۶۷۷} (۲). رک: جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۲۰۹، به نقل از مقاله مادلونگ، کیهان اندیشه، ش ۵۲، ص ۱۵۲.

^{۶۷۸} (۱). رک: نجاشی، همان، ص ۳۲۹ و تفرشی، نقد الرجال، ص ۱۴۲.

^{۶۷۹} (۲). نجاشی، همان، ص ۳۳۲.

آنان جایگاهی رفیع و والا و درجه معینی از عصمت و کمال را برحسب اجتهاد و رأی خود برای امامان قائل بودند که تعدی از آن را جائز نمی‌شمردند و بنا به عقیده مذکور این تعدی را ارتفاع و غلو می‌دانستند.

وی سپس مواردی را که ایشان مصادیق غلو درباره ائمه علیهم السلام می‌دانستند، برمی‌شمرد.^{۶۸۰}

ص: ۲۵۶

مکتب حدیثی این عصر، دستاوردهای علمی ارزنده‌ای پدید آورد و شاهد تحولاتی در این زمینه بود، که مهم‌تر از همه پیدایش جوامع حدیثی است که در آن‌ها مجموعه‌ای از احادیث اعتقادی، فقهی و گاه اخلاقی و ... گردآوری شده بودند و نمونه شاخص آن و از اولین آثار تدوین شده به این شیوه، موسوعه روایی الکافی نوشته محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ ق) می‌باشد که مشتمل بر ابواب مختلف اصول، فروع، اخلاق، سیره، آداب و سنن است و بعدها به عنوان اولین کتاب از چهار کتاب معتبر حدیثی شیعه شناخته شد.

ج) مکتب فقهی

سنت یکی از مصادر فقه اسلامی و بلکه مهم‌ترین آن‌ها- به لحاظ گستردگی و غنای محتوایی است. در زمان حضور امامان علیهم السلام، شیعیان احادیث ایشان را به طور مستقیم فراگرفته، و به آن‌ها عمل می‌کردند و استناد می‌ورزیدند. به تدریج این احادیث که بیان‌کننده احکام فقهی بودند، در قالب کتاب‌هایی به نام «اصل» به رشته تحریر درآمدند و پس از چندی کتاب‌های مختلف فقهی، که هریک حاوی احادیثی در یک موضوع فقهی بود، پدیدار گشتند. تا اواخر قرن سوم هجری کتاب‌هایی تحت عناوین اصل، جامع، نوادر، مسائل و ... توسط محدثان و فقیهان شیعه نوشته شدند که برخی مفصل و مشروح، و برخی مختصر و موجز و گاه با نظم و ترتیب خاص تدوین یافتند. در کلیه این کتاب‌ها، روایات با سلسله سندهایی که به امامان علیهم السلام منتهی می‌گردید، ذکر شده بودند و فقیهان برای بیان احکام، به ذکر روایات مذکور بسنده می‌کردند^{۶۸۱} و به آن‌ها استناد می‌جستند. این روایات، احکام شرعی مسلم و قابل اعتمادی بودند که از مصدر تشریع، یعنی امامان علیهم السلام صادر می‌شدند و تا زمان حضور ائمه علیهم السلام وضعیت به همین گونه بود؛ اما در دوران غیبت

ص: ۲۵۷

صغری و از اواخر قرن سوم هجری، تحول جدیدی در شیوه فقه‌ای شیعه پدید آمد و فقیهان روش خویش را در تدوین فقه و احکام شرعی تغییر دادند. در این شیوه جدید، فقیهان شیعه به استخراج احکام از میان روایات و احادیث دست زدند، به جای این‌که به ذکر روایات در هر مسأله فقهی و استناد به آن‌ها بسنده کنند، و بدین ترتیب فتوای شرعی فقیهان در هر باب جای

^{۶۸۰} (۳). مامقانی، تنقیح المقال، ج ۳، ص ۸۸.

^{۶۸۱} (۱). رک: طوسی، رسایل العشرة، مقدمه واعظزاده، ص ۴۵-۴۶.

بیان روایات و احادیث فقهی را گرفت.^{۶۸۲} فقیهان به جای روایت احادیث فقهی، به استنباط احکام از میان روایات می پرداختند و نتیجه آن را که فتوای شرعی بود، بیان می کردند.

این شیوه، قدرت استنباط علمی فقیهان را در این دوره که دسترسی به امام میسر نبود، تقویت می نمود و از طرفی برای عموم مردم، که از آگاهی علمی و درک فقهی کافی و بالا برخوردار نبودند، سودمند بود.

مکتب فقهی جدید که می توان آن را فقه منصوص و یا به تعبیر آیه الله بروجردی، المسائل المتلقاة^{۶۸۳} نامید، نخستین بار توسط ابن بابویه (م ۳۲۹ ق) محدث بزرگ قمی، ابداع شد. وی فتوای خود را در رساله ای برای فرزندش شیخ صدوق نوشت که شیخ بسیاری از عبارات وی را در کتب فقهی خود، من لا یحضره الفقیه، المقنع، و الهدایه ذکر کرده است و پس از پدر همین شیوه را دنبال می نمود.^{۶۸۴} در ابتدای شکل گیری مکتب جدید فقهی، فقیهان به جهت رعایت احتیاط در بیان فتواها، عین الفاظ احادیث مربوط را می آوردند و در واقع فتوای مذکور، همان روایات بودند؛ ولی بدون ذکر سند و انتساب آن ها به امام.

مکتب فقهی که در این عصر شکل گرفت به زودی در اوایل غیبت کبری تکامل

ص: ۲۵۸

یافته، با ایجاد پاره ای تغییرات، مکتب فقهی جدیدی را پدید آورد که علاوه بر مصادر چهارگانه تشریع احکام، مبتنی بر علم اصول فقه بود و توسط شیخ طوسی به اوج خود رسید.

به جز ابن بابویه، فقیه دیگری که سهم بسزایی در پیدایش مکتب فقهی جدید داشت، حسن بن علی بن ابی عقیل حذاء از فقیهان بزرگ و متکلمان قابل اعتماد این عصر و معاصر ابن بابویه بود و او را باید از پایه گذاران مکتب فقهی مزبور دانست. وی کتاب های متعددی در کلام و فقه نوشت که مهم ترین آن ها مجموعه فقهی ای به نام المستمسک بحبل آل الرسول است که آن را به شیوه جدید فقهی (بیان فتاوی شرعی) به رشته تحریر درآورد این کتاب در میان شیعیان شهرت بسیاری یافت و مورد استقبال قرار گرفت، به طوری که گفته شده حاجیانی که از خراسان به عراق می آمدند، همگی این کتاب را می خریدند و به دیار خود می بردند.^{۶۸۵} استقبال عمومی شیعیان از این کتاب، حاکی از این است که مکتب فقهی جدید تا چه حد برای عموم شیعیان سودمند بود و همین استقبال و درخواست های عمومی مردم، برای نگارش کتاب هایی از این قبیل موجب تکامل مکتب فقهی جدید در ادوار بعدی تاریخ علمی تشیع گردید. کتاب ابن ابی عقیل در میان عالمان و فقیهان شیعه نیز مورد توجه قرار گرفت. شیخ طوسی پس از ستودن ابن ابی عقیل، درباره این کتاب می گوید: «کتاب بزرگ و پسندیده ای است».^{۶۸۶} علامه حلی، ضمن

^{۶۸۲} (۱). همان، ص ۵؛ ابن براج، المذهب، مقدمه، ص ۲۳-۲۴ و گرجی، تاریخ فقه و فقهاء، ص ۱۲۵-۱۲۶.

^{۶۸۳} (۲). همان، ص ۴۷.

^{۶۸۴} (۳). همان.

^{۶۸۵} (۱). نجاشی، همان، ص ۳۵ و طوسی، الفهرست، ص ۲۸۳.

^{۶۸۶} (۲). طوسی، همان، ص ۴۵۹.

این که اظهار داشته این کتاب در زمان او در میان شیعیان مشهور بوده، بسیاری از اقوال فقهی ابن ابی عقیل را در کتاب مختلف الشیعه خود ذکر کرده است.^{۶۸۷} این شیوه جدید در فقه، بعد از ابن ابی عقیل، توسط ابن جنید اسکافی (م ۳۸۱ ق) در آغاز غیبت

ص: ۲۵۹

کبری دنبال شد. از این دو فقیه، که پایه‌گذاران مکتب فقهی جدید تلقی می‌گردند، در میان فقیهان شیعه به «قدیمین» یاد می‌شود.^{۶۸۸}

حوزه‌های علمی

شیعیان در شهرهای مختلف سرزمین‌های اسلامی می‌زیستند و بدون شک در میان آن‌ها عالمانی بودند که مبانی دینی و احکام مذهبی را به آن‌ها می‌آموختند.

در هر شهر، با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی و مذهبی آن، شیعیان فعالیت‌های علمی و آموزشی خود را دنبال می‌کردند، اما در برخی شهرها که جمعیت شیعیان فزون‌تر و قابل ملاحظه بود و عالمان و دانشمندان بیشتری حضور داشتند، این فعالیت‌ها رونق چشمگیری می‌یافت و شهرهای مذکور به عنوان مراکز (حوزه‌های) علمی و آموزشی شیعیان محسوب می‌شدند. این حوزه‌ها به نوبه خود و بسته به نحوه فعالیت‌های علمی و کیفیت و کمیت آن‌ها، از درجات اهمیت مختلفی برخوردار بودند که مهم‌ترین آن‌ها در عصر غیبت صغری به شرح زیرند:

کوفه

کوفه اولین شهر بود که تمایلات شیعی به طور گسترده در آن بروز و ظهور یافت؛ اما تشییعی که در ابتدای امر در این شهر شکل گرفت، بیشتر جنبه سیاسی داشت تا اعتقادی و علمی، از این رو به زودی این شهر به مرکزی برای قیام‌های شیعی و حرکت‌های ضد اموی تبدیل گردید. از آغاز قرن دوم هجری، نوعی حرکت فرهنگی در این شهر آغاز شد. شیعیان مراودات گسترده‌ای با ائمه علیهم السّلام برقرار کردند و با گذشت اندک زمانی جوّ علمی بر این شهر حاکم گشت. این تحول در زمان امام باقر علیه السّلام و امام صادق علیه السّلام به وجود آمد. بسیاری از شاگردان این دو

ص: ۲۶۰

امام از کوفیان بودند که پس از چندی در زمره بزرگ‌ترین محدثان و فقیهان شیعه درآمدند. حضور این عالمان در کوفه و تجمع آنان برای بحث‌ها و مناظرات، چهره علمی به شهر می‌بخشید و آن را به صورت یکی از مراکز حدیث شیعه درآورد که

^{۶۸۷} (۳). حلی، الخلاصه، ص ۴۰ و ابن براج، همان، مقدمه، ص ۲۴.

^{۶۸۸} (۱). تبریزی، روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۵۹.

شخصیت‌های ممتاز اصحاب ائمه علیهم السّلام و راویان حدیث ایشان در آن می‌زیستند، به‌عنوان نمونه می‌توان به حضور اصحاب اجماع در این شهر اشاره کرد. اصحاب اجماع کسانی هستند که همه علما و فقهای شیعه، اجماع و اتفاق نموده‌اند که هر حدیثی که این افراد به سند صحیح روایت کنند، مورد تصدیق و قبول است و دیگر ملاحظه سند آن تا معصوم لازم نیست، زیرا که آن‌ها در تقوا، علم، صداقت، درایت، حفظ و ضبط حدیث به مرحله‌ای رسیده بودند که تا درباره صحت صدور حدیث یقین نداشتند، آن را روایت نمی‌کردند.^{۶۸۹} اصحاب اجماع هجده تن (شش نفر از اصحاب امام باقر علیه السّلام، شش نفر از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام و شش تن از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السّلام) را شامل می‌شدند.^{۶۹۰} از این هجده نفر، جز دو نفر بقیه یا اهل کوفه بودند یا در آن سکونت داشتند، از جمله آن‌ها می‌توان به زرارة بن اعین، محمد بن مسلم و بریده بن معاویه عجلای اشاره کرد.

مسأله دیگر که به تقویت مکتب علمی کوفه کمک می‌نمود، رفت‌وآمد ائمه علیهم السّلام به این شهر بود. امام سجاد، حضرت باقر و حضرت صادق علیهم السّلام، بارها مخفیانه یا آشکارا به کوفه می‌آمدند و به زیارت مزار امیر المومنین و سید الشهداء می‌رفتند و طبیعی بود که در این آمد و شدها، محدثان شیعه و اصحاب ایشان در

ص: ۲۶۱

این شهر از محضر آنان بهره‌مند می‌شدند. گذشته از این، امام صادق علیه السّلام در زمان حکومت منصور عباسی، مدت دو سال در شهر هاشمیه، پایتخت اولیه منصور اقامت داشت. این شهر به کوفه نزدیک بود و ارتباط اصحاب امام در کوفه را با آن حضرت میسر می‌ساخت. امام در این مدت علاوه بر مباحثاتی با اصحاب خود، مناظراتی نیز با ابو حنیفه و ابن ابی لیلی، که از فقیهان بنام اهل سنت در عراق بودند، داشت و آن‌ها را مغلوب عظمت علمی خویش می‌ساخت. وقتی امام در مسجد کوفه حضور می‌یافت، طالبان علم از هرسو بر گرد او جمع می‌شدند و از موضوعات مختلف سؤال می‌کردند. سخن حسن بن علی و شاء، تأثیر فوق العاده حضور امام صادق علیه السّلام در کوفه را نشان می‌دهد. طبق اظهارات وی، او نهصد تن از مشایخ حدیث را درک نموده که از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کردند.^{۶۹۱}

با انتقال ائمه علیهم السّلام به عراق در نیمه اول قرن سوم، این شهر می‌توانست به جهت نزدیکی به محل استقرار ایشان و گسترش مراودات شیعیان، موقعیت ممتازی بیابد، لیکن عوامل چندی مانع از این امر شد. کوفه، هرچند موقعیت علمی خویش را تا عصر غیبت و پس از آن دارا بود، ولی مرکزیت یافتن شهر قم به‌عنوان قطب علمی، که عالمان آن دارای عقاید درست و پاکی بودند، از یک سو و شکل‌گیری تدریجی مکتب بغداد از سوی دیگر، موجبات ضعف موقعیت علمی کوفه را فراهم ساخت، با این حال هنوز شهر کوفه به‌عنوان مرکز اصلی تشیع در عراق قلمداد می‌شد و دارای مکتب خاصی بود. در این شهر از زمان

^{۶۸۹} (۱). طوسی، اختیار معرفة الرجال، ش ۴۳۰، ۷۰۵ و ۱۰۵۰.

^{۶۹۰} (۲). ابو عمرو کشی از قول گروهی از مشایخ شیعه سه گروه از یاران امامان را که از قدر و جلالت بیشتری برخوردار بودند به‌عنوان فقهای مبرز شیعه یا اصحاب اجماع یاد کرده و گفته است: «همه بزرگان شیعه بر صحت آن‌چه که اینان درست و صحیح دانسته‌اند اتفاق نظر دارند». (اختیار معرفة الرجال، همان) بدین‌گونه موقعیت ویژه‌ای در بین محدثان و راویان برای این سه گروه در نظر گرفته شد که حاکی از موقعیت برتر علمی آنان بوده است.

^{۶۹۱} (۱). نجاشی، رجال، ص ۲۸.

امام صادق علیه السلام خاندان‌های علمی مشهوری می‌زیستند که، حدود بیست خاندان علمی در این شهر نام برده شده است^{۶۹۲} و برخی از آن‌ها تا عصر غیبت، جایگاه علمی خود را حفظ کردند، از آن جمله می‌توان به اشعریان، که از قبایل یمنی بودند و شاخه‌ای از

ص: ۲۶۲

آن‌ها در قم زعامت دینی داشتند، آل نهیک، آل جهم، آل اعین و بنی جعفه اشاره کرد. در بین این خاندان‌ها آل اعین از همه مشهورتر و در عصر غیبت چند تن از این خاندان شاخص بودند، به‌عنوان نمونه علی بن سلیمان بن حسن، از شاخه بکریون که توقیعاتی از ناحیه امام درباره وی صادر شد. او از مشایخ روایت ابن بابویه قمی بود و کتابی به نام النوادر داشت.^{۶۹۳} دیگری ابو الحسن علی بن یحیی زراری است که شیخ طوسی در کتاب الغیبه، در فصل مربوط به کسانی که امام مهدی علیه السلام را دیده‌اند، روایتی از محمد بن حسن قمی نقل می‌کند که طبق آن امام علیه السلام، راوی را در مسائل دینی‌اش، به ابو الحسن زراری ارجاع می‌دهد و طوسی این امر را دلیل بر این می‌داند که او وکیل امام علیه السلام بوده است.^{۶۹۴} محمد بن سلیمان بن حسن نیز از همین خاندان و از اصحاب امام عسکری علیه السلام بود و در ایام غیبت با امام زمان علیه السلام ارتباط داشت. گویا او وکیل امام بود و در سال ۳۰۰ ق درگذشت.

وی تألیفاتی از خود به جای گذاشته است.^{۶۹۵}

از خاندان آل نهیک می‌توان به عبید الله بن احمد بن نهیک اشاره کرد که بسیاری از اصول اربعمائه را گردآورده بود.^{۶۹۶} ابو علی احمد بن محمد بن عمار (م ۳۴۶ ق) نیز از مشایخ گرانقدر کوفه محسوب می‌شد که احادیث و اصول بسیاری را روایت می‌کرد. وی تألیفات متعددی داشت، از آن جمله کتابی درباره پدران نبی اکرم و ایمان حضرت ابو طالب می‌باشد.^{۶۹۷} گذشته از اینان دانشمندان بنام دیگری هم در این عصر در کوفه می‌زیستند، مانند احمد بن میثم بن ابی نعیم (م ۲۷۰ ق)، احمد بن محمد بن سعید، معروف به ابن عقده (م ۳۳۳ ق)، محمد بن حسین بن

ص: ۲۶۳

حفص خثعمی (م ۳۱۷ ق) و علی بن محمد بن زبیر اسدی (م ۳۴۸ ق).

^{۶۹۲} (۲). رک: رجبی، کوفه و نقش آن، ص ۲۷۸، به نقل از رجال بحر العلوم.

^{۶۹۳} (۱). همان، ص ۲۱۹ و نجاشی، همان، ص ۲۶.

^{۶۹۴} (۲). طوسی، الغیبه، ص ۱۶۳.

^{۶۹۵} (۳). همان، ص ۱۶۲ و ابو غالب رازی، رساله ابی غالب، ص ۲۲۶.

^{۶۹۶} (۴). همو، رجال، ص ۳۳۰.

^{۶۹۷} (۵). طوسی، الفهرست، ص ۷۰.

شهر کوفه باتوجه به شرایط و موقعیت خاص سیاسی و اجتماعی خود، دارای جوّ علمی ناهمگون و غیر یک‌دستی بود. چنان‌که اشاره شد، تشیع ابتدا در قالب سیاسی خود در این شهر بروز کرد و همین ویژگی بود که تأثیر آن همواره در چهره اجتماعی و مذهبی این شهر به چشم می‌خورد. عدم ثبات عقیدتی از خصوصیات بارز کوفیان به شمار می‌رفت که از قدیم به آن شناخته شده بودند و همین امر موجب گردیده بود تا شهر کوفه جوّ ناآرامی داشته و از ابتدا محل درگیری‌های عقیدتی و گرایش‌های افراطی و تفریطی باشد. بخش عمده گرایش‌های افراطی و غلوآمیز شیعی، برخاسته از همین شهر بود.^{۶۹۸}

این گرایش‌ها، با سابقه دیرینه‌ای که در این شهر داشت، همچنان در عصر غیبت نیز مشاهده می‌شد. در میان عالمان و محدثان کوفی این عصر، به نام کسانی برمی‌خوریم که به غلو و ارتفاع، متهم و یا مشهور بودند، مانند علی بن احمد کوفی (م ۳۵۲ ق) که کتاب‌های بسیاری نیز تألیف کرد^{۶۹۹} و محمد بن علی بن ابراهیم صیرفی که وقتی به قم آمد، به سبب همین امر او را از شهر بیرون راندند.^{۷۰۰} کوفه هم‌چنین محل پیدایش بسیاری از فرقه‌های شیعی چون زیدیه و خطابیّه و واقفیه و ... بود و در عصر غیبت نیز اکثر محدثان و بزرگان زیدی و واقفی و فطحی در کوفه حضور داشتند. به‌طور مثال علی بن حسن طاطری، از سران بسیار متعصب واقفیه، ساکن کوفه بود و کتاب‌های متعددی در حمایت از مذهب خود نوشته بود.^{۷۰۱}

ص: ۲۶۴

علی بن حسن بن فضال نیز به داشتن مذهب فطحیه شهرت داشت.^{۷۰۲} این امر موجب ظهور آراء و اندیشه‌های گوناگون و در نتیجه پیدایش و گسترش علم کلام در این شهر می‌شد. رواج اندیشه‌های کلامی و عقلی از ویژگی‌های بارز حوزه علمی کوفه بود و همپای شکل‌گیری مکتب علمی شیعی در کوفه، اندیشه‌های کلامی نیز در این شهر رواج و توسعه می‌یافت، به‌طوری که تا پایان قرن دوم هجری، کوفه مرکز متکلمان شیعه محسوب می‌شد و در آستانه غیبت صغری، حوزه علمی این شهر بیشتر صبغه کلامی داشت و بیش از این‌که جنبه فقهی و حدیثی آن مطرح باشد، چهره کلامی آن خودنمایی می‌کرد. طبقه اول متکلمان شیعه در این شهر زیسته بودند و از میانشان شخصیت‌های ممتازی پدید آمدند. در عصر غیبت نیز علی‌رغم شکل‌گیری و توسعه مکتب کلامی بغداد، که حوزه کوفه را تا حد زیادی تحت الشعاع قرار داد، شخصیت‌های کلامی متعددی در شهر کوفه ظهور کردند.^{۷۰۳}

^{۶۹۸} (۱). شهر کوفه محل ظهور و مرکز تجمع غالیان بود. اولین فرقه، گروهی از غلات بودند که در زمان امام علی علیه السلام در این شهر ظهور کردند و سپس در زمان امام صادق علیه السلام خطابیّه و مغیریه، پیروان ابن ابی الخطاب و سعید بن مغیره، خطرناک‌ترین غالیان پدید آمدند.

^{۶۹۹} (۲). تفرشی، نقد الرجال، ج ۴، ص ۲۶۹.

^{۷۰۰} (۳). نجاشی، همان، ص ۲۶۶.

^{۷۰۱} (۴). طوسی، همان، ص ۳۹۱.

^{۷۰۲} (۱). همان، ص ۲۹۲.

^{۷۰۳} (۲). از آن جمله می‌توان به احمد بن محمد بن عقده (۳۳۲ ه) محدث و متکلم شهیر این عصر اشاره کرد.

با این حال حوزه کوفه، مکتب فقهی و حدیثی خود را کمابیش حفظ نموده بود و در این عصر نیز راویان و محدثان بسیاری از این شهر برآمدند. از ویژگی‌های مهم شهر کوفه، که به این وضعیت کمک می‌کرد وجود منابع کهن حدیثی شیعه بود.

بسیاری از راویان و محدثان کوفه، اصول اربعمائه را در اختیار داشتند و از آن‌ها روایت می‌نمودند. درباره علی بن محمد بن زبیر (م ۳۴۸ ق)، که بیش از صد سال عمر کرد، گفته شده که راوی اکثر این اصول بوده است.^{۷۰۴} همچنین ابو علی احمد بن محمد بن عمار (م ۳۴۶ ق)، از مشایخ جلیل القدر کوفه، شمار زیادی از کتب مذکور را در اختیار داشت و از آن‌ها نقل می‌نمود.^{۷۰۵} محدثان کوفی روابط

ص: ۲۶۵

گسترده‌ای با سایر حوزه‌های علمی شیعه در شهرهای دیگر داشتند که درباره آن‌ها گفتگو خواهد.

بدیهی است که در این مرکز علمی، همانند دیگر مراکز، فعالیت‌های آموزشی در سطح وسیعی صورت می‌گرفت و این امر در مکان‌های مختلفی انجام می‌پذیرفت. به‌طور معمول مساجد یکی از مهم‌ترین مراکز آموزشی به‌شمار می‌رفتند که در آن‌ها به دانش‌پژوهان در سطوح عالی آموزش داده می‌شد. شهر کوفه مساجد بسیاری داشت که برخی از آن‌ها در محلات شیعه‌نشین و یا در اختیار شیعیان بودند. مسجد جامع کوفه، مهم‌ترین مرکز آموزشی شهر بود که محافل درسی شیعیان نیز در آن برگزار می‌گردید و شماری از عالمان و محدثان شیعه به‌منظور تدریس یا تحصیل در آن حضور می‌یافتند. درباره اهمیت و موقعیت علمی شیعیان در این مسجد اخباری در دست است. کثی روایت‌هایی آورده که همگی از اهمیت این مسجد، به‌عنوان یکی از مراکز فقه و حدیث شیعه حکایت دارد.^{۷۰۶} حسن بن علی و ش‌ء نیز از حضور شمار زیادی از راویان امام صادق علیه السلام در این مسجد سخن گفته است.^{۷۰۷} این مسجد در عصر غیبت صغری نیز موقعیت علمی و آموزشی خود را کمابیش حفظ کرده بود.

از دیگر مساجد قدیمی منسوب به شیعیان در کوفه، دو مسجد زید و صعصعه، پسران صوحان، و از اصحاب امام علی علیه السلام، را می‌توان نام برد که این دو مسجد هنوز در شهر کوفه باقی هستند.^{۷۰۸} مسجد دیگری در محله بنی جعفه، از قبایل شیعه مذهب کوفه قرار داشت که به نام مسجد جعفری مشهور بود. از قبيله بنی جعفه شخصیت‌های ممتازی برآمدند که از آن‌میان می‌توان به جابر بن یزید جعفری از

ص: ۲۶۶

^{۷۰۴} (۳). همو، رجال، ص ۴۳۰.

^{۷۰۵} (۴). همو، الفهرست، ص ۶۲.

^{۷۰۶} (۱). همو، اختیار معرفة الرجال، ش ۸۳۹ و ۹۸۱.

^{۷۰۷} (۲). نجاشی، ش ۸۰.

^{۷۰۸} (۳). رجبی، کوفه و نقش آن، ص ۴۳۴.

اصحاب امام صادق علیه السلام اشاره کرد. هم‌چنین مساجد دیگری توسط اصحاب ائمه علیهم السلام در کوفه احداث شده بودند، مانند مسجد حسین بن شداد جعفی، از اصحاب امام صادق علیه السلام که در سال ۲۰۳ ق درگذشت.^{۷۰۹} و مسجد جعفر بن بشیر بجلی (م ۲۰۸ ق)، از اصحاب امام رضا علیه السلام که تألیفات بسیاری در ابواب فقهی داشت. این مسجد محل آمدوشد بسیاری از بزرگان و عالمان شیعه بود که به کوفه می‌آمدند.^{۷۱۰} از دیگر مساجد شیعیان در کوفه، مسجد سمال، منسوب به آل ابی سمال از خاندان‌های علمی و بنام شهر است که در ارتباط با امام رضا علیه السلام بودند.^{۷۱۱} محمد بن حسن بن صالح همدانی نیز مسجدی در کوفه داشت. او از عالمان و متکلمان ممتاز عصر خود به شمار می‌رفت که در سال ۱۶۸ ق درگذشت. وی زیدی مذهب و صاحب تألیفاتی چند بود.^{۷۱۲} این مساجد اغلب در عصر غیبت صغری دایر بودند و می‌توان حدس زد که حلقه‌های درسی و جلسات روایت و املاهای علمای شیعه در آن‌ها برگزار می‌شد. آل‌اعین از خاندان‌های بنام شیعه در کوفه نیز در محلات خاص خود مساجدی داشتند که مرکز فعالیت‌های علمی و آموزشی بود.^{۷۱۳}

قم

قم نخستین شهر در ایران بود که با مهاجرت گروهی از شیعیان کوفه به آن‌جا، پذیرای مذهب تشیع شد. شیعیان قم از همان آغاز، ارتباط نزدیکی با ائمه علیهم السلام داشتند و نام بسیاری از ایشان در زمره راویان، محدثان و اصحاب ائمه علیهم السلام ذکر شده است. با گسترش تشیع در قم و افزایش ارتباط علمای آن دیار با ائمه، این

ص: ۲۶۷

شهر به صورت یکی از مراکز علمی شیعه درآمد، به‌طوری که شماری از عالمان ممتاز و راویان بزرگواری که به‌طور مستقیم احادیث را از ائمه علیهم السلام دریافت می‌کردند، در قم می‌زیستند. نقش اساسی عالمان قم در حفظ و اشاعه دین، به گونه‌ای بود که در روایتی آمده است: «اگر اهل قم نبودند دین از بین رفته بود».^{۷۱۴}

روابط عالمان قم با ائمه علیهم السلام تا عصر غیبت ادامه یافت و در طی دوران غیبت صغری نیز روابط نزدیکی با نائبان خاص امام علیه السلام داشتند. پیوند علمی این شهر با امامان و نائبان امام دوازدهم موجب شد تا علوم اهل بیت علیهم السلام در آن به‌طور گسترده انتشار یابد و شهر قم موقعیت ممتاز و برتری در بین شهرهای شیعی و مراکز علمی تشیع به دست آورد. آنچه که این موقعیت را بیشتر تحکیم می‌بخشید، مهاجرت شماری از عالمان و اندیشمندان شیعه از دیگر مراکز علمی به این شهر

^{۷۰۹} (۱). همان، ص ۴۳۵.

^{۷۱۰} (۲). همان.

^{۷۱۱} (۳). همان، ص ۴۳۶.

^{۷۱۲} (۴). همان، ص ۴۳۷.

^{۷۱۳} (۵). ر. ک: ابو غالب زراری، همان، ص ۱۲۷.

^{۷۱۴} (۱). ر. ک: قمی، تاریخ قم، ص ۲۷۸.

بود.^{۷۱۵} بدین ترتیب قم در عصر غیبت صغری مرکز اصلی حفظ احادیث اهل بیت و نقل و انتقال آن‌ها گردید. شهر قم از نظر عقیدتی یک دست بوده، تابعیت تک‌تک ائمه علیهم‌السلام را پذیرفته بود و در عصر غیبت نیز پیوند خود را با نائبان خاص امام دوازدهم حفظ کرد. عالمان قم به شدت با مظاهر انحراف و افراطی‌گری مقابله می‌نمودند، به‌طوری که در آستانه غیبت صغری، حرکت گسترده‌ای از طرف علمای قم در این جهت صورت گرفت. آنان نسبت به هرگونه حرکت انحرافی و اندیشه نادرست واکنش نشان داده و به شدت با آن برخورد می‌کردند، تا آن‌جا که تعدادی از راویان و محدثان، که گاه چهره‌های برجسته و ممتازی در میان آن‌ها دیده می‌شد، مورد قذف و طعن آنان قم قرار گرفتند، برای نمونه احمد بن محمد بن خالد برقی (م ۲۸۰ هـ)، راوی موثق و عالم بزرگ قم به

ص: ۲۶۸

جهت نقل برخی از روایات ضعیف، مورد اعتراض علمای قم واقع شد و احمد بن محمد بن عیسی، زعیم دینی شهر، وی را از قم اخراج کرد. البته پس از چندی که حقیقت امر آشکار گردید و اتهام منسوب به برقی برطرف شد، وی را بازگردانیده و از او دلجویی کرد.^{۷۱۶} همین قضیه برای سهل بن زیاد آدمی نیز پیش آمد؛ احمد بن محمد بن عیسی به غلو و کذب اقوال او شهادت داده او را از قم بیرون راند و از وی اظهار برائت نمود و مردم را از شنیدن روایات او نهی کرد. سهل از قم خارج شد و به ری رفت و در آن‌جا سکونت گزید.^{۷۱۷} محمد بن اورمه، از دیگر کسانی بود که به غلو متهم گردید و نزدیک بود که به دست مردم قم کشته شود.^{۷۱۸} از جمله کسان دیگری که به جرم عقاید افراطی از شهر اخراج شدند، محمد بن موسی همدانی و حسین بن عبید الله محرر بودند.^{۷۱۹} جوّ مقابله با افراطی‌گری به‌گونه‌ای بود که حتی اجازه ورود چنین اندیشه‌هایی را به شهر نمی‌داد. زمانی که محمد بن علی صیرفی که در کوفه به کذب و غلو شهرت داشت به قم آمد، علمای قم وی را از شهر رانده و اخراج کردند.^{۷۲۰} حتی علمای قم، از نقل روایاتی که بوی غلو می‌داد نیز خودداری می‌نمودند. ابن الولید، محدث بزرگ قم، که از مشایخ و استادان شیخ صدوق است، برخی روایات محمد بن حسن صفار، محدث بزرگ کوفی را که در کتاب‌هایش نقل نموده بود، روایت نمی‌کرد، زیرا در آن‌ها شائبه غلو درباره ائمه علیهم‌السلام وجود داشت.^{۷۲۱}

ص: ۲۶۹

این جوّ علمی قم چنان موقعیت علمی ثابت و معقولی را برای آن پدید آورده بود که می‌توانست مرجع حل و فصل برخی مشکلات و مسائل علمی باشد، به ویژه در عصر غیبت که عدم حضور امام علیه‌السلام این امر را محسوس‌تر می‌ساخت، تا

^{۷۱۵} (۲). در این باره به بخش روابط حوزه‌های علمی نگاه کنید.

^{۷۱۶} (۱). تفرشی، نقد الرجال، ج ۱، ص ۱۵۵.

^{۷۱۷} (۲). همان، ج ۲، ص ۳۸۴.

^{۷۱۸} (۳). نجاشی، رجال، ص ۳۲۹.

^{۷۱۹} (۴). همان و کشی، رجال، ص ۴۳۲.

^{۷۲۰} (۵). همان، ص ۳۳۲.

^{۷۲۱} (۶). نجاشی، همان، ص ۳۵۴.

جایی که گاه نائبان خاص امام علیه السلام، در پاره‌ای مسائل به رأی و نظر علمای قم توجه می‌کردند. نقل شده است که حسین بن روح، نائب سوم، کتابی بنام التادیب را نزد گروهی از علمای قم فرستاد و از آن‌ها خواست تا آن را بررسی کنند و ببینند چه مقدار از مطالب آن با نظر آن‌ها مخالفت دارد. عالمان قم پس از بررسی کتاب، اظهار داشتند که جز یک مسأله، بقیه مطالب کتاب تأیید می‌گردد.^{۷۲۲} این امر نشان دهنده آن است که مکتب علمی قم، مبنای اساسی برای سنجش آراء و اقوال علمی شیعیان محسوب می‌شد.

جو علمی قم کاملاً تحت تأثیر مکتب حدیثی و متأثر از محدثان بزرگ شیعه بود، که تعداد کثیری از آن‌ها در این شهر به سر می‌بردند. در میان تعداد بی‌شمار محدثان و فقیهان این شهر در عصر غیبت، حتی به نام یک متکلم و یا عالمی با گرایش‌های کلامی بر نمی‌خوریم. در این عصر خاندان‌های علمی قدیمی و علمای برجسته در قم می‌زیستند. مهم‌ترین این خاندان‌ها اشعریان بودند که از چهره‌های شاخص ایشان می‌توان به احمد بن محمد بن عیسی (م ۲۸۰ ق)، محمد بن احمد بن یحیی اشعری (م ۲۸۰ ق)، سعد بن عبد الله قمی (م ۲۹۹ ق) و ابو علی احمد بن ادریس (م ۳۰۶ ق) اشاره کرد. خاندان برقی از وابستگان و موالیان اشعریان بودند که محدثان و علمای برجسته‌ای از میان آن‌ها ظهور نمودند. این خاندان نیز در اصل کوفی بودند که به قم مهاجرت کردند و در قریه برق‌رود سکنی گزیدند و از این‌رو به نام برقی شهرت یافتند. از شخصیت‌های برجسته این

ص: ۲۷۰

خاندان، احمد بن محمد بن خالد (م ۲۸۰ ق) و محمد بن عبید الله برقی، ملقب به ماجیلویه هستند.

از دیگر خاندان‌های علمی قم، خاندان بابویه بودند که از آن‌میان علی بن حسین بن موسی بن بابویه (م ۳۲۹ ق)، پدر شیخ صدوق در این عصر می‌زیست. از سایر علما و محدثان قم باید به محمد بن حسن صفار (م ۲۹۰ ق)، احمد بن حسن بن الولید (م ۳۴۳ ق)، عبد الله بن جعفر حمیری (م ۲۹۸ ق) و ابن قولویه (م ۳۶۲ ق) اشاره کرد.

بغداد

حوزه علمی تشیع در بغداد، حوزه نوپایی بود که تحت تأثیر مکاتب علمی کوفه و قم شکل گرفت و هم‌زمان با افول حوزه کوفه به رشد و تعالی رسید. در همین زمان که حوزه بغداد در حال شکل‌گیری بود شمار بسیاری از فقیهان و محدثان، از کوفه و شهرهای دیگر به بغداد مهاجرت کردند. احتمالاً این مهاجرت‌ها از دهه‌های اول قرن سوم شروع شد و به‌طور قطع انتقال ائمه علیهم السلام در همین ایام به عراق، در این امر بی‌تأثیر نبود. دوران غیبت، در واقع دوران تکوین این حوزه علمی به شمار می‌رفت، به‌طوری که پس از آن با گذشت چند دهه، مکتب تشیع در بغداد به شکوفایی علمی و اوج تعالی خود رسید و در نیمه اول قرن پنجم هجری با حضور عالمانی چون شیخ مفید و شاگردان وی، از جمله علم الهدی و شیخ طوسی به بالاترین پایه در حد خود نایل شد.

^{۷۲۲} (۱). طوسی، الغیبه، ص ۲۲۷ و ۲۴۰.

از نخستین عالمانی که در آغاز غیبت صغری به بغداد مهاجرت کردند، عثمان بن سعید عمری، اولین نائب امام علیه السلام بود که پس از رحلت امام عسکری علیه السلام به بغداد آمد و پس از وی سایر نواب خاص نیز در این شهر سکنی گزیدند. همین امر نوعی مرکزیت علمی برای این شهر پدید آورد. در حقیقت پیشگامان حوزه علمی بغداد را در عصر غیبت، باید عثمان بن سعید و پسر وی محمد بن عثمان عمری

ص: ۲۷۱

دانست. بدیهی بود که عثمان، نائب اول، پس از آن که خود را به عنوان نائب امام دوازدهم به شیعیان و عالمان بغداد معرفی کرد، مرجع اصلی در امور علمی و حل و فصل مسائل و مشکلات دینی قرار گرفت. در طیف مهاجران به بغداد، نام عالمانی از کوفه و نیز کسانی از بصره، قم، ری و حتی سمرقند^{۷۲۳} را مشاهده می‌کنیم.

مهاجرت این عالمان به بغداد، به لحاظ علمی بسیار حائز اهمیت و در تکامل حوزه علمی بغداد مؤثر بود و بدین ترتیب حوزه علمی بغداد تحت تأثیر مکاتب مختلف علمی و اندیشه‌های عالمان شیعه شکل گرفت. آنچه بیش از همه بر حوزه بغداد غلبه داشت، گرایش‌های کلامی و مباحث عقلی بود و این امر طبعاً از موقعیت خاص بغداد و محیط علمی آن ناشی می‌شد که رویارویی دائم با اندیشه‌های کلامی اسلامی و غیر اسلامی و برخورد با فرقه‌ها و نحله‌های مختلف در آن امری اجتناب‌ناپذیر بود. چنان‌که اشاره شد، علم کلام در نزد شیعیان، ابتدا در کوفه رواج یافت و طبقه اول متکلمان شیعه از عالمان و محدثان کوفی بودند. با افول حوزه کوفه، مکتب کلامی آن به تدریج به بغداد منتقل گردید، به طوری که طبقه دوم متکلمان شیعه بیشترشان از شهر بغداد برخاستند. در این طبقه، متکلمان بزرگی ظهور کردند؛ چون ابو عیسی محمد بن هارون وراق (م ۲۴۷ ق)، که مناظرات بسیاری با جاحظ بصری داشت و کتاب‌هایی در امامت و ردّ اقوال دیگر فرق و مذاهب نوشته بود^{۷۲۴} و احمد بن یحیی راوندی (احتمالاً م ۲۴۵ ق)، که شاگرد ابو عیسی وراق بود و هم‌چنین ابو الاحوص داوود بن اسد بصری که از مؤلفان بزرگ این عصر محسوب می‌شد. همه این افراد دارای تألیفات عدیده‌ای در کلام بودند.^{۷۲۵}

ص: ۲۷۲

در عصر غیبت، فرهیختگان علم کلام از بین اعضای خاندان نوبختی در بغداد ظهور کردند که همگی از طبقه دوم متکلمان شیعه به شمار می‌آیند. بزرگان این خاندان در این عصر، که زعامت اجتماعی و مذهبی شیعیان و ریاست متکلمان بغداد را به عهده داشتند، ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی (م ۳۱۱ ق) و حسن بن موسی نوبختی (م ۳۱۰ ق) بودند. گذشته از اینان افراد دیگری هم از این خاندان علم و ادب، در عصر مذکور می‌زیستند که از آن جمله اسحاق کاتب را می‌توان نام برد.

^{۷۲۳} (۱) همو، رجال، ص ۴۳۳ و نجاشی، همان، ص ۲۶۷.

^{۷۲۴} (۲) نجاشی، همان، ص ۳۷۲.

^{۷۲۵} (۳) اقبال، خاندان نوبختی، ص ۹۰.

شهر بغداد، گذشته از علم کلام، مرکز فقاهاست شیعی نیز به شمار می‌رفت. این امر بیشتر از وجود نواب خاص امام دوازدهم آن شهر نشأت می‌گرفت که در واقع باب علم امام دوازدهم علیه السلام بودند. علاوه بر اینان فقیهان و محدثان بزرگی در بغداد بسر می‌بردند. از جمله این افراد محمد بن احمد بن جنید اسکافی بود که در نیمه دوم قرن چهارم درگذشت. وی تصنیفات زیادی داشت که بنا به گفته شیخ طوسی به واسطه این‌که قائل به حجّیت قیاس بود، کتاب‌هایش متروک و مطرود مانده بود. از جمله آثار وی دو موسوعه فقهی به نام‌های تهذیب الشیعه لاحکام الشریعه در حدود ۲۰ جلد و مشتمل بر کلیه ابواب فقهی و دیگری کتاب المختصر الاحمدی للفقّه المحمدی را می‌توان نام برد. نجاشی در رجال خود بالغ بر یکصد کتاب، از آن جمله سی کتاب در مباحث کلامی از وی ذکر کرده است. ابن جنید از مشایخ روایت شیخ مفید هم محسوب می‌شد.^{۷۲۶} از دیگر عالمان و فقیهان حوزه بغداد محمد بن همام بغدادی (م ۳۳۶ ق) است، که راوی احادیث بسیاری بود. نجاشی از او با تجلیل یاد کرده و کتابی به عنوان النوادر فی تاریخ الائمه علیهم السلام را از آثار وی نام برده است.^{۷۲۷} محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ ق) محدث بزرگ حوزه ری نیز در اواخر

ص: ۲۷۳

عمر به بغداد مهاجرت کرد و دو سال آخر عمرش را در این شهر گذرانید. افزون بر این‌ها، نباید از مراودات عالمان دیگر مراکز و حوزه‌ها با حوزه بغداد غافل ماند.

یکی از مراکز مهم آموزشی شهر بغداد، در کنار خانه‌های عالمان که همیشه پذیرای خیل دانش‌پژوهان بودند، مسجد براثا از مساجد قدیمی بغداد را باید نام برد که در محله براثا قرار داشت و برای شیعیان از حرمت و قداست ویژه‌ای برخوردار بود. برخی بنای آن را به امام علی علیه السلام نسبت داده‌اند.^{۷۲۸} این مسجد محل تجمع شیعیان و مذاکرات و مباحثات آنان به شمار می‌رفت و گاه منشأ بروز درگیری‌هایی بین شیعیان و سنیان می‌شد و بارها مورد هجوم و ویرانی واقع گردید.^{۷۲۹}

ری

حوزه علمی شهر ری نیز حوزه‌ای نوپا و به شدت تحت تأثیر مکتب قم بود.

تشیع اصیل، در اواخر قرن دوم هجری در ری ظهور کرد و از همان زمان، ارتباط گروه اندک شیعیان این شهر با ائمه علیهم السلام آغاز شد. نخستین روایتی که از این ارتباط سخن گفته درباره دیدار برخی شیعیان ری با امام کاظم علیه السلام است. از سخن امام علیه السلام خطاب به شیعیان اهل ری در این روایت می‌توان دریافت که حاکم وقت شهر، شیعه بوده است که در پرده تقیه و پنهان داشتن مذهب خود، از شیعیان حمایت می‌کرد. در میان اصحاب امام کاظم علیه السلام، چندین نفر ملقب به

^{۷۲۶} (۱). نجاشی، همان، ص ۳۸۸ و طوسی، الفهرست، ص ۳۹۲ و خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱۵، ص ۳۳۶.

^{۷۲۷} (۲). نجاشی، همان، ص ۳۷۹ و طوسی، همان، ص ۴۰۲.

^{۷۲۸} (۱). ابن حوقل، صورة الارض، ص ۲۱۶ و بعضی عقیده داشتند آن حضرت در محل این مسجد نماز خوانده است. بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۹۰.

^{۷۲۹} (۲). ر.ک: همان و ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۳، ص ۲۴۷ و موسوی، زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد، ص ۳۶-۳۸.

رازی هم وجود دارند که این افراد یا اهل ری بودند و یا در آن سکونت داشتند. از جمله این افراد حسین بن محمد رازی، علی بن عثمان رازی و عمرو بن عثمان رازی هستند.^{۷۳۰} در میان

ص: ۲۷۴

اصحاب امام رضا علیه السلام نیز به نام برخی از مردمان ری برمی‌خوریم.^{۷۳۱} روایتی نیز حاکی از ارتباط شیعیان این شهر با امام نهم علیه السلام است که در آن حرّ بن عثمان همدانی خبر می‌دهد که گروهی از شیعیان ری به نزد امام جواد علیه السلام رفته بودند.^{۷۳۲} ارتباط نزدیک شیعیان ری با ائمه، تأثیر مستقیم و نقش بسزایی در باروری حوزه علمی این شهر داشت، به‌ویژه که این ارتباط در عصر غیبت همچنان حفظ شده و ادامه یافت. علمای شهر در تماس مستقیم با نواب خاص بودند و وکیلان امام علیه السلام فعالیت چشمگیری داشتند.

از میان وکلای امام در شهر ری، محمد بن جعفر اسدی (م ۳۱۲ ق) از دیگران مشهورتر، و مورد وثوق و موصوف به عدالت بود که با ناحیه مقدسه از طریق مکاتبه، ارتباط داشت و در مکاتبات خود از مسائل فقهی و علمی پیش‌آمده سؤال می‌کرد و جواب آن‌ها را دریافت می‌نمود. شیخ صدوق پاسخ یکی از نامه‌های او را که توقیعی از طرف امام علیه السلام است و از طریق محمد بن عثمان عمری به دست او رسیده و در آن جواب پاره‌ای مسائل فقهی او بیان شده بود، نقل کرده است.^{۷۳۳} اسدی از محدثان بزرگ ری بود که در زمره مشایخ روایت شیخ طوسی قرار داشت و شیخ کتابی را از او نام می‌برد.^{۷۳۴} همچنین محمد بن حسن رازی، از محدثان بزرگ ری در این عصر به شمار می‌رود که کتابی به نام ثواب القرآن نوشته بود و از سعد بن عبد الله و محمد بن عطار، راویان قمی روایت می‌کرد.^{۷۳۵} اما چهره شاخص محدثان ری در عصر غیبت، محمد بن یعقوب کلینی، صاحب کتاب

ص: ۲۷۵

الکافی است که بیشتر عمر خویش را در این شهر گذرانید و در پایان عمر به بغداد مهاجرت نمود و در همان‌جا درگذشت. یکی از دانشمندان و مؤلفان بنام ری علی بن محمد بن ابراهیم رازی کلینی معروف به علّان و دایی شیخ کلینی است. به نظر می‌رسد که وی ارتباط نزدیکی با امام علیه السلام داشته است. او نامه‌های متعددی به آن حضرت می‌نوشت و جواب دریافت

^{۷۳۰} (۳). رک: مسند امام کاظم علیه السلام، ج ۳، ص ۳۶۶ و ۴۷۰ و ۴۸۳.

^{۷۳۱} (۱). رک: مسند امام رضا علیه السلام، ج ۲، ص ۵۱۵ و ۵۲۵ و ۵۷۳.

^{۷۳۲} (۲). رک: مسند امام هادی علیه السلام، ص ۱۲۸.

^{۷۳۳} (۳). طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۸ و صدوق، کمال الدین، ص ۵۲۰.

^{۷۳۴} (۴). طوسی، الفهرست، ص ۴۳۵.

^{۷۳۵} (۵). همان، ص ۴۱۴.

می‌کرد. او در آخرین نامه‌اش درباره رفتن به سفر حج با امام علیه السلام مشورت نموده بود. وی صاحب تألیفات متعددی از جمله کتابی به نام اخبار القائم می‌باشد.^{۷۳۶}

ارتباط حوزه ری با دیگر مراکز علمی شیعه، به‌ویژه قم و کوفه و مهاجرت بعضی عالمان شیعه به این شهر، در تقویت و تحکیم موقعیت علمی آن تأثیر بسزایی داشت. جو علمی ری، تحت تأثیر مکتب حدیثی قم بود؛ لذا محدثان و راویان متعدد و بنامی در ری ظهور کردند که به برخی از ایشان اشاره شد. ولی حضور معتزلیان و سابقه دیرینه اندیشه‌های کلامی غیرشیعی در این شهر، زمینه را برای شیوع علم کلام فراهم ساخته بود، با این حال علمای شیعه تمایل کمتری به روی آوردن به این علم داشتند. یکی از معدود متکلمان شیعی شهر ری در این عصر، ابن قبه رازی، ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن بود که کتاب‌های متعددی در مباحث کلامی نوشت و مناظرات چندی با معتزلیان و متکلمان عصر خویش، از جمله استادش ابو القاسم بلخی داشت.^{۷۳۷}

به‌هرحال نقش فعال مکتب ری را در عصر غیبت می‌توان باتوجه به عالمان ممتاز و برجسته‌ای که از این دیار ظهور کردند و تألیفات فراوانی که توسط ایشان به رشته تحریر درآمد، دریافت.

ص: ۲۷۶

نیشابور

چنان‌که اشاره شد تشیع در خراسان به‌طور پراکنده در شهرهای مختلفی چون نیشابور، سبزوار، سرخس و بلخ رواج داشت. نیشابور در میان شهرهای خراسان از موقعیت علمی ممتازی برخوردار بود و از مراکز عمده علمی اهل سنت محسوب می‌شد. با این حال حوزه علمی تشیع در این شهر نقش فعالی ایفا می‌کرد و این امر به‌ویژه از آغاز قرن سوم هجری به خوبی مشهود است. شاهد بر این مطلب، وجود اندیشمندان و عالمان نامدار شیعه است که در این زمان در شهر نیشابور می‌زیستند و ارتباط مستمری با امامان علیهم السلام در عراق داشتند. هم‌چنین از سوی ائمه علیهم السلام پیوسته وکیلانی برای شیعیان نیشابور تعیین می‌گردید که رابط ایشان با امام باشند. گذشته از این وکیلان، نمایندگانی نیز از طرف شیعیان به عراق نزد ائمه علیهم السلام فرستاده می‌شدند تا مشکلات و مسائل علمی خود را مطرح کرده، پاسخ آن‌ها را دریافت نمایند. حامد بن احمد بوسنجی نقل می‌کند که شخصی از اهالی بوزجان (از قریه‌های نیشابور)، از جانب فضل بن شاذان نیشابوری مأمور شد تا نزد امام عسکری علیه السلام برود و پاسخ سؤالاتی را از ایشان بپرسد. ابو عبد الله شاذان نیشابوری نیز از کسانی است که به حضور امام علیه السلام رسید.^{۷۳۸} هم‌چنین علمای نیشابور برای حل اختلافاتی که در پاره‌ای مسائل میان آن‌ها پیش می‌آمد، با امام

^{۷۳۶} (۱). تفرشی، نقد الرجال، ج ۳، ص ۲۹۱.

^{۷۳۷} (۲). برای اطلاع بیشتر به بخش دانشمندان و اندیشمندان مراجعه کنید.

^{۷۳۸} (۱). طوسی، اختیار معرفة الرجال، ذیل ترجمه فضل، ص ۵۳۸.

علیه السلام مکاتبه می کردند و در آن باره استفسار می نمودند، از جمله در اختلافی که میان بعضی علما با فضل بن شاذان در برخی مسائل پدید آمده بود.^{۷۳۹}

از عالمان برجسته نیشابوری در این عصر، باید به خاندان فضل بن شاذان نیشابوری اشاره کرد که مدتی زعامت دینی این شهر را داشتند. پدر فضل، شاذان

ص: ۲۷۷

بن خلیل نیشابوری از نزدیکان یونس بن عبد الرحمن، صحابی امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام بود که فضل از او روایت می نمود. شاذان از مشایخ روایت احمد بن محمد بن عیسی قمی به شمار می رفت و در سلسله سند روایات کلینی قرار دارد که در ابواب مختلف از او روایاتی نقل شده است.^{۷۴۰} احمد برادر خلیل (عموی شاذان) نیز، از محدثان نیشابوری بود که فضل از او نیز روایت می کرد.^{۷۴۱} اما چهره شاخص این خاندان، ابو محمد فضل بن شاذان و از فقیهان برجسته عصر خویش است که از امام جواد علیه السلام، و نیز گفته شده از امام رضا علیه السلام، و هم چنین از جماعت بسیاری از اصحاب ائمه علیهم السلام، چون ابن ابی عمیر، صفوان بن یحیی، حسن بن محبوب، ابو هاشم جعفری، محمد بن سنان و ابن بزیع روایت می نمود.^{۷۴۲} فضل علاوه بر فقه، در علم کلام نیز فرهیخته بود که این امر به خوبی در تألیفات وی آشکار است و بلکه او را باید بزرگ ترین متکلم شیعی نیشابور در عصر خویش بدانیم. به گفته نجاشی، او یکصد و هشتاد تألیف داشت.^{۷۴۳} گذشته از کتاب های فقهی، بسیاری از تألیفات او در مباحث کلامی بود که اغلب در رد عقاید متکلمان غیر شیعی و اقوال پیروان فرقه های منحرف شیعه نوشته شده بودند. او هم چنین کتاب های متعددی در ابواب مختلف امامت داشت که ارزنده ترین آن ها کتاب الايضاح اوست و در آن به اثبات امامت و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام و بطلان خلافت دیگران می پردازد. این کتاب از نادر کتاب های فضل بن شاذان می باشد که به دست ما رسیده است.^{۷۴۴} در میان تألیفات فضل کتاب هایی نیز درباره حضرت

ص: ۲۷۸

مهدی (عج) وجود دارد که با توجه به این که او بیشتر عمر خویش را پیش از ولادت آن حضرت سپری کرده، حائز اهمیت و جالب توجه است. از این قبیل تألیفات او می توان به کتاب القائم، کتاب الملاحم و کتاب اثبات الرجعه، که گویا همان کتاب الغیبه اوست، اشاره نمود.^{۷۴۵}

^{۷۳۹} (۲). همان، ص ۵۳۹.

^{۷۴۰} (۱). ر ک: فضل بن شاذان، الايضاح، مقدمه کتاب.

^{۷۴۱} (۲). همان.

^{۷۴۲} (۳). ر ک: طوسی، همان، ص ۵۳۹.

^{۷۴۳} (۴). نجاشی، رجال، ص ۱۶۸.

^{۷۴۴} (۵). ر ک: فضل بن شاذان، همان.

^{۷۴۵} (۱). نجاشی، همان، ص ۲۱۹.

فضل بن شاذان ارتباط نزدیکی با امام عسکری علیه السلام داشت و گاه بعضی از دوستانش را به نزد امام می‌فرستاد تا درباره مسایلی استفسار کنند.^{۷۴۶} از برخی اخبار معلوم می‌شود که تألیفات و عملکرد فضل مورد توجه و تأیید امام علیه السلام بوده است. برای نمونه زمانی که فرستاده فضل به نزد امام می‌رسد، امام کتابی از تألیفات فضل را که همراه او بوده، می‌بیند و پس از ملاحظه کتاب بر او رحمت می‌فرستد و می‌فرماید:

مردم خراسان به مقام فضل بن شاذان و بودن او در میانشان غبطه می‌خورند.^{۷۴۷}

از لحن کلام امام پیداست که این سخن را پس از وفات فضل فرموده است؛ ولی به هر حال حکایت از مقام علمی او و مکانیت و جاهت وی در نزد امام علیه السلام دارد. فضل بن شاذان در سال ۲۶۰ ق، یعنی در آستانه غیبت صغری درگذشت. او در عصر خود، بزرگ‌ترین متکلم شیعی نیشابور بود و وجود وی در نیشابور و فعالیت‌های گسترده علمی‌اش در این شهر موجب شد تا حوزه علمی نیشابور در آغاز عصر غیبت به رشد و توسعه بسیاری برسد. پس از او در عصر غیبت شاگردانش ادامه‌دهنده فعالیت‌های او در مکتب نیشابور بودند. در میان شاگردان او، دو برادرش به نام‌های علی بن شاذان و محمد بن شاذان نیز دیده می‌شوند.

ص: ۲۷۹

هم‌چنین علی بن قتیبه نیشابوری و محمد بن اسماعیل بندقی، از مشایخ کلینی در زمره شاگردان فضل قرار داشتند.^{۷۴۸} علاوه بر اینان، از عالمان برجسته دیگری نیز باید نام برد؛ کسانی چون داوود بن ابی زید نیشابوری، از اصحاب مورد اعتماد امام دهم،^{۷۴۹} و حمدان بن سلیمان نیشابوری از مشایخ روایت برخی محدثان قمی، که هر دو دارای تألیفاتی بودند.^{۷۵۰}

چنان‌که در شرح حال فضل بن شاذان اشاره شد، علم کلام در نیشابور رواج داشت و این شهر در واقع یکی از مراکز اصلی معتزلیان به شمار می‌رفت. طبیعی است که در چنین جوی، متکلمان شیعه نیز بروز و ظهور داشته باشند. یکی از متکلمان بزرگ شیعه پس از ابن شاذان، ابن عبدک جرجانی بود که از گرگان به نیشابور آمده بود و احادیث ابن بابویه را روایت می‌کرد و در کلام به شیوه متکلمان بغداد سخن می‌گفت. از او تصنیفاتی از جمله تفسیر قرآن باقی مانده است.^{۷۵۱}

سمرقند و کش

^{۷۴۶} (۲). طوسی، همان، ص ۵۴۱.

^{۷۴۷} (۳). همان.

^{۷۴۸} (۱). رک: دوانی، مفاخر اسلام، ج ۱، ص ۱۴۶.

^{۷۴۹} (۲). طوسی، الفهرست، ص ۱۸۳.

^{۷۵۰} (۳). همان، ص ۱۶۳ و نجاشی، همان، ص ۱۳۸.

^{۷۵۱} (۴). همان، ص ۵۴۸.

در دو شهر بزرگ سمرقند و کش، از نواحی دوردست خراسان بزرگ، مذهب تشیع از اواخر قرن دوم هجری به تدریج رواج یافت. آغاز تشیع در این ناحیه معلوم نیست و نمی‌دانیم از چه طریق مذهب تشیع به این ناحیه دوردست راه پیدا کرد و اولین شیعیان آن‌چه کسانی بودند؛ اما فعالیت‌های دانشمندان بزرگ شیعه در این نواحی، حوزه علمی فعالی را در آستانه غیبت امام دوازدهم به وجود آورد که دستاوردهای ارزنده‌ای در دورترین نقطه شیعه‌نشین جهان اسلام در آن روزگار حاصل نمود.

ص: ۲۸۰

بنیانگذاران حوزه علمی سمرقند در این عصر، شماری از اصحاب ائمه و وکیلان ایشان و اغلب از مردمان همین نواحی بودند که مدتی از عمر خویش را به منظور کسب علم و دانش و درک محضر امامان در دیگر مراکز علمی شیعه سپری کرده یا در زمره عالمان شیعه در همین مرکز علمی قرار داشتند که به سمرقند یا اطراف آن مهاجرت نموده بودند. طلیعه‌دار این حوزه علمی را باید حسین بن اشکیب سمرقندی دانست. او از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السلام به شمار می‌رفت و گویا در حوزه قم نیز به تحصیل پرداخته بود. بنا به نقلی، او خادم مزار حضرت معصومه در این شهر بود و بنا به قولی خادم قبر امام رضا علیه السلام در طوس وی به عللی نامعلوم به خراسان آمد و سپس در سمرقند سکونت گزید. او فقیهی دانشمند و متکلمی فرهیخته بود که تألیفات عدیده‌ای، از جمله کتاب‌هایی در ردّ متکلمان اهل سنت و زیدیه داشت. تاریخ وفات او به‌طور دقیق مشخص نیست و شاید در اوایل عصر غیبت درگذشته است.^{۷۵۲} موقعیت علمی ممتاز او در این منطقه کم‌نظیر بود و این امر را می‌توان از حضور او در مناظره با متکلمان هندی دریافت.

ابو غانم هندی، از عالمان کشمیری، به همراه تنی چند از هندیان به بلخ آمد تا درباره حقیقت اسلام تحقیق کند. حاکم بلخ از علمای شهر دعوت کرد تا با او به گفتگو بنشینند؛ اما آن‌ها در مناظره با هندیان درمانده شدند. پس از آن امیر بلخ، به اشاره برخی اطرافیانش، حسین بن اشکیب را از سمرقند فراخواند و او را مأمور کرد تا با ابو غانم بحث کند. ابن اشکیب در مناظره با ابو غانم هندی، او را مغلوب استدلال‌های خود نموده، به‌طوری که ابو غانم دین اسلام را اختیار کرده و روانه بغداد شد و از جمله کسانی بود که موفق به دیدار امام دوازدهم (عج) گردید.^{۷۵۳} این قضیه، که ابو غانم خود، آن را نقل نموده، حاکی از فرهیختگی علمی

ص: ۲۸۱

ابن اشکیب است. حسین بن اشکیب در سمرقند شاگردانی داشت و از آن جمله محمد بن وارث سمرقندی می‌باشد که راوی کتاب‌های ابن اشکیب بود و ابن قولویه قمی از او روایت کرده است.^{۷۵۴}

^{۷۵۲} (۱). تفرشی، همان، ج ۲، ص ۷۹.

^{۷۵۳} (۲). صدوق، کمال الدین، ص ۴۳۸.

^{۷۵۴} (۱). ر ک: ابطی، تهذیب المقال، ج ۴، ص ۴۴۹.

از دیگر رجال سمرقند و هم عصر ابن اشکیب، باید به جعفر بن محمد بن ایوب سمرقندی اشاره نمود که از جمله محدثان به شمار می‌رفت و به قولی امام هادی علیه السلام را درک کرد. او کتاب‌های متعددی به رشته تحریر درآورده بود. کتاب‌ها و روایت‌های او را عیاشی و کشی روایت نموده‌اند.^{۷۵۵}

جعفر بن محمد، معروف به کشی هم از عالمان حوزه سمرقند و از مردمان کش و از وکیلان امام علیه السلام بود با این حال از ائمه علیهم السلام به‌طور مستقیم روایت نکرده است.

وی از مشایخ روایت عیاشی و ابو عمرو کشی محسوب می‌شود.^{۷۵۶} محمد بن نصیر سمرقندی نیز از شاگردان احمد بن محمد بن عیسی قمی و از مشایخ عیاشی و ابو عمرو کشی بود و به علم و دانش فراوان شهرت داشت. برادر او حمدویه را نیز بدین امور ستوده‌اند.^{۷۵۷}

از دیگر شخصیت‌های بارز شیعه در سمرقند، محمد بن مسعود عیاشی را می‌توان نام برد که حوزه علمی این شهر را باید مرهون فعالیت‌های علمی وی دانست. او از بزرگ‌ترین عالمان شیعه در این ناحیه بود که از مذهب تسنن به تشیع گروید. استادان وی گروهی از محدثان بغداد، قم و کوفه، از جمله ابن فضال، طایلسی و حسین بن عبید الله قمی بودند. عیاشی شاگردان بسیاری تربیت کرد و خانه او در سمرقند، محلی بود که همواره اهل علم، برای استنساخ و قرائت یا

ص: ۲۸۲

تصحیح و مقابله کتب، در آن‌جا حاضر می‌شدند. او تصنیفات بسیاری داشت که بالغ بر ۲۰۰ کتاب و رساله و اغلب در ابواب مختلف فقهی بود. برجسته‌ترین کتاب وی تفسیر قرآن اوست و تنها کتاب او می‌باشد که تا زمان ما باقی مانده است.^{۷۵۸} شاگردان بی‌شمار عیاشی در سمرقند، پس از وی ادامه‌دهنده فعالیت حوزه سمرقند بودند که در کتاب‌های رجال نام بسیاری از آن‌ها ذکر شده است و از آن جمله زید بن احمد خلّقی، ابراهیم حبوبی، احمد بن صفار، جعفر بن محمد بن چاچی، احمد بن یعقوب سنایی و جعفر بن ابی جعفر سمرقندی می‌باشند.^{۷۵۹}

یکی از نزدیک‌ترین شاگردان عیاشی، حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی است که با مکتب علمی و حدیثی قم رابطه نزدیکی داشت. به گفته شیخ طوسی وی کلیه مصنّفات و اصول شیعه را از طریق ابن الولید قمی، ابن ادريس و ابن قولویه، فقیهان و محدثان قمی، روایت می‌کرد. او هم‌چنین راوی تمامی مصنّفات عیاشی از طریق ابو عمرو کشی بود.^{۷۶۰} طوسی اظهار داشته

^{۷۵۵} (۲). همان، ص ۳۵۳.

^{۷۵۶} (۳). طوسی، رجال، ص ۴۵۸ و خویی، معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۱۳۱.

^{۷۵۷} (۴). طوسی، همان، ص ۴۱۷ و خویی، همان، ج ۱۷، ص ۲۹۹.

^{۷۵۸} (۱). همو، الفهرست، ص ۳۹۶.

^{۷۵۹} (۲). همو، رجال، ص ۴۳۹، ۴۵۹، ۴۷۳.

^{۷۶۰} (۳). همو، الفهرست، ص ۱۶۶.

است که او هزار کتاب از کتاب‌های شیعه را به قرائت و یا اجازه روایت می‌نمود و با محمد بن مسعود عیاشی در روایات بسیاری شریک بود. او سپس کتاب‌های سمرقندی او را برمی‌شمرد.^{۷۶۱}

جعفر بن محمد، پسر عیاشی، از شاگردان ممتاز پدر و راوی کتب وی بود و لذا در سلسله سند روایات پدرش قرار داشت.^{۷۶۲} شاگردان عیاشی کتاب‌ها و تألیفات ارزنده و متعددی عرضه کردند و موجب گسترش حوزه علمی سمرقند و ارتباط آن با دیگر مراکز علمی شیعه شدند.

ص: ۲۸۳

بدین ترتیب باوجود عالمان و محدثان بسیار در این ناحیه، حوزه سمرقند در عصر غیبت به شکوفایی رسید. نکته قابل توجه در این دوره تبادلات علمی و فکری این حوزه با حوزه قم بود که این امر به خوبی در مهاجرت برخی از علما و یا پرورش یافتگان حوزه قم به سمرقند و یا مهاجرت برخی طالبان علم سمرقندی به حوزه‌های علمی دیگر مشهود است و در بخش آتی به دسته‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود.

روابط حوزه‌های علمی

حوزه‌های علمی شیعه در شهرهای مختلف، که به آن‌ها اشاره گردید، به طرق گوناگون با یکدیگر در ارتباط بودند. ارتباط حوزه‌ها با یکدیگر، موجب توسعه علوم در زمینه‌های متنوع و گسترش آن‌ها در بلاد مختلف و رونق یافتن حوزه‌های مذکور می‌شد و هم‌چنین سبب انتقال دانسته‌ها و اطلاعات علمی حوزه‌ها به یکدیگر و آگاهی یافتن استادان و دانش‌پژوهان هر حوزه از فعالیت‌های علمی دیگر حوزه‌ها می‌گردید. در بعضی موارد، این نقل و انتقال علمی به حدی گسترده و زیاد بود که برخی از حوزه‌ها تحت الشعاع وضعیت فرهنگی مکاتب علمی حوزه‌ای واقع می‌شدند که ارتباط بیشتری با آن داشتند، چنان‌که حوزه بغداد تا حد زیادی تحت تأثیر حوزه کوفه و مکتب علمی آن بود.

به‌هرحال ارتباط حوزه‌ها و مراکز علمی، مهم‌ترین عامل گسترش فرهنگی تشیع در این عصر، و دیگر اعصار، محسوب می‌گردید.

مهم‌ترین جلوه این ارتباط، آمدوشد عالمان و اندیشمندان، میان مراکز علمی موجود در قالب سفرهای تحصیلی - علمی و مهاجرت‌ها بود. به‌طور معمول شمار زیادی از طلاب و دانش‌پژوهان برای تحصیل و بهره‌مندی از استادان مختلف، به شهرها و مراکز علمی دیگر سفر می‌کردند. بسیار اتفاق می‌افتاد که طالبان علم

ص: ۲۸۴

^{۷۶۱} (۴). همان، ص ۴۶۳.

^{۷۶۲} (۵). ابطی، همان، ص ۴۳۹.

پس از تحصیلات مقدماتی و گذراندن سطوح دیگر در شهر خود، به مراکز علمی برتر بار سفر می‌بستند از استادان آن دیار، علمی بیاموزند و اغلب اینان پس از مدتی تحصیل، درحالی‌که کوله‌باری از دانش و دانسته‌های جدیدتر با خود داشتند، به شهر خود بازمی‌گشتند. این امر را به سادگی می‌توان در بررسی سیاهه نام استادان هریک از دانشمندان این عصر دریافت، چنان‌که در ذکر نام مشایخ یک محدث قمی نام‌های استادان خراسانی، عالمان کوفی و اندیشمندان بغدادی را می‌توان یافت.

این طبیعی‌ترین نوع ارتباط حوزه‌ها با یکدیگر و انتقال علوم و اطلاعات میانشان بود و از این قبیل به موارد بسیاری می‌توان اشاره کرد؛ به‌عنوان مثال، حسین بن اشکیب سمرقندی از حوزه ماوراءالنهر در سفر تحصیلی خود به عراق و قم رفت و مدت‌ها در آن‌جا به کسب علم پرداخت. حضور او در عراق به قدری چشمگیر بوده که وی را از اصحاب امام دهم و یازدهم تلقی کرده‌اند^{۷۶۳} و البته درباره تحصیل وی در قم هم تأکید شده است. او پس از تکمیل تحصیلات، به شهر خویش، سمرقند بازگشت و موجب باروری حوزه آن گردید. عالم دیگر حوزه سمرقند، محمد بن مسعود عیاشی است که تحصیلات خود را در بغداد، قم و کوفه به انجام رسانید و بسیاری از استادان وی از عالمان این حوزه‌ها بودند.^{۷۶۴} محمد بن نصیر سمرقندی از استادان عیاشی نیز مدتی در قم نزد احمد بن محمد بن عیسی به فراگیری پرداخته بود.^{۷۶۵} به نظر می‌رسد که حوزه سمرقند در این دوره ارتباط تنگاتنگی با حوزه قم داشت، به‌طوری‌که شمار زیادی از عالمان این حوزه در قم تحصیل می‌کردند. به جز نامبردگان فوق می‌توان به جبرئیل بن احمد فاریابی و

ص: ۲۸۵

حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی هم اشاره نمود.^{۷۶۶} فرد اخیر، نقش زیادی در توسعه ارتباط حوزه‌های قم و سمرقند باهم داشت؛ چراکه او کلیه مصنفات و اصول مشایخ قمی را در ماوراءالنهر روایت می‌کرد و نیز راوی تمامی مصنفات عیاشی، از طریق ابو عمرو کشی بود.^{۷۶۷}

گذشته از سفرهای تحصیلی، برخی عالمان شیعه سفرهایی به مراکز علمی دیگر شهرها داشتند که می‌توان از آن‌ها به سفرهای علمی یاد کرد. عالمان مذکور که خود اغلب از استادان بنام عصر خویش بودند، ضمن سفرهای خود به نشر علوم و احادیث و بیان آن‌ها در دیگر مراکز و حوزه‌ها می‌پرداختند و این کار به‌طور معمول با استقبال خیل دانش‌پژوهان و عالمان این حوزه‌ها روبرو می‌گردید. از نمونه‌های بارز این سفرهای علمی می‌توان از سفر عبد الله بن جعفر حمیری، محدث و عالم مشهور قم به شهر کوفه یاد کرد. وی در سال ۲۹۲ ق به این شهر سفر نمود و به روایت کردن احادیث مکتب قم در شهر کوفه برآمد و شمار زیادی از کوفیان به استماع احادیث او پرداختند.^{۷۶۸} نمونه‌ای از این سفرهای علمی را هم شیخ صدوق پس از غیبت صغری

^{۷۶۳} (۱). تفرشی، نقد الرجال، ج ۲، ص ۷۹.

^{۷۶۴} (۲). طوسی، همان، ص ۳۹۶.

^{۷۶۵} (۳). همو، رجال، ص ۴۱۷.

^{۷۶۶} (۱). همان، ص ۴۵۸ و ۴۶۳.

^{۷۶۷} (۲). همان، ص ۴۶۳.

^{۷۶۸} (۳). ر. ک: ابو غالب زراری، رساله ابی غالب، ص ۲۴۹ و نجاشی، رجال، ص ۱۷.

داشت. وی در مسافرت‌هایی به نواحی شرقی خراسان و ماوراء النهر، مجالس درس و روایت احادیث در شهرهای این نواحی برپا می‌کرد و برخی از آثار مکتوب این محدث بزرگ، از جمله بخش‌هایی از کتاب امالی وی ثمره همین جلسات علمی و درسی است.

مهاجرت عالمان و اندیشمندان، از دیگر عوامل توسعه و ارتباط حوزه‌ها با یکدیگر به شمار می‌رفت. این مهاجرت‌ها که به علل گوناگون صورت می‌گرفت، به‌طور گسترده‌ای در حوزه‌های مختلف شایع بود، چنان‌که به‌عنوان نمونه، شاهد

ص: ۲۸۶

حضور عالمان خراسانی در حوزه بغداد، استادان کوفی در قم، اندیشمندان اهل ری در خراسان و ... می‌باشیم. برشمردن نام همه عالمانی که به مراکز دیگر مهاجرت کردند در این مقوله میسر نیست و لذا فقط به برخی از موارد شاخص آن‌ها اشاره می‌کنیم.

یکی از این موارد محمد بن یعقوب کلینی، دانشمند بنام این عصر است. وی که اهل ری بود، به قم مهاجرت کرد و بیشتر عمر خویش را در این شهر سپری نمود و در اواخر عمر نیز به بغداد رفت و دو سال پایانی عمر خویش را در آن‌جا گذراند.

گویا وی کتاب الکافی خود را در حوزه بغداد روایت می‌کرد.^{۷۶۹} جالب‌توجه است که شماری از استادان کلینی، پرورش‌یافتگان حوزه خراسان و شاگردان فضل بن شاذان نیشابوری بودند؛ مانند علی بن قتیبه نیشابوری و محمد بن اسماعیل بندقی که گویا به قم مهاجرت کرده بودند.^{۷۷۰} از همین قبیل می‌توان از مهاجرت برخی استادان کوفی نیز به دیگر حوزه‌ها یاد نمود. در اوایل غیبت صغری سهل بن زیاد آدمی، راوی مشهور و از اصحاب امام عسکری، که دارای تألیفات متعددی بود، از کوفه به قم آمد، ولی در اثر اختلاف عقیدتی با عالمان قم به ری هجرت کرد.^{۷۷۱}

ابن عقبه شیبانی و علی بن محمد بن زبیر قرشی نیز از کوفه به بغداد آمدند.^{۷۷۲} برخی از اینان حتی به مراکز دوردست‌تر مهاجرت می‌نمودند، مثلاً ابراهیم بن علی کوفی، که موصوف به علم و زهد، و راوی احادیث و صاحب تصنیفات عدیده‌ای بود به سمرقند رفت و در آن‌جا سکنی گزید. مقام علمی وی به‌گونه‌ای بود که مورد احترام امرای سامانی آن دیار، به‌ویژه نصر بن احمد سامانی (حکومت ۳۰۱-)

ص: ۲۸۷

^{۷۶۹} (۱). نجاشی، همان، ص ۳۷۷.

^{۷۷۰} (۲). دوانی، مفاخر اسلام، ج ۱، ص ۱۴۶.

^{۷۷۱} (۳). نجاشی، همان، ص ۴۱۷.

^{۷۷۲} (۴). طوسی، رجال، ص ۴۳۳.

۳۳۱ ق) واقع شد که به داشتن گرایش‌های شیعی معروف بود.^{۷۷۳} وی در گذشته از کوفه به قم آمده، در این شهر سکنی گزیده بود. از عالمان قمی هم کسانی به مراکز علمی شرق مهاجرت می‌کردند، چنان‌که علی بن محمد بن فیروزان از محدثان قم به شهرکش آمده، در آنجا اقامت جست.^{۷۷۴} به همین ترتیب عالمان پرورش‌یافته در این حوزه‌ها نیز به مراکز علمی ایران و عراق هجرت می‌نمودند و دستاوردهای علمی آن مراکز را به این حوزه‌ها انتقال می‌دادند. علی بن محمد قزوینی، که اهل قزوین بود و گویا در حوزه سمرقند تحصیل کرده بود، از این دسته محسوب می‌شد. او کتب عیاشی سمرقندی را روایت می‌نمود و نخستین کسی بود که مصنفات او را به بغداد آورد.^{۷۷۵} شمار دیگری از پرورش‌یافتگان حوزه سمرقند و شاگردان عیاشی هم بعدها به حوزه‌های قم و عراق هجرت کردند.

مراودات علمی بین حوزه‌ها، هرچند محدود، موجب تحکیم این ارتباطات علمی بین حوزه‌ها می‌گردید. گاه اتفاق می‌افتاد که عالمان یک حوزه از دانشمندان حوزه‌های دیگر، در مسائل علمی نظرخواهی می‌کردند، چنان‌که حسین بن روح نوبختی، کتابی را به منظور ارزیابی و تعیین صحت مطالبش به نزد دانشمندان قمی فرستاد.^{۷۷۶} از موارد دیگری که در تحکیم ارتباطات علمی حوزه‌ها سهم داشت، نقل و انتقال کتاب و آثار مکتوب علمی دانشمندان حوزه‌های گوناگون بود. انتقال این آثار موجب آشنایی استادان و دانش‌پژوهان دیگر حوزه‌ها با آراء و نظرات صاحبان این تألیفات و گسترش اندیشه و کتب علمی آنان می‌گردید. انتقال کتاب‌ها روندی کندتر از مهاجرت‌ها و سفرهای

ص: ۲۸۸

علمی داشت؛ ولی گاه برخی تألیفات به سبب ویژگی‌های خاص مورد استقبال زیاد و رواج عمومی قرار می‌گرفت و به زودی انتشار پیدا می‌کرد چنان‌که کتاب فقهی ابن ابی عقیل، به نام المستمسک بحبل آل الرسول، چنان شهرت و آوازه‌ای یافته بود که حج‌گزاران خراسانی در راه بازگشت خود از عراق، این کتاب را خریده به شهر خود می‌بردند.^{۷۷۷}

دانشمندان و اندیشمندان

بدون‌شک یکی از شاخص‌های اساسی و معتبر، در سنجش وضعیت علمی هر عصری وجود دانشمندان و اندیشمندان آن دوران تلقی می‌گردد. شمار مردان اهل علم در هردورانی حاکی از کمیت فعالیت‌های علمی و گسترش و توسعه انسانی آن است، همان‌گونه که شمار مراکز علمی و نهادهای آموزشی بیانگر توسعه و رشد جغرافیایی و مکانی آن می‌باشد و آثار علمی و عالمانه خلق‌شده توسط این عالمان کاشف از کیفیت و ماهیت حوزه علم و دانش و خردورزی در عصر مورد نظر است. باتوجه به این امر، پس از بررسی کوتاهی که درباره مراکز عمده فعالیت‌های علمی شیعیان در عصر غیبت و چگونگی عملکرد آنها

^{۷۷۳} (۱). همان، ص ۴۳۸.

^{۷۷۴} (۲). همان، ص ۴۷۸.

^{۷۷۵} (۳). نجاشی، همان، ص ۲۶۷.

^{۷۷۶} (۴). طوسی، الغیبه، ص ۳۹۰.

^{۷۷۷} (۱). نجاشی، همان، ص ۳۵.

داشتیم، اینک به اجمال به برخی از نام‌آورترین عالمان، فقیهان و محدثانی که در این عصر می‌زیستند، برای شناخت و آگاهی کلی از وضعیت عصر غیبت می‌پردازیم، چنان‌که در ابواب قبلی نام دسته‌ای از محدثان، فقیهان و نویسندگانی که سهمی در تکوین و پیشبرد حیات فرهنگی تشیع داشتند، به تناسب بحث، به میان آمد.

بسیاری از این عالمان کسانی بودند که در دهه‌های میانی قرن سوم هجری می‌زیستند و دوران حضور ائمه علیهم‌السلام را درک کرده و از محضر ایشان کسب علم

ص: ۲۸۹

نموده و نیز در نزد اصحاب و شاگردان بلافصل آنان به علم‌آموزی پرداخته بودند.

اینان در واقع طبقه اول عالمان عصر غیبت را تشکیل می‌دادند که اینک در عصر غیبت، دوران ثمردهی و شکوفایی علمی برخی از آنان فرارسیده بود و غالباً در مدت کوتاهی که در دهه‌های اولیه این دوران در قید حیات بودند، آثار علمی ارزنده‌ای عرضه کردند و شاگردان فرهیخته‌ای تربیت نمودند که طبقه اصلی دانشمندان عصر غیبت را شامل می‌شدند یعنی کسانی که در اوایل این دوران، یا در آستانه آن یا به عرصه وجود گذاشتند و دوران دانش‌آموزی و فراگیری خود را در همین عصر سپری کردند و به بالندگی و فرهیختگی علمی رسیدند. از عالمان و دانشمندان این طبقه، آثار گرانشنگی باقی‌مانده که کاملاً بیانگر موقعیت فرهنگی و اوضاع علمی شیعیان در عصر غیبت و بازگوکننده تغییر و تحولات بنیادین است که در جامعه علمی شیعه در این دوران به سبب شرایط خاص آن پدید آمد. در ادامه شرح احوال بزرگ‌ترین رجال این عصر به اختصار می‌آید.

احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی (درگذشته اواخر قرن سوم)

پدر وی محمد بن عیسی از بزرگان و معاریف خاندان اشعری و به گفته نویسنده تاریخ قم، از جمله کسانی بود که از جانب ائمه علیهم‌السلام برای او کفن فرستاده شد. او محضر امام رضا علیه‌السلام را درک کرده بود و از ایشان و همین‌طور از امام جواد علیه‌السلام روایاتی نقل می‌نمود. وی هم‌چنین کتابی به نام الخطب داشت. محمد بن عیسی از موقعیت اجتماعی ممتاز و در نزد حاکم شهر از جایگاه والایی برخوردار بود و سرآمد علمای قم محسوب می‌شد.^{۷۷۸}

احمد نیز به زودی سرآمد معاصران خود گردید و زعامت علمی و دینی شهر قم به او رسید. وی از شخصیتی نافذ در بین حاکم قم، به‌ویژه آنانی که تمایل به

ص: ۲۹۰

مذهب تشیع داشتند، برخوردار بود و از او احترام و تجلیل بسیار می‌نمودند و برای دیدار او به نزدش می‌آمدند. احمد بن عیسی را از اصحاب چهار تن از ائمه، امام رضا تا حضرت عسکری علیهم‌السلام دانسته‌اند. کشی هم ضمن اظهار این‌که وی با امام

^{۷۷۸} (۱). همان، ص ۲۳۹.

عسکری علیه السلام مکاتبه داشته است، نامه‌ای از وی درباره بعضی منحرفان شیعه، خطاب به امام علیه السلام ذکر می‌کند.^{۷۷۹} وی از راویان و محدثان بزرگ شیعه بود و در سلسله اسناد بسیاری از روایات واقع گردیده که تعداد آن‌ها بالغ بر ۲۲۹۰ روایت می‌شود.^{۷۸۰} او هم‌چنین کتاب‌های صد نفر از اصحاب امام صادق علیه السلام را روایت کرده است.^{۷۸۱} استادان و مشایخ روایت او را ۱۵۰ نفر دانسته‌اند که در میان آن‌ها بارزترین چهره‌های راویان و محدثان شیعه را مشاهده می‌کنیم؛ افرادی چون ابن ابی عمیر، ابو هاشم جعفری، ابن ابی نصر بن‌ظنی، حسن بن علی و شاء، احمد بن اسحاق قمی و بسیاری دیگر.

شمار زیادی از دانشمندان و فقیهان بزرگ شیعه از نیمه دوم سده سوم، شاگردان احمد بن محمد بن عیسی و راویان احادیث او بودند که در حوزه‌های علمی مختلف شیعه به نشر علوم اهل بیت علیهم السلام پرداختند و بسیاری از آنان که در قم سکونت داشتند و بنیانگذاران و گردانندگان حوزه علمی قم در عصر غیبت محسوب می‌شدند، مانند محمد بن یحیی عطار، محمد بن حسن صفار، عبد الله بن جعفر حمیری و سعد بن عبد الله اشعری^{۷۸۲}. در مدتی که زعامت دینی شهر قم به دست احمد بن محمد بن عیسی بود، وی اقدامات زیادی در حفظ و اشاعه مذهب اهل بیت به انجام رساند و از آن جمله حرکت وسیعی را در مقابله با انتشار اندیشه‌ها و

ص: ۲۹۱

گرایش‌های غلوآمیز و نشر روایات ضعیف و نادرست در شهر قم شروع کرد و بر همین اساس، برخی از افراد را به اتهام غلو و یا نقل روایات ضعیف از شهر اخراج نمود.^{۷۸۳}

احمد بن محمد بن عیسی، علی‌رغم دانش و تلاش فراوان در فراگیری علوم اهل بیت، آثار مکتوب اندکی داشته است و از مجموع آنچه علمای رجال ذکر کرده‌اند، ۱۵ کتاب از وی نام برده شده که در زمینه فقه و حدیث شیعه می‌باشد. از این میان کتابی به نام النوادر به وی منتسب است که در صحت آن تردید وجود دارد و برخی آن را از کتاب‌های حسین بن سعید اهوازی دانسته‌اند.

تاریخ وفات وی به درستی معلوم نیست لیکن تا سال ۲۷۴ ق در قید حیات بوده و از پاره‌ای اخبار برمی‌آید که تا سال ۲۸۰ ق می‌زیسته است.^{۷۸۴}

احمد بن محمد بن خالد برقی (م حدود ۲۸۰ ق)

^{۷۷۹} (۱). کشی، رجال، ص ۴۳۵.

^{۷۸۰} (۲). خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۰۷.

^{۷۸۱} (۳). همان، ص ۳۰۶.

^{۷۸۲} (۴). رک: خویی، همان، ص ۲۹۶.

^{۷۸۳} (۱). نجاشی، رجال، ص ۳۳۲ و تفرشی، نقد الرجال، ج ۲، ص ۳۸۴.

^{۷۸۴} (۲). رک: نجاشی، همان، ص ۴۱۶.

خاندان برقی، کوفی الاصل بودند که به قم مهاجرت کردند و در قریه برق رود قم ساکن شدند. پدر احمد از اصحاب امام رضا علیه السلام و سپس امام جواد علیه السلام به شمار می‌رفت و تألیفاتی چند داشت. از جمله کتاب‌های او کتاب النوادر بود که توسط پسرش احمد روایت شده است. او هم‌چنین از امام هفتم و امام هشتم روایاتی را نقل می‌کرد.^{۷۸۵}

احمد بن محمد برقی را از اصحاب امام جواد و امام هادی علیهما السلام و از شاگردان و راویان ایشان برشمرده‌اند.^{۷۸۶} او علاوه بر درک محضر دو امام، از اصحاب و راویان ایشان نیز بهره علمی بسیاری برد و از ۱۱۰ تن از این راویان و محدثان روایت کرده است، از جمله عبد العظیم حسنی، حسن بن محبوب، حسین بن سعید

ص: ۲۹۲

اهوازی، ابراهیم بن محمد تقفی. حضور وی در قم نقش بسزایی در باروری مکتب قم در عصر غیبت داشت، به‌طوری که بسیاری از عالمان و محدثان قمی در این عصر از دانش آموختگان وی بودند و از او روایت می‌کردند، کسانی چون سعد بن عبد الله قمی، علی بن ابراهیم قمی و ابن ماجیلویه.^{۷۸۷}

برقی کتاب‌های بسیاری تألیف کرده بود. مهم‌ترین کتاب او، که هم‌اکنون به دست ما رسیده، المحاسن است که مجموعه نفیسی از روایات، در جمیع علوم و فنون می‌باشد. این کتاب مشتمل بر بیش از صد فصل در ابواب فقهی، آداب و سنن، اصول و فروع دین و هر فصل دارای ابواب متعددی است. کتاب مذکور، نزد علمای شیعه از اعتبار و وثاقت زیادی برخوردار بود، چنان‌که شیخ صدوق در ابتدای کتاب من لا یحضره الفقیه ضمن اشاره به این‌که آن‌چه در کتابش آورده برگرفته از کتب مشهور شیعه است که مورد توجه و مرجع علما بوده، از کتاب المحاسن برقی به‌عنوان یکی از مصادر کتابش نام می‌برد.^{۷۸۸} از دیگر علمای شیعه نیز اقوالی درباره اهمیت این کتاب نقل شده است. از این کتاب ارزشمند، تنها بخش اندکی مصون مانده و به دست ما رسیده، که در دو مجلد با تصحیح آقای محدث ارموی چاپ شده است و تنها شامل ده باب از صد باب آن می‌باشد.^{۷۸۹}

وفات وی را به سال ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق دانسته‌اند.^{۷۹۰}

محمد بن احمد بن یحیی قمی اشعری (م حدود ۲۸۰ ق)

^{۷۸۵} (۳). طوسی، رجال، ص ۳۸۹؛ الفهرست، ص ۴۱۸ و النديم، الفهرست، ص ۴۰۴.

^{۷۸۶} (۴). تفرشی، همان، ج ۱، ص ۱۵۵ و طوسی، رجال، ص ۳۷۳.

^{۷۸۷} (۱). رک: خویی، همان، ص ۳۵۴.

^{۷۸۸} (۲). رک: صدوق، من لا یحضره الفقیه، مقدمه مولف.

^{۷۸۹} (۳). رک: برقی، المحاسن.

^{۷۹۰} (۴). نجاشی، رجال، ص ۲۰۷.

اشعری از محدثان و فقیهان برجسته قم و از اصحاب و شاگردان امام دهم علیه السلام بود که به طور مستقیم از آن حضرت روایت می کرد. او در نزد بسیاری از علما و

ص: ۲۹۳

محدثان شیعه به فراگیری علم و دانش پرداخت و اساتید و مشایخ وی را تا ۱۰۴ نفر شمرده اند. روایات او توسط مشایخ بزرگ قمی، از جمله سعد بن عبد الله حمیری و محمد بن یحیی عطار روایت شده است.^{۷۹۱}

محمد بن احمد دارای تألیفات متعددی بود که معروف ترین و بزرگ ترین آنها نوادر الحکمه نام داشت. این اثر در دو جلد و در ابواب مختلف فقهی نوشته شد و از کثرت و تنوع مطالب، در میان مردم قم مشهور و مثال زدنی و از کتاب های مرجع و مورد اعتماد فقیهان و محدثان قمی در این عصر بود. متأسفانه از این کتاب هم اکنون هیچ اثری در دست نیست. وی همچنین دارای تألیفات دیگری بود که نجاشی از آن میان، کتاب الملاحم، کتاب الطب، کتاب مقتل الحسین، الامامه و النوادر را نام برده است. او در حدود سال ۲۸۰ ق درگذشت.^{۷۹۲}

ابراهیم بن محمد بن هلال ثقفی (م ۲۸۳ ق)

ثقفی از عالمان بزرگ شیعه و پرورش یافتگان مکتب کوفه به شمار می رفت.

او نخست زیدی مذهب بود و پس از گرویدن به مذهب امامیه، در این عقیده، سخت معتقد و پای بند شد و در راه نشر مذهب و علوم اهل بیت تلاش بسیاری به کار بست، به طوری که گفته شده او پس از پذیرفتن تشیع امامی، کتابی به نام المعرفه نوشت که در آن مناقب مشهور ائمه علیهم السلام و معایب مخالفان ایشان را ذکر کرده بود؛ اما عالمان از او خواستند که آن را نقل ننماید، لذا ثقفی تصمیم گرفت از این شهر مهاجرت کند. به اصفهان برود که نسبت به شناخت تشیع و علوم اهل بیت از همه بیگانه بودند و در آن جا احادیث کتاب مذکور را روایت کند.^{۷۹۳} به زودی آوازه و شهرت وی در شهرها پیچید. وقتی خبر آمدن ثقفی به اصفهان به علمای قم رسید،

ص: ۲۹۴

گروهی از ایشان برای او پیغام فرستاده، از وی خواستند تا به شهر قم بیاید و در آن جا اقامت کند؛ ولی او نپذیرفت و اظهار داشت که دوست دارد در شهری که از اهل بیت بیگانه ترند، به ترویج علوم اهل بیت بپردازد.^{۷۹۴}

^{۷۹۱} (۱). خویی، همان، ج ۱۵، ص ۳۵.

^{۷۹۲} (۲). رک: طوسی، رجال، ص ۴۹۱ و نجاشی، همان، ص ۲۴۵، خویی، همان، ص ۵۳.

^{۷۹۳} (۳). نجاشی، همان، ص ۱۶.

^{۷۹۴} (۱). طوسی، الفهرست، ص ۱۲.

ابن هلال ثقفی، از فقیهان بزرگ و از محدثان بنام عصر غیبت و استاد بسیاری از راویان و محدثان این عصر محسوب می‌شد. در کتب رجال، تألیفات بسیاری از وی نام برده شده است که مجموع آن‌ها به ۵۵ کتاب می‌رسد. بخش عمده این آثار در تاریخ و سرگذشت ائمه علیهم السّلام و مشاهیر و معاریف شیعه و تاریخ و اخبار مربوط به دشمنان اهل بیت و مخالفان ایشان می‌باشد. وی هم‌چنین کتاب‌هایی در مباحث امامت و آثاری در فقه شیعه به رشته تحریر درآورد.^{۷۹۵}

از آثار متعدد وی، تنها کتاب الغارات در طی سالیان متمادی مصون مانده و از برخی کتاب‌های وی مانند کتاب المعرفة و کتاب مقتل امیر المومنین علیه السّلام، در پاره‌ای از آثار علما چون اعلام الوری طبرسی ذکر به میان آمده است.^{۷۹۶} کتاب الغارات او با همت دانشمند فقید، محدث ارموی تصحیح و با مقدمات مفصلی چاپ شده است.

موضوع کتاب، شرح حملات غارتگرانه‌ای است که عمال معاویه به دستور وی، پس از واقعه صفین در نواحی مرزی عراق و شام ترتیب می‌دادند.^{۷۹۷} ثقفی در مقدمه کتاب خود نکات مهم و قابل توجهی را بیان داشته و شیوه بیطرفانه او در بیان مطالب، موجب شده است که اقوال او در این کتاب مورد پذیرش علمای اهل سنت نیز قرار گیرد، به‌طوری که از آن به‌عنوان یک مصدر تاریخی در نوشته‌های خود استفاده کرده‌اند.

ص: ۲۹۵

احمد بن ادریس قمی (م ۳۰۶ ق)

وی از دانشمندان و مشایخ بنام عصر غیبت و تربیت‌یافته مکتب علمی قم به شمار است. به گفته شیخ طوسی، او محضر امام یازدهم را درک کرده؛ ولی از آن حضرت روایت ننموده بود، بلکه از اصحاب ائمه علیهم السّلام بسیار نقل کرده است.^{۷۹۸} در کتب رجال او را توثیق نموده‌اند و از او به‌عنوان فقیه دانشمند و استاد گروهی از فقیهان و محدثان این عصر یاد شده است و گویا به همین سبب، به او لقب معلم داده بودند. نام وی در سلسله سند بیش از ۲۸۰ روایت ذکر شده است.^{۷۹۹}

اساتید وی را به‌طور عمده، بزرگان و علمای مکتب قم تشکیل می‌دادند که از آن‌میان باید به نام احمد بن محمد بن عیسی، احمد بن محمد بن خالد برقی و محمد بن احمد بن یحیی قمی اشاره کرد. بیشتر روایات او را در کتاب کافی می‌یابیم و از این‌رو به نظر می‌رسد که کلینی از شاگردان خاص و نزدیک او بوده و ابن ادریس آموخته‌های خود را به او منتقل کرده باشد. در منابعی که به شرح حال او پرداخته‌اند فقط به یک کتاب از او، به نام النوادر اشاره شد که آن را کتابی پرفایده توصیف

^{۷۹۵} (۲). همان‌جا و نجاشی، همان، ص ۱۶.

^{۷۹۶} (۳). دوانی، مفاخر اسلام، ج ۱، ص ۴۵۶.

^{۷۹۷} (۴). رک: ثقفی، الغارات.

^{۷۹۸} (۱). طوسی، رجال، ص ۴۲۸.

^{۷۹۹} (۲). خویی، همان، ج ۲، ص ۳۶.

نموده‌اند. تنها این شهر آشوب، کتاب دیگری از وی به نام المقت و التوبیخ نام برده است. ابن ادریس در سال ۳۰۶ ق در قریه‌ای در راه مکه وفات یافت.^{۸۰۰}

محمد بن حسن صفار (م ۲۹۰ ق)

وی از اصحاب نزدیک امام عسکری علیه السلام و در ارتباط نزدیک با ایشان بود،^{۸۰۱} به طوری که برای یافتن پاسخ مسائل خود در ابواب فقهی، بارها به آن حضرت رجوع می‌کرد. او پاسخ این مسائل را که از امام علیه السلام دریافت نموده بود در

ص: ۲۹۶

رساله‌هایی گرد آورد و تدوین کرد.^{۸۰۲} صفار در میان علمای قم از وجاهت خاصی برخوردار بود، به طوری که به عنوان دانشمندی موثق و مورد اعتماد، روایاتش را بر روایات همقطارانش رجحان و برتری می‌دادند و چنان‌که مشاهده می‌شود در روایات او کمتر نقص و افتادگی وجود دارد. صفار در نزد عالمان و فقیهان بسیاری شاگردی نمود و از بسیاری از ایشان اجازه روایت داشت. نام اساتید و مشایخ وی را تا ۱۳۵ نفر ذکر کرده‌اند که بسیاری از ایشان از اصحاب ائمه علیهم السلام بودند، چون احمد بن اسحاق قمی وکیل امام، ابراهیم بن اسحاق احمری و حسن بن محبوب.

در میان راویان و شاگردان وی نام فقیهان بزرگ و محدثان جلیل القدر این عصر، به خصوص عالمان مکتب قم دیده می‌شود، از جمله محمد بن یعقوب کلینی، احمد بن ادریس قمی، ابن بابویه و ابن الولید.^{۸۰۳}

صفار کتاب‌های بسیاری تألیف کرده و به سبب کثرت تألیفاتش، به حسین بن سعید اهوازی همانند گشته بود. کتاب‌های وی در ابواب فقهی، حدود ۳۰ اثر می‌شد و علاوه بر اینها کتاب‌هایی نیز در تاریخ ائمه علیهم السلام و در علوم قرآنی به رشته تحریر درآورد. از وی هم‌چنین رساله‌ای باقی مانده بود که جواب سؤالاتی را که از ناحیه مقدسه می‌پرسید، در آن گرد می‌آورد.^{۸۰۴} از میان انبوه کتاب‌های صفار، تنها کتاب بصائر الدرجات او به دست ما رسیده است. مؤلف در این کتاب، احادیث و روایات مختلف در باب فضایل، مناقب و خصایص ائمه علیهم السلام را، به‌ویژه در ابواب گوناگون علوم ایشان گردآورده

^{۸۰۰} (۳). طوسی، همان، ص ۴۲۸؛ همو، الفهرست، ص ۶۴ و نجاشی، همان، ص ۹۲ و خویی، همان، ج ۲، ص ۳۶ و ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ذیل نام احمد بن ادریس.

^{۸۰۱} (۴). ر.ک: طوسی، همان، همان، ص ۳۴۶.

^{۸۰۲} (۱). نجاشی، همان، ص ۲۵۱.

^{۸۰۳} (۲). خویی، همان، ج ۱۵، ص ۲۷۶.

^{۸۰۴} (۳). نجاشی، همان، ص ۲۵۱.

است. کتاب دارای ده جزء می‌باشد که هر جزء به چند باب تقسیم شده و در مجموع شامل ۱۸۸۰ حدیث است^{۸۰۵} او در سال ۲۹۰ ق درگذشت.^{۸۰۶}

ص: ۲۹۷

علی بن ابراهیم قمی (زنده تا ۳۰۷ ق)

وی از عالمان برجسته مکتب قم، و محدث، مفسر و فقیهی نام‌آور بود. برخی او را از اصحاب امام هادی علیه السلام دانسته‌اند.^{۸۰۷} علمای شیعه وی را توثیق نموده و به او اعتماد داشتند. و محدثان و فقیهان بزرگی چون ابن الولید و ابن بابویه از او روایت کرده و شیخ صدوق و شیخ مفید نیز از طریق آن‌ها روایات او را نقل نموده‌اند.^{۸۰۸} کلینی نیز در کتاب کافی روایات بسیاری از او آورده است. مجموع روایات او بالغ بر ۷۱۴۰ حدیث می‌شود که قسمت عمده آن‌ها، یعنی ۶۲۱۴ حدیث را از پدرش ابراهیم بن هاشم روایت کرده است.^{۸۰۹} از آثار مکتوب علی بن ابراهیم در کتب رجال، ۱۵ کتاب نام برده شده که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند: از قرب الاسناد، کتاب مناقب، کتاب اختیار القرآن، التفسیر، کتاب مغازی و کتاب الناسخ و المنسوخ.^{۸۱۰} از این میان، تنها تفسیر قرآن منسوب به او به دست ما رسیده که تفسیر کل قرآن می‌باشد.

تفسیر علی بن ابراهیم قمی، یکی از مصادر تألیفات علمای شیعه بوده است و عالمان شیعه در تدوین کتاب‌های خود از آن بهره بسیار برده‌اند.^{۸۱۱} علی بن ابراهیم در مقدمه تفسیر خود، پاره‌ای از روایات را از امام صادق علیه السلام، به نقل از امیر المومنین علیه السلام، در بیان انواع علوم قرآن نقل کرده که نعمانی، شاگرد کلینی نیز همه آن‌ها را در اول تفسیر خود ذکر نموده است. علی بن ابراهیم در تفسیر آیات، فقط به ذکر روایات امام صادق علیه السلام بسنده کرده، ولی پس از وی شاگرد او، که راوی این کتاب بوده، یعنی عباس بن محمد علوی از نوادگان امام هفتم علیه السلام، پاره‌ای از

ص: ۲۹۸

^{۸۰۵} (۴). رک: الصفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات.

^{۸۰۶} (۵). نجاشی، همان‌جا.

^{۸۰۷} (۱). خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۲۰۳.

^{۸۰۸} (۲). طوسی، الفهرست، ص ۲۶۶ و نجاشی، رجال، ص ۱۸۳.

^{۸۰۹} (۳). خویی، همان، ص ۲۰۷.

^{۸۱۰} (۴). طوسی، همان‌جا.

^{۸۱۱} (۵). به عنوان مثال مجلسی در بحار الانوار.

روایات امام باقر علیه السلام را نیز بدان افزوده و هم‌چنین روایات دیگری را که مربوط به تفسیر آیات مذکور بوده، ذکر کرده است.^{۸۱۲} به‌هرحال این تفسیر از آثار ارزنده عالم تشیع می‌باشد که پایه بسیاری از تفاسیر بعدی شیعیان قرار گرفت و بسیاری از علوم اهل بیت در آن گردآمده است. علی بن ابراهیم تا سال ۳۰۷ ق در قید حیات بود.^{۸۱۳}

حسن بن موسی نوبختی (م ۳۰۰ - ۳۱۰ ق)

حسن بن موسی، دانشمند و متکلم بزرگ شیعی اواخر قرن سوم و از چهره‌های شاخص مکتب بغداد است. وی از خاندان معروف نوبختی و خواهر زاده ابو سهل، اسماعیل نوبختی بود. در کتب رجال او را به‌عنوان متکلمی موثق، که دارای اعتقادی نیکوست، ستوده‌اند.^{۸۱۴} وی شخصیت ممتازی در بین متکلمان شیعه داشت و برخی او را سرآمد معاصرانش دانسته‌اند. حسن بن موسی در بغداد، مجالس بحث و مناظره علمی با سایر متکلمان غیرشیعی و غیرامامی برپا می‌کرد و با گروهی از مترجمان و ناقلان کتاب‌های فلسفه و حکمت ایران و یونان چون ابو عیسی دمشقی، اسحاق بن حنین، ثابت بن قره و دیگران، مراده علمی داشت و اینان به نزد او آمد و شد می‌نمودند.^{۸۱۵} نوبختی با اساتید علم کلام، چون ابو الاحوص، داود بن اسد بصری، ابو سهل اسماعیل نوبختی، ابن راوندی و ابن قبه رازی هم‌عصر بود و از برخی از ایشان، چون ابو سهل کسب علم می‌کرد.^{۸۱۶}

حسن بن موسی تألیفات متعددی در ابواب مختلف کلامی و آثاری هم در مباحث طبیعیات و فلسفه و نجوم داشت. وی چندین کتاب نیز در موضوع امامت

ص: ۲۹۹

و ردّ اقوال سایر فرق شیعه برجای گذاشت. مشهورترین و بزرگ‌ترین تألیف او، اثری ارزشمند و گرانسنگ، با نام کتاب الآراء و الدیانات، در توضیح و شرح اقوال و آرای ملل و نحل قدیم و عقاید فرق دینی و مذاهب اسلامی بود، ولی متأسفانه اثری از این کتاب برجای نمانده است. بنا به گفته نجاشی این اثر، کتابی بزرگ و محتوی اطلاعات بسیاری بوده است و نجاشی آن را نزد شیخ مفید خوانده و اجازه روایت آن را از وی گرفته بود^{۸۱۷}؛ ولی چنان‌که از گفتار شیخ طوسی بر می‌آید، نوبختی موفق به اتمام این کتاب نشده بود و پیش از تمام شدن آن درگذشت^{۸۱۸}. ظاهراً مسعودی در کتاب المقالات فی اصول الدیانات خود از این کتاب بهره گرفته، هرچند که از کتاب اخیر نیز اثری به دست نیامده است. در آثار دیگر مسعودی نیز از این کتاب یاد

^{۸۱۲} (۱). ر. ک: قمی، علی بن ابراهیم، التفسیر.

^{۸۱۳} (۲). دوانی، مفاخر اسلام، ج ۲، ص ۲۳۱.

^{۸۱۴} (۳). طوسی، رجال، ص ۴۶۲.

^{۸۱۵} (۴). همو، الفهرست، ص ۱۲۱ و نجاشی، همان، ص ۶۳.

^{۸۱۶} (۵). اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۲۶.

^{۸۱۷} (۱). نجاشی، همان، ص ۱۷۹.

^{۸۱۸} (۲). ر. ک: طوسی، الفهرست، ص ۱۲۱.

می‌شود.^{۸۱۹} از میان انبوه کتاب‌های نوبختی که بالغ بر سی کتاب می‌شد، تنها کتابی که از وی برجای مانده کتاب فرق الشیعه است. این کتاب که در منابع مختلف شیعی از آن سخن به میان آمده، در بیان و شرح احوال فرقه‌های مختلف شیعه و چگونگی پیدایش آن‌ها و عقاید و آراء ایشان، و از قدیمی‌ترین و معتبرترین آثار در نوع خود می‌باشد که در سال ۱۳۵۳ شمسی، به همت دکتر مشکور با دو مقدمه مفصل و ترجمه متن کتاب به چاپ رسید.^{۸۲۰}

تاریخ وفات نوبختی به درستی معلوم نیست و بین سال‌های ۳۰۰ تا ۳۱۰ ق می‌باشد.

ابو عمرو کَشّی (م ۳۴۰ ق)

محمد بن عمر کَشّی، از دانشمندان بنام شیعه در نیمه دوم عصر غیبت صغری است. وی از مردمان کَشّ و پرورش‌یافته مکتب سمرقند محسوب می‌گردید.

ص: ۳۰۰

بیشترین استادان و مشایخ وی از علمای شیعه ماوراء النهر و خراسان بودند که مشهورترین ایشان محمد بن مسعود عیاشی، احیاگر مکتب علمی شیعه در سمرقند بود. کَشّی از شاگردان خاص عیاشی محسوب می‌شود. از دیگر مشایخ او در این حوزه، حمدویه بن نصیر کَشّی و ابن قتیبه نیشابوری هستند. وی همچنین از محضر علمی برخی استادان مکتب قم، مانند ابن قولویه و سهل بن زیاد آدمی رازی و بسیاری دیگر بهره گرفت. شیخ طوسی وی را به‌عنوان دانشمندی مورد اعتماد و استاد در رجال و اخبار توصیف کرده است.^{۸۲۱} کَشّی ظاهراً تصانیف عدیده‌ای داشته، که معروف‌ترین آن‌ها و تنها کتاب او که از تطاول روزگاران مصون مانده، کتاب رجال می‌باشد. این کتاب که اثری سترگ و پر مطلب، لیکن بدون ترتیبی معین بوده، توسط شیخ طوسی پیرایش و ویرایش شد و با افزودن اضافاتی بدان، با نام اختیار معرفة الرجال بازنویسی گردید. آنچه از کتاب کَشّی به دست ما رسیده همین مقدار است و اصل کتاب از بین رفته است. در هرحال این کتاب، قدیمی‌ترین منبع رجال شیعی می‌باشد که برجای مانده و حاوی اطلاعات ارزنده‌ای و یکی از چهار کتاب رجال متقدم شیعه به شمار است.^{۸۲۲}

ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی (۲۳۷-۳۱۱ ق)

وی بزرگ متکلمان امامیه در بغداد و شخصیت ممتاز ایشان بود و در زمان خویش بر همه دانشمندان خاندان نوبختی تقدم داشت.^{۸۲۳} در مجلس او، متکلمان بغداد گرد می‌آمدند و به بحث و نظر می‌پرداختند. ابو سهل، کاتبی بلیغ و شاعری توانا

^{۸۱۹} (۳). مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۵۸.

^{۸۲۰} (۴). نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه.

^{۸۲۱} (۱). طوسی، رجال، ص ۴۹۷ و همو، الفهرست، ص ۴۰۳.

^{۸۲۲} (۲). رک: همو، اختیار معرفة الرجال.

^{۸۲۳} (۳). همو، الفهرست، ص ۳۱.

محسوب می‌شد و در دستگاه خلافت عباسی مقامات اداری داشت، لیکن اعتبار و شهرت او به سبب فرهیختگی‌اش در علم کلام بود. موقعیت خاص وی در

ص: ۳۰۱

دربار عباسیان به‌گونه‌ای بود که برخی مرتبه او را پس از وزیر می‌دانستند.

ابو سهل در برخی ولایات از طرف رؤسای دیوان‌ها، پست‌های اداری داشت، به خصوص در ایام خلافت المقتدر (۲۹۵-۳۲۰ ق) و وزارت ابن فرات، که مناصب دولتی به وی واگذار شده بود.^{۸۲۴}

ابو سهل که در این زمان، باتوجه به تقیه شدید حسین بن روح، نائب امام علیه السلام، ریاست امامیه را عهده‌دار و از موقعیت سیاسی و اجتماعی ممتازی بهره‌مند بود، در جهت مقابله با این تنش‌های سیاسی و مذهبی، تلاش‌ها و خدمات شایانی ارائه داد. اقدامات او در تکمیل علم کلام در مذهب شیعه، از دو جهت حائز اهمیت است؛ نخست این‌که وی در خصوص اصول عقاید، بعضی از تهمت‌هایی را که در باب رؤیت و تشبیه و تجسیم به متکلمان اولیه شیعه نسبت می‌دادند برطرف ساخت و کتاب‌هایی در این امور تألیف کرد که این شبهات را رفع می‌نمود و دیگر این‌که وی در باب مسأله امامت، که مهم‌ترین مسأله اختلافی بین فرق اسلامی بود، با به کارگیری ادله عقلیه در اثبات امامت، به شیوه متکلمان اهل سنت و معتزله، در مقام مقابله و پاسخگویی به آن‌ها برآمد.^{۸۲۵} او در مجالس متعددی به مناظره با معتزلیان و متکلمان می‌پرداخت که از آن جمله مناظرات او با ابو علی جبایی در اهواز و مناظره با دانشمند و ریاضیدان معروف ثابت بن قره است.

ابو سهل از اصحاب امام عسکری علیه السلام بود که ارتباط نزدیکی با آن حضرت داشت. او در خبر مفصلی که درباره وفات امام یازدهم ذکر کرده، اظهار داشته است که چون امام علیه السلام بیمار شد به خدمت آن حضرت رسید و در آن هنگام موفق به دیدار فرزند آن حضرت، امام دوازدهم، که کودکی خردسال بود، گردید و امام علیه السلام

ص: ۳۰۲

در همان مجلس، مسأله امامت و جانشینی حضرت مهدی علیه السلام را برای او بیان کرد.^{۸۲۶}

از مکتب علمی ابو سهل، شاگردان فرهیخته‌ای بیرون آمدند که از جمله آنان علی بن اسماعیل پسر او، ابو الجیش مظفر بن محمد بلخی (م ۳۶۷ ق)، که کتابی در باب امامت داشت و از استادان شیخ مفید به شمار می‌رفت، و ابو بکر محمد بن یحیی صولی (م ۳۳۵ ق) که کاتب و ادیبی مشهور بود، می‌باشند. متکلمان بزرگ شیعه چون شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی،

^{۸۲۴} (۱). در این باره نگاه کنید به همین کتاب فصل سوم.

^{۸۲۵} (۲). اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۰۴.

^{۸۲۶} (۱). صدوق، کمال الدین، ص ۴۷۳ و طوسی، الغیبه، ص ۶۴.

با یک یا دو واسطه در زمره شاگردان ابو سهل قرار دارند و بدیهی است که آثار و تألیفات ابو سهل مورد استفاده علمی آنان واقع شده باشد.

تألیفات وی را بالغ بر ۴۰ کتاب و رساله دانسته‌اند که به جز برخی نقل قول‌ها، در کتب مؤلفین شیعه اثری از آن‌ها باقی نمانده است. کتاب‌های وی به‌طور عموم در ردّ اقوال و عقاید فرق مختلف شیعه به‌ویژه فطحیه، واقفیه و معتزله و پاسخگویی به شبهات آن‌ها بود و از مهم‌ترین این کتاب‌ها، کتاب التنبیه و کتاب الاستیفاء، در موضوع امامت بودند؛ کتاب التنبیه از منابع خوب کلامی در این باب محسوب می‌شد و مورد توجه علمای شیعه قرار داشت. نجاشی می‌گوید که آن را نزد استادش شیخ مفید خوانده و شیخ صدوق در کمال الدین و شیخ طوسی در کتاب الغیبه از این کتاب نقل کرده‌اند.^{۸۲۷} از مهم‌ترین کتاب‌های وی در ردّ واقفیه، کتابی در نقد آرای ابو الحسن طاطری کوفی، رئیس این فرقه در عصر غیبت بود.

اقوال کلامی ابو سهل، برای سایر علما و متکلمان پس از او حجیت داشت و به آن‌ها استشهاد می‌گردید، از جمله علامه حلی در کتاب انوار الملکوت و فاضل مقداد در ارشاد الطالبیین، به برخی آرای او متمسک شده‌اند.^{۸۲۸} او به سال ۳۱۱ ق درگذشت.

ص: ۳۰۳

ابن قبه رازی (حدود ۳۱۷ ق)

ابو جعفر محمد بن قبه از دیگر متکلمان برجسته عصر غیبت و از دانشمندان مکتب ری، نخست از معتزلیان، و شاگرد ابو القاسم بلخی معتزلی بود که سپس به مذهب تشیع گروید. او در علم کلام، تبحر و دانش فراوان داشت و هم‌چنین به فراگیری حدیث پرداخته بود، به‌طوری که در زمره راویان و در سلسله مشایخ روایت برخی محدثان و عالمان شیعه جای دارد.^{۸۲۹} از کتاب‌های مشهور وی، کتاب الانصاف بود که ابو الحسین سوسنگردی، از متکلمان شیعه و از شاگردان ابو سهل نویختی، نقل کرده که این کتاب را نزد ابو القاسم بلخی در بلخ برد و بلخی پس از مطالعه آن، کتابی در ردّ آن، به نام المسترشد فی الامامه نوشت. سوسنگردی این کتاب را نزد ابن قبه آورد و او کتاب المستثبت فی الامامه را در ردّ آن نگاشت. سوسنگردی می‌گوید که این کتاب را دوباره به نزد بلخی برد و او در ردّ آن کتاب نقض المستثبت را تحریر کرد؛ اما وقتی که کتاب اخیر را به ری آورد تا به ابن قبه نشان دهد، او درگذشته بود.^{۸۳۰}

^{۸۲۷} (۲). رک: طوسی، الفهرست، ص ۳۱ و نجاشی، رجال، ص ۳۱.

^{۸۲۸} (۳). دوانی، مفاخر اسلام، ج ۲، ص ۲۵۸.

^{۸۲۹} (۱). طوسی، الفهرست، ص ۳۸۹ و نجاشی، همان، ص ۳۷۶.

^{۸۳۰} (۲). نجاشی، همان، ص ۳۷۶.

به نظر می‌رسد که کتاب الانصاف ابن قبه در نوع خود، کتاب ارزنده‌ای بوده که شیخ مفید در کتاب العیون و المحاسن از آن نقل کرده است و شیخ صدوق در کمال الدین و تمام النعمه و سید مرتضی در الفصول و الشافی و حتی ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از آن مطالبی آورده‌اند.^{۸۳۱}

علاوه بر این کتاب، عالمان شیعه به سایر اقوال وی نیز استشهاد کرده‌اند، از جمله شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمه، مناظرات و پاسخ‌های مستدل وی به ابو زید علوی زیدی مذهب را به تفصیل نقل کرده و هم‌چنین پاسخ‌های او

ص: ۳۰۴

را به شبهات ابن بشار، در مسأله غیبت امام دوازدهم ذکر نموده است.^{۸۳۲} وفات وی پیش از سال ۳۱۷ ق بود.

عبد الله بن جعفر حمیری (م حدود ۳۱۰ ق)

وی را از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السلام دانسته^{۸۳۳} و به وثاقت و عدالت ستوده‌اند. او در زمان خود پیشوای دانشمندان قم به‌شمار می‌آمد و مقام علمی او و جایگاهش در بین محدثان شیعه بسیار والا بود، به‌طوری که وقتی در سفری، پس از سال ۲۹۰ ق به کوفه وارد شد، مورد استقبال کوفیان و عالمان شهر کوفه قرار گرفت و محدثان شهر برای استماع احادیث وی به نزد او می‌رفتند.^{۸۳۴}

حمیری ارتباط نزدیکی با امام عسکری علیه السلام داشت و کتاب توقیعات او حاصل پاره‌ای مکاتبات وی با آن امام بود. وی جواب سؤالاتی را که از امام دریافت کرده، در این کتاب گرد آورده بود. در عصر غیبت، او با نائب خاص امام ارتباط نزدیکی داشت و در مجلسی در حضور عثمان بن سعید مسأله امامت بعد از حضرت عسکری علیه السلام را مطرح کرده درباره جانشین آن حضرت از وی سؤال نمود.^{۸۳۵} حمیری هم‌چنین با اصحاب ائمه علیهم السلام در تماس بود و از بسیاری از بزرگان ایشان کسب علم می‌کرد؛ بزرگانی چون ابو هاشم جعفری، ابراهیم بن مهزیار اهوازی، احمد بن اسحاق قمی، محمد بن خالد طرابلسی و بسیاری دیگر از محدثان و فقیهان، که در زمره استادان و مشایخ وی قرار داشتند.

در میان کتاب‌های متعددی که از وی نام برده شده کتاب الغیبه او جلب توجه می‌کند. تألیف چنین کتابی در اوایل عصر غیبت، بسیار حائز اهمیت و نشان‌دهنده

^{۸۳۱} (۳). تبریزی، ریحانة الادب، ج ۶، ص ۱۱۲ و قمی، الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۳۸۲.

^{۸۳۲} (۱). صدوق، همان، ص ۹۴-۱۲۶ و ۵۱-۶۰.

^{۸۳۳} (۲). برقی، رجال، ص ۵۹.

^{۸۳۴} (۳). نجاشی، همان، ص ۲۱۹.

^{۸۳۵} (۴). طوسی، الفهرست، ص ۲۹۴ و نجاشی، همان، ص ۲۱۹-۲۲۰.

این است که بحث درباره مسأله غیبت تا چه حد مورد ابتلا و ضروری بود. وی هم‌چنین کتاب‌هایی در اصول عقاید، مسأله توحید و امامت، داشت. او در کتابی مستقل، جواب مسایلی را گرد آورد که از طریق محمد بن عثمان از امام عسکری علیه السلام دریافت کرده بود.^{۸۳۶} کتاب قرب الاسناد او تنها کتابی می‌باشد که از وی باقی‌مانده است. مؤلف الذریعه، هفت کتاب به این نام یاد می‌کند که یکی از آن‌ها قرب الاسناد حمیری است.^{۸۳۷} حمیری چند قرب الاسناد داشت؛ نخست قرب الاسناد به امام رضا علیه السلام، دیگری قرب الاسناد به امام جواد علیه السلام و نیز قرب الاسناد به امام دوازدهم علیه السلام.^{۸۳۸} اما کتاب موجود، شامل اخباری است که با سند کوتاه به امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام منتهی می‌شوند و دیگر اجزاء، که نجاشی از آن‌ها نام برده، مفقود شده است. کتاب حاضر در سه بخش و شامل احادیثی می‌باشد که حمیری با دو واسطه از امام ششم و امام هفتم علیهما السلام و با یک واسطه از امام رضا علیه السلام نقل کرده است.^{۸۳۹} وفات وی به سال ۲۹۸ ق بود.

سعد بن عبد الله اشعری (م ۲۹۹ - ۳۰۱ ق)

سعد بن عبد الله از دانشمندان نامدار شیعه، در اواخر قرن سوم هجری بود که از میان انبوه عالمان و محدثان و فقیهان شهر قم و خاندان بزرگ اشعری ظهور کرد. شیخ طوسی او را از اصحاب امام عسکری علیه السلام دانسته، با این حال گفته است که نمی‌داند آیا از آن حضرت روایت کرده یا خیر؟ او هم‌چنین درباره اشعری گفته که دانشمندی موثق و دارای جلالت قدر بوده و اخبار و احادیث بسیار و تصانیف فراوان داشته است.^{۸۴۰}

شیخ طوسی و نجاشی بالغ بر سی کتاب از وی نام برده‌اند. که مشهورترین و بزرگ‌ترین آن‌ها، کتاب الرحمه می‌باشد. این کتاب، موسوعه‌ای فقهی مشتمل بر ابواب مختلف فقه، در چندین مجلد بوده است. او هم‌چنین کتابی به نام منتخبات داشت که نزدیک به هزار صفحه بود و کتاب‌هایی نیز در ردّ اقوال فرق منحرف شیعه، به‌ویژه فرقه‌هایی که پس از رحلت امام یازدهم و بر سر جانشینی آن حضرت به وجود آمدند، نوشت.^{۸۴۱} از کتاب‌های سعد بن عبد الله، برخی به دست ما رسیده است، از جمله کتاب بصائر الدرجات است که اشعری در آن روایات مربوط به فضایل و مناقب ائمه علیهم السلام را گردآورده؛ اما اصل این کتاب، که بنا به گفته شیخ طوسی، ۴ جلد بوده، از بین رفته است و آنچه موجود است، مختصری از کتاب مزبور می‌باشد که توسط

^{۸۳۶} (۱). طوسی، همان، ص ۲۹۴ و نجاشی، همان، ص ۲۱۹ - ۲۲۰.

^{۸۳۷} (۲). تهرانی، الذریعه، ج ۱۷، ص ۶۷.

^{۸۳۸} (۳). نجاشی، همان، ص ۲۲۰.

^{۸۳۹} (۴). رک: حمیری، قرب الاسناد.

^{۸۴۰} (۵). نجاشی، همان، ص ۲۲۰؛ طوسی، همان، ص ۲۱۵ و همو، رجال، ص ۳۹۹.

^{۸۴۱} (۱). رک: نجاشی، همان، ص ۲۲۰.

شیخ حسن بن سلیمان حلی، شاگرد شهید اول، باز نویسی شده و در آن، روایات متعددی در ابواب مختلف درباره ائمه اطهار علیهم السلام، فضایل و مناقب ایشان و تاریخ زندگانی امامان ذکر گردیده؛ اما آنچه جلب توجه می‌کند کثرت روایات مربوط به حضرت مهدی علیه السلام، مسأله غیبت و قیام آن حضرت است، به‌ویژه روایاتی که درصدد بیان حوادث پس از ظهور امام می‌باشند؛ مانند روایاتی درباره زمان و مکان ظهور، چگونگی مواجهه مردم با آن و اشاره به روایات امام رضا علیه السلام که شیعیان را به دعا برای صاحب الامر دستور داده است. این کتاب یک دوره معارف امام‌شناسی را دربر دارد.^{۸۴۲}

تنها کتابی که از سعد بن عبد الله به‌طور کامل باقی مانده، کتاب المقالات و الفرق اوست که درباره فرقه‌های شیعه و انشعابات آنان و ذکر اقوال و آرای نحله‌های مختلف ایشان است. ظاهراً وی در تألیف کتابش، به کتاب فرق الشیعه نوبختی نیز نظر داشته است. این کتاب که شیخ طوسی از آن با نام مقالات الامامیه و نجاشی با

ص: ۳۰۷

عنوان فرق الشیعه نام برده‌اند،^{۸۴۳} با تصحیح و مقدمه و ملحقات دکتر مشکور به چاپ رسیده است.^{۸۴۴}

سعد بن عبد الله نزد بسیاری از فقها و محدثان به فراگیری و علم‌آموزی پرداخته و از بسیاری از مشایخ شیعه و سنی اجازه روایت داشت. او احادیث بسیاری روایت کرده و محدثان بسیاری از وی نقل کرده‌اند، به‌طوری که نام وی در اسناد روایات زیادی آمده است. استادان و مشایخ روایت وی را بالغ بر ۸۴ نفر دانسته‌اند^{۸۴۵} و عمده محدثان بزرگ قمی، از شاگردان و راویان احادیث وی بودند، از جمله ایشان باید به ابن الولید استاد شیخ صدوق، ابن بابویه، ابن قولویه و محمد بن یحیی بن عطار اشاره کرد. سعد بین سال‌های ۲۹۹ تا ۳۰۱ ق درگذشت.

علی بن بابویه قمی (م ۳۲۹ ق)

علی بن حسین بن موسی بن بابویه، از مفاخر فقیهان و از بزرگ‌ترین محدثان شیعه و تربیت‌یافته مکتب قم است. او با فعالیت‌های علمی خویش، موجب نشاط مکتب علمی مزبور گردید. وی در عصر خویش، پیشوای عالمان قم بود و در سفرهایش به بغداد، نزد ابن روح، نائب سوم امام علیه السلام رفته و مسائل خود را می‌پرسید و در مواقع دیگر از طریق مکاتبه با او مراوده می‌کرد.^{۸۴۶} او در نزد امام علیه السلام از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بود، به‌گونه‌ای بود که پس از وفاتش در قم، امام علیه السلام این خبر را به ابو الحسن سمری، نائب چهارم اعلام کرد تا این خبر را به شیعیان اظهار نماید.^{۸۴۷}

^{۸۴۲} (۲). رک: حلی، مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۷۶، ۱۸۳ و ۱۹۳.

^{۸۴۳} (۱). طوسی، الفهرست، ص ۲۱۵ و نجاشی، همان، ص ۲۲۰.

^{۸۴۴} (۲). رک: اشعری، المقالات و الفرق.

^{۸۴۵} (۳). خویی، معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۸۱.

^{۸۴۶} (۴). نجاشی، همان، ص ۲۶۱.

^{۸۴۷} (۵). همان.

ابن بابویه در بین فقه‌های شهر قم به وثاقت شهرت داشت و فقها و عالمان از روش علمی او پیروی می‌کردند. وی رساله‌ای فقهی برای پسرش، شیخ صدوق نوشته بود که شیوه‌اش در نگارش این کتاب و بیان احکام و صدور فتواها، مورد استفاده فقیهان قرار گرفت. شیخ ابو علی طوسی و شهید اول در کتاب الذکری به این امر تصریح کرده‌اند.^{۸۴۸} شیخ صدوق نیز در کتاب من لا یحضره الفقیه، رساله پدرش را نقل می‌کند.

علی بن بابویه در قم، بغداد و کوفه نزد علما و فقیهان و محدثان بسیاری به کسب علم پرداخت که جمعی از ایشان، اصحاب امام دهم و امام یازدهم علیهما السلام بودند. از بزرگان مشایخ و استادان وی می‌توان به سعد بن عبد الله اشعری، علی بن ابراهیم قمی، احمد بن ادریس قمی، ابو خلف عجلی از اصحاب امام عسکری علیه السلام و قاسم بن محمد نهاوندی، وکیل امام علیه السلام اشاره کرد. وی دارای تألیفات عدیده‌ای بود که در منابع رجالی از آن‌ها نام برده شده است. الندیم در فهرست خود نقل می‌کند که در پشت کتابی به خط ابو جعفر محمد بن علی، شیخ صدوق، خوانده که نوشته بود:

به فلانی پسر فلانی اجازه روایت کتاب‌های پدرم علی بن حسین را که دویست کتاب است و کتاب‌های خودم را که هیجده کتاب است، دادم.^{۸۴۹}

با این حال، در اکثر کتب رجال شیعه فقط ۲۰ عنوان کتاب برای وی ذکر شده است. اکثر این کتاب‌ها در ابواب فقهی تألیف شده‌اند و به جز این‌ها کتاب‌های دیگری هم در حدیث، تفسیر و عقاید داشت.^{۸۵۰} از میان این کتاب‌ها، فقط کتاب الامامة و التبصرة من الحيرة به دست آمده که در واقع با هدف روشن ساختن اذهان شیعیان نسبت به مسأله غیبت و امامت حضرت مهدی و رفع شبهاتی که در این

زمینه پدید آمده بود، نوشته شد. با این حال ابن بابویه نگاهی اجمالی به مسأله امامت دوازده امام علیهم السلام داشته و به تحقیق و اثبات این امر پرداخته است، لذا فصول اولیه این کتاب مشتمل بر تحقیق و نقل احادیث وارده درباره اثبات خلافت و امامت ائمه علیهم السلام می‌باشد. وی در اثبات و ارائه ادله امامت، تا امامت حضرت رضا علیه السلام پیش آمده و به نظر می‌رسد که بقیه کتاب و بخش اصلی آن، که مربوط به امامت حضرت مهدی علیه السلام و مسأله غیبت بوده، مفقود گردیده است در عین حال او در فصول مختلف کتاب، مطالب ارزنده‌ای در ردّ اقوال فرق مختلف شیعی، چون کیسانیه، فطحیه و واقفیه، که در عصر غیبت شبهاتی را درباره مهدویت القا می‌کردند، می‌آورد.^{۸۵۱}

^{۸۴۸} (۱). رک: دوانی، مفاخر اسلام، ج ۲، ص ۴۱۴.

^{۸۴۹} (۲). الندیم، الفهرست، ص ۲۹۱، ترجمه، ۳۶۳.

^{۸۵۰} (۳). رک: طوسی، الفهرست، ص ۲۷۳ و نجاشی، همان، ص ۲۶۱.

^{۸۵۱} (۱). رک: ابن بابویه، الامامة و التبصرة من الحيرة.

محمد بن یعقوب کلینی، فقیه و محدث نامی، و مشهورترین دانشمند عصر غیبت، در قریه کلین از توابع شهر ری به دنیا آمد و خاندان او همگی از بزرگان و عالمان شیعه بودند. پدرش یعقوب بن اسحاق از رجال شیعه در شهر ری و علی بن ابراهیم و محمد بن ابراهیم معروف به علان کلینی، که دایی‌های او بودند، از فقیهان و محدثان شهر به شمار می‌آمدند. کلینی مقدمات علوم را در مکتب ری فراگرفت و سپس برای تحصیل علوم اهل بیت به قم، کوفه و بغداد سفر کرد و نزد محدثان و فقیهان بسیاری به علم‌آموزی پرداخت. از مشاهیر استادان وی احمد بن محمد بن عیسی قمی، احمد بن ادریس، ابن عقده کوفی، سعد بن عبد الله اشعری، عبد الله بن جعفر حمیری و بسیاری از عالمان و اندیشمندی را می‌توان نام برد که در عصر غیبت می‌زیستند. شمار استادان و مشایخ کلینی را تا ۳۵ نفر دانسته و ذکر کرده‌اند^{۸۵۲}. وجود شیخ کلینی در ری موجب باروری مکتب علمی شیعه در این شهر

ص: ۳۱۰

گردید و بسیاری از رجال شیعه، که بعدها از دانشمندان و عالمان بنام عالم تشیع شدند، در نزد وی به علم‌آموزی پرداختند؛ از جمله می‌توان به ابن قولویه رازی، ابن ابی زینب نعمانی، محمد بن علی ماجیلویه و ابو غالب زراری اشاره کرد.^{۸۵۳}

تألیفات عدیده‌ای از کلینی در موضوع عقاید و رجال و حدیث نام برده شده^{۸۵۴} و مهم‌ترین و ارزنده‌ترین آن‌ها کتاب الکافی است، که از معتبرترین کتاب‌های روایی، و مرجع عالمان و فقیهان گردید، این کتاب که مشتمل بر سه بخش اصول، فروع و روضه و مجموعاً حاوی ۱۵۱۷۶ حدیث می‌باشد، در بخش اصول، روایات مربوط به اعتقادات و در بخش فروع، روایات مربوط به احکام فقهی را ذکر کرده است و کتاب روضه کافی نیز احادیث گوناگونی در موضوعات مختلف، اخلاق، تاریخ، آداب و سنن و ... را دربر دارد. وی کتاب مزبور را در طی ۲۰ سال به رشته تحریر درآورد. در اواخر عمر به بغداد مهاجرت کرد و تا پایان عمر در همان‌جا به سر برد و در سال ۳۲۹ ق درگذشت.^{۸۵۵}

از خیل عظیم عالمان و دانشمندان عصر غیبت هم‌چنین می‌توان به شخصیت‌های ذیل اشاره نمود:

ابو یحیی احمد بن داود جرجانی (م ۲۸۰ ق) که از بزرگان علمای اهل سنت بود و به مذهب تشیع درآمد. او آثار متعددی در ردّ حشویه نوشت و کتاب‌هایی در باب احتجاج و مناظره با مخالفان داشت. شیخ طوسی بیست کتاب از وی نام برده که غالباً

^{۸۵۲} (۲). خویی، همان، ج ۱۸، ص ۵۴.

^{۸۵۳} (۱). رک: طوسی، رجال، ص ۴۹۵.

^{۸۵۴} (۲). همو، الفهرست، ص ۳۹۳ و نجاشی، رجال، ص ۳۷۷.

^{۸۵۵} (۳). نجاشی، همان، ص ۳۷۷.

در بیان و ردّ اقوال باطل حشویه و سایر فرق اهل سنت چون حنبلیان و مرجئه و مسائل اختلافی شیعه و سنی در احکام بوده است.^{۸۵۶}

ص: ۳۱۱

یحیی بن حسن عبیدلی علوی (م ۲۹۷ ق)، از علمای ممتاز در علم انساب بود و کتاب‌های عدیده‌ای داشت، از جمله کتاب المسجد، کتاب مناسک، به روایت امام سجاد علیه السلام و کتاب نسب آل ابی طالب. او از امام رضا علیه السلام نیز روایاتی نقل کرده است.^{۸۵۷}

عبد الرحمن بن جبرویه (م نیمه دوم سده سوم هجری)، دانشمند و متکلم بزرگ شیعه که در سامرا می‌زیست و تألیفات ارزنده و نیکویی داشت. وی در علم کلام فرهیخته بود و کلام را نزد متکلمان طبقه اول شیعی فراگرفته بود و در مناظراتی با ابن مملک اصفهانی معتزلی، او را به مذهب تشیع معتقد ساخت. نجاشی از کتاب الکامل فی الامامه او که به دستش رسیده بود نام برده و آن را ستوده است.^{۸۵۸}

ابن مملک اصفهانی از متکلمان بزرگ این عصر، در گرگان به دنیا آمد و در اصفهان سکنی گزید و در ابتدا بر مذهب معتزلیان بود و پس از گرویدن به تشیع کتاب‌های چندی در حمایت و دفاع از این مذهب نوشت.^{۸۵۹}

محمد بن عباس معروف به ابن حجام (م ۳۲۸ ق)، از دانشمندان بنام شیعه، تصانیف متعددی به‌ویژه در زمینه علوم قرآنی و تفسیر داشت.^{۸۶۰}

ابو عبد الله، مفجع، از چهره‌های برجسته ادب، شعر، لغت، حدیث و شاعری توانا محسوب می‌شد و قصیده‌ای در مدح امام علی علیه السلام به نام الاشباه سروده بود. او هم‌چنین اشعار بسیاری درباره اهل بیت علیهم السلام و نوحه‌سرایی بر شهادت ایشان داشته است.^{۸۶۱}

ابن ابی ثلج محمد بن احمد بغدادی (م ۳۲۵ ق)، عالم و محدث نامی عصر غیبت بود که از وی تألیفات متعددی در موضوعات مختلف نام برده شده است.^{۸۶۲}

^{۸۵۶} (۴). طوسی، رجال، ص ۴۲۶ و نجاشی، همان، ص ۴۵۵.

^{۸۵۷} (۱). طوسی، الفهرست، ص ۵۰۵ و نجاشی، همان، ص ۴۴۲.

^{۸۵۸} (۲). نجاشی، همان، ص ۲۳۶.

^{۸۵۹} (۳). همان، ص ۲۶۹ و طوسی، همان، ص ۵۴۷.

^{۸۶۰} (۴). طوسی، همان، ص ۴۲۳.

^{۸۶۱} (۵). همان، ص ۱۵۰.

^{۸۶۲} (۶). همان، ص ۴۲۷ و نجاشی، همان، ص ۳۸۱.

تألیفات و تصنیفات

یکی از شاخصه‌های سنجش کیفیت و کمیت وضعیت علمی در هر دورانی، دستاوردهای علمی‌ای است که در آن عصر پدید آمده و مهم‌ترین آن‌ها، کتاب‌ها و آثار مکتوب می‌باشند، از این رو در ادامه به بررسی وضعیت تألیفات در این دوره و زمینه‌های آن خواهیم پرداخت.

الف) توسعه و تکامل

در عصر غیبت صغری تألیفات و تصنیفات علمای شیعه به نحو چشمگیری افزایش یافته و به گونه‌ای انسجام و تمرکز یافت. پیش از غیبت نیز تألیفات بسیاری توسط محدثان و فقیهان شیعه صورت گرفته بود که نمونه بارز آن فراهم شدن اصول چهارصدگانه است، با این حال شرایط دوران غیبت اقتضا می‌کرد که این امر با توسعه و گسترش بیشتری صورت پذیرد. مسأله غیبت و عدم حضور امام، به عنوان کسی که پاسخگوی همه مسائل مردم بود و مردم در نهایت امر برای حل مشکلات و رفع اختلافات در مسائل علمی به وی مراجعه می‌کردند، مهم‌ترین عامل در این امر محسوب می‌گردید. کسانی که در پی فراگیری علوم بودند و یا آنانی که در عمل به مسائل و احکام دین دچار مشکل می‌شدند، نیازمند مرجع ذی صلاحی بودند که نیاز آن‌ها را برآورد. عدم امکان دسترسی مستقیم به امام، این مشکل را دوجندان می‌کرد. محدودیت زمانی و مکانی نائبان خاص و هم‌چنین مشکلات سیاسی و فشارهایی که از جانب دستگاه حکومتی بر آن‌ها اعمال می‌شد، هم بر این مشکلات می‌افزود. از این رو فقیهان و محدثان شیعه به ضرورت این امر پی بردند که بایستی علوم اهل بیت علیهم السلام به صورت مدوّن درآید و در اختیار مردم قرار گیرد تا پاسخگوی مسائل و رفع‌کننده مشکلات آن‌ها باشد.

در همین حال، تقاضا برای ارائه چنین کتاب‌هایی از طرف مردم و طالبان علم

زیاد بود، به طوری که برخی از معتبرترین کتاب‌های نوشته شده در این عصر، به درخواست کسانی صورت می‌گرفت که درگیر چنین مشکلاتی بودند و برای رفع آن‌ها به فقیهان و محدثان رجوع می‌کردند. نمونه بارز این آثار، کتاب الکافی کلینی می‌باشد که از مهم‌ترین کتاب‌هایی است که در این عصر به رشته تحریر درآمد.

کلینی در مقدمه این کتاب، که در واقع پاسخ کسی است که از وی درخواست نگارش چنین کتابی را داشت، به این امر تصریح می‌کند. او خطاب به این شخص می‌گوید:

و یادآور شدی که مطالبی برای مشکل شده که به سبب اختلاف روایات وارده در آن‌ها حقیقت آن‌ها را نمی‌فهمی و دانسته‌ای که اختلاف روایات، مربوط به اختلاف علل و اسباب آن است و ... و گفתי اگر چنین کتابی باشد امیدوارم خدای تعالی به

وسیله آن و به یاری و توفیق خود، برادران و هم کیشان ما را اصلاح و هدایتشان کند ... خدا را شکر که تألیف کتابی را که خواسته بودی، میسر کرد. امیدوارم چنان که خواستی باشد ...^{۸۶۳}

از گفتار کلینی برمی آید عدم وجود عالمان فرهیخته و قابل اعتماد، تشّت و اختلاف در آرای فقهی و روایات مربوط به آن، که مردم را دچار پریشانی ساخته و درک و فهم مسائل را برای آن‌ها مشکل می نمود، مشکل اساسی در این زمان بود.

در حقیقت این، یک مشکل عمومی محسوب می شد که در اکثر نواحی، شیعیان با آن روبرو بودند. در مراکز علمی چون قم و کوفه یا بغداد که محدثان و فقیهان حضور داشتند این مشکلات رفع می گردید؛ ولی در شهرهای دیگر، چنان که از گفته این شخص برمی آید، چنین عالمانی نبودند. مانند همین مشکل را شیخ صدوق پس از غیبت صغری بیان می کند. وی در آغاز کتاب من لا یحضره الفقیه اظهار می دارد که در ماوراء النهر با یکی از سادات شیعی برخورد داشت و او از وی

ص: ۳۱۴

خواست تا کتابی بنویسد که مرجع و معتمد او باشد.^{۸۶۴} درک این امور، عالمان شیعه را بر آن می داشت تا به تألیف کتاب‌هایی بپردازند که این مشکلات را رفع نماید.

مسأله غیبت خود مشکل عقیدتی اساسی به شمار می رفت که شیعیان را دچار حیرت و سرگشتگی کرده بود. در واقع یک علت این امر آن بود که مدت‌ها عالمان شیعه با پیروان سایر فرق شیعی، که معتقد به امام غایب بودند، مانند اسماعیلیه، فطحیه و واقفیه، مخالفت می کردند و اینک خود بدان اقرار می نمودند. این مسأله به قدری حساس و خطیر بود که طیف وسیعی از تألیفات را در زمان غیبت به خود اختصاص می داد، به طوری که کتاب‌های متعددی در زمینه تبیین مسأله غیبت و رفع شبهات درباره آن و ردّ اقوال سایر فرقه‌ها، نوشته شد. این کتاب‌ها عمدتاً تحت عنوان کلی کتاب الغیبه، یا الغیبه و کشف الحیره و یا عناوینی مشابه آن تألیف می گردید که اشاره به وضعیت حیرت‌زدگی و سردرگمی مردم دارند. ابن بابویه قمی در ابتدای کتاب خود، الامامة و التبصرة من الحیره، که یکی از بهترین مصادیق این کتاب‌ها است، به صراحت این امر را بیان می کند و می گوید:

دیدم بسیاری از کسانی که پیمان دینی آن‌ها درست، و بر دین الهی ثابت قدم و خشیت آن‌ها به درگاه خدا آشکار بود، امر غیبت آنان را به حیرت واداشته و این دوران بر آن‌ها طولانی شده، به طوری که وحشتی بر آن‌ها داخل شده و اخبار وارده و آثار مختلف، ایشان را به تفکر واداشته است ... از این رو اخباری را گردآوردم که پرده از این حیرت بردارد و اندوه را برطرف سازد و درباره عدد [امامان] خبر دهد و وحشت طول دوران غیبت را به انس بدل کند ...^{۸۶۵}

مشابه همین گفتار را شیخ صدوق در آغاز غیبت کبری بیان می کند و علت

^{۸۶۳} (۱). کلینی، اصول کافی، مقدمه مؤلف.

^{۸۶۴} (۱). صدوق، من لا یحضره الفقیه، مقدمه.

^{۸۶۵} (۲). ابن بابویه، الامامة و التبصرة من الحیره، مقدمه کتاب.

تألیف کتاب کمال الدین و تمام النعمه را همین امور برمی شمرد.^{۸۶۶}

بدین ترتیب باتوجه به علل مذکور و پاره‌ای عوامل دیگر، که همواره در تألیف کتاب‌ها نقش داشته، کتاب‌های بسیاری در این عصر به رشته تحریر درآمد.

برخی از گزارشها حاکی از این است که در مواردی، نوعی نظارت و اشراف بر نگارش کتاب‌ها اعمال می‌شد. این امر گاه از سوی نایبان خاص امام علیه السلام بود و بدین وسیله تأیید ضمنی بر صحت مطالب کتاب، پدید می‌آمد. شیخ طوسی از قول یک راوی نقل می‌کند که گفت:

روزی درباره کتاب التکلیف، نوشته شلمغانی، صحبت می‌کردیم و گمان می‌کردیم که اسناد آن عالی است ... شنیدم که محمد بن احمد زکوزی می‌گفت: ابن ابی عزاقر در تألیف کتاب التکلیف کاری نکرده است. او فقط ابواب آن را مرتب می‌ساخت و سپس نزد شیخ ابو القاسم حسین بن روح برده، به وی نشان می‌داد و او موارد آن را حک و اصلاح می‌کرد و پس از آن، برای ما نقل می‌نمود و به امر حسین بن روح دستور می‌داد تا از روی آن بنویسیم.^{۸۶۷}

در مواردی دیگر اجماع فقیهان و عالمان، مبین و ملاک صحت کتاب بود، از آن جمله قضیه کتاب التأدیب است که حسین بن روح آن را به نزد علمای قم فرستاد و از آن‌ها خواست تا کتاب را بررسی کنند و ببینند آیا چیزی برخلاف نظر آن‌ها دارد. فقیهان قم پس از مطالعه کتاب، به صحت تمام مطالب آن، به جز یک مسأله که آن را متذکر شدند، اذعان کردند.^{۸۶۸}

تحول جدیدی که در عصر غیبت، در روند تألیفات شیعه پدید آمد، فزونی تألیفات مجموعه‌ای بود. بیشتر کتاب‌هایی که تا این زمان نوشته می‌شد، صورت تک‌نگاری داشت، یعنی هر کتاب درباره یک موضوع خاص فقهی، عقیدتی،

تاریخی و یا ... نوشته می‌شد. از این قبیل کتاب‌ها می‌توان به انبوه تألیفات فقهی که تحت عناوین کتاب الصلاة، کتاب الصوم، کتاب الحج و ... و یا کتاب‌های تاریخی مانند مقتل‌ها و تاریخ جنگ‌ها اشاره کرد و به همین گونه در کلیه موضوعات، کتاب‌هایی از این قبیل تألیف می‌گردید. نگارش به این شیوه در عصر غیبت نیز رایج بود و بخش عمده کتاب‌هایی که نوشته شد به این شیوه بود؛ اما تألیفات مجموعه‌ای پس از این به نحو چشمگیری فزونی یافت. در این شیوه برخلاف شیوه تک‌نگاری، مطالب کتاب فقط درباره یک موضوع خاص فقهی یا یک رویداد تاریخی و به‌طور خلاصه یک بحث خاص جزئی نبود، بلکه در قالب یک عنوان و موضوع کلی، به طرح مباحث گوناگونی می‌پرداخت. نخستین کتاب‌هایی که به این شیوه در این عصر نوشته شد،

^{۸۶۶} (۱). صدوق، کمال الدین، مقدمه کتاب.

^{۸۶۷} (۲). طوسی، الغیبه، ص ۳۸۹.

^{۸۶۸} (۳). همان، ص ۳۹۰.

موسوعه‌های فقهی بودند. از اولین این آثار باید کتاب الرحمه سعد بن عبد الله اشعری را نام برد.^{۸۶۹} بزرگ‌ترین و جامع‌ترین موسوعه‌های فقهی که در این عصر نگارش یافت، کتاب‌های ابن جنید بغدادی بود. وی دو موسوعه بزرگ فقهی داشت که نخستین آن‌ها به نام تهذیب الشیعة لاحکام الشریعه در حدود ۲۰ جلد و شامل کلیه ابواب فقهی و براساس ترتیب فقها مرتب شده بود و کتاب دیگر او المختصر الاحمدی للفقہ المحمدی نیز در ابواب فقهی بود.^{۸۷۰}

همزمان با موسوعه‌های فقهی، کتاب‌های موسوعه‌ای دیگری نیز نوشته شد که موضوع آن‌ها فقط احکام و فقه نبود، بلکه مباحثی در اعتقادات، تاریخ، آداب و سنن و ... و گاه مباحث کلامی را دربر می‌گرفت. این مجموعه‌های حدیثی، تحت عناوین کلی الجامع یا النوادر و یا با نام‌های خاص دیگر نگارش می‌یافتند. از این قبیل می‌توان به کتاب‌های نوادر الحکمه محمد بن احمد بن یحیی قمی و الکافی اشاره کرد.

ص: ۳۱۷

(ب) زمینه‌ها

دستاوردهای نوشتاری دانشمندان شیعه در رشته‌های مختلف علوم، به‌ویژه علوم مذهبی به ثمر رسیده‌اند که در ادامه به معرفی اجمالی آن‌ها می‌پردازیم.

علوم قرآنی

در حوزه علوم قرآنی کتاب‌های متعددی نوشته شد؛ از اولین این آثار، کتاب فضل القرآن نوشته محمد بن حسن صفار است.^{۸۷۱} محمد بن حسان رازی هم کتابی مشابه این، با نام ثواب القرآن نوشته بود که سعد بن عبد الله اشعری و احمد بن محمد بن یحیی عطار و دیگران از وی نقل کرده‌اند.^{۸۷۲} او هم‌چنین کتابی با عنوان ثواب قراءة انا انزلناه داشت.^{۸۷۳} کتابی هم با همان نام، ثواب القرآن، از احمد بن محمد بن سیار نقل شده است.^{۸۷۴}

^{۸۶۹} (۱). نجاشی، رجال، ص ۲۲۰ و طوسی، الفهرست، ص ۲۱۵.

^{۸۷۰} (۲). نجاشی، همان، ص ۳۰۷ و طوسی، همان، ص ۲۰۹. او در سال ۳۸۱ ق درگذشت.

^{۸۷۱} (۱). نجاشی، همان، ص ۳۵۴.

^{۸۷۲} (۲). همان، ص ۳۳۸ و طوسی، همان، ص ۲۲۴.

^{۸۷۳} (۳). همان.

^{۸۷۴} (۴). همان، ص ۸۰.

از پرکارترین نویسندگان در این زمینه، علی بن ابراهیم قمی می‌باشد که چند کتاب در این رشته به تحریر درآورد. وی کتابی به نام الناسخ و المنسوخ نوشته بود^{۸۷۵} و چنان‌که از نامش پیداست، به بحث نسخ آیات پرداخته است. الندیم از کتاب دیگر او با نام اختیار القرآن نام می‌برد^{۸۷۶} که معلوم نیست محتوای مطالبش چه بوده است.

اما مشهورترین کتاب قمی، تفسیر قرآن اوست که به نام خودش به تفسیر علی بن ابراهیم قمی معروف می‌باشد. این کتاب مشتمل بر تفسیر کل قرآن کریم و از نوع تفاسیر روایی است که قمی در ذیل آیات قرآنی، روایات وارده در تفسیر آن‌ها را ذکر می‌کند. بخش عمده روایات مذکور را، احادیث امام باقر علیه السلام تشکیل می‌دهد.^{۸۷۷} کسان دیگری نیز از دانشمندان این عصر، به تفسیر قرآن عنایت داشتند؛

ص: ۳۱۸

از جمله ابن بابویه محدث قمی،^{۸۷۸} دوست و محدث هم عصر او در قم، محمد بن حسن بن ولید (م ۳۴۳ ق)^{۸۷۹} و ابن حجاج (م ۳۲۸ ق) می‌باشند که کتاب‌هایی در علوم قرآنی نوشته‌اند.^{۸۸۰} نجاشی هم‌چنین از کتاب تفسیر احمد بن محمد بن حسین قمی (م ۳۵۰ ه) یاد کرده است.^{۸۸۱} چنان‌که پیداست تفاسیر مذکور همگی روایی هستند؛ چراکه پدیدآورندگان آن‌ها از محدثان بزرگ عصر خویش بودند.

مسأله اختلاف قرائات از مشکلات علوم قرآنی بود و بسیاری از دانشمندان مسلمان، به تحقیق و بررسی در این موضوع پرداخته، کتاب‌هایی نوشتند. در این عصر ابو بکر جعابی (م ۳۴۴ ق) از کسانی بود که به این امر توجه داشت. او کتابی تحت عنوان اختلاف اُبی و ابن مسعود نوشت و به بیان قرائت‌های این دو قاری صدر اسلام و اختلاف آن‌ها پرداخت.^{۸۸۲} احمد بن محمد بن سیار هم کتابی در باب قرائات داشت.^{۸۸۳} پیش از این‌ها ابن حجاج دو کتاب درباره قرائت امیر المومنین و قرائت ائمه علیهم السلام نوشته بود^{۸۸۴}. کتاب‌هایی هم درباره شأن نزول آیات قرآنی نوشته می‌شد؛ از آن جمله کتاب‌هایی بودند که درباره آیات نازله در شأن اهل بیت نگارش می‌یافتند و می‌توان از این دسته به کتاب المصابیح فی ما نزل من القرآن فی اهل البیت

^{۸۷۵} (۵). نجاشی، همان، ص ۲۶۰ و طوسی، همان، ص ۱۵۲.

^{۸۷۶} (۶). الندیم، الفهرست، ص ۱۶۵.

^{۸۷۷} (۷). ر. ک: قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر و همین کتاب، بخش دانشمندان و اندیشمندان.

^{۸۷۸} (۱). نجاشی، همان، ص ۲۶۱.

^{۸۷۹} (۲). همان، ص ۳۸۳.

^{۸۸۰} (۳). طوسی، همان، ص ۴۲۳.

^{۸۸۱} (۴). همان، ص ۹۰.

^{۸۸۲} (۵). همان، ص ۳۱۰.

^{۸۸۳} (۶). نجاشی، همان، ص ۸۰.

^{۸۸۴} (۷). طوسی، همان، ص ۴۲۳.

نوشته احمد بن حسن اسفراینی، که نجاشی آن را کتابی خوب با فواید بسیار توصیف کرده^{۸۸۵}، کتاب‌های ابن حجام درباره آیات نازل شده در شأن اهل بیت و

ص: ۳۱۹

شیعیان^{۸۸۶} و کتاب ابن ابی ثلج درباره آیات نازل شده درباره امیر المومنین علیه السلام^{۸۸۷} اشاره کرد.

حدیث

عالمان و محدثان شیعه در عصر غیبت، به پیروی از گذشتگان، به تدوین کتب حدیثی و روایی اهتمام داشتند. در این کتاب‌ها احادیث بسیاری در موضوعات گوناگون گردآوری می‌شدند که به‌طور عمده از باب‌بندی خاصی برخوردار بودند. از این قبیل می‌توان کتاب بصائر الدرجات، نوشته محمد بن حسن صفار، از محدثان قمی (م ۲۹۰ ق) را نام برد. این کتاب که در ده جزء تنظیم شده، مشتمل بر بیش از ۱۸۰۰ حدیث می‌باشد که در باب فضایل ائمه علیهم السلام و مسائل امامت است.^{۸۸۸} این کتاب بعدها از منابع اساسی محدثان بعدی، مانند کلینی و به‌ویژه محدثان اوایل غیبت کبری گردید. نمونه دیگر از این آثار، کتاب المحاسن نوشته احمد بن محمد بن خالد برقی (م ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق) است، این کتاب چنان‌که از نامش پیداست، به منظور بیان امور خوب و شئون پسندیده‌ای می‌باشد که در زندگی روزانه کاربرد دارد و بیش از ۲۷۰۰ حدیث در ابواب مختلف آداب، رسوم، احکام و سنن را دربر دارد.^{۸۸۹} نوع دیگری از کتب روایی که به جهت کیفیت تدوین حائز اهمیت بودند و وثاقت بیشتری داشتند، کتاب‌های «قرب الاسناد» هستند. در این‌گونه کتاب‌ها نویسنده می‌کوشید تا روایاتی را که با حداقل تعداد راوی، در سلسله سندشان به معصوم می‌رسید، ذکر کند. این روایات به سبب کوتاه بودن سلسله سند و اعتبار راویان آن‌ها، وثاقت بیشتری داشتند. از مهم‌ترین قرب الاسنادها، کتاب‌های عبد الله بن جعفر حمیری (م ۲۹۸ ق) از مشایخ قم می‌باشد

ص: ۳۲۰

که از وی سه کتاب به این نام ذکر شده است: قرب الاسناد الی الرضا، قرب الاسناد الی ابی جعفر بن الرضا و قرب الاسناد الی صاحب الامر.^{۸۹۰}

تدوین مجموعه‌های حدیث، از دیگر فعالیت‌های نوشتاری این دوره است.

^{۸۸۵} (۸). همان، ص ۹۳.

^{۸۸۶} (۱). همان، ص ۴۲۳.

^{۸۸۷} (۲). همان، ص ۴۲۷.

^{۸۸۸} (۳). ر. ک: صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات.

^{۸۸۹} (۴). برقی، المحاسن.

^{۸۹۰} (۱). نجاشی، همان، ص ۲۲۰.

مقصود از مجموعه‌های حدیثی، کتاب‌های روایی بزرگی هستند که به موضوع خاصی اختصاص نیافته‌اند، بلکه در آن‌ها روایات بسیار در موضوعات مختلف اصول و عقاید، فروع و احکام شرعی، آداب و سنن، تاریخ و سیره و ... گرد آمده‌اند. این مجموعه‌ها تحت عناوین مختلف تنظیم می‌شدند. برخی به نام الجامع خوانده می‌شدند، مانند کتابی که محمد بن حسن بن ولید قمی (م ۳۴۳ ق) با همین عنوان نوشته بود.^{۸۹۱} دسته‌ای دیگر از این مجموعه‌ها، النوادر نامیده می‌شدند که کتاب نوادر الحکمه محمد بن احمد بن یحیی اشعری (م ۲۸۰ ق) از این دسته است و مشتمل بر ۲۳ کتاب (باب)، در موضوعات مختلف اصول، فروع، تاریخ، رجال و آداب و سنن بود.^{۸۹۲} این کتاب به سبب تعدد و تنوع موضوعات و احادیش، مورد استقبال و توجه زیادی قرار گرفت و در قم رواج بسیار داشت و نجاشی آن را خوب و پسندیده دانسته است.^{۸۹۳}

مشهورترین مجموعه حدیثی که در این عصر تدوین یافت، کتاب الکافی محمد بن یعقوب کلینی است که مجموعه روایی، با بیش از هفت هزار روایت مشتمل بر موضوعات مختلف اصول و فروع و آداب و سنن و اخلاقیات می‌باشد^{۸۹۴} و امروزه به عنوان یکی از مراجع متقدم روایی شیعه (کتاب اربعه) مورد توجه اهل علم و تحقیق است.

ص: ۳۲۱

فقه

تدوین کتاب‌های فقهی از دیرباز معمول بود. این کتاب‌ها در حقیقت مجموعه‌های کوچک یا بزرگی از روایات و احادیث معصومین علیهم السلام، در ابواب مختلف فقهی بودند که توسط شاگردان ایشان نگارش می‌یافتند. از این رو تفکیک کتاب‌های فقهی و حدیثی از یکدیگر، در عصر حضور و تا حدودی در غیبت صغری، کاری دشوار است. شمار این کتاب‌ها که عمدتاً به صورت تک‌نگاری، یعنی در یک باب فقهی خاص نوشته می‌شدند، بسیار زیاد بود. در عصر غیبت نیز شماری از فقیهان به تدوین کتاب‌هایی از این قبیل دست زدند. در این زمینه باز کتاب‌های محمد بن حسن صفار، از آثار متقدم به شمار می‌روند، نجاشی ۲۲ کتاب از وی در ابواب مختلف فقهی نام برده است.^{۸۹۵} بسیاری از فقیهان شیعه در این عصر، که در حقیقت همان محدثان بودند، چون ابن خشاب، ابن ابی زاهر قمی و حسن بن علی الاطروش کتاب‌هایی از این قبیل داشتند.^{۸۹۶} احمد بن محمد بن حسین قمی (م ۳۵۰ ق)، از فقیهان و محدثان بنام نیز، بالغ بر ۲۵ کتاب در ابواب مختلف فقه نوشته بود.^{۸۹۷}

^{۸۹۱} (۲). همان، ص ۳۸۳.

^{۸۹۲} (۳). طوسی، همان، ص ۲۲۰.

^{۸۹۳} (۴). نجاشی، همان، ص ۳۴۹.

^{۸۹۴} (۵). ر. ک: کلینی، الکافی.

^{۸۹۵} (۱). نجاشی، همان، ص ۳۵۴.

^{۸۹۶} (۲). ر. ک: همان، ص ۴۲ و ۵۸ و ۸۸.

^{۸۹۷} (۳). همان، ص ۸۹.

به تدریج با رواج یافتن تدوین کتاب‌های موسوعه‌ای در این عصر، نگارش جوامع فقهی نیز آغاز شد. از نخستین آثار مذکور در این دوره دو کتاب از ابراهیم بن محمد ثقفی (م ۲۸۳ ق) به نام‌های الجامع الکبیر و الجامع الصغیر می‌باشد^{۸۹۸}. از دیگر جوامع فقهی، کتاب الجامع فی انواع الشرایع است که حمید بن زیاد کوفی (م ۳۱۰ ق)، از واقفی مذهب، آن را نوشته بود.^{۸۹۹} کتاب الجامع، نوشته محمد بن علی بن محبوب

ص: ۳۲۲

اشعری قمی نیز از همین آثار است که در پنج باب تنظیم شده بود. او کتاب دیگری هم به نام الضیاء و النور نوشت که در آن، ابواب فقهی را که در کتاب الجامع نیاورده، ذکر کرده بود.^{۹۰۰} تقریباً همزمان با او سعد بن عبد الله اشعری (م ۲۹۹ ق)، مجموعه فقهی خود را گردآورده، آن را کتاب الرحمه نامید. او این کتاب را به پنج باب فقهی وضو، نماز، زکات، روزه و حج اختصاص داده بود.^{۹۰۱} ظاهراً اشعری به جز این موسوعه فقهی، برخی کتاب‌های تکنگاری در بعضی ابواب فقه هم مانند کتاب جوامع الحج و کتابی در فرائض^{۹۰۲} (سهم‌های ارث) داشت. کتاب الرحمه نوشته داوود بن کوره قمی هم پنج باب وضو، نماز، زکات، حج و روزه را دربر داشت^{۹۰۳} و از این جهت همانند کتاب الرحمه اشعری بود. احتمالاً این تبویب، شیوه متداول کتب فقهی در آن عصر بوده است. دو موسوعه بزرگ فقهی نیز توسط ابن جنید بغدادی تألیف شد به نام‌های المختصر الاحمدی للفقہ المحمدی، که در ابواب مختلف فقهی بود و تهذیب الشیعه لاحکام الشریعه که حدود ۲۰ جلد می‌شد و براساس همان ترتیب فقیهان مرتب شده بود.^{۹۰۴}

از دیگر کتب فقهی این عصر کتاب المقنع فی الفقه نوشته سلام بن محمد (م ۳۳۹ ق) است.^{۹۰۵} احتمالاً این کتاب از نوع تألیفاتی می‌باشد که در این عصر تکوین آن‌ها شروع شد و در آثار ابن بابویه و ابن ابی عقیل و دیگران تکامل پیدا کرد. در این گونه جدید تألیفات فقهی، به جای ذکر احادیث فقهی، فتاوی فقیهان بیان

ص: ۳۲۳

می‌شدند. کتاب شرایع الاحکام ابن بابویه، که رساله فقهی او برای فرزندش شیخ صدوق است، از همین نوع آثار می‌باشد که بعدها ابن ابی عقیل این شیوه را در کتاب فقهی خود، به نام المستمسک بحبل آل الرسول دنبال کرد.^{۹۰۶} از دیگر مجموعه‌های

^{۸۹۸} (۴). همان، ص ۱۷ و طوسی، همان، ص ۳۷.

^{۸۹۹} (۵). نجاشی، همان، ص ۱۳۳.

^{۹۰۰} (۱). همان، ص ۲۴۵.

^{۹۰۱} (۲). همان، ص ۱۷۷ و طوسی، همان، ص ۱۳۵.

^{۹۰۲} (۳). نجاشی، همان، ص ۱۳۳.

^{۹۰۳} (۴). همان، ص ۱۵۸.

^{۹۰۴} (۵). همان، ص ۳۰۶.

^{۹۰۵} (۶). همان، ص ۱۹۲.

^{۹۰۶} (۱). حسن بن علی بن ابی عقیل عمانی و نجاشی، رجال، ص ۳۵ و طوسی، الفهرست، ص ۲۸۳.

فقهی تدوین شده در این عصر، کتاب الجامع فی الحلال و الحرام است که عمرو بن عثمان ثقفی از مکتب کوفه آن را نوشت و نجاشی به نیکی از آن یاد کرده است.^{۹۰۷} کتاب دیگری به نام الجامع فی الفقه را علی بن محمد کاشانی - از مشایخ روایت سعد بن عبد الله اشعری - احتمالاً در اوایل غیبت صغری نوشته بود.^{۹۰۸} دسته دیگری از کتاب‌های تدوین شده در فقه، به صورت پرسش و پاسخ بودند. در واقع این کتاب‌ها شامل مجموعه سؤالاتی می‌شدند که نگارنده از امام علیه السلام یا نائبان خاص پرسیده بود، به همراه جواب‌هایی که از ناحیه امام علیه السلام به آن‌ها داده شده بود. این آثار به «المسائل» شهرت داشتند. از معروف‌ترین این‌ها، مسائل عبد الله بن جعفر حمیری است که خود چند کتاب بود. نخست، مسایلی که اصحاب امام دهم از ایشان پرسیده بودند و به دست حمیری رسیده بود، دیگری مسایلی بودند که خود او از طریق محمد بن عثمان عمری، وکیل امام یازدهم فراگرفته بود و سوم کتاب مسائل امام عسکری علیه السلام که شخصاً جواب آن‌ها را از آن حضرت شنیده بود.^{۹۰۹} از کسان دیگری که کتاب مسائل تدوین می‌کردند، محمد بن حسن صفار است که مسایلی را از امام عسکری علیه السلام گردآورده بود.^{۹۱۰}

ص: ۳۲۴

عقاید و کلام

بیان عقاید صحیح اسلامی، باتوجه به ظهور اندیشه‌های منحرف و التقاطی، از مهم‌ترین مسائل مورد توجه عالمان شیعه بود که تحت تأثیر تعالیم امامان علیهم السلام بدان اهتمام داشتند. ثبت و تدوین اقوال ائمه علیهم السلام در اصول دین و عقاید، به جهت حفظ این آموزه‌های دینی و انتقال آن‌ها به آیندگان نیز حائز اهمیت بود، از این‌رو شیعیان از همان زمان حضور امامان به این کار دست زدند. در اواخر دوران حضور و آغاز غیبت امام دوازدهم، تدوین و نگارش کتاب‌هایی به منظور استفاده عموم مردم و حفظ آثار ائمه علیهم السلام و نیز پاسخ‌گویی به شبهات اعتقادی موجود، ضرورت بیشتری یافت. از این‌رو مشاهده می‌شود که در این دوره کتاب‌های زیادی به رشته تحریر درآمدند که مشتمل بر بیان روایات اعتقادی امامان علیهم السلام بودند. در کنار تکوین این کتاب‌ها، گونه دیگری از کتاب‌های عقایدی تصنیف می‌شدند که دستاورد علم کلام بودند و شیعیان بنا به ضرورت، برای مقابله با عقاید و آرای مخالف و منحرف، در اثبات حقانیت مذهب خویش از این علم هم بهره می‌گرفتند. تألیف کتاب‌های کلامی شیعه، به دهه‌های آخر قرن دوم هجری و دوره فعالیت شاگردان امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بازمی‌گردد. در غیبت صغری هم متکلمان بزرگ شیعه، تألیفات متعددی عرضه کردند. کتاب‌های عقایدی که در این دوره نوشته می‌شد، به‌طور عمده حول دو موضوع اساسی خداشناسی و امامت دور می‌زد. این کتاب‌ها، برحسب اهداف و انگیزه‌های تألیف به دو قسم بودند: کتاب‌هایی که جنبه اثباتی داشتند، یعنی درصدد بیان عقاید صحیح، بر اساس آموزه‌های شیعی بودند و دیگری

نجاشی آن را «التمسک ...» نام برده است.

^{۹۰۷} (۲). نجاشی، همان، ص ۲۸۷.

^{۹۰۸} (۳). همان، ص ۲۵۶.

^{۹۰۹} (۴). همان، ص ۲۲۰.

^{۹۱۰} (۵). طوسی، همان، ص ۲۲۰.

کتاب‌هایی که با هدف نقد و ابطال اقوال و اندیشه‌های مخالفین، به رشته تحریر درمی‌آمدند. آثار فوق‌الذکر را براساس موضوعات، می‌توان در چند دسته جای داد.

ص: ۳۲۵

خداشناسی

در این زمینه برخی محدثان بزرگ این عصر پیشگام بودند که باتوجه به وابستگی ایشان به مکتب حدیثی، می‌توان حدس زد که کتاب‌های آنان، مجموعه‌ای از احادیث در موضوع موردنظر بوده است. در موضوع فوق، علی بن ابراهیم قمی، کتابی به نام التوحید و الشریک نوشت.^{۹۱۱} عبد الله بن جعفر حمیری نیز کتابی به همین سبک نوشته بود و در آن به موضوع خداشناسی و بحث از افعال و اراده خداوند متعال پرداخته، آن را کتاب التوحید و البدا و الاراده و الاستطاعة و المعرفة نامیده بود. او کتاب دیگری در همین باب به نام العظمة و التوحید داشت.^{۹۱۲} از سهل بن زیاد آدمی، یکی از مشایخ روایت کلینی هم، کتابی به نام التوحید ذکر،^{۹۱۳} و از کتابی به همین نام از اسماعیل بن محمد مخزومی نیز یاد شده است.^{۹۱۴} کتاب‌های البدا و الجبر و التفویض احمد بن ابی زاهر قمی^{۹۱۵} و کتاب الجبر و الاستطاعة محمد بن جعفر اسدی (م ۳۱۲ ق) که ساکن ری بود^{۹۱۶} و کتاب التوحید حمزة بن قاسم علوی عباسی،^{۹۱۷} از دیگر آثار در این زمینه هستند. هم‌چنین باید به کتاب الحقائق احمد بن محمد بن حسین قمی (م ۳۵۰ ق) اشاره کرد که در موضوع توحید بود.^{۹۱۸}

گذشته از آثار محدثان، متکلمان شیعه در این عصر نیز در تألیف کتاب‌هایی در این باب، فعالیت چشمگیری داشتند که پیشاپیش آنان، اعضای خاندان

ص: ۳۲۶

نویختی بودند. پیش از همه باید از کتاب التوحید نوشته ابو سهل نویختی نام برد^{۹۱۹} که بزرگ‌ترین متکلم شیعی عصر خویش، و مبدع آرای جدیدی بود. وی هم‌چنین کتابی درباره صفات الهی نوشته بود. کتاب‌های دیگری از وی نام برده شده که در اثبات وجود صانع و حدوث عالم هستند. کتاب حدوث العالم، استحالة رؤية القديم و کتاب النفی و الاثبات از این قبیل می‌باشند. او

^{۹۱۱} (۱). نجاشی، همان، ص ۲۶۰.

^{۹۱۲} (۲). همان، ص ۲۱۹.

^{۹۱۳} (۳). همان، ص ۱۸۵.

^{۹۱۴} (۴). همان، ص ۳۱ و طوسی، همان، ص ۴۸.

^{۹۱۵} (۵). نجاشی، همان، ص ۸۸.

^{۹۱۶} (۶). همان، ص ۳۷۳.

^{۹۱۷} (۷). همان، ص ۱۴۰.

^{۹۱۸} (۸). همان، ص ۸۹.

^{۹۱۹} (۱). التذییم، الفهرست، ص ۲۵۱؛ طوسی، همان، ص ۵۷ و ابن شهر آشوب، معالم العلماء.

کتاب‌هایی نیز در همین موضوع در ردّ آرای دیگران داشت، از جمله کتابی در ردّ رساله ابو عیسی وراق، متکلم معروف قرن سوم هجری، درباره قدمت اجسام، کتابی درباره عقیده جبرگرایان نسبت به مخلوقات، و کتابی در ردّ عقاید ابن ابی العتاهیه در توحید.^{۹۲۰} مشابه آثار ابو سهل را در تألیفات متکلم دیگر این عصر، حسن بن موسی نوبختی می‌یابیم. وی دو کتاب به نام حدوث العالم و انکار رؤیة الله داشت.^{۹۲۱} وی هم‌چنین دو کتاب در توحید، به نام‌های التوحید الکبیر و التوحید الصغیر نوشته بود. از کتاب‌های دیگر وی در این موضوع، دو کتاب در مسأله جبر، و کتابی در مسأله استطاعه، بنا به عقیده هشام و کتابی در ردّ عقیده قائلین به رؤیت خدا می‌باشند.^{۹۲۲} از دیگر تألیفات در موضوع خدشناسی، کتاب الابتهاج فی اثبات اللذات العقلیه لله تعالی است که توسط دیگر متکلم خاندان نوبختی، ابو اسحاق ابراهیم نوبختی نوشته شده است.^{۹۲۳}

امامت

امامت از مهم‌ترین مسائل اعتقادی و در عین حال امور اختلافی بود که شیعیان توجه زیادی به آن داشتند. در این زمینه نیز محدثان و متکلمان شیعه آثار متنوعی تألیف کردند و کتاب‌های متعددی تحت عنوان «الامامه» در این عصر

ص: ۳۲۷

نوشته شد. از آن جمله کتاب الامامه عبد الله بن جعفر حمیری و کتاب الامامه محمد بن احمد بن یحیی اشعری از محدثان قمی می‌باشند.^{۹۲۴} دو کتاب با همین عنوان از ابراهیم بن هلال ثقفی (م ۲۸۳ هـ)، محدث و اخباری بزرگ این عصر نام برده شده که گویا یکی بزرگ و مفصل، و دیگری مختصرتر بوده است.^{۹۲۵} کتابی هم تحت عنوان الجامع فی الامامه، توسط حسن بن موسی نوبختی متکلم نوشته شد^{۹۲۶} که گویا همان کتاب الامامه است که الندیم و ابن شهر آشوب از آن نام برده‌اند.^{۹۲۷} او کتاب‌های دیگری هم در مسأله امامت و در ردّ نظرات دیگران در این باب داشت.^{۹۲۸}

^{۹۲۰} (۲). طوسی، همان و نجاشی، همان، ص ۳۲.

^{۹۲۱} (۳). الندیم، همان، ص ۲۵۱؛ طوسی، همان، ص ۸۹ و ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۲، ص ۳۰۸.

^{۹۲۲} (۴). نجاشی، همان، ص ۶۳.

^{۹۲۳} (۵). ر.ک: اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۶۶.

^{۹۲۴} (۱). نجاشی، همان، ص ۳۴۹.

^{۹۲۵} (۲). همان، ص ۱۷ و طوسی، همان، ص ۱۲.

^{۹۲۶} (۳). نجاشی، همان، ص ۶۳۰ و طوسی، همان، ص ۹۶.

^{۹۲۷} (۴). الندیم، همان، ص ۲۵۱ و ابن شهر آشوب، همان، ص ۳۲.

^{۹۲۸} (۵). نجاشی، همان، ص ۶۳ و الندیم، همان.

از همین قبیل است کتاب‌های ابو سهل نوبختی با نام‌های الاستیفاء فی الامامه و الجمل فی الامامه،^{۹۲۹} که به نظر می‌رسد کتاب دومی مختصرتر از اولی بوده است. کتاب دیگری از وی در ردّ نظرات یکی از دانشمندان اهل سنت نام برده شده است.^{۹۳۰}

از دیگر آثار کلامی در موضوع امامت، کتاب الکامل فی الامامه نوشته عبد الرحمن بن جبرویه می‌باشد که نجاشی از آن به خوبی یاد کرده است.^{۹۳۱} ابن مملک اصفهانی نیز کتابی در امامت داشت که گویا به صورت پرسش و پاسخ بوده است.^{۹۳۲} او کتابی هم در ردّ نظریه امامت ابو علی جبایی - از دانشمندان بنام معتزلی نوشته بود.^{۹۳۳} ابن قبه رازی متکلم اهل ری نیز کتابی به نام المستثبت نگاشته

ص: ۳۲۸

که ردّیه‌ای بر کتاب ابو القاسم بلخی متکلم خراسانی بود.^{۹۳۴} از همین دست کتاب الضیاء نوشته سعد بن عبد الله اشعری، محدث قمی است که در ردّ عقاید محمدیه و جعفریه، دو فرقه‌ای که پس از رحلت امام یازدهم ظهور کردند، به نگارش درآمده بود.^{۹۳۵} دو کتاب دیگر به نام‌های الانصاف و المسأله المفردة فی الامامه نیز توسط ابن قبه رازی نوشته شد. از متکلمان هم‌عصر او محمد بن بشر سوسنگردی نیز دو کتاب به نام‌های المقنع فی الامامه و المنقذ فی الامامه به رشته تحریر درآورد.^{۹۳۶} قاسم بن ابراهیم حسنی رسی (م ۲۹۷ هـ)، از متکلمان زیدی نیز کتابی به نام تثبیت الامامه نوشته بود.^{۹۳۷}

ادیان و مذاهب

بخش دیگری از تألیفات کلامی دانشمندان شیعه، به بحث درباره عقاید ادیان، مذاهب، اصحاب آراء و نحله‌های دینی اختصاص داشت. متکلمان شیعه در کنار محدثان، در راستای تبیین اعتقادات صحیح، به نفی و ردّ آرای باطل و عقاید منحرف می‌پرداختند. کتاب‌هایی که در عصر غیبت صغری در این راستا نوشته شدند، باتوجه به موقعیت حساس و خطیر پیش آمده و ظهور مذاهب و فرق متعدد به خصوص فرقه‌های جدید شیعه، بسیار چشمگیر هستند. محمد بن یعقوب کلینی، کتابی در ردّ عقاید قرمطیان

^{۹۲۹} (۶). نجاشی، همان، ص ۶۱؛ طوسی، همان، ص ۵۷ و الندیم، همان، ص ۲۵۱.

^{۹۳۰} (۷). نجاشی، همان و ابن شهر آشوب، همان، ص ۸.

^{۹۳۱} (۸). همان، ص ۲۳۶.

^{۹۳۲} (۹). نجاشی، همان، ص ۲۸۱، طوسی، همان، ص ۲۸۲.

^{۹۳۳} (۱۰). طوسی، همان.

^{۹۳۴} (۱). نجاشی، همان، ص ۳۷۵.

^{۹۳۵} (۲). نجاشی، همان و طوسی، همان، ص ۲۱۵.

^{۹۳۶} (۳). نجاشی، همان، ص ۳۸۱.

^{۹۳۷} (۴). الندیم، همان، ص ۲۷۴؛ قاسم بن ابراهیم حسنی، تثبیت الامام و نجاشی، همان، ص ۳۱۴.

نوشته بود^{۹۳۸} و محمد بن حسن صفار نیز کتابی در ردّ غالیان به نگارش درآورده بود.^{۹۳۹} پیشتر هم از کتاب الضیاء نوشته سعد بن عبد الله اشعری در ابطال فرقه‌های جعفریه و محمدیه یاد کردیم.^{۹۴۰}

ص: ۳۲۹

به نظر می‌رسد متکلمان این عصر، در این زمینه فعالیت بیشتری داشتند و آثار بیشتری ارائه کردند. کتاب‌های ابو سهل نوبختی در این حوزه زیاد هستند که کتاب‌های الردّ علی اليهود، الردّ علی ابن راوندی، الردّ علی الواقفه، الردّ علی الغلاة، الردّ علی المجبر فی المخلوق و الاستطاعه، الردّ علی الطاطری فی الامامه و الردّ علی اصحاب الصفات از جمله آن‌ها می‌باشند.^{۹۴۱} متکلم متأخرتر از او، حسن بن موسی نوبختی نیز از نویسندگان پرکار در این حوزه بود و آثار بسیاری از خود به جا گذاشت. شیخ طوسی عمده تألیفات وی را در نقض فلسفه و مباحث کلامی دانسته است و از کتاب‌های او الردّ علی اصحاب التناسخ و الغلاة و چند کتاب در مناظره با برخی متکلمان هم عصرش را نام برده است.^{۹۴۲} سیاهه نام کتاب‌های او، با تفصیل بیشتر در رجال نجاشی آمده که کتاب الردّ علی فرق الشیعه ما خلا الامامیه، کتاب الردّ علی الغلاة، کتاب الردّ علی الواقفه، و بیش از ده کتاب دیگر در ردّ و نقض آراء و نظرات متکلمان و معتزلیان عصر غیبت صغری، از آثار اویند.^{۹۴۳} دو کتاب دیگر هم، یکی در ردّ غالیان توسط ابراهیم بن ابی حفص^{۹۴۴} و دیگری در ردّ واقفیه توسط حسن بن موسی خشاب^{۹۴۵} نوشته شدند. برخی آثار توصیفی هم درباره تاریخ و عقاید ادیان نوشته می‌شد، مانند کتاب الآراء و الدیانات نوشته حسن بن موسی نوبختی^{۹۴۶} و کتاب‌های المقالات فی اصول الدیانات، و الابانه فی اصول الدیانات که به قلم مسعودی (م ۳۴۶ ق) مورخ نامدار این عصر به تحریر درآمدند.^{۹۴۷}

ص: ۳۳۰

رجال

در این عصر در زمینه رجال و شناخت راویان احادیث کتاب‌های چندی نوشته شد. مهم‌ترین آن‌ها کتاب الرجال نوشته کلینی بود.^{۹۴۸} چندین کتاب از ابو بکر جعابی نیز نام برده شده است که از همه مهم‌تر طبقات اصحاب الحدیث می‌باشد و بقیه درباره

^{۹۳۸} (۵). طوسی، الفهرست، ص ۳۲۶.

^{۹۳۹} (۶). نجاشی، رجال، ص ۲۵۱.

^{۹۴۰} (۷). همان، ص ۱۷۷.

^{۹۴۱} (۱). همان، ص ۳۱؛ طوسی، همان، ص ۴۹ و الندیم، همان، ص ۲۵۱.

^{۹۴۲} (۲). طوسی، همان، ص ۹۶ و الندیم، همان‌جا.

^{۹۴۳} (۳). نجاشی، همان، ص ۶۴.

^{۹۴۴} (۴). همان، ص ۱۹.

^{۹۴۵} (۵). همان، ص ۴۲.

^{۹۴۶} (۶). همان، ص ۶۳ و طوسی، همان، ص ۱۲۱.

^{۹۴۷} (۷). همان، ص ۲۵۴.

^{۹۴۸} (۱). همان، ص ۲۷۷ و طوسی، همان، ص ۳۲۶.

راویان حدیث غدیر، حدیث منزلت و کسانی که از امام علی علیه السلام روایت کرده‌اند، می‌باشد.^{۹۴۹} تنها کتاب رجالی در این عصر، که بخش‌هایی از آن به دست ما رسیده و از این رو حائز اهمیت است، کتاب الرجال ابو عمرو کشی می‌باشد. نجاشی درباره آن می‌گوید که اطلاعات فراوانی دارد؛ ولی اشتباهاتش نیز زیاد است.^{۹۵۰} اصل این کتاب به دست نیامده؛ ولی اصلاح شده آن به قلم شیخ طوسی و با ترتیب جدید و با نام اختیار معرفة الرجال باقی مانده است.^{۹۵۱} نجاشی از اثر دیگری به نام کتاب المحدثین نام برده که توسط عیسی بن مهران نوشته شده بود.^{۹۵۲} حمزه بن قاسم علوی نیز کتابی درباره کسانی که از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند داشته و نجاشی آن را ستوده است.^{۹۵۳} در این زمینه باید به کتاب الرجال حمید بن زیاد کوفی (م ۳۱۰ ق) واقفی مذهب هم اشاره کرد.^{۹۵۴}

تاریخ

از نخستین آثار تاریخی در این دوره، کتاب مقتل الحسین نوشته محمد بن احمد بن یحیی اشعری است.^{۹۵۵} علی بن ابراهیم قمی نیز کتابی به نام مغازی داشت و کتابی

ص: ۳۳۱

هم درباره تاریخ و پیامبران نوشته بود.^{۹۵۶} بیشترین آثار در حوزه تاریخ از آن اخباری معروف، ابن هلال ثقفی است که بالغ بر بیست و پنج کتاب می‌شود.

نجاشی، این کتاب‌ها را از او نام برده است: السیره، المبتدأ، المغازی، الردّه، السقیفه، اخبار عمر، کتاب الشوری، اخبار عثمان، مقتل عثمان، کتاب الدار، بیعة علی، کتاب الجمل، کتاب صفین، کتاب الحکمین، کتاب النهر، کتاب الغارات، کتاب حروراء، مقتل امیر المومنین، کتاب رسائله و اخباره، قیام الحسن، مقتل الحسین، اخبار یزید، کتاب التوابعین، اخبار مختار، ابن الزبیر، الاحداث، التاریخ و اخبار من قتل من آل ابی طالب.^{۹۵۷} از مجموع کتاب‌های مذکور فقط بخشی از کتاب الغارات وی به دست آمده است.^{۹۵۸} از دیگر تاریخ‌نویسان و اخباریان پر کار این دوره، محمد بن زکریا بن دینار (م ۲۹۸ ق)، اخباری بصری است که چند کتاب به نام‌های الجمل الکبیر، الجمل الصغیر، صفین الکبیر، صفین الصغیر، کتاب النهر، مقتل امیر المومنین، مقتل الحسین، کتاب

^{۹۴۹} (۲). طوسی، همان، ص ۳۱۰ و ابن داود، رجال، ص ۲۶۰.

^{۹۵۰} (۳). نجاشی، همان، ص ۳۷۲.

^{۹۵۱} (۴). طوسی، اختیار معرفة الرجال.

^{۹۵۲} (۵). نجاشی، همان، ص ۲۹۷.

^{۹۵۳} (۶). همان، ص ۱۴۰.

^{۹۵۴} (۷). همان، ص ۱۳۲.

^{۹۵۵} (۸). همان، ص ۲۴۵.

^{۹۵۶} (۱). همان، ص ۱۸۳ و طوسی، الفهرست، ص ۲۶۶.

^{۹۵۷} (۲). نجاشی، همان، ص ۱۶ و طوسی، همان، ص ۱۲.

^{۹۵۸} (۳). ثقفی، الغارات.

الوافدین، اخبار زید و اخبار فاطمه و نشأتها و مولدها داشت.^{۹۵۹} عماره بن زید همدانی نیز سه کتاب به نامهای المغازی، حروب امیر المؤمنین و مقتل الحسین بن علی نوشته بود.^{۹۶۰} از ابو بکر محمد بن علی جعابی (م ۳۴۴ ق) هم سه کتاب به نامهای اخبار ابی طالب، اخبار بغداد و اخبار علی بن الحسین نام برده شده است.^{۹۶۱}

کتابی به نام موالید الاثمه منتسب به ابن مملک اصفهانی است که چنانچه از نامش پیداست، درباره تاریخ ولادت امامان علیهم السلام است.^{۹۶۲} محمد بن علی اسکافی هم کتاب الانوار را در تاریخ امامان نوشته بود.^{۹۶۳} کتاب مشابهی نیز با نام تاریخ الاثمه

ص: ۳۳۲

توسط ابن ابی ثلج نوشته شد.^{۹۶۴} از همین قبیل کتاب تاریخ الاثمه اسماعیل بن علی خزاعی، برادرزاده دعبل خزاعی شاعر معروف، است.^{۹۶۵} کتاب دیگری تحت نام انساب الاثمه و موالیدهم الی صاحب الامر در آثار حسن بن علی الاطروش (م ۳۰۵ ق) ذکر شده است. او کتابی هم به نام فدک داشت.^{۹۶۶} دو کتاب به نامهای اخبار صاحب فخر و اخبار یحیی بن عبد الله بن حسن نوشته علی بن ابراهیم جوانی (علوی)، از مشایخ روایت ابو الفرج اصفهانی،^{۹۶۷} کتاب مقتل الحسین عیسی بن مهران^{۹۶۸}، الغارات احمد بن محمد بن سیار^{۹۶۹} و چند کتاب از ابراهیم بن سلیمان نهمی^{۹۷۰}، از دیگر آثار تک‌نگاری تاریخی در این دوره است. از همین قبیل تک‌نگاری‌ها می‌توان به نوشته‌های احمد بن عبید الله بن عماد ثقفی کاتب (م ۳۱۹ ق)^{۹۷۱} و عبد العزیز جلودی بصری اشاره کرد.^{۹۷۲} در همین زمان تواریخ مجموعه‌ای نیز تدوین می‌شد؛ کتاب العباسی از نمونه‌های شاخص آن است که احمد بن اسماعیل بجلی ساکن قم و معروف به سمکه، این کتاب بزرگ را در ده هزار صفحه، شامل اخبار خلفا و دولت بنی

^{۹۵۹} (۴) نجاشی، رجال، ص ۳۴۷.

^{۹۶۰} (۵) همان، ص ۳۰۳.

^{۹۶۱} (۶) طوسی، همان، ص ۳ و ابن داوود، رجال، ص ۲۶۰.

^{۹۶۲} (۷) نجاشی، همان، ص ۳۸۰.

^{۹۶۳} (۸) ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۰۱.

^{۹۶۴} (۱) نجاشی، همان، ص ۲۹۹.

^{۹۶۵} (۲) همان، ص ۳۲.

^{۹۶۶} (۳) همان، ص ۵۸.

^{۹۶۷} (۴) همان، ص ۲۶۳.

^{۹۶۸} (۵) همان، ص ۲۹۷.

^{۹۶۹} (۶) همان، ص ۸۰.

^{۹۷۰} (۷) همان، ص ۱۸.

^{۹۷۱} (۸) التذیم، الفهرست، ص ۲۱۲.

^{۹۷۲} (۹) همان، ص ۱۶۷ و ۲۷۸ و نجاشی، همان، ص ۵۴.

عباس نوشته بود و نجاشی که آن را دیده، از آن به نکویی یاد کرده است.^{۹۷۳} مهم‌ترین آثار در این زمینه از آن ابن واضح یعقوبی (م ۲۸۴ ق) می‌باشد. کتاب تاریخ او علاوه بر حوادث تاریخ اسلامی تا عصر خودش (سال

ص: ۳۳۳

۲۷۹ ق)، به تاریخ انبیا و اقوام گذشته هم عنایت داشته است.^{۹۷۴} او همچنین کتابی به نام اخبار الامم السالفه و نیز کتب تاریخی دیگر داشت.^{۹۷۵} پس از او احمد بن اعثم کوفی (م ۳۱۴ ق) در کتاب الفتوح به بیان تاریخ اسلام، پس از وفات رسول خدا تا عصر هارون پرداخت که حاوی اطلاعات ارزشمندی درباره وقایع عراق، خراسان و دیگر سرزمین‌های اسلامی است. او در کتاب دیگری به نام التاریخ به ذکر حوادث از روزگار مأمون تا عصر ایام المقتدر (م ۳۲۰ ق) پرداخت که می‌توان آن را تکمیل کتاب الفتوح دانست.^{۹۷۶}

آخرین تاریخ‌نویس عمومی در این عصر، علی بن حسین مسعودی (م ۳۴۶ ق) است. کتاب اخبار الزمان او، کتابی مفصل در تاریخ^{۹۷۷} بوده که مفقود گردیده، ولی او در کتاب دیگر خود مروج الذهب، بسیار از آن یاد کرده است. کتاب اخیر، خود از مراجع مهم تاریخی است که به لحاظ قدمت و محتوا از اهمیت زیادی برخوردار می‌باشد.^{۹۷۸}

غیبت و موضوعات وابسته

بی‌شک مهم‌ترین مسأله‌ای که اندیشه علمای شیعه را پس از رحلت حضرت عسکری علیه السلام به خود مشغول ساخته بود، غیبت امام دوازدهم بود، از این‌رو آنان در کنار فعالیت‌های تبلیغی و روشنگری، برای دادن آگاهی کافی درباره این مسأله به تألیف و تدوین کتاب‌هایی پرداختند. تألیف کتاب‌هایی در موضوع غیبت، به سال‌ها قبل از ولادت امام دوازدهم می‌رسد. اولین کتاب‌ها در این موضوع و با این نام به دست برخی سران واقفیه، با هدف توجیه آراء و عقایدشان نوشته شد. پس از آن علمای شیعه امامی نیز به منظور اثبات حقانیت مذهب

ص: ۳۳۴

امامیه، کتاب‌هایی در این باب به رشته تحریر درآوردند که پیشتر به آن‌ها اشاره گردید. در این عصر نیز با توجه به حساسیت این موضوع، کتاب‌های چندی تألیف شد. از اولین این آثار کتاب الغیبه عبد الله بن جعفر حمیری است^{۹۷۹} که نجاشی از آن با

^{۹۷۳} (۱۰). نجاشی، همان، ص ۹۷.

^{۹۷۴} (۱). ر. ک: یعقوبی، تاریخ یعقوبی.

^{۹۷۵} (۲). نجاشی، همان، ص ۱۱۲.

^{۹۷۶} (۳). یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۲، ص ۲۳۱ و کوفی، احمد بن اعثم، الفتوح.

^{۹۷۷} (۴). همان، ص ۲۵۴.

^{۹۷۸} (۵). ر. ک: الندیم، الفهرست، ص ۲۱۹ و مسعودی، مروج الذهب.

^{۹۷۹} (۱). طوسی، الفهرست، ص ۱۶۸.

عنوان الغيبة و الحیره نام برده است.^{۹۸۰} سلامة بن محمد (م ۳۳۹ ق)، کتاب خود را با عنوانی مشابه، کتاب الغيبة و كشف الحیره نامید.^{۹۸۱} تألیف کتاب‌هایی از این قبیل، حاکی از دشواری مسأله امامت در این عصر است و هدف از تألیف آن‌ها رفع این مشکل و ایجاد آگاهی کامل نسبت به موضوع امامت بود.

از مهم‌ترین کتاب‌ها در موضوع غیبت، کتاب الامامة و التبصرة من الحیره نوشته ابن بابویه قمی است. وی در این کتاب، ضمن بررسی مسأله امامت و تأکید بر ضرورت وجود امام در هر زمان، در صدد ردّ و ابطال عقاید فرقه‌های مختلف شیعه، مثل واقفیه در باب غیبت برآمده و در نهایت، به منظور اثبات امامت حضرت مهدی و غیبت وی، به نقل روایات مربوطه پرداخته است. از آنجایی‌که ابن بابویه خود محدث بود، کتاب او کتابی روایی می‌باشد که آن‌را به ذکر روایات در ابواب مختلف موردنظر اختصاص داده است.^{۹۸۲} از کتاب‌های دیگر در همین موضوع، باید به نوشته علی بن محمد رازی، معروف به علان کلینی، با نام اخبار ۹ القائم اشاره کرد.^{۹۸۳} چنان‌که از نام کتاب پیداست، وی گزارش‌هایی را درباره امام دوازدهم در کتابش گردآورده بود که به‌طور قطع به مسأله غیبت هم اشاره داشت.

نکته‌ای که کتاب و اطلاعات او را از اهمیت بیشتری برخوردار می‌سازد، این است که وی از طریق مکاتبه با امام علیه السلام در ارتباط بود.^{۹۸۴} یکی از عالمان موثق شیعه در

ص: ۳۳۵

بصره، به نام حسن بن محمد بن احمد صفار که از ابن سماعه (م ۲۶۳ ق) هم روایت می‌کرد، کتابی با نام دلایل خروج القائم نوشت که گویا در آن به بیان علائم ظهور مهدی پرداخته بود.^{۹۸۵} عیسی بن مهران نیز کتابی به نام کتاب المهدی داشت^{۹۸۶} که احتمالاً در آن روایاتی درباره حضرت مهدی را گردآورده بود. یکی از متکلمان بغدادی بنام محمد بن قاسم، که هم‌عصر محمد بن همام اسکافی (م ۳۳۶ ق) بود، کتابی به شیوه کلامی در این باب نوشت و آن را الغيبة نامید.^{۹۸۷} کتابی هم احمد بن ابی زاهر قمی درباره ویژگی‌های عصر غیبت و این‌که مردم در این دوران چه باید بکنند، نگاشت و آن را کتاب ما يفعل الناس حين يفقدون الامام نام نهاد.^{۹۸۸} از آثار دیگر در این باب، باید به کتاب الغيبة محمد بن علی شلمغانی^{۹۸۹}، که ظاهراً پیش از انحراف

^{۹۸۰} (۲). نجاشی، رجال، ص ۲۱۹.

^{۹۸۱} (۳). همان، ص ۱۹۲.

^{۹۸۲} (۴). ر. ک: ابن بابویه، الامامة و التبصرة فی الحیره.

^{۹۸۳} (۵). نجاشی، همان، ص ۲۶۱.

^{۹۸۴} (۶). همان.

^{۹۸۵} (۱). همان، ص ۴۸.

^{۹۸۶} (۲). همان، ص ۲۹۷.

^{۹۸۷} (۳). همان، ص ۳۸۱.

^{۹۸۸} (۴). همان، ص ۸.

^{۹۸۹} (۵). طوسی، همان، ص ۳۴۰.

اعتقادیش آن را نوشته بود و کتاب الغیبه علی بن عمر بن اعرج کوفی، از سران واقفیه^{۹۹۰} که احتمالاً در اواخر غیبت صغری می‌زیسته اشاره کرد.

فضایل و مناقب

کتاب فضایل امیر المومنین، نوشته علی بن ابراهیم قمی،^{۹۹۱} از اولین کتب فضایل نوشته شده در این دوره می‌باشد و پس از آن کتاب بصائر الدرجات سعد بن عبد الله اشعری است.^{۹۹۲} محمد بن حسن صفار نیز کتابی با همین نام دارد و دو کتاب به نام‌های المناقب و المثالب نیز از او نام برده شده است.^{۹۹۳} دو کتاب هم با همین

ص: ۳۳۶

عناوین، توسط احمد بن محمد بن حسین قمی نوشته شد.^{۹۹۴} عیسی بن مهران نیز کتابی به نام الفضایل داشت.^{۹۹۵}

نوادر

نوعی دیگر از کتاب‌ها، که تدوین آن‌ها از پیش از غیبت صغری در بین علمای شیعه مرسوم بود، کتاب‌هایی با عنوان «نوادر» است. این کتاب‌ها، مجموعه‌ای از اخبار و روایات نادر و قابل توجهی بودند که نویسنده به سلیقه خود در موضوعات معینی، و گاه بدون در نظر داشتن موضوعی خاص، گردآورده بود.

شماری از محدثان بنام این دوره، کتاب‌هایی با این نام نوشتند، به طوری که بالغ بر ده کتاب با عنوان «النوادر» از ایشان نام برده شده است؛ از جمله آن‌ها النوادر حسن بن علی زیتونی^{۹۹۶}، النوادر احمد بن ابی زاهر قمی^{۹۹۷}، النوادر احمد بن محمد بن سیار^{۹۹۸} و کتاب حمید بن زیاد کوفی^{۹۹۹}، که کتاب بزرگی بود، می‌باشند.

طب

^{۹۹۰} (۶). نجاشی، همان، ص ۲۵۶.

^{۹۹۱} (۷). همان، ص ۳۶۰.

^{۹۹۲} (۸). همان، ص ۱۷۷.

^{۹۹۳} (۹). همان، ص ۳۵۴ و صفار، بصائر الدرجات.

^{۹۹۴} (۱). همان، ص ۹۰.

^{۹۹۵} (۲). همان، ص ۲۹۷.

^{۹۹۶} (۳). همان، ص ۶۲.

^{۹۹۷} (۴). همان، ص ۸۸.

^{۹۹۸} (۵). همان، ص ۸۰.

^{۹۹۹} (۶). همان، ص ۱۳۲.

در روایات امامان، احادیث بسیاری وجود دارد که به مسائل بهداشتی و درمانی مربوط می‌شوند. در این گونه روایات، دستورهای بهداشتی جهت سلامتی و جلوگیری از بیماریها بیان شده و نیز به خواص دارویی و درمانی بسیاری از خوراکی‌ها و راه‌های معالجه برخی بیماریها اشاره شده است، از این رو برخی عالمان شیعه، بعضی تألیفات خود را به تدوین احادیث طبی و بهداشتی فوق الذکر اختصاص دادند. تدوین این گونه کتاب‌ها به زمان ائمه علیهم السّلام می‌رسد و در

ص: ۳۳۷

عصر غیبت هم کتاب‌های چندی از این قبیل نوشته شدند که نام پاره‌ای از آن‌ها در کتاب‌های رجال و فهرست‌ها ذکر گردیده است:

کتاب الطب، عبد الله بن جعفر حمیری^{۱۰۰۰}،

کتاب الطب، محمد بن احمد بن یحیی اشعری،^{۱۰۰۱}

کتاب الطب، احمد بن محمد بن سیّار،^{۱۰۰۲}

کتاب الطب، محمد بن احمد بن حمید بجلی،^{۱۰۰۳}

کتاب الطب، علی بن حسین بن بابویه،^{۱۰۰۴}

علاوه بر موضوعات فوق الذکر، کتاب‌هایی در موضوعات متنوع دیگر نیز تدوین می‌شدند که از آن جمله کتاب‌هایی تحت عنوان «الدلائل» بود. این کتاب‌ها، چنان‌که از نامشان پیداست، با هدف اثبات نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا امامت ائمه علیهم السّلام نوشته می‌شد و در آن‌ها برخی ادله و براهین، که به‌طور عمده مبتنی بر معجزات و بیّنات بود، ذکر می‌گردید. از این نمونه می‌توان به کتاب الدلائل حمید بن زیاد کوفی، الدلائل عبد الله بن جعفر حمیری^{۱۰۰۵} و الدلائل ابن هلال ثقفی^{۱۰۰۶} اشاره کرد. هم‌چنین کتاب‌هایی درباره وقایع و حوادث آینده و پیشگویی آن‌ها، که مبتنی بر نقل روایات بود، تدوین می‌گردید. این آثار با نام کلی «الملاحم» نامیده می‌شد؛ مانند الملاحم محمد بن احمد بن یحیی اشعری.^{۱۰۰۷}

^{۱۰۰۰} (۱) همان، ص ۲۲۰.

^{۱۰۰۱} (۲) همان، ص ۳۴۹.

^{۱۰۰۲} (۳) همان، ص ۸۰.

^{۱۰۰۳} (۴) همان، ص ۳۴۲.

^{۱۰۰۴} (۵) همان، ص ۳۶۱.

^{۱۰۰۵} (۶) همان، ص ۲۱۹.

^{۱۰۰۶} (۷) همان، ص ۱۷.

^{۱۰۰۷} (۸) همان، ص ۳۴۹.

از آثار دیگری که توسط دانشمندان شیعه تدوین می‌شد، کتاب‌هایی درباره اعمال عبادی در طول ایام سال و ماه بود. از این قبیل کتاب حسن بن حمزه طبری، به نام المبسوط فی عمل یوم و لیلہ را می‌توان نام برد.^{۱۰۰۸} نگارش کتاب‌هایی در باب زیارات نیز، از کارهای متداول بود، به‌طور مثال حمزه بن قاسم علوی کتابی به نام الزیارات و المناسک داشت.^{۱۰۰۹} محمد بن احمد بن یحیی اشعری هم کتاب المزار را نوشته بود.^{۱۰۱۰}

شعر و ادب

بهره‌گیری از زبان شعر، یکی از راه‌های انتقال، ترویج و تبلیغ نظرات و عقاید است، که از دیرباز در بین ملل متمدن که با شعر و ادب آشنایی داشتند، مرسوم بوده است. در جامعه اسلامی نیز هم‌زمان با شکل‌گیری و تکوین آن، این امر به صورت نهادینه درآمد و شاعران عرب زبان مسلمان، با توجه به پیشینه درخشانی که اعراب در سرایندگی داشتند، با بهره‌گیری از آموزه‌های اسلامی و قرآنی به سرودن اشعاری با مضامین دینی و مذهبی پرداختند. با پیدایش فرقه‌های مختلف در جهان اسلام، سروده‌های مذهبی نیز از گرایش‌های سیاسی و دینی متأثر گردید؛ چراکه به‌طور طبیعی در خیل سرایندگان مسلمان، برخی از پیروان مذاهب و فرقه‌های مختلف بودند که با الهام‌گیری از عقاید مذهبی و اندیشه‌های فرقه‌ای خود اشعاری را می‌سرودند. این امر به خوبی در همان دهه‌های نیمه نخست قرن اول هجری مشهود است، چنان‌که می‌توان به‌عنوان نمونه، شاعران این دوره را به دو دسته با گرایش‌های علوی و عثمانی تقسیم کرد.

اشعاری با مضامین حمایت و جانبداری از رهبران فکری و سیاسی هریک از این دو گروه، علی علیه السلام و عثمان، در ابیات و قطعات و رجزهایی که از ایشان به جا

مانده، یافت می‌شود. بعدها همین دو دسته با توسعه دامنه فعالیتشان، به‌عنوان شاعران شیعی و اموی شناخته می‌شدند. از معروف‌ترین شاعران این دوره، که برخی آموزه‌های شیعی در اشعارشان به چشم می‌خورد، می‌توان از فرزددق نام برد که نزاع‌های ادبی او با همتای اموی مشهور بود و هم‌اوست که قصیده زیبایی در معرفی و ستایش امام زین العابدین علیه السلام سرود^{۱۰۱۱} و نیز به کثیر عزه، شاعر هم‌عصر امام باقر علیه السلام^{۱۰۱۲} اشاره کرد که اشعاری با مضامین شیعی می‌سرود.

^{۱۰۰۸} (۱). همان، ص ۶۴.

^{۱۰۰۹} (۲). همان، ص ۱۴۰.

^{۱۰۱۰} (۳). همان، ص ۳۴۹.

^{۱۰۱۱} (۱). ر.ک: امینی، الغدير، ج ۳، ص ۳۱ به نقل از کتاب عباس محمود عقاد.

^{۱۰۱۲} (۲). ر.ک: شیخو، مجانی الادب، ج ۲، ص ۱۸۴.

در دوره عباسی با تکامل و توسعه نسبی فرهنگ تشیع، سرایندگان بنام و توانمندی ظهور کردند که با سروده‌های خود، به ترویج مذهب تشیع و دفاع از آن برآمدند. از آن میان می‌باید از کمیت بن زید اسدی،^{۱۰۱۳} سید بن اسماعیل حمیری^{۱۰۱۴} و دعبل بن علی خزاعی^{۱۰۱۵} یاد کرد که در سروده‌های خود به بیان آموزه‌های مذهب تشیع، در مدح و ستایش پیشوایان آن همت گماردند.

به همین گونه در عصر غیبت صغری نیز شاعران شیعه مذهبی بودند که با بیان آموزه‌های مذهب تشیع، به ترویج و تبلیغ آن یاری رساندند. یکی از این شاعران بنام، که در اوایل غیبت صغری می‌زیست ابن رومی، ابو الحسن علی بن عباس است که در سال ۲۲۱ ق در بغداد زاده شد. در سبب انتساب او به رومی، گفته شده است که اصل او از روم بود و برخی معتقدند به جهت زیبایی چهره‌اش که شباهت به رومیان داشت، وی را ابن رومی خوانده‌اند.^{۱۰۱۶} ابن رومی در نزد استادان ادب

ص: ۳۴۰

زمان خود به فراگیری فنون ادبی همت گمارد و به زودی از شاعران پرآوازه زمان خود شد. او در کنار شعر و ادب، از دانش‌های دیگر زمانش مانند فلسفه بهره برد.

آگاهی او از این دانش‌ها به خوبی در اشعارش نمایان است.^{۱۰۱۷} ابن رومی به تشیع معروف بود، چنان‌که ابو العلاء معری درباره وی می‌گوید:

بغدادی‌ها ادعا می‌کنند که او شیعه (متشیع) است و در این باره به قصیده جیمیه او استشهاد می‌کنند ...^{۱۰۱۸}

برخی نیز وی را از شاعران امام حسن عسکری علیه السلام دانسته‌اند.^{۱۰۱۹} سید بن طاووس هم بر شیعه بودنش تصریح کرده است.^{۱۰۲۰} با این حال به نظر می‌رسد که تشیع ابن رومی، چنان‌که از سخن علامه امینی برمی‌آید تشیع زیدی باشد.^{۱۰۲۱} و اشعارش خود بر این امر دلالت دارد. اشعار ابن رومی را کسان زیادی روایت کرده‌اند^{۱۰۲۲} و برخی در همان غیبت صغری به

^{۱۰۱۳} (۳). همان، ص ۲۲۶.

^{۱۰۱۴} (۴). همان‌جا.

^{۱۰۱۵} (۵). همان‌جا.

^{۱۰۱۶} (۶). ر. ک: التذیم، الفهرست، ص ۲۳۵ و یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۷، ص ۴۵.

^{۱۰۱۷} (۱). امینی، همان، ص ۳۵.

^{۱۰۱۸} (۲). همان، ص ۳۹، به نقل از رساله الغفران.

^{۱۰۱۹} (۳). ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه، ص ۳۰۲ و شبلینجی، نور الابصار، ص ۱۶۶.

^{۱۰۲۰} (۴). ابن طاووس، فرج المهموم، ص ۱۳۲.

^{۱۰۲۱} (۵). امینی، همان، ص ۳۹-۴۲.

^{۱۰۲۲} (۶). ر. ک: ابن التذیم، الفهرست، ص ۲۳۵ و مرزبانی، معجم الشعراء، ص ۲۸۹ و ۴۵۳ و سید مرتضی، امالی، ج ۲، ص ۱۰۱ و جاهای دیگر.

گردآوری آن‌ها همت گماردند.^{۱۰۲۳} او در سال ۲۸۳ ق، با توطئه قاسم بن عبید الله، وزیر خلیفه المعتضد، که از زبان تند و بدگویی‌های وی در هراس بود، مسموم گردید.^{۱۰۲۴} بعضی درگذشت او را به سال ۲۷۱ ق دانسته‌اند که با شواهد موجود درست در نمی‌آید.^{۱۰۲۵}

ص: ۳۴۱

ابن رومی از توانایی‌های خود برای بیان عقاید و اندیشه‌های دینی و دفاع از آن‌ها بهره می‌برد. قصیده جیمیه او، که از معروف‌ترین قصاید وی است، بیان‌گر دیدگاه شیعی اوست. وی در این قصیده که آن را در نوحه‌سرایی و مرثیه یحیی بن عمر، که علیه عباسیان و حکام آنان در خراسان (طاهریان) قیام کرده و کشته شده بود، سروده و در آن بنی عباس و خاندان طاهر را به سختی مذمت و نکوهش می‌کند و آنان را به زوال حکومتشان هشدار می‌دهد و در مقابل از علویان دلجویی می‌نماید و به آنان نوید می‌دهد که حق از آن‌هاست و سرانجام نصیبشان خواهد شد.^{۱۰۲۶}

قصیده نونیه وی نیز تجلی دیدگاه شیعی او و هواداری از علویان و اهل بیت است. وی در این قصیده هلاکت دشمنان ایشان را آرزو می‌نماید و از این‌که در یاری آنان کوتاهی کرده، خود را ملامت می‌کند.^{۱۰۲۷}

او در قصیده‌ای دیگر به مدح امام علی علیه السلام زبان گشوده و برخی فضایل آن حضرت را بیان کرده است که با ابیات زیر آغاز می‌گردد:

عشق النساء دیانه و تحرّجا

یا هند لم اعشق و مثلی لا یری

فی الصدر یسرح فی الفواد تولّجا.^{۱۰۲۸}

لکن حبی للوصی مخیم

دیگر شاعران شیعه مذهب نیز در این عصر، همانند ابن رومی به بیان فضایل و مناقب امام علی علیه السلام و تأکید بر خلافت بلافصل آن بزرگوار در سروده‌های خود می‌پرداختند. علی بن محمد کوفی حمّانی، معروف به افوه از همین سرایندگان است که نزدیک به زمان ابن رومی می‌زیست. وی از فقیهان و مدرسان شیعه در

ص: ۳۴۲

^{۱۰۲۳} (۷). همان، ص ۲۱۲ و یاقوت حموی، همان، ج ۱، ص ۲۲۷.

^{۱۰۲۴} (۸). سید مرتضی، همان‌جا؛ ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۸۶ و مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۳۰۱.

^{۱۰۲۵} (۹). ر.ک: امینی، همان، ص ۵۴.

^{۱۰۲۶} (۱). همان، ص ۳۹.

^{۱۰۲۷} (۲). امینی، همان، ص ۴۰.

^{۱۰۲۸} (۳). ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۱، ص ۵۳۱.

کوفه، و از خطیبان و شاعران بنی هاشم بود و نسب وی به زید پسر امام سجاد علیه السلام می‌رسد. حکایت شده که امام هادی علیه السلام وی را برترین شاعر قریش دانسته، در این باره به برخی مدایح او برای اهل بیت استشهد می‌کرد^{۱۰۲۹} و مسعودی هم او را بر همگنانش مقدم داشته است.^{۱۰۳۰} تاریخ ولادت او معلوم نیست، اما وفاتش به سال ۳۰۱ ق بود.^{۱۰۳۱}

از جمله اشعار او که در آن به فضایل امام علی و واقعه غدیر اشاره می‌کند ابیات زیر است:

ابن الذی ردت علیه الشمس	فی یوم الحجاب
و ابن القسم النار فی	یوم المواقف و الحساب
مولا هم یوم الغدیر	برغم مراتب و آبی ^{۱۰۳۲}

و در جایی دیگر باز به واقعه غدیر و خلافت بلافضل امام علیه السلام اشاره می‌کند:

قالوا ابو بکر له فضله	قلنا لهم: هنّا الله
نسیتم خطبة خمّ و هل	یشبه العبد بمولا؟
ان علیا کان مولی لمن	کان رسول الله مولا ^{۱۰۳۳}

او هم چنین در قصیده‌ای طولانی به مدح و ستایش اهل بیت پرداخته.^{۱۰۳۴}

و در قصایدی دیگر با اشاره به مضامین حدیث ثقلین، خصایص اهل بیت علیهم السلام

ص: ۳۴۳

را بیان نموده است.^{۱۰۳۵}

^{۱۰۲۹} (۱). ر.ک: طوسی، امالی، ص ۱۸ و ابن شهر آشوب، همان، ج ۵، ص ۱۱۸ و بیهقی، المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۷۴.

^{۱۰۳۰} (۲). مسعودی، همان، ص ۱۶۳.

^{۱۰۳۱} (۳). عمری، المجدی، ص ۱۸۵.

^{۱۰۳۲} (۴). ابن شهر آشوب، همان، ص ۴۶۲.

^{۱۰۳۳} (۵). البیاضی، صراط المستقیم، ج ۲، ص ۸۳ و امینی، همان، ص ۵۸.

^{۱۰۳۴} (۶). مفید، الفصول المختارة، ج ۱، ص ۱۹ و ابن شهر آشوب، همان، ص ۲۱ و نویری، نهاية الارب، ج ۳، ص ۱۸۴.

^{۱۰۳۵} (۱). ر.ک: ابن شهر آشوب، همان، ج ۵، ص ۱۸۵.

از همین خاندان در این عصر، شاعر دیگری نیز ظهور کرد. او محمد بن احمد معروف به ابن طباطبا اصفهانی از نوادگان امام حسن علیه السلام است که شاعری توانا و ادیبی ممتاز و دارای تألیفات متعددی در شعر و ادب بود.^{۱۰۳۶} او در اصفهان زاده شد و در آنجا زیست و به سال ۳۲۲ ق درگذشت.^{۱۰۳۷} علی‌رغم این‌که ابن طباطبا در شهر اصفهان، از مراکز اصلی اهل سنت در آن عصر می‌زیست، در اشعارش دیدگاه‌های شیعی خود را ابراز می‌نمود. از جمله در یکی از قصایدش به واقعه غدیر و گفته رسول خدا درباره امام علی علیه السلام، اشاره کرده است:

یا من یسرّ لی العداوة ابدھا	و اعمد لمکروھي بجھدک اودر
لّھ عندی عادة مشکورة	فیمن یعادینی فلا تتحیر
انا واثق بدعاء جدّی المصطفی	لابی غداة غدیر خم فاحذر
و الله اسعدنا بارث دعائه	فیمن یعادى او یوالی فاصبر ^{۱۰۳۸} .

همزمان با او، شاعر دیگری در اصفهان می‌زیست که از توانایی خود در ترویج مذهب تشیع بهره می‌برد. وی ابو جعفر احمد کرمانی، معروف به ابن علویه اصفهانی (۲۱۲-۳۲۰ ق)، یکی از نویسندگان پرکار شیعه بود که کتابی به نام الاعتقاد فی الادعیه (دعاء الاعتقاد) نوشته بود^{۱۰۳۹} و هشت کتاب دیگر نیز در ادعیه داشت^{۱۰۴۰} و دیوان

ص: ۳۴۴

اشعارش پنجاه ورق می‌شد.^{۱۰۴۱} ابن علویه هم‌چنین از محدثان و مشایخ روایت بود که نام وی در سلسله سند شماری از روایات ذکر شده است.^{۱۰۴۲} یکی از اشعار او با مضامین اعتقادی شیعه، قصیده نونیه می‌باشد که به «مجره» معروف بوده و آن را «الفیه» نیز می‌نامیدند؛ زیرا بنا به گفته حموی هزار بیت بوده است.^{۱۰۴۳} با این حال علامه حلی شمار ابیات آن را بیش از

^{۱۰۳۶} (۲). ر. ک: النديم، الفهرست، ص ۱۹۶ و یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۳، ص ۸۵ و مرزبانی، معجم الشعراء، ص ۴۶۲.
^{۱۰۳۷} (۳). امینی، همان، ص ۳۴۰ به نقل از معاهد التنصيص. ظاهراً نویسنده نسمة السحر که سال ۳۳۲ ق را سال ولادت او دانسته در نقل از مصدر مذکور دچار اشتباه شده است.

^{۱۰۳۸} (۴). ثعالبی، ثمار القلوب، ص ۵۱۱ و امینی، همان، ص ۳۴۰.

^{۱۰۳۹} (۵). نجاشی، رجال، ص ۶۴ و ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ذیل شرح حال ابن علویه.

^{۱۰۴۰} (۶). یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۴، ص ۷۳.

^{۱۰۴۱} (۱). النديم، همان، ص ۲۳۷.

^{۱۰۴۲} (۲). ر. ک: نجاشی، همان، ص ۶۴؛ طوسی، فهرست و مفید، امالی، مجلس ۲۰ و

^{۱۰۴۳} (۳). یاقوت حموی، همان، ص ۷۶.

۸۳۰ می‌داند.^{۱۰۴۴} او در برخی ابیات این قصیده طولانی، به واقعه غدیر خم اشاره می‌نماید و به تفصیل آن را بیان کرده، در اثبات خلافت بلافضل امام علی ۷ از آن بهره می‌برد، چنان‌که در برخی ابیاتش می‌گوید:

قام النبی له بشرح ولایة	نزل الكتاب بها من الدیان
اذ قال: بلغ ما امرت به وثق	منهم بعصمة کالیء حنان
نادی الست ولیکم؟ قالوا بلی	حقا فقال: فذا الولی الثانی
و دعا له و لمن اجاب بنصره	و دعا الا له علی ذوی الخذلان

مشابه این قصیده، اشعاری است که ابو عبد الله مفتح، شاعر بصری سروده است و در آن ضمن بیان برخی مناقب امام علی علیه السلام با اشاره به واقعه غدیر خم، مسأله خلافت بلافضل آن حضرت را مطرح می‌نماید.

او در این قصیده که به «الاشباه» معروف است^{۱۰۴۵} و ۱۶۰ بیت دارد، به خوبی عقاید شیعه را بیان کرده است. محمد بن احمد کاتب، معروف به مفتح، از رجال

ص: ۳۴۵

علم و حدیث و فرهیختگان در ادب و لغت بود و سروده‌های بسیاری داشت که شمار زیادی از آن‌ها در ستایش اهل بیت و ذکر فضایل ایشان می‌باشد. در زمره تألیفات متعدد ادبی وی، به کتابی در این باب هم اشاره شده است.^{۱۰۴۶}

به جز اشعاری که در بیان عقاید شیعی و مدح و ستایش امامان و اهل بیت سروده می‌شد، سروده‌های زیادی نیز در رثای ائمه و شهیدان این خاندان به نظم درمی‌آمد. از این قبیل می‌توان به مراثی ابو القاسم احمد بن محمد صنوبری (م ۳۳۴ ق)، شاعر شیعی مذهب ساکن حلب اشاره کرد. او در مرثیه‌ای کوتاه به سوگواری شهادت امیر المؤمنین و سید الشهداء می‌نشیند.

و در قصیده‌ای طولانی‌تر در شهادت امام حسین علیه السلام به مرثیه‌سرایی می‌پردازد.^{۱۰۴۷}

^{۱۰۴۴} (۴). حلی، ایضاح الاشتباه، ذیل شرح حال ابن علویه.

^{۱۰۴۵} (۵). ر. ک: امینی، همان، ج ۳، ص ۳۵۸. التذیم، همان، ص ۱۲۳. چون در این قصیده امام علی علیه السلام را به پیامبران تشبیه کرده است به این نام خوانده شده است. ر. ک: نجاشی، رجال، ص ۲۸۵.

^{۱۰۴۶} (۱). همان‌جا و طوسی، فهرست، ص ۲۲۹.

^{۱۰۴۷} (۲). ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۲، ص ۲۳۲.

صنوبری اشعار دیگری هم درباره اهل بیت دارد؛ از جمله قصیده‌ای با ۴۸ بیت، که در آن ضمن مرثیه‌سرایی بر سید الشهداء، به ذکر فضایل امام علی علیه السلام و مناقب ایشان هم پرداخته است.^{۱۰۴۸}

به جز شاعرانی که از ایشان نام برده شد، اشعار و سروده‌های بسیار دیگری در آثار اهل ادب این دوره یافت می‌شود. هم‌چنین شماری از شاعران ممتاز شیعه که در قرن چهارم هجری می‌زیستند، دوران تحصیل و فراگیری خود را در دهه‌های آخر غیبت صغری سپری کرده، به فرهیختگی و کمال ادبی رسیدند؛ کسانی چون ابو القاسم علی بن اسحاق بغدادی (۳۱۸-۳۵۲ ق)، معروف به زاهی که مدایح و مراثی بسیاری سروده است و یا ابو الفتح کشاجم، محمود بن محمد رملی (م ۳۶۰ ق)

ص: ۳۴۶

که در دیوان شعرش قصاید متعددی در مدح و ستایش اهل بیت دارد^{۱۰۴۹} و نیز باید به سروده‌های ناشی الصغیر، علی بن عبد الله بغدادی (۲۷۵-۳۶۵ ق) اشاره نمود که به گفته یاقوت حموی عمر خود را در مدیحه‌سرایی برای اهل بیت سپری کرد.^{۱۰۵۰}

ص: ۳۴۷

منابع و مأخذ

^{۱۰۴۸} (۳). امینی، همان، ص ۳۶۸.

^{۱۰۴۹} (۱). از جمله اشعار او ابیات زیر است.

و طهارة بالاصل مکتفله	حبّ الوصی مبرّة وصله
حبّاً و یجهل حقه الجهله	و الناس عالمهم یدین به
و النصب فی الاراذل و السفله	و یری التشیع فی سراتهم

^{۱۰۵۰} (۲). ر. ک: دیوان شعر کشاجم

از جمله مدایح او قصیده‌ای طولانی است که در آن ضمن بیان فضایل اهل بیت از واقعه غدیر خم یاد کرده است.

ذاک علی الذی تفرده	فی یوم خم بفضلہ اتضحا
اذا قال بین الوری و قام به	معتضد امی القیام مکتشحا
من کنت مولاه فالوصی له	مولی بوحي من الاله وبا

١. ابن اثير جزرى، عز الدين على، الكامل فى التاريخ، دار الكتب العلميه، ١٤١٨.
٢. ابن اسفنديار، محمد بن حسن، تاريخ طبرستان، بى جا، كلاله خاور، بى تا.
٣. ابن اعثم كوفى، محمد بن على، الفتوح، تهران، ١٣٧٢ ش.
٤. ابن بابويه، على بن حسين، الامامه و التبصرة من الحيره، بيروت، دار المرتضى، ١٩٨٥.
٥. ابن برّاج طرابلسى، عبد العزيز، المهذب فى الفقه، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، بى تا.
٦. ابن تغرى بردى، ابو المحاسن يوسف، النجوم الزاهره فى ملوك مصر و القاهره، قاهره، دار الكتب المصريه، ١٣٧٥ ق.
٧. ابن جوزى، عبد الرحمن بن على، المنتظم فى تاريخ الملوك و الامم، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤١٢.
٨. ابن حوقل، محمد، صورة الارض، ليدن، بريل، ١٩٦٧.
٩. ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، العبر، بيروت، دار الفكر، ١٩٩٨.
١٠. ابن خلكان، شمس الدين احمد، وفيات الاعيان، بيروت، دار صادر، بى تا.
١١. ابن رسته، احمد بن عمر، الاعلاق النفيسه، ترجمه حسين قرچانلو، تهران، امير كبير، ١٣٦٥ ش.
١٢. ابن شهر آشوب، محمد بن على، معالم العلماء، قم، بى تا.
١٣. -. مناقب آل ابى طالب، قم، انتشارات علامه، ١٣٧٩ ق.

ص: ٣٤٨

١٤. ابن طقطقى، محمد بن على بن طباطبا، الفخرى فى الآداب السلطانيه و الدول الاسلاميه، ترجمه محمد وحيد گلپايگانى، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ١٣٦٠ ش.
١٥. ابن كثير، ابو الفداء اسماعيل، البدايه و النهايه، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٨ ق.
١٦. ابن وكيع، محمد بن خلف بن حيان، اخبار القضاة، بيروت، عالم الكتاب، بى تا.
١٧. ابراهيم حسن، حسن، تاريخ الاسلام، دار احياء التراث العربى، ١٩٦٧.

۱۸. ابطحي، سيد محمد علي، تهذيب المقال في تنقيح الرجال، قم، ۱۴۱۲.
۱۹. اشعري، سعد بن عبد الله، المقالات و الفرق، انتشارات علمي و فرهنگي، ۱۳۶۱ ش.
۲۰. اصطخري، ابو اسحاق ابراهيم، المسالك و الممالك، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ۱۳۴۷ ش.
۲۱. اصفهاني، ابو الفرج علي بن حسين، مقاتل الطالبين، قم منشورات الشريف الرضي، ۱۴۱۴.
۲۲. اقبال آشتياني، عباس، خاندان نوبختي، تهران، كتابخانه طهوري، ۱۳۵۷ ش.
۲۳. امين، سيد محسن، اعيان الشيعة، بيروت، دار التعارف للمطبوعات.
۲۴. اميني، عبد الحسين، الغدير، دار الكتب الاسلاميه، تهران، ۱۳۷۱ ش.
۲۵. برقي، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، المجمع العالمي لاهل البيت، ۱۳۶۱ ش.
۲۶. بغدادي، احمد بن علي، تاريخ بغداد، بيروت، دار الكتاب العربي، بي تا.
۲۷. بلخي، احمد بن سهل، المسالك و الممالك، ليدن، بريل، بي تا.
۲۸. تبريزي، محمد علي، ريحانة الارب، تهران، كتابفروشي خيام، ۱۳۷۴ ق.
۲۹. تبريزي، حافظ حسين، روضات الجنان و خبات الجنان، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ۱۳۴۴.
۳۰. تفرشي، مصطفى، نقد الرجال، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۸.
۳۱. تنوخي، حسن بن علي، نشوار المحاضره، بيروت، دار صادر، ۱۹۹۵.
۳۲. تهراني، آقا بزرگ، الذريعه الى تصانيف الشيعة، بيروت، دار الاضواء، ۱۴۰۳.
۳۳. تهراني، آقا بزرگ، طبقات اعلام الشيعة، مشهد، دار المرتضى، ۱۴۰۴.
۳۴. ثقفی ابراهيم بن محمد، الغارات، تهران، انجمن آثار ملي، ۱۳۵۵ ش.

ص: ۳۴۹

۳۵. جاسم حسين، تاريخ سياسي غيبت امام دوازدهم، ترجمه آية اللهی، تهران، امير كبير.

۳۶. جعفری، حسین محمد، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه آیه اللهی، تهران، امیر کبیر.
۳۷. جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران، قم، انتشارات الهادی، ۱۳۶۳ ش.
۳۸. -.، جغرافیای تاریخی و انسانی شیعه در جهان، قم، انصاریان، ۱۳۶۹ ش.
۳۹. -.، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ ش.
۴۰. جلالی، حسن، آوه دومین کانون تشیع در ایران، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۹ ش.
۴۱. حسن خضیری احمدی، دولت زیدیه در یمن، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۴۲. حکیمیان، ابو الفتح، علویان طبرستان، تهران، انتشارات الهام، ۱۳۶۸ ش.
۴۳. حلّی، حسن بن یوسف، الخلاصه، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۱.
۴۴. حلّی، حسن بن یوسف، ایضاح الاشتباه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱.
۴۵. حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الاسناد، قم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۱۷.
۴۶. خویی، ابو القاسم، معجم رجال الحديث، قم، مرکز نشر آثار الشیعه، ۱۴۱۰.
۴۷. دوانی، علی، مفاخر اسلام، تهران، امیر کبیر.
۴۸. ذهبی، شمس الدین، تاریخ الاسلام، بیروت، ۱۴۰۶ ق.
۴۹. راوندی، قطب الدین سعید بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، قم، مؤسسه الامام المهدی، ۱۴۰۹.
۵۰. رجبی، محمد حسین، کوفه و نقش آن در قرون نخستین اسلامی، تهران، انتشارات امام حسین، ۱۳۷۸ ش.
۵۱. زراری، ابو غالب، رساله ابی غالب، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۱.
۵۲. سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، قاهره، ۱۴۰۹ ق.
۵۳. شهرستانی محمد بن عبد الکریم، الملل و النحل، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۲.
۵۴. شیرازی، سید حسن، کلمة الامام المهدی، بیروت، ۱۴۰۲.

۵۵. صابی، هلال بن محسن، کتاب الوزراء، قاهره، ۱۹۵۸.

ص: ۳۵۰

۵۶. صدر، محمد، فلسفه غیبت صغری، ترجمه محمد امامی، قم، دار التبلیغ الاسلامی، بی تا.

۵۷. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، دفتر نشر اسلامی، ۱۴۰۵.

۵۸. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، شرکت چاپ کتاب، ۱۳۸۰ ق.

۵۹. صولی، محمد بن یحیی، کتاب الاوراق، قاهره، ۱۳۹۴ ق.

۶۰. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری، قم، آل البيت، ۱۴۱۷.

۶۱. طبرسی احمد بن علی، الاحتجاج، قم، دار الاسوة للطباعة و النشر، ۱۴۱۶.

۶۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، قم، منشورات ارومیه، ۱۴۰۴.

۶۳. طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال، مشهد، انتشارات دانشگاه، ۱۳۴۸ ش.

۶۴. -.، تهذیب الاحکام، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.

۶۵. -.، رجال، قم، دفتر نشر اسلامی، ۱۴۱۱ ق.

۶۶. -.، رسایل العشره، قم، دفتر نشر اسلامی، ۱۴۰۸.

۶۷. -.، الغیبه، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۷.

۶۸. -.، فهرست کتب الشیعه و اصولهم، قم، ۱۴۲۰.

۶۹. فرای، ریچارد، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ ش.

۷۰. قرطبی، عریب بن سعد، صلة تاریخ الطبری، قم، منشورات ارومیه، ۱۴۰۴.

۷۱. قزوینی رازی، عبد الجلیل، النقض، تصحیح میر جلال الدین محدث ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ ش.

۷۲. قزوینی، زکریا بن محمد، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۳ ش.

۷۳. قمی، عباس، الکنی و الالقاب، صیدا، مطبعة العرفان، بی‌تا.

۷۴. قمی، علی بن ابراهیم، التفسیر، قم، مؤسسه دارالکتاب، ۱۴۰۴.

۷۵. قمی، حسن بن محمد، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی قم، تصحیح جلال الدین طهرانی، تهران، طوس، ۱۳۶۱ ش.

۷۶. لین پول، استانلی، دولت‌های اسلامی و خاندانهای حکومتگر، ترجمه سید صادق

ص: ۳۵۱

سجادی، تهران نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳.

۷۷. مادلونگ، ویلفرد، الافاده فی اخبار الائمة السادة،

۷۸. مامقانی، عبد الله، تنقیح المقال، نجف، دار الحیل، ۱۳۵۳ ق.

۷۹. متز، آدام، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علی رضا ذکاوتی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۴.

۸۰. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، تهران، دار الکتب الاسلامیه، بی‌تا.

۸۱. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.

۸۲. مسکویه زاری، ابو علی، تجارب الامم و تعاقب الهمم، تهران، نشر سروش، ۱۳۶۹ ش.

۸۳. مفید، محمد بن نعمان، الارشاد، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۹ ق.

۸۴. -، اوایل المقالات، مشهد، انتشارات دانشگاه.

۸۵. -، الفصول المختاره، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳.

۸۶. مقدسی، ابو عبد الله، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، لندن، بی‌نا، ۱۹۰۶.

۸۷. موسوی بجنوردی، کاظم، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۹ ش.

۸۸. موسوی، زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد،

۸۹. نجاشی، احمد بن علی، رجال، قم، دفتر نشر اسلامی، ۱۴۱۶.

۹۰. النديم، اسحاق بن محمد، فهرست، مصر الرحمانيه، ۱۳۴۸ ق.
۹۱. نعماني، محمد بن ابراهيم، الغيبة، قم، منشورات انوار الهدى، ۱۴۲۲.
۹۲. نوبختي، حسن بن موسى، فرق الشيعة، ترجمه جواد مشكور، تهران، انتشارات علمي و فرهنگي، ۱۳۶۸.
۹۳. نویری، شهاب الدين احمد، نهاية الارب في فنون الادب، قاهره، مؤسسه العامه، بی تا.
۹۴. ياقوت حموی، ابو عبد الله، معجم الادباء، بيروت، دار الفكر، ۱۹۸۰.
۹۵. ياقوت حموی، ابو عبد الله، معجم البلدان، بيروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷.
۹۶. یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، بيروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹.

ص: ۳۵۳

اعلام، اماکن، کتابها

آبه (آوه) ۱۵۹، ۱۶۱

آثار البلاد ۱۶۱

آذربایجان ۱۲۴، ۱۶۴

آراء اهل المدينة الفاضله ۹۱

آفریقا ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۶، ۹۲، ۹۳، ۹۶، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۸، ۱۸۵، ۲۲۹

آل ابی سمّال ۱۸۳، ۲۶۶

آل ابی شعبه ۱۸۳

آل اعین ۱۸۱، ۲۶۲، ۲۶۶

آل بویه ۷۷، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۵

آل زیار ۸۲، ۱۳۲

آل شاذان ۱۸۳

آل فرات ۱۳۴، ۲۳۶

آل مهزم ۱۸۲

آل نوبخت ۱۴۰

آل نهیک ۱۸۲، ۲۶۲

آیة الله بروجردی ۲۵۷

ابراهیم بن ابی حفص ۳۲۹

ابراهیم بن اسحاق احمری ۲۹۶

ابراهیم بن اغلب ۷۹، ۱۰۶

ابراهیم بن سلیمان نهیمی ۳۳۲

ابراهیم بن صالح انماطی کوفی ۳۵

ابراهیم بن عبد الله حسنی ۱۵۰، ۱۵۵

ابراهیم بن علی کوفی ۲۸۶

ابراهیم بن محمد ۲۹۳، ۳۲۱

ابراهیم بن مهزیار ۱۹۹، ۲۰۱، ۳۰۴

ابراهیم بن هاشم ۲۹۷

ابراهیم حبوبی ۲۸۲

ابن ابی الحديد ۳۰۳

ابن ابی العتاهیه ۳۲۶

ابن ابی ثلج ٣١١، ٣٣٢

ص: ٣٥٤

ابن ابی زاهر ٣٢١

ابن ابی زینب ١٧، ٣١٠

ابن ابی عزافر ١٣٨، ٣١٥

ابن ابی عقیل ٢٥٨، ٢٨٨

ابن ابی عمیر ٢٧٧

ابن ابی لیلی ٢٦١

ابن ابی نصر یزنطی ٢٩٠

ابن ادريس ٢٨٢، ٢٩٥

ابن اشکيب ١٧٠، ٢٨١

ابن الرومی ١٤١

ابن الزبير ٣٣١

ابن الوليد ٢٦٨، ٢٨٢، ٢٩٦، ٢٩٧، ٣٠٧

ابن بابويه ١٨٧، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٦٢، ٢٧٩، ٢٩٦، ٢٩٧، ٣٠٧، ٣٠٨، ٣١٤، ٣١٨، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٣٤

ابن بزيع ٢٧٧

ابن بشّار ٣٠٤

ابن جنید ٢٥٨، ٢٧٢، ٣١٦، ٣٢٢

ابن حجاج ٣١١، ٣١٨

ابن حزم اندلسی ۸۷

ابن خشّاب ۳۲۱

ابن رائق ۱۲۸، ۱۳۱

ابن راوندی ۸۸، ۲۹۸

ابن روح ۱۲۷، ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۳۰۷

ابن رومی ۳۳۹، ۳۴۰

ابن سماعه ۳۴، ۳۳۵

ابن شهر آشوب ۲۹۵، ۳۲۷

ابن شیرزاد ۱۳۳، ۱۴۶

ابن طباطبا اصفهانی ۳۴۳

ابن عاصم ۸۸

ابن عبدک جرجانی ۲۵۲، ۲۷۹

ابن عقده کوفی ۲۶۲، ۳۰۹

ابن علویه اصفهانی ۳۴۳، ۳۴۴

ابن فرات ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۳۶

ابن فضال ۲۸۱

ابن قبه رازی ۱۰۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۷۵، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۲۷، ۳۲۸

ابن قتیبه ۹۸، ۳۰۰

ابن قولویه ۲۷۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۰۰، ۳۱۰

ابن ماجه ۹۹

ابن ماجيلويه ۲۹۲

ص: ۳۵۵

ابن معتز ۱۳۷

ابن مقله ۱۲۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۳۷

ابن مملك اصفهانی معتزلی ۳۱۱، ۳۲۷، ۳۳۱،

ابن نصير ۱۳۴، ۲۲۸

ابن واضح يعقوبی ۳۳۲

ابن هلال ثقفي ۲۲۶، ۲۹۴، ۳۳۱، ۳۳۷

ابو اسحاق ابراهيم نوبختی ۳۲۶

ابو الاحوص داوود بن اسد بصری ۲۷۱، ۲۹۸

ابو الادیان ۴۷، ۶۰، ۶۱، ۱۵۴، ۱۹۲

ابو الجيش مظفر بن محمد بلخی ۳۰۲

ابو الحسن اشعری ۸۹

ابو الحسن بن فرات ۷۲

ابو الحسن تنوخی ۲۲

ابو الحسن سمري ۳۰۷

ابو الحسن طاطری کوفی ۳۰۲

ابو الحسن علی بن عباس ۳۳۹

ابو الحسن علی بن محمد ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۳۷

ابو الحسن علی بن محمد سمری ۲۳۹

ابو الحسن علی بن یحیی زراری ۲۶۲

ابو الحسین ۸۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۳۰۳

ابو الخطاب جعفر ۱۲۷، ۱۳۹

ابو الخطاب عباس، ۱۳۷

ابو الخطاب محمد بن ابی زینب ۲۰۹، ۲۳۱

ابو العباس ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۶۳

ابو العباس احمد ۵۶

ابو العباس دینوری ۱۶۳، ۱۶۴

ابو العلاء معری ۳۴۰

ابو الفتح فضل بن جعفر ۱۲۷، ۱۳۹

ابو الفتح کشاجم ۳۴۵

ابو الفرج اصفهانی ۱۷۷

ابو القاسم احمد بن محمد صنوبری ۳۴۵

ابو القاسم بلخی ۹۰، ۱۰۰، ۲۵۳، ۲۷۵، ۳۰۳، ۳۲۸

ابو القاسم پسر ابو عبد الله ۱۴۶

ابو القاسم حسین بن روح برده ۲۳۴، ۳۱۵

ابو القاسم خاقانی ۲۳۸

ابو القاسم زيد بن حسن ١٠٨

ص: ٣٥٦

ابو القاسم، عبد الله بن احمد بلخي ٨٩

ابو القاسم علي بن اسحاق بغدادى ٣٤٥

ابو الوليد باجى ٨٨

ابو الوليد بن رشد ٨٨

ابو الهذيل علاف ٨٨

ابو الهيجاء عبد الله بن حمدان ١١٤

ابو بشر متى بن يونس ٩٠

ابو بكر ١٧٩، ٣٤٢

ابو بكر محمد بن علي جعابى ٣١٨، ٣٣٠، ٣٣١

ابو بكر محمد بن يحيى صولى ٣٠٢

ابو تغلب ١١٥

ابو تميم المعز لدين الله ١١٣

ابو جعفر ابن شيرزاد ١٤٦

ابو جعفر احمد كرمانى ٣٤٣

ابو جعفر عبید الله اسكافى ٢٥١

ابو جعفر محمد ١٤١، ٢٢٢

ابو جعفر محمد بن جرير ٨٧

ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن ۲۷۵

ابو جعفر محمد بن علی ۳۰۸

ابو جعفر محمد بن قبه ۳۰۳

ابو جعفر محمد بن موسی ۱۲۳، ۱۳۴

ابو جعفر نوبختی ۱۴۲

ابو حنیفه ۸۵، ۹۰، ۹۳، ۲۶۱

ابو خلف عجلی ۳۰۸

ابو داوود سلیمان ۹۹

ابوذر غفاری ۲۴۴

ابو زید علوی ۳۰۳

ابو سعید جنابی ۷۰، ۱۱۹، ۱۲۰

ابو سعید غانم هندی ۱۹۹

ابو سلیمان ۸۶

ابو سهل نوبختی ۱۴۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۷۲، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹

ابو طالب ۲۶۲

ابو طاهر جنابی قرمطی ۱۲۰، ۱۲۵

ابو طاهر سلیمان ۱۱۹

ابو عبد الله احمد بن حسن بریدی ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۴۵

ابو عبد الله حسین بن حکم حبری ۹۸

ابو عبد الله شيعي ١١٢

ابو عبد الله محمد بن ابراهيم ١٧

ابو عبد الله مفتح ٣١١، ٣٤٤

ابو علي احمد بن ادريس ٢٦٩

ابو علي احمد بن محمد بن عمار ٢٦٢

ابو علي بغدادی ١٧٠

ص: ٣٥٧

ابو علي حسين ١١٤

ابو علي طوسي ٣٠٨

ابو علي محمد بن عبد الوهاب جبائي ٨٩، ٩٥، ٣٠١، ٣٢٧

ابو علي محمد بن همام اسكاف ٢٣٨

ابو عمرو جاحظ ٨٨

ابو عمرو كشي ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٥، ٢٩٩، ٣٣٠

ابو عيسى دمشقي ٢٩٨

ابو عيسى محمد بن هارون وراق ٢٧١، ٣٢٦

ابو غانم هندي ٢٨٠

ابو محمد حسن بن علي ٥٦

ابو محمد حسن شريعي ٢٢١

ابو محمد فضل بن شاذان ٢٧٧

ابو مسلم خراسانی ۱۶۶

ابو معشر بلخی ۹۰

ابو منصور احمد ۱۲۰

ابو نصر فارابی ۹۰

ابو نعیم انصاری ۲۰۱

ابو هاشم جعفری ۴۷، ۸۹، ۲۷۷، ۲۹۰، ۳۰۴

ابو یحیی احمد بن داوود گرگانی ۱۷۱

ابو یوسف بریدی ۱۴۵

ابو یوسف یعقوب ۱۴۴

ابی غانم ۱۶۵، ۲۰۴

اثبات الرجعه ۳۶، ۲۷۸

اثنی عشریه ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷

احتجاج احمد بن علی طبرسی ۲۱

احساء ۱۱۸، ۱۱۹، ۲۲۹

احسن التقاسیم ۲۲

احمد الموفق ۶۷، ۶۸

احمد بن ابی زاهر ۳۲۵، ۳۳۵، ۳۳۶

احمد بن ادريس ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۸، ۳۰۹

احمد بن اسحاق ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۲۰۷

احمد بن اسماعيل بجلى ٣٣٢

احمد بن اعثم كوفى ٣٣٣

احمد بن حسن ٢٧، ٣١٨

احمد بن حسين قمى ٥٥

احمد بن حنبل ٨٥، ٩٣

احمد بن شعيب نسائى ٩٩

احمد بن صفار ٢٨٢

احمد بن طولون ٦٩، ٧٩، ٨٠

احمد بن عبيد الله ٥٨، ٣٣٢

احمد بن فرات ١٣٧

ص: ٣٥٨

احمد بن محمد برقى ٢٦٧، ٢٧٠، ٢٩١، ٢٩٥، ٣١٩

احمد بن محمد بن سعيد ٢٦٢

احمد بن محمد بن سيّار ٣١٧، ٣١٨، ٣٣٢، ٣٣٦، ٣٣٧

احمد بن محمد اشعري قمى ١٨١، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٧٧، ٢٨١، ٢٨٤، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٣٠٩

احمد بن محمد بن فرات ٢٢٨

احمد بن محمد بن يحيى عطار ٣١٧

احمد بن محمد سرخسى ٩٠

احمد بن ميثم بن ابى نعيم ٢٦٢

احمد بن نصر بن هوزه باهلی ۱۷

احمد بن هلال عبرتائی ۲۲۶

احمد بن یحیی راوندی ۲۷۱

احمد بن یعقوب سنایی ۲۸۲

احمد خلقی ۲۸۲

احمد معز الدوله ۱۳۳

اخبار ابی طالب ۳۳۱

اخبار الامم السالفه ۳۳۳

اخبار الزمان ۳۳۳

اخبار القائم ۲۷۵، ۳۳۴

اخبار بغداد ۳۳۱

اخبار زید ۳۳۱

اخبار فاطمه و نشأتها و مولدها ۳۳۱

اخبار صاحب فخر ۳۳۲

اخبار عثمان ۳۳۱

اخبار علی بن الحسین ۳۳۱

اخبار عمر ۳۳۱

اخبار مختار ۳۳۱

اخبار یحیی بن عبد الله بن حسن ۳۳۲

اخبار يزيد ٣٣١

اختلاف ابيّ و ابن مسعود ٣١٨

اختلاف الفقهاء ٨٧

اختيار القرآن ٢٩٧، ٣١٧

اختيار معرفة الرجال ٢١، ٣٠٠، ٣٣٠

اخشيديان ٨٣، ٨٤، ١١٣، ١١٥

ادريس بن عبد الله ١٠٦

ادريس دوم ٩٦، ١٠٦

ادريسيان ٧٩، ٩٦، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١١٣

اردبيل ١٦٣، ١٦٤

ارسطو ٩٠، ٩١

ارشاد الطالبين ٣٠٢

اروپا ٧٧

ازد ١٧٣

ص: ٣٥٩

اسپانيا ٧٧

استحالة رؤية القديم ٣٢٦

اسحاق بن اسماعيل ١٤٣

اسحاق بن حنين ٢٩٨

اسحاق بن عمار صيرفي ٦٢

اسحاق بن يعقوب ٢٠٣، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٩، ٢٤٩

اسحاق كاتب ٢٧٢

اسدآباد ١٦٣

اسفار بن شيرويه ٨٢

اسكندريه ١٥٥

اسماعيل المنصور ١١٣

اسماعيل بن محمد مخزومي ٣٢٥

اسماعيل ساماني ٨١

اسماعيل نوبختي ٢٩٨

اسماعيليان ٦٣، ٦٩، ٧٩، ٩٣، ١١١، ١١٢، ١٥٧، ١٧٨، ٢٢٩، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٥١

اسماعيليه ٣٢، ٦٩، ٩٣، ١٠٤، ١١٢، ١١٤، ١١٨، ١٩٢، ٢٢٩، ٢٣١، ٣١٤

اشبيلية ٩٧

اشعريان ١٥٨، ١٨١، ٢٥٥، ٢٦١، ٢٦٩

اصطخرى ٩٢، ١٥٩، ١٦٥

اصفهان ٩٥، ١١٦، ٢٩٣، ٣١١، ٣٤٣

اعلام الوري ٢٠، ٢٩٤

ايعان الشيعة ٢٣

اغلبيان ٧٨، ٧٩، ٩٦، ١٠٦، ١١٢

افريقيه ٧٨، ٧٩، ٩٦

افلاطون ٩١

الابتهاج ٣٢٦

الاحداث ٣٣١

الآراء و الديانات ٢٥٣، ٢٩٩، ٣٢٩

الارشاد مفيد ٢٠

الاستيفاء فى الامامه ٣٠٢، ٣٢٧

الاشباه ٣١١، ٣٤٤

الاعتقاد فى الادعيه ٣٤٣

الامامه محمد ٢٩٣، ٣٢٦، ٣٢٧

الامامه و التبصرة من الحيره ١٦، ١٧، ١٨٧، ٣٠٨، ٣١٤، ٣٢٧، ٣٣٤

الانصاف ٢٥٣، ٣٠٣، ٣٢٨

الانوار ٣٣١

الاوصياء ٢٤٠

الايضاح ٢٧٧

البدا و الجبر و التفويض ٣٢٥

التايد ٢٦٩، ٣١٥

التاريخ ٣٣٣

ص: ٣٦٠

التاريخ و اخبار من قتل من آل ابى طالب ٣٣١

التفسير ٢٩٧

التكليف ٣١٥

التنبيه ٣٠٢

التوابع ٣٣١

التوحيد ٢٥٤، ٣٢٥

التوحيد ٣٢٦

التوحيد الصغير ٣٢٦

التوحيد الكبير ٣٢٦

التوحيد و البدا ٣٢٥

التوحيد و الشرك ٣٢٥

الجامع ٣٢٠

الجامع ٣٢١، ٣٢٢

الجامع البيان ٩٨

الجامع الصحيح ٩٩

الجامع الصحيح محمد ترمذى ٩٩

الجامع الصغير ٣٢١

الجامع الكبير ٣٢١

الجامع فى الامامه ٣٢٧

الجامع فى الحلال و الحرام ٣٢٣

الجامع فى انواع الشرايع ٣٢١

الجامعه ٢٤٤

الجبر و الاستطاعه ٣٢٥

الجمل ٣٣١

الجمل الصغير ٣٣١

الجمل الكبير ٣٣١

الجمل فى الامامه ٣٢٧

الحدائق ٣٢٥

الحكمين ٣٣١

الخرائج و الجرائح ٢٠

الخطب ٢٨٩

الدار ٣٣١

الدلائل ٣٣٧

الدلائل ٣٣٧

الذريعه ٣٠٥

الذريعه الى تصانيف الشيعة ٢٣

الذكرى ٣٠٨

الراضى بالله ٧٥، ٧٦، ٩٠، ١١٥، ١٢٨، ١٣٠، ١٣١، ١٤٣، ١٤٤، ٢٣٩

الرحمه ٣٠٦، ٣١٦، ٣٢٢

الردّ على ابن راوندی ٣٢٩

الردّ على اصحاب التناسخ و الغلاة ٣٢٩

الردّ على اصحاب الصفات ٣٢٩

الردّ على الطاطرى فى الامامه ٣٢٩

الردّ على الغلاة ٣٢٩

ص: ٣٤١

الردّ على المجبر فى المخلوق و الاستطاعه ٣٢٩

الردّ على الواقفه ٣٢٩

الردّ على اليهود ٣٢٩

الردّ على فرق الشيعة ما خلا الاماميه ٣٢٩

الردّه ٣٣١

الزيارات و المناسك ٣٣٨

السقيفه ٣٣١

السنن الكبرى ٩٩

السنن و القضايا ٢٤٤

السيره ٣٣١

الشافى ٣٠٣

الشورى ٣٣١

الضياء و النور ٣٢٢، ٣٢٨

الطب ٢٩٣، ٣٣٧

العباسي ٣٣٢

العظمة و التوحيد ٣٢٥

العيون و المحاسن ٣٠٣

الغارات ٢٩٤، ٣٣١، ٣٣٢

الغارات ٣٣١

الغدير ٢٣

الغيبه نعماني ١٧، ١٨، ٣٦، ١٨٧، ٢٦٢، ٢٧٨، ٣٠٢، ٣٠٤، ٣١٤، ٣٣٤، ٣٣٥

الغيبه و كشف الحيره ١٨٧، ٣١٤، ٣٣٤

الغيبه و الحيره ٣٣٤

الغيبه و كشف الحيره ٣١٤

الفترة و الحيرة ١٨٧

الفتوح ٣٣٣

الفصول العشره ١٩، ٣٠٣

الفضايل ٣٣٦

القائم ٣٦، ٣٧، ٢٧٨

القاهر ٧٥، ١٢٨، ٢٣٨

الكافي ٢١، ١٦١، ٢٥٦، ٢٧٥، ٢٨٦، ٣١٠، ٣١٣، ٣١٦، ٣٢٠

الكامل ابن اثير ٢٢

الكامل فى الامامه ٣١١، ٣٢٧

المبتدأ ٣٣١

المبسوط فى عمل يوم و ليله ٣٣٨

المتقى ١١٥، ١٣٢، ١٣٣

المحاسن برقى ٢٩٢، ٣١٩

المحدثين ٣٣٠

المحلى ٨٧

المختصر الاحمدى للفقہ المحمدى ٢٧٢، ٣١٦، ٣٢٢

المزار ٣٣٨

ص: ٣٦٢

المسائل المتلقاة ٢٥٧

المسأله المفردة فى الامامه ٣٢٨

المستثبت ١٠٠، ٢٥٣، ٣٠٣، ٣٢٧

المسترشد ١٠٠

المسترشد فى الامامه ٣٠٣

المستعين ٤٣

المسجد ٣١١

المصاييح فى ما نزل من القران فى اهل البيت ٣١٨

المعتز ٤٣، ٤٥، ٧٢

المعتضد ٧٠، ٧١، ٧٢، ٩٠، ١١٩، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٩، ٢٣٠

المعتضد عباسي ٢٣٠، ٣٤٠

المعتمد ٤٥، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٧٠، ٧١، ٨٠، ١٣٤، ٢٠٢، ٢٢٣، ٢٢٩، ٢٣٠

المعتمد عباسي ٨٠

المعرفة ٢٩٣، ٢٩٤

المغازي ٣٣١

المفوض ٦٧، ٦٩، ٧٠

المقالات في اصول الديانات ٢٩٩، ٣٢٩

المقالات و الفرق ٢٢، ٣٠٦

المقتدر ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٨٣، ١١٤، ١١٥، ١١٨، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٨، ١٤١، ١٤٢، ٢٣٦، ٢٣٨، ٣٠١، ٣٣٣

المقت و التوبيخ ٢٩٥

المقنع ٢٥٧

المقنع في الامامه ٣٢٨

المقنع في الفقه ٣٢٢

المكتفي ٧٢، ١٢٣

المكتفي بالله ٧٢

الملاحم ٣٦، ٣٧، ٢٧٨، ٢٩٣، ٣٣٧

المناقب ابن شهر آشوب مازندراني ٢٠

المناقب و المناقب ٣٣٥

المنتصر ٤٣

المنقذ فى الامامه ٣٢٨

الموفق ٦٩، ٧٠، ٨٠، ٢٢٣

المهتدى ٤٥، ٦٧

المهدى ١١٢، ٣٣٥

الناسخ و المنسوخ ٢٩٧

الناشى الصغير ٣٤٦

النديم ٣٠٨، ٣١٧، ٣٢٧

النفى و الاثبات ٣٢٦

النوادر ٢٤٢، ٢٩١، ٢٩٣، ٢٩٥، ٣١٦، ٣٢٠، ٣٣٦

النوادر فى تاريخ الائمة ٢٧٢

ص: ٣٦٣

النهر ٣٣١

الوائق ٤٢

الوافدين ٣٣١

الهادى الى الحق ١١١

الهدايه ٢٥٧

الياقوت ٢٥٣

١٨٣، ١٨٦، ١٨٧، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٨،
٢١١، ٢١٢، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٨، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٩، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٥٣، ٢٦٢،
٢٧٠، ٢٧٨، ٢٨٠، ٢٨٦، ٢٩٠، ٢٩٥، ٣٠١، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٨، ٣٢٣، ٣٢٨، ٣٤٠

اماميه ١٦، ١٧، ٢٦، ٣٥، ٣٦، ٤٣، ٩٣، ١٤١، ١٩٣، ١٩٤، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٩٣، ٣٠٠، ٣٣٤

امّان ١٥٥

امويان ٧٧، ٧٨، ٨٧، ٩٢، ٩٦، ١٠٦، ١٢٢، ١٥٠

اندلس ٧٦، ٧٧، ٧٨، ٨٦، ٨٧، ٨٨، ٩١، ٩٦، ٩٧، ١٠٦، ١٠٧

انساب الاثمه ٣٣٢

انكار رؤية الله ٣٢٦

انوار الملكوت ٣٠٢

اوايل المقالات ٢٥٣

اوزاعي ٨٥، ٨٦

اهل بيت عليهم السلام ١٠، ٤٦، ٥٠، ٥١، ٥٧، ٥٩، ٦٣، ١٥٠، ١٧٣، ١٧٧، ٢٣٣،

ص: ٣٦٥

٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٦، ٢٥٤، ٢٦٧، ٢٩٠، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٨، ٣٠٩، ٣١١، ٣١٢، ٣١٨، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٥، ٣٤٦

اهل حديث ٨٥، ٨٨، ٢٤٩

اهواز ١١٦، ١١٨، ١٤١، ١٤٤

ايام المقتدر ٣٣٣

ايبري ٧٧

ايران ٤٤، ٧١، ٧٤، ٨٢، ٨٦، ٩٤، ٩٥، ١١٦، ١١٧، ١٤٨، ١٦٠، ٢٢٣، ٢٢٩، ٢٦٦، ٢٨٧، ٢٩٨

ایلاق ۱۷۱

ایوبیان ۱۱۴

باب الطاق ۱۷۶

باخمرا ۱۵۵

باطنیه ۹۸

باقطانی ۲۱۴

بحار الانوار ۲۲

بحتری ۱۳۷

بحرین ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۵۶، ۲۲۹

بخارا ۸۱، ۹۵، ۱۶۹، ۱۷۰

پراثا ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۷۳

برق رود ۲۶۹، ۲۹۱

برمکیان ۱۲۶

بریده بن معاویه عجلئ ۲۶۰

بریدی ۱۳۴

بریدیان ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۵

بسطامی ۱۶۱

بصائر الدرجات ۲۹۶، ۳۰۶، ۳۱۹، ۳۳۵

بصائر الدرجات ۳۰۶

بصره ٧٠، ٨٩، ٩٤، ١١٩، ١٢٤، ١٣٠، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٥٠، ١٥٤، ١٨٢، ١٨٣، ٢٣٩، ٢٥١، ٢٧١، ٣٣٥

بغداد ٣٩، ٧١، ٧٧، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٥، ٨٦، ٨٩، ٩٠، ٩١، ٩٣، ٩٤، ٩٧، ١١٠، ١١٦، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٩، ١٣٠، ١٣٢، ١٣٣، ١٤١، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٦، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٦٢، ١٦٣، ١٧٢، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٨، ١٨٠، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٠٧، ٢١١، ٢١٣، ٢١٧، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٣، ٢٢٧، ٢٣١، ٢٣٤، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٥٢، ٢٥٥، ٢٦١، ٢٦٤

ص: ٣٦٦

٢٧٠، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٥، ٢٧٩، ٢٨١، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٩٨، ٣٠٠، ٣٠٧، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١٣، ٣٣٩

بلالی ٢٢٧

بلخ ٨٩، ٩٠، ٩٥، ١٦٨، ١٦٩، ١٩٩، ٢٧٦، ٢٨٠، ٣٠٣

بلنسیه ٩٧

بلوص ١٦٥

بنی اسعد ١٧٤

بنی اعین ١٧٤

بنی امیه ٥٧

بنی تغلب ١١٤

بنی جراح ١٣٦

بنی جعفره ٢٦٥

بنی رسی ١١٠، ١١١

بنی ساج ١٢٤

بنی شیبیان ١٧٤

بنی عباس ٥٧

بنی غلاب ۱۸۳

بنی فرات ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۶، ۲۱۴

بنی فضال ۲۴۸

بوزجان ۲۷۶

بویهیان ۱۱۵، ۱۱۷

بهشمیه ۸۹

بیت الحکمه ۹۴

بیعه علی ۳۳۱

بیهق ۱۶۷

پرتهال ۷۷

پورسید آقایی ۲۳

پیامبر (رسول خدا صلی الله علیه و اله) ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۴، ۴۹، ۵۷، ۱۰۷، ۱۵۷، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۶۲، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۴۳

تاریخ الائمه ۳۳۱

تاریخ بغداد ۲۲، ۱۷۵

تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم ۲۳

تاریخ طبری ۲۲

تاریخ عصر غیبت ۲۳

تاریخ غیبت صغری ۱۹، ۲۳

تاریخ قم ۱۶۰

تنبيت الامامه ٣٢٨

تجارب الامم ٢٢

تفسير حبرى ٩٨

تفسير قرآن ٩٧، ٢٧٩، ٢٨٢، ٢٩٧، ٣١٧

ص: ٣٦٧

تمام النعمه ٣٠٣

تنقيح المقال ٢٥٥

توابين ١٥٠، ١٥٣، ١٥٥

توزون ١٣٣، ١٤٦

توقيعات ٣٠٤

تونس ٧٨، ١٠٦، ١١٢

تهذيب الشيعة ٢٧٢، ٣١٦، ٣٢٢

ثابت بن قره ٢٩٨، ٣٠١

ثقل ٥٩

ثواب القرآن ٢٧٤، ٣١٧

ثواب قراءة أنا انزلناه ٣١٧

جابر بن يزيد جعفى ٢٦٥

جاحظ بصرى ٢٧١

جاسم حسين ٢٣

جبال ۹۰، ۱۲۴، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۹۱

جبرئیل بن احمد فاریابی ۲۸۴

جبل عامل ۱۵۵

جبله ۱۵۵

جریریه ۸۷

جزیره ۷۷، ۹۲، ۱۳۲، ۱۳۳

جعفر بن ابی جعفر سمرقندی ۲۸۲

جعفر بن بشیر بجلی ۲۶۶

جعفر بن شریف گرگانی ۱۷۱

جعفر بن علی ۱۹۱

جعفر بن محمد بن ایوب سمرقندی ۱۳۸، ۲۸۱، ۲۸۲

جعفر بن محمد بن چاچی ۲۸۲

جعفر بن محمد بن متیل ۲۳۴

جعفری ۱۵۷

جعفریه ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۹، ۳۲۸

جوامع الحج ۳۲۲

جهشیاری ۱۴۲، ۲۳۵

چاچ ۱۷۱

حاجز بن یزید ۲۰۷، ۲۱۳

حامد بن احمد بوسنجی ۲۷۶

حامد بن عباس ۱۴۲، ۲۳۵

حجاز ۷۵، ۸۵، ۸۶، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۴۸، ۱۵۶

حجر الاسود ۱۲۰

حجر بن عدی ۱۵۰

حدوث العالم ۳۲۶

حذیفه بن یمان ۱۴۹، ۱۵۴

حرّ بن عثمان همدانی ۲۷۴

حروراء ۳۳۱

حرّه ۱۶۵

ص: ۳۶۸

حسن بصری ۸۸

حسن بن حمزه طبری ۳۳۸

حسن بن زید ۱۰۸، ۱۰۹

حسن بن سلیمان حلی ۳۰۶

حسن بن سماعه ۳۴

حسن بن عبد الله ۱۱۵

حسن بن علی الاطروش ۱۰۹، ۳۲۱، ۳۳۲

حسن بن علی بریهاری ۱۷۸

حسن بن علی بن ابی عقیل حدّاء ۲۵۸

حسن بن علی زیتونی ۳۳۶

حسن بن علی ملقب به اطروش و الناصر ۱۰۸

حسن بن علی و شاء ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۹۰

حسن بن فضل ۱۵۷

حسن بن فضل بن یزید یمانی ۲۱۳

حسن بن قاسم داعی صغیر ۱۰۹

حسن بن محبوب سرّاد ۳۶، ۲۷۷، ۲۹۱، ۲۹۶

حسن بن محمد بن احمد صفّار ۳۳۵

حسن بن محمد بن بابا ۲۲۱

حسن بن مخلد بن جراح ۱۳۴

حسن بن مخلد وزیر ۱۳۵

حسن بن موسی خشاب ۳۲۹

حسن بن موسی نویختی ۲۵۲، ۲۵۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹

حسن بن نضر ۲۰۰، ۲۲۰

حسن بن وجناء ۱۹۹، ۲۰۱

حسن رکن الدوله ۱۱۶

حسین بن اشکیب ۱۶۹، ۱۹۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۴

حسین بن حسن علوی ۲۱۳، ۲۳۰

حسین بن حمدان ۱۱۴

حسین بن روح ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۸۲، ۲۰۸، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۶۹، ۲۸۱، ۳۰۱، ۳۱۵

حسین بن سعید اهوازی ۲۹۱، ۲۹۲

حسین بن شداد جعفی ۲۶۶

حسین بن عبید الله قمی ۲۸۱

حسین بن عبید الله محرر ۲۶۸

حسین بن علی نوبختی ۱۴۳

حسین بن محمد رازی ۲۷۳

حسین بن سعید اهوازی ۲۹۶

حشویه ۳۱۰

حضرت ابراهیم علیه السلام ۵۳

ص: ۳۶۹

حضرت صالح علیه السلام ۲۹

حضرت موسی علیه السلام ۵۳

حضرت یونس علیه السلام ۳۰

حفص بن غیاث نخعی ۱۷۹

حلب ۱۷، ۹۵، ۱۱۵، ۱۱۶، ۳۴۵

حلوان ۱۶۴

حمدان بن حمدون بن حارث ۱۱۴

حمدان بن سليمان نيشابوری ۲۷۹

حمدان قرمط ۶۹، ۱۱۸، ۱۱۹

حمدانیان ۷۴، ۸۴، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۱، ۱۳۳

حمدویة بن نصیر کشی ۲۸۱، ۳۰۰

حمزه بن قاسم علوی ۳۳۰

حمزه طبری ۳۳۸

حمزة بن ابی الفتح ۵۶

حمزة بن قاسم ۳۲۵، ۳۳۸

حمص ۱۵۵

حمید بن زیاد ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۳۶، ۳۳۷

حمیر ۱۵۰، ۱۷۳

حمیری ۲۷، ۲۰۴، ۲۹۰، ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۹

حنبلیان ۸۵، ۸۶، ۱۵۲، ۱۷۸، ۳۱۰

حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی ۲۸۲

خاندان اشعری ۱۸۱، ۲۸۹

خاندان اعین ۱۵۱، ۱۷۴، ۱۸۴

خاندان برسی ۲۱۴

خاندان برقی ۲۵۵، ۲۶۹، ۲۹۱

خاندان بریدی ۱۱۸، ۱۳۱

خاندان بویه ۱۸۳

خاندان جراح ۱۲۵

خاندان فرات ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۲

خاندان فضل بن شاذان ۱۶۶، ۲۷۶

خاندان نوبختی ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۴۳، ۲۳۴، ۲۵۳، ۲۷۲، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۲۶

خاندان نهیک ۱۵۱

خراسان ۴۳، ۶۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۷، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۴، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۵، ۳۰۰، ۳۳۳، ۳۴۱

خراسانی ۱۷۰، ۲۸۴، ۲۸۸، ۳۲۸

خزر ۱۶۲

خطابه ۲۳۱، ۲۶۳

ص: ۳۷۰

خلیج فارس ۱۵۶

خوارج ۷۰، ۹۲، ۱۰۶، ۱۷۱

خواهرزاده ابو سهل، اسماعیل نوبختی ۲۹۸

خوزستان ۶۸، ۹۲، ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۶۵

خیاطیه ۸۸

دانیه ۹۷

داود بن اسد بصری ۲۹۸

داوود بن سلیمان قزوینی ۱۶۲

داوود بن علی ۸۶، ۸۷

داوود بن کوره قمی ۳۲۲

دریای خزر ۱۰۹

دعاء الاعتقاد ۳۴۳

دعبل بن علی خزاعی ۳۳۹

دلایل خروج القائم ۳۳۵

دمشق ۹۵، ۱۲۱

دوازده امامی ۹۳، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۱

دیلمان ۱۱۶

دینور ۱۶۳

رافع بن لیث ۷۰

رافعی ۱۶۲

رامهرمز ۱۴۴

ربیعہ ۱۱۴، ۱۵۰

رجال طوسی ۲۱

رجال کشی ۲۱

رجالی ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۸۲، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۳۰، ۳۳۷

رقه ۱۶۷

رکن الدوله ۱۱۷

رودبار ۱۶۵

روضه کافی ۳۱۰

روم ۱۱۵، ۳۳۹

ری ۷۰، ۸۳، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۱۱۶، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۸۳، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۶، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۲۵، ۳۲۷

زاهی ۳۴۵

زبیری ۵۱

زرارة بن اعین ۲۶۰

زکویه بن مهروه ۷۲، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱

زنگیان ۶۸، ۶۹، ۲۲۳

زیاریان ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۱۰۸

زید بن علی ۳۲

زیدیان ۶۳، ۷۹، ۹۳، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۵۷، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳

ص: ۳۷۱

زیدیه ۱۷، ۳۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۵۱، ۱۶۹، ۲۲۹، ۲۶۳، ۲۸۰

سازمان وکالت ۲۳

سامانیان ۸۱، ۸۲، ۱۰۸

سامرا ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۶۷، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۳۱۱

ساوه ۱۶۱

سيزوار ۱۶۷، ۲۷۶

سجاد ۱۸۱، ۱۹۲، ۲۶۰

سرخس ۲۷۶

سعد بن ابی وقاص ۱۵۳

سعد بن عبد الله ۲۰۰، ۲۷۴

سعد بن عبد الله اشعري ۲۹۰، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۵

سعد بن عبد الله قمي ۱۹۳، ۲۲۰، ۲۶۹، ۲۹۲

سعيد ۴۶

سفیان ثوری ۹۲

سلام بن محمد ۳۲۲

سلامة بن محمد ۳۳۴

سلجوقیان ۱۲۰

سلمان فارسی ۱۵۳، ۲۴۴

سلمیه ۱۱۲

سلیمان بن داوود ۱۱۸

سليمانیان ۱۱۸

سمان ۴۸، ۲۱۵

سمرقند ۸۱، ۸۹، ۹۲، ۹۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۷۱، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۹

سمكه ۳۳۲

سند ۱۷۱، ۱۷۲

سنن ترمذی ۹۹

سهل بن زیاد ۲۶۸، ۲۸۶، ۳۰۰، ۳۲۵

سید الشهداء ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۶۰

سید بن اسماعیل حمیری ۳۳۹

سید بن طاووس ۳۴۰

سید مرتضی ۳۰۲، ۳۰۳

سیستان ۶۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۹۲، ۱۷۱، ۱۷۲

سیف الدوله ۱۱۵

شاذان بن خلیل نیشابوری ۲۷۷

ص: ۳۷۲

شافعی ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۳، ۹۶

شام ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۸، ۱۵۵، ۲۹۴

شامات ۱۱۲

شامل ۲۰، ۳۷

شبه جزیره عرب ۹۲، ۹۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۷

شرایع الاحکام ابن بابویه ۳۲۳

شرح نهج البلاغه ۳۰۳

شفعويه ٩٢

شلمغانى ١٣٨، ٢٠٣، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٧، ٣١٥

شلمغانيه ٢٣٩

شمشاطى ١٥٧

شوش ١٤٤

شهر زور ١٦٤

شهرستانى ١٩٣

شهيد اول ٣٠٦، ٣٠٨

شيخ صدوق ١٦، ١٧، ١٨، ١٩، ٢٠، ٢١، ٥٤، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٧، ١٧٠، ١٨٧، ١٩٩، ٢٥٤، ٢٥٧، ٢٦٨، ٢٧٠، ٢٧٤، ٢٨٥، ٢٩٢، ٢٩٧، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٧، ٣٠٨، ٣١٣، ٣١٤، ٣٢٣

شيخ طوسى ٣٤، ٥٥، ١٧١، ٢٢١، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٥٠، ٢٥٢، ٢٥٨، ٢٦٢، ٢٧٠، ٢٧٢، ٢٧٤، ٢٨٢، ٢٩٥، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠٢، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣١٠، ٣١٥، ٣٢٩، ٣٣٠

شيخ مفيد ١٨، ٥٣، ٥٤، ١٩٣، ٢٥٠، ٢٥٣، ٢٧٠، ٢٧٢، ٢٩٧، ٢٩٩، ٣٠٢، ٣٠٣

شيعة بسيار زياد

شيعة نشينى ٨٣

صاحب الزنج ٦٨، ٧٠، ٢٢٩

صاحب الشامه ١٢١

صاح سته ٩٩

صحيح بخارى ٩٩

صحيح مسلم ٩٩

صعده ۱۱۱

صعصعه ۲۶۵

صفاریان ۷۱، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۱۰۸، ۲۲۳

صفریه ۹۳

صفوان بن یحیی ۲۷۷

ص: ۳۷۳

صفین ۲۹۴

صفین ۳۳۱

صفین الصغير ۳۳۱

صفین الكبير ۳۳۱

صقيل ۵۹

صندفا ۱۵۵

صنعاء ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۵۷

صنوبری ۳۴۵

صیمری ۴۷

طائف ۱۱۹

طاهریان ۸۰، ۸۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۶۷، ۳۴۱

طبرستان ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۹۲، ۹۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۷۱، ۲۲۹، ۲۳۰

طبرسی ۲۱، ۴۳، ۲۹۴

طبری ۷۰، ۸۵، ۹۸

طبریه ۱۵۵

طرابلس ۱۵۵

طرباء ۲۲۱

طوس ۲۸۰

طولونیان ۷۹، ۸۰، ۹۵، ۲۲۳

طیالسی ۲۸۱

ظاهریه ۸۷، ۹۱

ظهور قرمطیان ۶۹

ظهور مهدی ۵۴

عباس بن حسن وزیر ۷۲

عباس بن محمد علوی ۲۹۷

عباسی ۳۳۹

عباسیان ۲۸، ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۶، ۳۰۱، ۳۴۱

عباسیان ۳۴۱

عبد الجلیل قزوینی ۱۶۱

عبد الرحمن ۷۷، ۷۸

عبد الرحمن بن جبرویه ۳۱۱، ۳۲۷

عبد الرحمن دوم ۷۸

عبد الرحمن سوم ۷۸

عبد العزيز جلودى بصرى ۳۳۲

ص: ۳۷۴

عبد العظيم حسنى ۵۶، ۲۹۱

عبد القيس ۱۸۲

عبد الله افطح ۱۹۵، ۲۱۹

عبد الله بن جعفر حميرى ۱۸۷، ۲۷۰، ۲۸۵، ۳۰۴، ۳۲۵

عبد الله بن سبأ ۳۱

عبد الله بن عباس ۲۴۴

عبد الله بن محمد بن قاسم ۸۷

عبد الله محض ۱۰۵

عبدان ۱۱۹

عبيد الله ۱۱۲

عبيد الله اسكافى ۲۵۱

عبيد الله المهدي ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰

عبيد الله بن احمد بن نهيك ۲۶۲

عبيد الله بن خاقان ۲۱۸

عبيد الله بن سليمان وزير ۲۰۲، ۲۱۴، ۲۳۰

عثمان بن حنيف ١٤٩

عثمان بن سعيد عمري ٤٨، ٥٧، ١٥٤، ١٧٦، ٢٠٠، ٢٠٧، ٢١٢، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٢، ٢٧٠، ٣٠٤

عدن ١٥٧

عراق ٤٤، ٤٨، ٤٩، ٧٠، ٧١، ٧٢، ٧٤، ٧٥، ٨١، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٩، ٩٢، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ١١٠، ١١٤، ١١٥، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٣٠، ١٤٨، ١٥١، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٧، ١٥٨، ١٧٨، ١٨٢، ١٩٠، ١٩٢، ٢١٩، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٥٨، ٢٤١، ٢٧٠، ٢٧٦، ٢٨٤، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٩٤، ٣٣٣

عزاقريه ١٣٨، ٢٣٩

عقبه شيباني ٢٨٦

عقبه بن نافع ٧٨

عقبه بن نافع ٩٦

عقيده هشام ٣٢٤

علامه اميني ٣٤٠

علامه حلّي ٢٥٨، ٣٠٢، ٣٤٤

علّان ٢٧٥، ٣٠٩

علان كليني ٣٣٤

علم الهدى ٢٧٠

علويان ٤٣

علويان ٤٢، ٤٨، ٧٠، ٧١، ٨٠، ٨٢، ٨٣، ١٠١، ١٠٥، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١٠٩

ص: ٣٧٥

١١٠، ١١١، ١١٧، ١٢٤، ١٥٠، ١٥٦، ١٦٠، ١٦٧، ١٧١، ٢٢٩، ٢٣٠، ٣٤١

علویانی ۱۶۰

علی بن ابراهیم ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۹

علی بن ابراهیم جوانی (علوی) ۳۳۲

علی بن ابراهیم قمی ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۸، ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۵

علی بن احمد ۸۷

علی بن احمد طربایی ۲۲۱

علی بن احمد کوفی ۲۶۳

علی بن اسماعیل ۲۵۱

علی بن بویه ۱۱۶

علی بن حسن بن فضال ۲۶۴

علی بن حسن طائی ۳۴

علی بن حسن طاطری ۲۶۳

علی بن حسین بابویه ۲۷۰، ۳۰۷

علی بن حسین مسعودی ۳۳۳

علی بن حمزه کسایی ۹۵

علی بن سلیمان بن حسن ۲۶۲

علی بن شاذان ۲۷۸

علی بن عاصم کوفی ۲۲۴

علی بن عباس ۱۴۳

علی بن عبد الکریم نیل نجفی ۱۹

علی بن عثمان رازی ۲۷۳

علی بن عیسیٰ ۱۳۶

علی بن عیسیٰ اربلی ۲۰

علی بن فرات ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱

علی بن فرات وزیر ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۲

علی بن قتیبہ نیشابوری ۲۷۹، ۲۸۶

علی بن محمد ۶۸، ۲۱۴

علی بن محمد بن ابراهیم رازی کلینی ۲۷۵

علی بن محمد بن زبیر اسدی ۲۶۳، ۲۶۴

علی بن محمد بن زبیر قرشی ۲۸۶

علی بن محمد بن زیاد ۲۴۰

علی بن محمد بن فیروزان ۲۸۷

علی بن محمد خزاز قمی ۲۰

علی بن محمد رازی ۳۳۴

علی بن محمد سمری ۱۲۹، ۱۶۸

علی بن محمد قزوینی ۱۶۲، ۲۸۷

علی بن محمد کاشانی ۳۲۳

علی بن محمد کوفی حمّانی ۳۴۱

علی بن مقله ۱۳۰

علی بن مهزیار اهوازی ۱۶۴، ۳۶

ص: ۳۷۶

عماد الدوله ۱۱۶

عمار بن یاسر ۱۴۹

عمارة بن زید همدانی ۳۳۱

عمان ۱۵۶

عمر ۱۷۹

عمرو بن بحر جاحظ ۲۵۱

عمرو بن عبید بصری ۲۵۱

عمرو بن عثمان ثقفی ۳۲۳

عمرو بن عثمان رازی ۲۷۳

عیاشی سمرقندی ۲۸۷

عیسی بن مهران ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۶

غالیان ۲۰۸، ۲۳۱، ۲۳۸، ۳۲۸، ۳۲۹

غریب القرآن ۹۸

غزنوی ۸۲

غیبیت صغری ۳۴۰

فارس ۱۱۶، ۱۴۵، ۱۶۵، ۱۷۷

فاس ۸۷، ۹۶

فاضل مقداد ۳۰۲

فاطمه زهرا عليها السلام ۱۱۳

فاطمه معصومه عليها السلام ۱۶۰

فاطمیان ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۴، ۹۶، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶

فدک ۳۳۲

فرائض ۳۲۲

فرزدق ۳۳۹

فرغانه ۸۳

فرغانه ۹۲

فرق الشیعه ۲۲، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۰۷

فسطاط ۹۵

فضل القرآن ۳۱۷

فضل بن جعفر ۱۲۸

فضل بن حسن طبرسی ۲۰

فضل بن شاذان نیشابوری ۳۶، ۲۷۶، ۲۸۶

فضل بن فرات ۱۲۸، ۱۲۹

فضل بن یزید ۱۵۷

فطحی ۲۵۴، ۲۶۳

فطحیه ۱۵۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۴

فطحیّه ۲۱۹، ۲۶۴

فهرست ۲۱، ۳۰۸

فهرست منتخب الدین ۲۱

قاسم الرسی ۱۱۱

قاسم بن عبید الله ۳۴۰

قاسم بن علاء ۱۶۴

ص: ۳۷۷

قاسم بن محمد نهاوندی ۳۰۸

قاضی ابو یوسف ۹۳

قاهره ۱۱۳

قدس ۱۵۵

قرائت ائمه ۳۱۸

قرائت امیر المومنین ۳۱۸

قرب الاسناد ۲۹۷، ۳۰۵، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰

قرطبه ۷۸، ۹۷

قرمطی ۷۰، ۱۲۵

قرمطیان ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۷، ۲۱۳، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲،

۲۳۶، ۳۲۸

قریه مبارک ۱۴۱

قریه کلین ۳۰۹

قریه النعمان ۱۴۲

قزوین ۲۸۷، ۲۰۴، ۱۶۲

قطعیہ ۱۹۷، ۱۹۴، ۱۹۳

قطیف ۱۱۹، ۷۰

قفقاز ۱۸۵

قم ۵۸، ۸۳، ۱۱۴، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲

قہستان (قوہستان) ۱۶۵

قیام الحسن ۳۳۱

قیروان ۷۸، ۷۹، ۹۶

کاشان ۱۶۴، ۱۱۴، ۸۳

کاظمین ۲۰۳

کنیر عزہ ۳۳۹

کرامیان ۹۲

کرامیہ ۹۱، ۱۸۰

کربلا ۴۲، ۱۰۱، ۲۱۴

کرخ ۱۷۶، ۲۱۹

کرمان ۶۹، ۱۱۶، ۱۶۵

کرمانشاه ۱۶۳، ۱۶۴

کش ۱۶۹، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۹۹

کشف الغمه علی بن عیسی اربلی ۲۰

ص: ۳۷۸

کشمیر ۱۶۹، ۱۹۹

کشمیری ۲۸۰

کشی ۲۶۵، ۲۸۱، ۲۹۰، ۳۰۰

کفایة الاثر ۲۰

کلینی ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۵۱، ۵۵، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۵۵، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۴

کمال الدین ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۵

کمیت بن زید اسدی ۳۳۹

کناسه ۱۵۱

کوفه ۴۶، ۶۹، ۷۰، ۸۵، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۴۲

کیسانیه ۱۹، ۳۱، ۳۰۹

گرگان ۸۲، ۹۲، ۱۰۷، ۱۷۱، ۲۷۹، ۳۱۱

گیلان ۸۲، ۱۶۲

ماجیلویه ۲۷۰

مادرایی ۱۶۰

مادلونگ ۲۵۴

مازندران ۱۰۷، ۱۷۱

ماسبذان ۱۳۴

مالک اشتر نخعی ۱۴۹

مالک بن انس ۸۵

ماوراء النهر ۶۶، ۷۱، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۹۲، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۵، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۱۳

ما یفعل الناس حین یفقدون الامام ۳۳۵

مأمون ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۳۳۳

مأمون عباسی ۹۴، ۱۶۷

متوکل ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۶۷، ۱۵۲، ۱۵۴

محارب بن دثار ۱۷۹

محدث ارموی ۲۹۲، ۲۹۴

محسن بن فرات ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹

محمد الاخشید ۸۳، ۸۴

ص: ۳۷۹

محمد القائم ۷۵، ۱۱۳

محمد القاهر ۷۵

محمد اول ۷۸

محمد بن ابراهیم بن مهزیار ۱۶۵، ۱۹۰

محمد بن احمد بن جعفر قَطَّان ۲۱۴

محمد بن احمد بن جنید اسکافی ۲۷۲

محمد بن احمد بن حمید بجلی ۳۳۷

محمد بن احمد بن یحیی اشعری ۲۶۹، ۲۹۲، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۷، ۳۳۸

محمد بن احمد زکوزی ۳۱۵

محمد بن احمد کاتب ۳۴۴

محمد بن ادريس شافعی ۸۵

محمد بن اسماعیل ۱۱۸، ۲۳۱

محمد بن اسماعیل بندقی ۱۱۸، ۲۳۱، ۲۷۹، ۲۸۶

محمد بن اورمه ۲۶۸

محمد بن بحر ۹۸

محمد بن بحر ۱۷۱

محمد بن جعفر اسدی ۱۶۱، ۲۰۳، ۲۷۴، ۳۲۵

محمد بن حسان رازی ۲۷۴، ۳۱۷

محمد بن حسن بن صالح همدانی ۲۶۶

محمد بن حسن بن ولید قمی ۳۱۸، ۳۲۰

محمد بن حسن صفار ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۹۰، ۲۹۵، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۵

محمد بن حسن طوسی ۱۸

محمد بن حنفیه ۳۲

محمد بن خالد طیالسی ۳۰۴

محمد بن داوود ۱۳۶

محمد بن رائق ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۳

محمد بن زید ۲۳۰، ۱۱۰

محمد بن سلیمان بن حسن ۲۶۲

محمد بن سنان ۲۷۷

محمد بن سهل ۷۰

محمد بن شاذان نیشابوری ۱۶۶، ۲۰۷، ۲۷۸

محمد بن عباس ابن حجام ۳۱۱

محمد بن عبد الرحمن معروف به ابن ابی لیلی ۱۷۹

محمد بن عبد الله حسنی ۳۲

محمد بن عبید الله برقی ۲۷۰

محمد بن عثمان عمری ۵۰، ۵۵، ۱۴۲، ۱۵۴، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۶، ۲۷۰، ۲۷۴، ۳۲۳

ص: ۳۸۰

محمد بن عطار ۲۷۴

محمد بن علی اسکافی ۳۳۱

محمد بن علی بزوفری ۱۳۹

محمد بن علی بن ابراهیم ۲۵۵، ۲۶۳

محمد بن علی بن بلال ۲۲۷

محمد بن علی بن محبوب اشعری قمی ۳۲۱

محمد بن علی شلمغانی ۱۳۸، ۲۳۷، ۳۳۵

محمد بن علی صیرفی ۱۶۸، ۲۶۸

محمد بن علی کرخی ۲۰۸

محمد بن علی ماجیلویه ۳۱۰

محمد بن عمر کشی ۲۹۹

محمد بن قاسم ۳۳۵

محمد بن کرام ۹۱

محمد بن مسعود عیاشی ۱۷۰، ۲۸۱، ۲۸۴، ۳۰۰

محمد بن مسلم ۲۶۰

محمد بن موسی ۱۲۳، ۲۶۸

محمد بن نصیر ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۲۱

محمد بن نصیر سمرقندی ۲۸۱، ۲۸۴

محمد بن نصیر نمیری ۲۲۸

محمد بن نعمان ۲۵۱

محمد بن همام اسکافی ۳۳۵

محمد بن همام بغدادی ۲۷۲

محمد بن يحيى عطار ٢٩٠، ٢٩٣

محمد بن يزيد قرويني ٩٩

محمد بن يعقوب كليني ٢١، ١٦١، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٧٢، ٢٧٤، ٢٨٦، ٢٩٦، ٣٠٩، ٣٢٠

محمد رضا جباري ٢٣

محمد صدر ٢٣

محمديه ١٩٦، ٣٢٨

محمود بن محمد رملی ٣٤٥

مختار ثقفی ١٥٣

مختلف الشيعه ٢٥٨

مدائن ٦١، ١٥٣، ١٥٤، ١٩٢، ٢٢٨

مدیترانه ١١٣

مدینه ٣٢، ٣٨، ٣٩، ٤١، ٤٢، ٨٣، ٨٥، ١١٧، ١٤٨، ١٥٦، ١٧٣

مذحج ١٥٠، ١٧٣

مراکش ١٠٥، ١١٣

مرتضى ١١١

مرجئه ٣١٠

مرداویج پسر زیار ٨٢، ٨٣، ١١٦

مرو ٣٨، ٤٣، ١٦٧، ١٦٩

ص: ٣٨١

مروج الذهب ۳۳۳

مسجد الازهر ۱۱۳

مسجد زيد ۲۶۵

مسعود ثقفی ۱۵۳

مسعودی ۴۳، ۱۹۳، ۲۹۹، ۳۲۹، ۳۴۲

مسکویه رازی ۲۲

مشکور ۲۹۹، ۳۰۷

مصر ۴۴، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۲۳

معاویه ۱۴۳، ۱۵۳، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۹۴

معتزله ۸۸، ۸۹، ۹۸، ۲۵۱، ۳۰۱، ۳۰۲

معتزلیان ۸۸، ۸۹، ۱۰۰، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۷۵، ۲۷۹، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۲۹

معتصم ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۶۶

معتضد ۷۰، ۷۱، ۱۱۰، ۱۱۴، ۲۲۴

معتمد عباسی ۴۶، ۷۰، ۲۰۲، ۲۱۶، ۲۲۳

مغازی ۲۹۷، ۳۳۰

مغرب ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۹۶، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹

مفوضه ۲۴۶، ۲۴۷

مقالات الاسلاميين ۸۹

مقالات الاماميه ٣٠٦

مقتل الحسين ٢٩٣، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢

مقتل امير المومنين ٢٩٤، ٣٣١

مقتل عثمان ٣٣١

مقدسى ٢٢، ٩١، ١٥١، ١٥٢، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٨، ١٦٥، ١٦٧، ١٧١

مكة ٨٣، ١١٧، ١١٨، ١٢٠، ١٥٦، ٢٠١، ٢٩٥

ملتان ١٧٢

مناسك ٣١١

مناقب ٢٠، ٢١، ٢٩٣، ٢٩٦، ٢٩٧

منتخبات ٣٠٦

منتخب الانوار المضيئه ١٩

منذر بن سعد ٨٨

منصور خليفه عباسى ١٠٥، ١٥٠، ١٥١، ١٥٥، ١٧٥، ١٧٩، ٢١٠، ٢٦١

من لا يحضره الفقيه ١٧٠، ٢٩٢، ٣٠٨، ٣١٣

منوكان ١٦٥

مواليد الائم ٣٣١

موسى بن جعفر بغدادى ٤٧، ٥٢

ص: ٣٨٢

موسى مبرقع ١٦٠

موصل ٧٠، ١١٤، ١١٥، ١٣٢، ١٣٣، ٢٣٨

مؤمن طاق ٢٥١

نابلس ١٥٥

ناصر الدوله ١١٥، ١٣٢، ٢٣٨

ناووسيه ١٩

نجاريه ٩٢

نجاشي ١٧، ٢١، ٣٤، ٢٧٢، ٢٧٧، ٢٩٣، ٢٩٩، ٣٠٢، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣١١، ٣١٨، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٣، ٣٢٧، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٤

نخع ١٧٣

نسب آل ابي طالب ٣١١

نشوار المحاضره ٢٢

نصر بن احمد ٨٢، ٢٨٦

نصر بن صباح بلخي ١٦٧، ١٦٨

نصيريه ١٣٤، ٢٢١، ٢٢٨

نعماني ١٨، ١٨٧، ٢٩٧

نفس زكيه ٣٢، ١٠٥، ١٥٥

نقض المستثبت ٣٠٣

نوادير الحكمه ٢٥٦، ٢٩٣، ٣١٦، ٣٢٠

نوبختي ٢٢، ١٣٤، ١٩٣، ٢٥٢، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٦، ٣٢٦

نوبختیان ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۸۲، ۲۵۳

نهاوند ۱۱۴، ۱۳۴

نهاية الارب ۲۲

نهیك كوفی ۱۸۲

نیشابور ۸۹، ۹۲، ۹۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۵۲، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸

نینوا ۲۲۱

واسط ۷۰، ۱۳۹

واصل بن عطا ۸۸

واقفی ۱۷، ۱۸، ۳۴، ۲۵۴، ۲۶۳، ۳۲۱، ۳۳۰

واقفیان ۳۵، ۶۳

واقفیه ۱۷، ۱۹، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۱۵۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۶۳، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵

وحید بهبهانی ۲۵۵

وشمگیر ۸۳

وفیات الاعیان ۲۲

هادی عباسی ۱۰۵

هارون الرشید ۳۸، ۷۹، ۱۰۲، ۱۰۶، ۳۳۳

ص: ۳۸۳

هارون خارجی ۷۰

هاشمیه ۲۶۱

هرات ۹۲

هشام بن حکم ۲۵۱

هشام بن سالم ۲۵۱

هشام بن عبد الملک ۷۷

همدان ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۰۵۱۷۳

دوستان ۱۸۵

یاقوت ۱۵۸، ۱۶۱، ۳۴۶

یحیی بن المهدی ۱۱۹

یحیی بن حسن عبیدلی علوی ۳۱۱

یحیی بن حسین ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۵۷

یعقوب بن اسحاق ۹۰، ۱۰۰، ۳۰۹

یعقوب بن لیث صفاری ۶۹، ۸۰، ۸۱

یعقوب بن منقوش ۵۲

یقطین ۱۰۲

یمامه ۱۱۷

یمن ۴۴، ۴۸، ۹۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۵۷، ۲۱۵، ۲۲۹

یوسف ۳۰

^{۱۰۵۱} حسین‌زاده شانه‌چی، حسن، اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعه در غیبت صغری، ۱ جلد، حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، معاونت پژوهشی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.

یونان ۹۴، ۲۹۸

یونس بن عبد الرحمن ۲۷۷، ۱۰۵۲

^{۱۰۵۲} حسین‌زاده شانه‌چی، حسن، اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعه در غیبت صغری، ۱ جلد، حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، معاونت پژوهشی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی - قم (ایران)، چاپ: ۱، ۱۳۸۶ ه.ش.